

پروفیسر شاہ
سوزہ ووالسقاہ

بیاد پرستی اسلامی
آستان بکسٹن ہاؤس

انساب نگاری شیعہ

تا پایان قرن ہفتم ہجری

سید محمد رضا عالمی

۱۲۷۷

۱۲۷۸

۱۲۷۹

۱۲۸۰

۱۲۸۱

۱۲۸۲

۱۲۸۳

۱۲۸۴

۱۲۸۵

۱۲۸۶

۱۲۸۷

۱۲۸۸

۱۲۸۹

۱۲۹۰

۱۲۹۱

۱۲۹۲

۱۲۹۳

۱۲۹۴

۱۲۹۵

۱۲۹۶

۱۲۹۷

۱۲۹۸

۱۲۹۹

۱۳۰۰

۱۳۰۱

۱۳۰۲

۱۳۰۳

۱۳۰۴

۱۳۰۵

۱۳۰۶

۱۳۰۷

۱۳۰۸

۱۳۰۹

۱۳۱۰

۱۳۱۱

۱۳۱۲

۱۳۱۳

۱۳۱۴

۱۳۱۵

۱۳۱۶

۱۳۱۷

۱۳۱۸

۱۳۱۹

۱۳۲۰

۱۳۲۱

۱۳۲۲

۱۳۲۳

۱۳۲۴

۱۳۲۵

۱۳۲۶

۱۳۲۷

۱۳۲۸

۱۳۲۹

۱۳۳۰

۱۳۳۱

۱۳۳۲

۱۳۳۳

۱۳۳۴

۱۳۳۵

۱۳۳۶

۱۳۳۷

۱۳۳۸

۱۳۳۹

۱۳۴۰

۱۳۴۱

۱۳۴۲

۱۳۴۳

۱۳۴۴

۱۳۴۵

۱۳۴۶

۱۳۴۷

۱۳۴۸

۱۳۴۹

۱۳۵۰

۱۳۵۱

۱۳۵۲

۱۳۵۳

۱۳۵۴

۱۳۵۵

۱۳۵۶

۱۳۵۷

۱۳۵۸

۱۳۵۹

۱۳۶۰

۱۳۶۱

۱۳۶۲

۱۳۶۳

۱۳۶۴

۱۳۶۵

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۱۳۸۵

۱۳۸۶

۱۳۸۷

۱۳۸۸

۱۳۸۹

۱۳۹۰

۱۳۹۱

۱۳۹۲

۱۳۹۳

۱۳۹۴

۱۳۹۵

۱۳۹۶

۱۳۹۷

۱۳۹۸

۱۳۹۹

۱۴۰۰

۱۴۰۱

۱۴۰۲

۱۴۰۳

۱۴۰۴

۱۴۰۵

۱۴۰۶

۱۴۰۷

۱۴۰۸

۱۴۰۹

۱۴۱۰

۱۴۱۱

۱۴۱۲

۱۴۱۳

۱۴۱۴

۱۴۱۵

۱۴۱۶

۱۴۱۷

THE GENEALOGY OF SHIA (UNTIL THE END OF 7TH CENTURY)

Sayyed Mohammad Reza Alemi

علم انساب در دوره پیش از اسلام برای نیل به اهدافی چون تفاخر و حمایت‌های اجتماعی در شبه جزیره عربستان مورد توجه بوده است؛ در دوره اسلامی به دلیل کارکردهای جدیدش به صورت مکتوب در آمد و انساب‌نگاری را به وجود آورد. شیعیان از ابتدا و با گسترش این علم، از مهم‌ترین نسب‌نگاران به‌شمار رفته و سهم عمده‌ای در پیدایش، رشد، بقا و تحولات آن داشته‌اند. مؤلفان شیعه ابتدا به ثبت نسب تمامی اقوام عرب از شمالی و جنوبی، قریشی و غیر قریشی با محوریت پیامبر (ص) و خاندان ایشان می‌پرداختند؛ سپس در طی قرن‌های سوم به بعد با روشن شدن خط و مرزهای اعتقادی و کلامی شیعه در بین مردم و افزایش جمعیت خاندان اهل بیت (ع) که بنا بر فقه شیعه احکام متفاوتی را در زکات، خمس و... داشت، انساب‌نگاری شیعه به اهل بیت پیامبر (ص) اختصاص یافت و انساب‌نگاری اختصاصی طالبیان را به وجود آورد. انساب‌نگاران در تعامل با نهاد نقابت، شبکه‌های قدرتمند از تبادل اطلاعات در بین نسابه‌ها به وجود آوردند که باعث تدوین کتاب‌های ارزشمندی در انساب‌نگاری شیعیان شد.

ISBN: 978-600-298-042-7



9 786002 980427

قیمت: ۷۲۰۰ تومان



انساب نگاری شیعه تا پایان قرن هفتم هجری

سید محمد رضا عالمی

پاییز ۱۳۹۳

عالمی، سیدمحمدرضا، ۱۳۵۹ -

انساب‌نگاری شیعه تا پایان قرن هفتم هجری / سیدمحمدرضا عالمی. - قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۹۳.

هفت، ۲۳۲ص: جدول. (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۲۷۷: تاریخ؛ ۵۸)

ISBN : 978-600-298-042-7

بها: ۷۲۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیفا.

کتابنامه: ص [۲۰۱] - ۲۱۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.

نمایه.

۱. شیعه - نسب‌نامه. ۲. نسب‌شناسی. الف. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ب. بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان

قدس رضوی. ج. عنوان

۲۹۷/۴۱۷

BP ۲۱۱/۵/ع۱۶ الف ۱۳۹۳

۳۵۰۴۱۴۲

شماره کتابشناسی ملی



انساب‌نگاری شیعه تا پایان قرن هفتم هجری

مؤلف: سیدمحمدرضا عالمی

«پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» و «بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی»

ویراستار: سعیدرضا علی‌عسکری

صفحه‌آرایی: اعتصام

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۳

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم - سبحان

قیمت: ۷۲۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشران محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰۰ (انتشارات: ۳۲۱۱۱۳۰۰) نمابر: ۳۲۸۰۳۰۹۰

ص.ب. ۳۷۱۸۵-۳۱۵۱ • تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، نبش کوی اسکو، تلفن: ۰۶۶۴۰۲۶۰۰ و ۰۶۶۹۷۸۹۲۰

www.rihu.ac.ir

info@rihu.ac.ir

مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، صندوق پستی: ۰۹۱۷۳۵-۳۶۶، تلفن و دورنگار واحد فروش: ۲۲۳۰۸۰۳

www.islamic-ri.ir

info@islamic-ri.ir

سخن ناشران

نیاز گسترده جوامع علمی و حوزوی و دانشگاهی به متون درسی با نگرش اسلامی در رشته‌های علوم انسانی، حقیقتی انکارناپذیر است. برای رفع این نیاز، مراکز پژوهشی با توجه به محدودیت‌های موجود، می‌توانند با یاری و همکاری یکدیگر، آثار مشترکی تدوین و ارائه کنند تا افزون بر ارتقای کمی و کیفی پژوهش‌ها، از تکرارها و موازی‌کاری‌ها جلوگیری شود. از این‌رو، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی برای نیل به اهداف یادشده، پنجمین اثر مشترک خود را با عنوان انسب‌نگاری شیعه تا پایان قرن هفتم هجری به جامعه علمی تقدیم می‌کنند.

این کتاب به‌عنوان منبع کمک‌درسی برای درس‌های تاریخ‌نگاری، منبع‌شناسی و نقد منابع برای دانشجویان رشته‌های تاریخ اسلام، تاریخ متون اسلامی، تاریخ اهل بیت (علیهم‌السلام) و تاریخ تشیع در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری و نیز طلاب علوم دینی فراهم آمده است. از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی یاری دهند.

در پایان لازم می‌دانیم از تلاش‌های نویسنده گرامی، آقای سیدمحمدرضا عالمی، و نیز ارزیابان محترم طرح، دکتر سیدهادی عالم‌زاده، دکتر نعمت‌الله صفری فروشانی و حجت‌الاسلام والمسلمین محمد مهدی فقیه بحرالعلوم سپاسگزاری کنیم.

بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

فهرست مطالب

مقدمه ۱

فصل اول: مفاهیم و کلیات

۱-۱. انساب.....	۹
۱-۱-۱. معنای لغوی.....	۹
۱-۱-۲. تعریف اصطلاحی.....	۱۰
۲-۱. طرق انتساب.....	۱۱
۲-۱-۱. انتساب عام.....	۱۱
۲-۱-۲. انتساب خاص.....	۱۲
۳-۱. انساب‌نگاری.....	۱۵
۳-۱-۱. ولاء.....	۱۷
۴-۱. شیعه.....	۱۸
۴-۱-۱. معنای لغوی.....	۱۸
۴-۱-۲. تعریف اصطلاحی.....	۱۹
۵-۱. پیشینه انساب و انساب‌نگاری در امت‌های قدیم.....	۲۲
۶-۱. انساب و انساب‌نگاری از دیدگاه قرآن و روایات.....	۲۶

فصل دوم: انساب‌نگاری اسلامی

درآمد.....	۳۱
۱-۲. شکل‌گیری انساب‌نگاری در میان مسلمانان.....	۳۱
۲-۲. تدوین نخستین کتاب‌های انساب و شروع انساب‌نگاری.....	۳۷
۳-۲. کتاب‌شناسی انساب‌نگاری.....	۳۸
۴-۲. جایگاه انساب‌نگاری در طبقه‌بندی علوم.....	۵۳
۵-۲. عوامل رشد انساب‌نگاری.....	۵۶
۲-۵-۱. کسب مشروعیت حاکمان.....	۵۶
۲-۵-۲. توجه و پرداختن طبقه حاکم به آن.....	۵۷
۲-۵-۳. قبیله‌گرایی.....	۵۹
۲-۵-۴. شعوبیگری.....	۶۰
۲-۵-۵. فتوحات.....	۶۰

۶۲	۶-۲. فواید و کارکردهای نسب‌شناسی.....
۶۲	۱-۲-۶. تاریخ‌نگاری.....
۶۳	۲-۲-۶. حدیث.....
۶۴	۳-۲-۶. فقه و حقوق.....
۶۷	۴-۲-۶. کلام.....
۶۷	۵-۲-۶. اخلاق.....
۶۸	۶-۲-۶. اجتماعی.....
۷۰	۷-۲. روش‌های انساب‌نگاری.....
۷۰	۱-۲-۷. مشجر.....
۷۱	۲-۲-۷. مبسوط.....
۷۱	۳-۲-۷. تفاوت روش مشجر و مبسوط.....
۷۲	۸-۲. اصطلاحات انساب‌نگاری.....
۷۶	۹-۲. سبک‌های انساب‌نگاری.....
۷۶	۱-۲-۹. سبک مدینه و شام.....
۷۷	۲-۲-۹. سبک عراق.....
۷۸	۳-۲-۹. سبک یمن.....
۷۹	۴-۲-۹. سبک غرب اسلامی.....

فصل سوم: انساب‌نگاری عمومی شیعیان

۸۱	درآمد.....
۸۱	۱-۳. شکل‌گیری انساب‌نگاری عمومی در میان شیعیان.....
۸۲	۲-۳. تألیفات شیعیان در انساب‌نگاری عمومی.....
۸۳	۱-۲-۳. جمهرة النسب.....
۸۶	۲-۲-۳. نسب معد و الیمن الکبیر.....
۸۷	۳-۲-۳. الاکلیل من اخبار الیمن و انساب حمیر.....
۹۱	۴-۲-۳. کتاب الایناس بعلم الانساب.....
۹۴	۳-۳. تأثیر و تأثر انساب‌نگاری عمومی شیعیان و اهل سنت.....
۹۶	۴-۳. منابع انساب‌نگاران شیعه در انساب‌نگاری عمومی.....
۹۷	۱-۴-۳. نسب‌دانان نخستین.....
۹۷	۲-۴-۳. مصاحبه و گفتگو با علما و شیوخ قبائل.....
۹۸	۳-۴-۳. کتاب‌های پیشینیان.....
۹۹	۴-۴-۳. کتیبه‌ها و سنگ مقبره‌ها.....

فصل چهارم: تاریخچه انساب‌نگاری اختصاصی شیعیان

۱۰۱	درآمد.....
-----	------------

۱۰۱	۱-۴. دلایل پیدایش و شکوفایی انساب آل ابی طالب
۱۰۵	۲-۴. جریان شکل گیری انساب آل ابی طالب
۱۰۸	۳-۴. تألیفات شیعیان در انساب نگاری آل ابی طالب
۱۰۸	۱-۳-۴. کتاب المعقین من ولد الامام امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۱۱۲	۲-۳-۴. کتاب سز السلسله العلویة
۱۱۵	۳-۳-۴. تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب
۱۲۱	۴-۳-۴. کتاب ابناء الامام فی مصر والشام
۱۲۲	۵-۳-۴. المجدی فی انساب الطالبیین
۱۳۳	۶-۳-۴. منتقلة الطالبیة
۱۳۷	۷-۳-۴. لباب الانساب والالقب والاعقاب
۱۴۴	۸-۳-۴. الفخری فی انساب الطالبیین
۱۴۹	۹-۳-۴. التذکره فی الانساب المطهره
۱۵۲	۱۰-۳-۴. بحر الانساب الکبیر فی انساب العلویین
۱۵۶	۱۱-۳-۴. الاصلی فی انساب الطالبیین

فصل پنجم: تحلیل و بررسی انساب نگاری اختصاصی شیعیان

۱۶۵	درآمد
۱۶۵	۱-۵. انساب نگاری و منصب نقابت
۱۷۳	۲-۵. جغرافیای شبکه علمی نشابه‌ها
۱۷۵	۳-۵. توالی و نحوه ارتباط انساب نگاران اصلی انساب طالبیان
۱۷۸	۴-۵. ویژگی‌های انساب نگاران انساب طالبیان
۱۸۰	۵-۵. نقش مؤلفان امامی مذهب در انساب نگاری طالبیان
۱۸۰	۶-۵. گونه‌شناسی منابع انساب نگاران در انساب طالبیان
۱۸۱	۱-۶-۵. مورخان و سیره‌نویسان
۱۸۱	۲-۶-۵. انساب نگاران اولیه عمومی
۱۸۲	۳-۶-۵. انساب نگاران اولیه انساب طالبیان
۱۸۲	۷-۵. گونه‌شناسی ابزارها و روش‌های انساب نگاری طالبیان
۱۸۳	۱-۷-۵. مصاحبه
۱۸۳	۲-۷-۵. جرائد نقبا
۱۸۴	۳-۷-۵. مسافرت‌های طلب علم
۱۸۶	۴-۷-۵. مکاتبه
۱۸۷	خلاصه و نتیجه گیری
۱۹۷	پیوست
۲۰۱	فهرست منابع

۲۱۳.....	نمایه آیات.....
۲۱۴.....	نمایه روایات.....
۲۱۶.....	نمایه اشخاص.....
۲۲۵.....	نمایه کتاب‌ها.....
۲۳۰.....	نمایه مکان‌ها.....

مقدمه

توجه به انساب، نتیجه یک رویکرد قدرتمند اجتماعی برای رسیدن به اهدافی چون تفاخر و حمایت اجتماعی در دوره پیش از اسلام و در سرزمین حجاز بود که به دوره اسلامی راه یافت و به دلیل کارکردهایش، مکتوب شد و انساب‌نگاری را به وجود آورد. در آغاز، انساب در کنار ایام‌العرب، از مهم‌ترین علوم مطرح در میان عرب‌ها بود و به‌عنوان مادر تاریخ‌نگاری محسوب می‌شد؛ اما پس از به وجود آمدن انواع تاریخ‌نگاری، به‌عنوان یکی از ابزارهای بسیار مهم و کارآمد در تاریخ‌نگاری مطرح شد و ارتباطی نزدیک با دیگر علوم مانند حدیث، رجال، فقه و حقوق برقرار کرد و از نظر حقوقی، سیاسی، اجتماعی، مذهبی و... جنبه کاربردی یافت و در بین مسلمانان جایگاه و اعتبار ویژه‌ای یافت.

شیعیان از زمان شروع و گسترش انساب‌نگاری، آثار بسیار ارزشمندی را در این باره نگاشتند و سهم عمده‌ای در پیدایش و رشد و بقای آن داشتند و تحولات بسیاری در آن به وجود آوردند. اینان در تمام انساب‌نگاری خویش به پشتوانه اعتقادی که به جایگاه اهل‌بیت علیهم‌السلام در نزد خداوند به‌عنوان خویشان و ذوی‌القربای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داشتند، آن را محور قرار داده و به ثبت انساب عرب‌ها پرداختند.

ثبت انساب در میان مؤلفان شیعه در طی هفت قرن آغازین اسلامی به دو شکل صورت گرفت؛ آنان نخست با نام انساب‌نگاری عمومی، به ثبت نسب همه اقوام عرب از شمالی و جنوبی، قریشی و غیر قریشی با محوریت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خاندان وی پرداختند؛ سپس در طی قرن‌های سوم به بعد و با روشن شدن خط و مرزهای اعتقادی و کلامی شیعیان در میان مردم و افزایش جمعیت خاندان اهل‌بیت علیهم‌السلام که بنابر فقه شیعه احکام متفاوتی را در زکات، خمس و...

داشت، لزوم شناخت انساب این خاندان را بیشتر آشکار کرد، انساب‌نگاری شیعه به مرور زمان به اهل بیت پیامبر ﷺ اختصاص یافت و انساب‌نگاری اختصاصی «طالبیان» را به وجود آورد؛ در این راستا علویان و طالبیان، خود نقش محوری ایفا کردند و در کنار نهادی به نام نقابت و ارتباط‌های گسترده بین نقبا، شبکه‌ای قدرتمند از تبادل اطلاعات در میان نسابه‌ها به وجود آوردند؛ این خود باعث به وجود آمدن کتاب‌های بسیار مهمی در انساب‌نگاری شیعیان شد. بررسی آثار شیعیان در انساب‌نگاری می‌تواند به شکل گسترده‌ای نقش آنان را در تمدن اسلامی، به‌ویژه بخش مربوط به میراث مکتوب و تاریخ‌نگاری مسلمانان، نشان دهد. با این حال، نقش بسزای مؤلفان شیعه، که از آغاز تدوین و مکتوب‌شدن این علم و در تطورات آن در طی قرن‌ها وجود داشته، به طور متمایز، چندان بررسی نشده و حدود و ویژگی‌های آن و موضوعات مورد توجه مؤلفان شیعه به طور خاص کاوش نشده است؛ بنابراین، در این تحقیق به دنبال نقش شیعیان در انساب‌نگاری مسلمانان و تطورات آن هستیم. قلمرو زمانی این تحقیق از آغاز انساب‌نگاری تا پایان قرن هفتم را شامل می‌شود، و از لحاظ مکانی نیز شامل همه مناطقی است که انساب‌نگاری شیعیان در آنجا وجود داشته است و با توجه به گستردگی سطح پراکندگی شیعیان، از شرق تا غرب سرزمین‌های اسلامی را در برمی‌گیرد و از لحاظ موضوعی نیز انساب‌نگاری شیعیان اعم از امامی، زیدی و اسماعیلی، مورد نظر است. از نتایج این بحث می‌توان در دیگر علوم مانند حدیث و رجال و همچنین بررسی پدیده‌های تاریخی و نهادهای اجتماعی همچون نقابت در تاریخ شیعیان و طالبیان استفاده نمود.

با توجه به اهمیت این موضوع که انساب‌نگاری شیعیان در طی این قرن‌ها یکی از دستاوردهای برجسته آنان در فرهنگ و تمدن اسلامی بوده است، اما به جز کتاب‌های انساب که از آغاز تاکنون نوشته شده‌اند و جزء منابع اولیه این تحقیق به‌شمار می‌آیند، تألیفات جدید، شامل مقدماتی است که مصححان بر این کتاب‌ها نوشته‌اند، همچنین چند مقاله که در مجلات تخصصی به چاپ رسیده، بیشتر جنبه عمومی داشته‌اند؛ بنابراین، می‌توان گفت که به طور خاص کتاب، یا مقاله‌ای در مورد تطورات انساب‌نگاری شیعیان وجود ندارد؛ همین امر بیانگر ضرورت و اهمیت این تحقیق است تا سهم شیعیان را در انساب‌نگاری مسلمانان نمایان کند. از تحقیقاتی که به انساب‌نگاری پرداخته‌اند، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. رساله بسیار عالمانه آیت‌الله مرعشی نجفی رحمته‌الله که در مقدمه کتاب لباب الانساب

واللقاب و الاعقاب، اثر ابن فندق بیهقی (۵۶۵ق) به چاپ رسیده است. هرچند که هدف اصلی نویسنده برشمردن و معرفی نسب‌شناسان مسلمان از آغاز تا دوران معاصر است، با این حال، در کنار معرفی دویست نسب‌شناس، به آثار و کتاب‌های ایشان نیز اشاره دارد که برای تکمیل فهرستی از کتاب‌های انساب‌نگاری مسلمانان در طی هفت قرن مورد بحث این پژوهش، بسیار مفید و سودمند افتاد، البته این فهرست اشکالاتی همچون تکرار بعضی از مؤلفان در ذیل قرن‌های مختلف و همچنین احصای کامل نشدن است و مؤلفان بسیاری را می‌توان یافت که در این فهرست نامی از ایشان به میان نیامده است.

۲. مقدمه ک. و. سترستین بر کتاب طرفه الاصحاب فی معرفة الانساب، تألیف السلطان الملک الاشرف عمر بن یوسف بن رسول (۶۹۴ق) نیز مطالب خوبی در مورد انساب‌نگاری در دوره‌های اموی و عباسی دارد؛ این مقدمه هرچند اتقان خوبی دارد، اما بسیار مختصر است. سترستین همچنین در ادامه مقدمه خویش بر این کتاب فهرستی از کتاب‌های انساب در دوره‌های مختلف به همراه نویسندگان ایشان آورده است که از آن در تکمیل جدولی که در فصل دوم از کتاب‌های انساب ارائه شده است، استفاده شد. وی در فهرست خویش به منابع کتاب‌های فهراس و معجم‌هایی همچون معجم الادباء، از یاقوت حموی (۶۲۶ق)، فهرست، اثر ابن ندیم (۴۳۸ق)، کشف الظنون، از حاجی خلیفه (۱۰۶۷ق)، مراجعه کرده اما توانسته فهرست کاملی ارائه دهد به طوری که تا پایان قرن هفتم به بیش از هشتاد کتاب نمی‌رسد.

۳. مقاله «نسب‌شناسی در دوره اسلامی» نوشته محمدجواد نجفی که سعی نموده هرچند گذرا نگاهی به علم انساب داشته باشد. این مقاله هرچند سطحی به نظر می‌رسد، اما از نکات برجسته آن، ارائه فهرستی از کتاب‌های انساب و مقالاتی است که مستشرقان طی پنجاه سال اخیر نگاشته‌اند. گفتنی است مقالات نقل شده در دسترس نبوده و بیشتر در مورد نسب اقوام و پادشاهان و حاکمان کنونی بعضی از بلاد اسلامی همچون قرقیزها، پشتون‌ها، حاکمان کویت، مراکش، غزنیان و... است که از نظر محدوده موضوعی و زمانی تحقیق، برای موضوع این پژوهش مفید نیست.

۴. «شکل‌گیری علم انساب آل ابی طالب در قرن‌های چهارم و پنجم هجری» نوشته محقق معاصر ژاپنی کازونو موریموتو، استاد تاریخ اسلام و ایران در دانشکده ادبیات و

علوم انسانی دانشگاه توکیو است که بهترین مقاله موجود در انساب‌نگاری طالبیان بوده و به‌طور تخصصی به این موضوع می‌پردازد. از این مقاله بسیار سودمند که با دیدی محققانه نگاشته شده، به‌خصوص در قسمت شبکه علمی نسب‌شناسان در سرزمین‌های اسلامی، سرنخ‌ها و مطالب جالبی استفاده شد و راهگشا بود.

۵. احمد مهدوی دامغانی مقدمه‌ای بر کتاب المجدی فی انساب الطالبیین نگاشته و در آن به علم انساب پرداخته و مطالبی را درباره این علم آورده است که اشاره به آن ضروری به نظر می‌رسد.

۶. کتاب تاریخ در گستره تاریخ تمدن اسلامی، تألیف صادق آینه‌نوند، که در آن بخشی را به انساب‌نگاری و کتاب‌های انساب اختصاص داده و فهرستی از مؤلفان انساب به دست داده است، هرچند فهرست یاد شده جامع و مانع نیست، اما برای تحقیق حاضر مفید بوده و از آن استفاده شد.

با توجه به این پیشینه، پژوهش حاضر دارای پنج فصل است؛ در فصل اول با عنوان کلیات، به مطالبی مانند مفاهیم، پیشینه انساب‌نگاری در میان ملت‌ها و انساب و انساب‌نگاری از دید آیات و روایات پرداخته شده است. در فصل دوم با عنوان انساب‌نگاری اسلامی، به مطالبی چون تاریخچه انساب‌نگاری در میان مسلمانان، کتاب‌شناسی علم انساب، جایگاه علم انساب در طبقه‌بندی علوم، عوامل رشد و کارکردهای انساب‌نگاری، روش‌ها و سبک‌های انساب‌نگاری پرداخته شده است. شکل‌گیری انساب‌نگاری عمومی در بین شیعیان و بررسی تألیفات آنان در این زمینه به همراه تأثیر و تأثر انساب‌نگاری شیعیان و اهل سنت و منابع مؤلفان شیعه در انساب‌نگاری عمومی مطالب مطرح شده در فصل سوم با نام انساب‌نگاری عمومی شیعیان است. در فصل چهارم نیز به تاریخچه انساب‌نگاری اختصاصی شیعیان، دلائل پیدایش، شکوفایی و جریان شکل‌گیری انساب‌نگاری انساب آل ابی‌طالب پرداخته و سپس نگاشته‌های مؤلفان شیعه در این زمینه یک‌یک بررسی شده‌اند. در فصل پایانی و در ادامه بررسی انساب‌نگاری اختصاصی شیعیان، به مباحث انتزاعی و تحلیلی پرداخته شده که شامل رابطه انساب‌نگاری با منصب نقابت، محدوده جغرافیایی شبکه علمی نسابه‌ها، نحوه ارتباط انساب‌نگاران اصلی و ویژگی‌های آنها، نقش مؤلفان امامی مذهب در انساب‌نگاری طالبیان و منابع انساب‌نگاران در انساب طالبیان است.

منابع استفاده شده در این تحقیق را می‌توان به سه دسته عمده به شرح ذیل تقسیم کرد:

الف) کتاب‌های انساب: این دست منابع بیشتر به مؤلفان و انساب‌نگاران قرن‌های اولیه تا حدود قرن نهم هجری مربوط است که در آنها ضمن شمارش انساب به مطالبی درباره مؤلفان انساب و کتاب‌های آنان اشاره شده است؛ از مهم‌ترین منابع این دسته می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. جمهرة النسب، تألیف هشام بن محمد بن سائب کلبی (۲۰۶ق)؛
۲. نسب معد و الیمن الکبیر، تألیف هشام بن محمد بن سائب کلبی (۲۰۶ق)؛
۳. الاکلیل، تألیف ابو محمد حسن بن احمد همدانی (۳۳۴ق)؛
۴. سرّ السلسله العلویة، تألیف ابونصر سهل بن عبدالله بخاری (۳۵۷ق)؛
۵. الایناس بعلم الانساب، تألیف ابوالقاسم حسین بن علی معروف به وزیر المغربی (۴۱۸ق)؛
۶. تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب، تألیف شیخ الشرف عبیدلی (۴۳۵ق)؛
۷. المجدی فی انساب الطالبیین، تألیف ابوالحسن عمری (زنده در ۴۶۶ق)؛
۸. منتقلة الطالبیة، تألیف ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر معروف به ابن طباطبا (قرن پنجم هجری)؛
۹. لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، تألیف علی بن زید بیهقی، معروف به ابن فندق (۵۶۵ق)؛
۱۰. الفخری فی انساب الطالبیین، تألیف مروزی ازورقانی (بعد ۶۱۴ق)؛
۱۱. الاصلی فی انساب الطالبیین، تألیف محمد بن علی حسنی معروف به ابن طقطقی (۷۰۹ق) و ...

این دسته از منابع به این دلیل که از کتاب‌های اصلی و منابع اولیه در انساب‌نگاری شیعیان به‌شمار می‌روند، در متن تحقیق به بررسی آنها پرداخته خواهد شد.

ب) کتاب‌های فهرست و رجال: این کتاب‌ها ارانه‌کننده فهرستی از کتاب‌های انساب و اطلاعاتی درباره مؤلفان آنها هستند که از جمله مهم‌ترین این آثار می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱. الفهرست، تألیف ابن ندیم (۴۳۸ق) از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که به کتاب‌ها و تألیفات مسلمانان پرداخته است و در این تحقیق برای دسترسی به فهرست کتاب‌های انساب و مؤلفان شیعه، بیشترین استفاده از این کتاب شده است. وجود این کتاب باعث شد تا نیازی به مراجعه به بسیاری از کتاب‌های فهرست قرن‌های بعد، به‌ویژه کتاب‌های معاصر، پیدا نشود، یا ارجاع به آنها به کمترین حد برسد؛ این امر باعث غنا و اعتبار بیشتر تحقیق گردیده است و؛
۲. رجال نجاشی، با نام اصلی فهرست أسماء مصنفی الشیعة، تألیف احمد بن علی نجاشی (۴۵۰ق) است که در آن به شرح حال اجمالی هزار و ۲۶۹ تن از راویان شیعه و نام

- کتاب‌های آنها پرداخته است. صرف وجود نام کتاب‌های انساب و مؤلفان آنها در این کتاب خود می‌تواند دلیلی برای اثبات تشیع مؤلفان باشد؛ همین امر در مواردی از این پژوهش راهگشا بوده و مورد توجه واقع شده است؛
۳. الفهرست، تألیف شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ق) از دیگر کتاب‌های فهرست شیعه است که به کتاب‌ها و مؤلفان آنها تا زمان مؤلف پرداخته است و اطلاعاتی درباره برخی از مؤلفان انساب ارائه نموده است؛
۴. الرجال، تألیف دیگر شیخ طوسی (۴۶۰ق) است که در آن نام افرادی را که به ترتیب از پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام تا حضرت قائم ﷺ روایت کرده‌اند، آورده شده و پس از آن، رجالی را که معاصر ائمه علیهم السلام بوده‌اند ولی از ایشان نقلی نکرده‌اند، یا راویانی که پس از زمان ائمه علیهم السلام تا زمان شیخ طوسی بوده‌اند، به ترتیب حروف الفبا ذکر آمده است؛ از این کتاب در بررسی مؤلفان شیعه و گرایش مذهبی ایشان استفاده شده است؛
۵. معالم العلماء، نوشته محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (۵۸۸ق) که فهرستی از کتاب‌های شیعه و مصنفان آنها را به ترتیب حروف الفبا و براساس اسامی مؤلفان تا زمان خود ارائه می‌دهد و در واقع تئمه‌ای بر فهرست شیخ طوسی است. براین اساس، این کتاب در مورد تألیفاتی که پس از شیخ طوسی در طی یک قرن تا زمان ابن شهر آشوب نگاشته شده، اطلاعاتی را به دست می‌دهد که در تحقیق ذیل از آنها استفاده شده است؛
۶. فهرست علماء الشيعة و مصنفیهم (فهرست منتجب‌الدین)، تألیف منتجب‌الدین ابوالحسن علی بن بابویه رازی (۵۸۵ق)، از دیگر کتاب‌های فهرست شیعه است، اما این کتاب اطلاعات چندانی افزون بر منابع پیش گفته در اختیار قرار نمی‌دهد؛
۷. معجم الادباء، تألیف یاقوت حموی (۶۲۶ق) از دیگر منابع مورد استفاده بود که در فصل چهارم این تحقیق و شرح حال مؤلفان انساب از آن بهره گرفته شد؛
۸. کشف الظنون، تألیف حاجی خلیفه (۱۰۶۷ق) که اطلاعات خوبی در مورد انساب‌نگاران و کتاب‌های ایشان را در خود جای داده و در تهیه فهرستی از کتاب‌های انساب و نویسندگان آنها سودمند افتاد؛
۹. الذریعة الی تصانیف الشيعة، تألیف شیخ آقا بزرگ طهرانی (۱۳۸۹ق) که از کتاب‌های بسیار مفید در این زمینه است؛ هرچند در مطالب آن تداخل و تکرار وجود دارد، اما اطلاعات مفیدی به‌ویژه در جلد دوم و چهارم درباره انساب‌نگاران دارد؛

۱۰. کتاب‌های معجم المؤلفین، تألیف عمر رضا کحاله و منیة الراغبین فی طبقات النسابین، تألیف عبدالرزاق کمونه (۱۳۹۱ق) از دیگر منابع هستند که هرچند به واسطه استفاده از منابع دست اولی همچون فهرست ابن ندیم و امثال آن، تقریباً نیازی به ارجاع دادن به این منابع دیده نشد، ولی برای فراگیر بودن این تحقیق، مقایسه آن با این منابع مفید بود.

ج) منابع دیگر: این دسته از منابع شامل کتاب‌های لغت، مانند معجم مقاییس اللغة، از ابن فارس، مفردات، نوشته راغب اصفهانی و...؛ کتاب‌های تفسیری مانند تفسیر القمی، المیزان و...؛ کتاب‌های تاریخ عمومی مانند: تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری و... بودند که در جای جای کتاب و به واسطه نیازی که به آنها احساس می‌شد، مورد استفاده قرار گرفتند.

لازم می‌دانم از راهنمایی‌های استاد فاضل و ارجمند، جناب آقای دکتر نعمت‌الله صفری فروشانی که از بدو نگارش این تحقیق تا چاپ آن همراهم بودند و همچنین از استادان محترم، آقایان: دکتر سیدهادی عالم‌زاده، حجت‌الاسلام والمسلمین محمد مهدی فقیه بحرالعلوم، دکتر محمدالله اکبری، که با مطالعه این تحقیق و ذکر نکات ضروری و تصحیح اشکال‌های آن، راه را برای ارائه این پژوهش باز نموده‌اند، تشکر کنم. همچنین از آقایان: حجت‌الاسلام والمسلمین سیدسجاد هاشمیان، رئیس مجتمع آموزش عالی امام خمینی علیه السلام، حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر جعفر علمی، معاون آموزشی جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم العالمیه، حجت‌الاسلام والمسلمین رمضان محمدی، مدیر گروه تاریخ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و دکتر منصور داداش‌نژاد که در چاپ این اثر همکاری لازم را مبذول داشتند، قدردانی و سپاسگزاری می‌کنم.

همواره خود را مرهون پدر گرانقدرم، حجت‌الاسلام والمسلمین سیدموسی عالمی (دام‌عزه) می‌دانم و از محضر ایشان کمال تشکر و امتنان را دارم.

فرصت را مغتنم شمرده از کارشناس گروه تاریخ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، جناب آقای حسن نصراللهی در هماهنگی‌های اداری و آقای اسماعیل یارمحمدی در استخراج نمایه‌های اثر، تشکر می‌کنم.

در پایان، این کتاب را به مادر سادات، سیده نساء العالمین، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تقدیم می‌کنم و از ایشان امید شفاعت در روز جزا را دارم.

سیدمحمدرضا عالمی

smr.alcemi@gmail.com

فصل اول

مفاهیم و کلیات

۱-۱. انساب

۱-۱-۱. معنای لغوی

انساب، جمع واژه نَسَب و در لغت به معنای نزدیکان است. ابن منظور، واژه‌های نَسَب، نِسْبَة و نُسْبَة را مترادف و به همان معنای خویشی، خویشاوندی و نزدیکی گرفته است.^۱ البته گفته شده که نِسْبَة، مصدر اِنْتَسَاب و نُسْبَة اسم است.^۲ ابوزید گوید: به شخصی که می‌خواهند از نسبش بپرسند می‌گویند: اِسْتَنْسَب لَنَا، به این معنی که نَسَبت را بگو تا تو را بشناسیم. تهذیب اللغة، نسب را در انتساب به پدران، شهرها، شغل و حرفه دانسته است. البته ازهری انتساب را فقط از سوی پدر^۳ و ابن سبکیت، انتساب را از طرف پدر و مادر با هم دانسته است.^۴ راغب اصفهانی نیز نسب و نسبة را از سوی یکی از پدر و یا مادر دانسته و آن را بر دو نوع می‌داند، یکی نسب بالطول، مانند نزدیکی از طرف پدران و فرزندان و دیگری نسب بالعرض، مانند نسبت بین فرزندان برادران و عموزادگان.^۵

نسبة در دو شیء، یا مقدار متجانس که در بعضی از خود با دیگری تجانس دارند نیز

-
۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۱۸، ذیل واژه نسب.
 ۲. همان‌جا؛ ازهری، معجم التهذیب اللغة، ج ۴، ص ۳۵۵۷، ذیل واژه نسب.
 ۳. ازهری، همان‌جا؛ ابن منظور، همان، ج ۱۴، ص ۱۱۹، ذیل واژه نسب.
 ۴. سمعانی، کتاب الانساب، ج ۱، ص ۶.
 ۵. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۹۲، ذیل واژه نسب.

استعمال می‌شود.^۱ کلمات نَسَب و نَسَبان را به معنی راه مستقیم و مشخص نیز گرفته‌اند و به راهی که مورچگان پدید می‌آوردند و یکی پس از دیگری در همان راه مشخص شده حرکت می‌کنند، نَسَب می‌گویند.^۲ برخی از قدمای علم نحو نسب را ملحق کردن فروع به اصول دانسته‌اند، یا گفته‌اند که نسب، نسبت دادن شخصی به فردی مشهور و معروف است.^۳ نَسَاب، به عالم به انساب گویند که جمع آن نَسَابون، نَسابین، نَسابات است و برای مبالغه و ستایش، «ها» بدان اضافه کرده و از این رو به عالم انساب، نَسَابَة می‌گویند.^۴

۱-۱-۲. تعریف اصطلاحی

انساب و علم انساب که در فارسی «تبارشناسی» و در لاتین از آن با نام «Genealogy» یاد می‌شود، از تعیین نسب مردم و روش پژوهش در آن سخن می‌گوید.^۵ حاجی خلیفه آن را علمی می‌داند که به شناسایی نسب‌های مردم می‌پردازد و دارای منفعت زیاد بوده و هدف آن احتراز از خطا در نسب اشخاص است،^۶ این علم گاه به بررسی نسب قبائل و به دست آوردن پیوند و ارتباط یک قبیله با قبیله دیگر می‌پردازد که از آن به «انساب قبائل» یاد می‌کنند.^۷ برخی پژوهشگران، علم انساب و نژادشناسی را یکی دانسته‌اند،^۸ ولی باید گفت که «نژادشناسی» یا «Ethnology» به فرهنگ‌های متمایز گونه‌های بشر می‌پردازد و شاخه‌ای از «مردم‌شناسی» است. نژاد یا «Race» در «زیست‌شناسی» و «ژن‌شناسی» نیز کاربرد دارد.^۹ برخی نسب‌شناسان معاصر بی‌توجهی به این علم را علت متروک شدن آن می‌دانند^{۱۰} و برخی نیز از احیای آن سخن رانده‌اند و پیشرفت‌های بشر در علوم زیستی، جامعه‌شناسی و آمار را مانعی بر علم انساب

۱. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۹۲، ذیل واژه نسب.

۲. الازهري، معجم التهذيب للغة، ج ۴، ص ۳۵۵۷، ذیل واژه نسب؛ جوهری، الصحاح، ج ۱، ص ۲۱۴، ذیل واژه نسب.

۳. جوهری، همان، ج ۱، ص ۱۱۰.

۴. الازهري، معجم التهذيب للغة، ج ۴، ص ۳۵۵۷، ذیل واژه نسب؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۱۹، ذیل واژه نسب.

۵. ستوده، مرجع‌شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی، ص ۸۷.

۶. حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج ۱، ص ۱۷۸.

۷. جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، ص ۴۱۴.

۸. اکبری و دیگران، فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی، ص ۲۷۰.

۹. مصاحب، دائرة المعارف فارسی، ج ۳، ص ۳۰۲۱. ۱۰. کیا گیلانی، سراج الانساب، مقدمه محقق، ص ۵۴.

نمی‌دانند و معتقدند آگاهی از پیشینه هر نسل، فرد و قبیله، لازم و ضروری است و این مسئله جز در پرتو علم انساب تحقق نمی‌یابد و نیازهای متفاوت انسان مسلمان به‌ویژه نیازهای شرعی، ادبی و اجتماعی، بر این ضرورت تأکید داشته‌اند؛ از این رو این علم کاربردها و فواید بسیاری داشته^۱ که در جای خود به آن پرداخته خواهد شد.

۱-۲. طرق انتساب

چنان‌که در بیان معنای لغوی انساب بیان شد، در مورد نسب و نحوه انتساب، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد که مواردی همچون انتساب به شهر، شغل و حرفه پدر و مادر و نزدیکان را شامل می‌شود. برای دسته‌بندی و تمییز بهتر آنها از یکدیگر می‌توان به طور کلی انتساب در میان انسان‌ها را به دو دسته کلی عام و خاص تقسیم کرد:

۱-۲-۱. انتساب عام

در این نوع انتساب، افراد به شهر و محل، شغل و حرفه‌شان نسبت داده می‌شوند. برخی دلیل اصلی این نوع انتساب را آن دانسته‌اند که با گسترش سرزمین‌های اسلامی، انساب عرب با عجم و غیر عرب آمیخته شد و بازشناسی و ثبت و ضبط اسامی پدران و نیاکان‌شان مقدور نبود؛ از این رو، هر شخص مجهول‌النسبی را به شهر یا حرفه و شغلش نسبت می‌دادند.^۲ امکان دارد شیوع این نوع انتساب در میان عرب بیشتر تحت تأثیر عجم به وجود آمده باشد؛ زیرا به عقیده حازمی، عجم جز در موارد نادر هیچ‌گاه به پدران قدیم‌شان انتساب نیافته‌اند؛ بلکه بیشتر خود را به مکان‌ها و صنایع منتسب می‌کردند که ادراک و تسلط بر آن از طریق خبر متواتر امکان داشت و به سهولت انجام می‌پذیرفت و هم‌اکنون نیز چنین است،^۳ با این حال، نسب‌شناسان به این نوع انتساب نیز توجه داشته‌اند و در کتاب‌های خویش به این افراد نیز پرداخته‌اند؛ از جمله این کتاب‌ها می‌توان الانساب سمعانی، اللباب ابن‌اثیر، لب اللباب سیوطی، الانساب مقدسی، التحفة فی مشکل الاسماء و النسب ابن‌خطیب،^۴ کتاب مشتبه النسبة و المؤتلف والمختلف

۱. ابن‌سلام، کتاب النسب، ص ۱۴. ۲. حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳. حازمی همدانی، عجالة المبتدی و فضالة المتهی فی النسب، ص ۶.

۴. همان، ص ۳-۴.

ابوسعید ازدی^۱ و...، را نام برد، در بسیاری از موارد نیز در انتساب‌ها به واسطه شباهت لفظ و ضبط اسامی در انتساب آنان به پدران و قبیله، یا شهر و شغل و حرفه ایشان خلط گردیده است؛ کسانی مانند ابن‌قیسرانی (۵۰۷ق) سعی بر آن دارند تا با تألیف کتابی همچون الانساب المتفقه، به تفکیک این نوع اسامی و انتساب‌ها بپردازند.^۲

۱-۲-۲. انتساب خاص

انتسابی که از طریق خویشاوندی است، به دو صورت سببی و نسبی به وجود می‌آید. رابطه سببی به واسطه ازدواج و رابطه نسبی به سبب ولادت شکل می‌گیرد، و از دل رابطه سببی به وجود می‌آید؛ زیرا زن و مردی که با هم ازدواج می‌کنند رابطه سببی با هم برقرار می‌سازند، ولی کودکی که از آنها متولد می‌شود رابطه نسبی با هریک از آن دو دارد چرا که این رابطه از ولادت شکل گرفته است؛ اما انتساب این فرزندان به پدر بزرگ و مادر بزرگشان و هرچه بالاتر رود، از دو طریق است؛ از طریق خانواده پدر نسبی است، و از طریق خانواده مادر سببی. به نظر می‌رسد در خویشاوندی و رابطه محرمیت، فرقی میان دو رابطه سببی و نسبی وجود نداشته باشد، اما انتساب افراد به صورت طولی (نسلی) به رابطه نسبی آنهاست، یعنی فرد در مرحله اول به کسانی منسوب است که از آنها متولد شده است، یعنی پدر و مادر، و پس از آن به اجداد پدری خود منسوب می‌شود.

از جمله دلایل انتخاب و گزینش پدر و اجداد پدری به‌عنوان نسب فرد، شواهد و تصریحات قرآنی و روایی است. قرآن کریم در یک تقسیم‌بندی، تعلق نسب از طریق مرد (پدر) و تعلق سبب از طریق زن (مادر) را متذکر شده است:

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا»^۳ و او خدای است که از آب (نطفه) بشر را آفرید و بین آنها خویشی نسب و بستگی ازدواج قرار داد و خدای تو بر هر چیز قادر است».

مفسران شیعه و سنی در این باب به تفصیل سخن گفته‌اند^۴ و علمای لغت نیز

۱. ازدی مصری، مشبه النسبة، ص ۵.

۲. رک: ابن‌قیسرانی. الانساب المتفقه، ص ۱۲-۱۳.

۳. فرقان، ۵۴.

۴. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۱۴؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۶۱؛ بیضاوی، انوارالتنزیل، ج ۴، ص ۱۲۸؛ طبرسی، جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۴۲؛ سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۲۵۷۳؛ فیض کاشانی، الصافی، ج ۲، ص ۱۹.

متذکر آن شده‌اند.^۱ که در قرآن به تفاوت نحوه انتساب از طریق زن و مرد تصریح شده است.

قرآن واژه‌های «ذریه» و «نسل» را نیز در مورد نسب افراد به کار برده است:

«ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ؛^۲ آنگاه خلقت نسل نوع بشر را از آب بی قدر و (نطفه از

صلب مرد) مقرر گردانید».

«هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ؛^۳ در آن هنگام زکریا

عرض کرد پروردگارا مرا به لطف خویش ذریه و فرزندان پاک سرشت عطا فرما که همانا تویی مستجاب کننده دعا».

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ؛^۴ و به یاد آر هنگامی که

خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه ساخت».

مفسرانی همچون طبری (۳۱۰ق)، ثعلبی (۴۲۷ق) و علاء‌الدین بغدادی نیز استعمال

اصطلاحات نسل و ذریه و سلاله در مورد نسب را در قرآن یاد آور شده^۵ و به ادامه نسل از ناحیه

پدر تأکید کرده‌اند،^۶ و نسب افراد در پرتو انسابت‌نگاری و شناخت نسل و دودمان افراد را به

پدرانشان باز گردانده‌اند.^۷ کاربرد واژه صلب به معنای مهره‌های پشت و مجاری نطفه مرد^۸ در

آیاتی از قرآن کریم بر این معنا تأکید نموده که نسل و ذریه از طریق پدر است مانند:

«خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ؛^۹ انسان از آن نطفه جهنده‌ای خلق گردیده

است که از میان پشت و سینه‌ها بیرون آمده است».

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ... وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ؛^{۱۰} حرام شد بر شما ازدواج با

مادرانتان و... و زن فرزندان صلبی (نه زن پسرخوانده شما)».

۱. ابن اثیر، مجدالدین المبارک‌بن محمد الجزری، النهایة فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۳۲۹، ذیل سبب؛

ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۷۹.

۲. سجده، ۸.

۳. آل عمران، ۳۸. ۴. اعراف، ۱۷۲.

۵. طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص ۶۱؛ الثعلبی، الکشف والبیان (تفسیر ثعلبی)، ج ۷، ص ۳۲۷؛

بغدادی، لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۳، ص ۴۰۳.

۶. طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۷۵.

۷. زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳، ص ۲۸۷.

۸. ر. ک: ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۵۲۶؛ قرشی، قاموس القرآن، ذیل ماده صلب.

۹. نساء، ۱۰.

۱۰. طارق، ۷ و ۶.

مفسران نیز ضمن تفسیر این آیات بدان تأکید کرده‌اند.^۱ بنابراین، ذریه و نسل از طریق صلب صورت می‌گیرد و فرزندان در ادامه انتساب نسبی‌شان به پدر و مادر از طریق پدر با اجداد پدری منسوب‌اند و بدین صورت ذریه و نسل قابل شناسایی‌اند.^۲

روایات نیز تأییدکننده شناسایی ذریه و نسل از طریق صلب پدر هستند. در روایتی رسول خدا ﷺ می‌فرماید: شما در صلب پدرانتان بودید که خداوند بهشت و جهنم و اهل هر یک را آفرید.^۳ در حدیثی دیگر ابن عباس از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که در آن امتداد ذریه را از صلب مرد می‌داند.^۴

در حدیث معتبری که علمای شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «کل بنی ام‌ینتمون^۵ الی عصبه ابیهم؛^۶ فرزند هر مادری، نسبش به دودمان پدرش باز می‌گردد».

بنابراین از دیدگاه قرآن و روایات رسول خدا ﷺ اصل بر این است که نسل و ذریه از طریق صلب پدر شکل می‌گیرد و انتساب افراد به صورت نسبی به پدر و مادر و اجداد پدری ایشان است. بنای این تحقیق نیز برآن است تا به بررسی انساب‌نگاری و کتاب‌های انسابی پردازد که به نسب از این دید نگریسته‌اند و در واقع اکثریت قاطع تألیفات انساب نیز در همین باب هستند، البته کتاب‌هایی نیز وجود دارند که در آنها به کسانی پرداخته‌اند که به مادرانشان نسبت داده شده‌اند. از آن جمله می‌توان به کتاب من نسب الی أمه، نوشته علی بن محمد المدائنی (۲۲۵ق)؛ من نسب من الشعراء الی امهاتهم، نوشته محمد بن حبیب بغدادی (۲۵۴ق)؛ کتاب الامهات، نوشته احمد بن حارث خزاز (۲۸۵ق) و کتاب الامهات، از محمد بن عبده (قبل ۳۰۰ق) اشاره نمود.

۱. طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳۰، ص ۹۲؛ ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۴، ص ۴۲۹؛ زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۷۳۵.
۲. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۸۴، ذیل واژه صلب.
۳. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۵۵؛ ابن حنبل، مسند احمد، ج ۶، ص ۴۱.
۴. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۷؛ ج ۲، ص ۵۴۴.
۵. ینتمون از ریشه نمی و انتمی، یعنی انتساب، به معنای ینسبون، ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۴۲.
۶. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۸؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۴؛ موصلی، مسند ابی‌یعلی، ج ۱۲، ص ۱۰۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۴؛ ج ۲۲، ص ۴۲۳.

ولاء، نوعی از انتساب است که می‌توان آن را انتسابی شبه خاص دانست؛ بر این اساس، برخی مسلمانان عرب و غیر عرب به علت وجود علاقه‌ها و روابط میان آنها با بعضی مسلمانان منسوب به قبایل معروف و محتشم عرب، خود را «مولای» آن قبائل می‌نامیدند، البته اصل موضوع به زمان‌های بسیار پیش از آن باز می‌گردد. در جنگ و جدال‌ها و غارت‌های قبیله‌ای و محلی که پیش از اسلام و یا اوائل آن در بین عرب‌ها رواج داشت که از این وقایع به «ایام‌العرب» تعبیر می‌شود. قبیله پیروز، پسران جوانی را از قبیله مغلوب، به صورت اسیر و غنیمت جنگی با خود می‌آوردند، یا بدون جنگ و غارت با دام‌گستری آنها را می‌ربودند؛ اگر این اسرا و ربوده‌شدگان، وابستگان دلسوز و توانگری داشتند، دیر یا زود مبادله می‌شدند یا در قبال پرداخت فدیة یا مزایای دیگری آزاد شده و به سوی قبیله خود باز می‌گشتند.^۱ گاه این اسیران به خاطر فقر مالی بستگانشان، یا برخورد خوب و مناسب قبیله فاتح، همانجا می‌ماندند و نزد کسان خویش باز نمی‌گشتند. در این حالت رابطه فرد و قبیله پیروز از طریق بردگی به وجود می‌آمد، و شخص برده نامیده می‌شد، ولی در واقع چیزی از ارباب خود، در تمتع از مزایای زندگی کم نداشت، از این رو از دل و جان، قبیله ارباب خویش را قبیله خویش می‌دانست. گاه فرد در قبیله خویش مرتکب خطا و کار ناشایستی می‌شد که در نتیجه آن، عرصه زندگی را در میان قبیله و آشنایان، بر خود تنگ می‌دید، یا مرتکب جنایتی شده بود و قبیله او از پرداخت دیه و تأمین خسارت مجنی‌علیه خودداری می‌کرد، یا به هیچ روی امکان پرداخت آن را نداشت، چنین افرادی از قبیله خود قهر کرده و به قبیله دیگری پناه می‌بردند که از آنان به «جوار» تعبیر می‌شود.^۲ البته برخی دلایل دیگری نیز برای جوارشدن افراد بیان کرده‌اند^۳ افرادی نیز بودند که از تأمین معیشت خود در میان قبیله خویش ناتوان بودند و به ناچار به قبائل دیگر می‌رفتند و در آنجا به کارگری و انجام خدماتی همچون چرانیدن چارپایان، آب کشیدن، شیر دوشیدن، زراعت، باغبانی، پرستاری از کودکان، دیدبانی و امثال آن، مشغول می‌شدند و در همان قبیله می‌ماندند. این افراد اعم از اسیر، مستجیر (پناهنده)، فقیر و برده پس از مدتی جزء و جمع

۱. عُمَرُ، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۶۶.

۲. بلاذری. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۷ و ۴۲؛ ابن فارس، ترتیب مقایس اللغة، ص ۱۰۳۵.

۳. همدانی، الاکلیل من اخبار الیمن و انساب حمیر، جزء ۱۰، فی معارف همدان و انسابها و عیون اخبارها،

همان قبیله میزبان محسوب شده و بدان منسوب می‌گشتند که به آنها «مولی» گفته می‌شد.^۱ حتی گاه از طریق فرزندخواندگی، (تَبَنَى)، اینان فرزند یکی از افراد آن قبیله به‌شمار می‌آمدند و براین اساس که تَبَنَى یکی از سه طریق ارث در بین عرب‌های جاهلی محسوب می‌شد،^۲ ارث هم می‌بردند که قرآن مجید با آیه مبارکه «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ؛ اذْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ»^۳ رسم و عنوان خلاف حقیقت و طبیعت (تَبَنَى - فرزندخواندگی) را لغو کرد. پیامبر اکرم ﷺ در واپسین لحظه‌های حیات خود می‌فرمود: «أَرْقَاءُكُمْ، أَرْقَاءُكُمْ، اطعموهم ممّا تطعمون والبسوهم ممّا تلبسون» و با صدور فرمان و اطلاق بیان «مولی القوم منهم» و «مولی القوم من أنفسهم» و «الولاء لحمه کلحمه النسب لا بیاع ولا یوهب»^۴، انتساب قطعی موالی را به همان قوم و قبیله‌ای که به سبب «ولاء»^۵ به آن تعلق داشتند تأیید و تحکیم فرمود و بدین‌سان آن خفت و خواری احتمالی و کسر شأنی که متوجه موالی می‌شد، از میان برداشته شد. شارع مقدس برای حفظ و حراست حقوق موالی و اجرای امور و حدود مربوط به آنان احکام دقیق و مبسوطی وضع کرده است.^۶ پس از آنکه فتوحات اسلامی آغاز شد و ممالک شرقی و غربی یکی پس از دیگری به دین اسلام گرویدند، شمار موالی بسیار افزایش یافت، زیرا با قطع نظر از

۱. عمری، المجدی فی انساب الطالیین، ص ۶۷.

۲. طرق سه‌گانه ارث در جاهلیت عبارت‌اند از: نسب: تنها شامل پسران و مردان می‌شده است و زنان و کودکان را شامل نمی‌شد؛ تَبَنَى: یعنی پسرخواندگی و سوم، حلف: یعنی دونفر باهم پیمان می‌بستند که در دوران حیات از یکدیگر دفاع کنند و بعد از مرگ از همدیگر ارث ببرند؛ مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۸۷.

۳. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۰، ص ۳۳۳-۳۴۲.

۴. در اسلام سه نوع ولاء وجود دارد: ولاء عتق: یعنی اگر کسی برده خود را آزاد کند و آن برده پس از مرگ هیچ‌گونه خویشاوند نسبی و سببی نداشته باشد، اموال او به آزاد کننده او می‌رسد؛ (احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۴۱)؛ ولاء ضمان: پیمان خاصی است که بین دو نفر، مطابق خواست و اراده خودشان برقرار می‌شود و طرفین متعهد می‌شوند در موارد مختلفی از یکدیگر دفاع کنند و پس از مرگ در صورت نداشتن خویشاوند نسبی و سببی از یکدیگر ارث ببرند. ولاء امامت: بدین معناست که اگر مسلمانی از دنیا برود و هیچ وارثی اعم از نسبی سببی و غیر آن نداشته باشد، میراث او به امام مسلمانان و به سخن دیگر، به بیت‌المال مسلمین تعلق می‌گیرد؛ مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۸۸.

۵. رک به: کلینی، کافی، ج ۷، ص ۱۳۵-۱۳۶؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۰، ص ۳۳۳-۳۴۲.

ایجاد بعضی از علاقه‌های ذکر شده نسبت به عده‌ای، علاقه‌ها و روابط دیگری از قبیل دوستی، ازدواج، خدمت در دستگاه حکومتی و دیوانی اسلام، جلب حمایت و کسب قدرت از طریق فاتحان و امرای لشکر، تعاهد و هم‌پیمانی برای انجام امور عمرانی و اقتصادی منطقه‌ای خاص و امثال آن، بسیاری از مسلمانان غیر عرب، به‌ویژه ایرانیان از طریق «ولاء» به همان قبیله‌ای که دوست، قوم و خویش سببی، کارفرما، فرمانده لشکر، هم‌پیمان یا فاتح شهر و دیار آنان بود، وابسته و منسوب می‌شدند و جزء «موالی» به‌شمار می‌آمدند؛ اینان و فرزندانشان در اواخر قرن اول تا اواسط قرن دوم (یعنی تا پایان فتوحات اسلامی در ایران و هند و شمال آفریقا و ممالک تحت سیطره رومیان) که در این زمان، دیگر بسیاری از علل و عوامل «ولاء» منتفی شده بود، قشر عظیم و انبوهی از جامعه فعال اسلامی را تشکیل می‌دادند. از بزرگان اسلام و مشاهیر از تابعین و فقها و محدثان و علما و شعرا و امیران چون، حسن بصری و عکرمه و نافع و عطاء بن ابی‌رباع و شعبه بن حجاج و صالح بن کیسان و حمید الطویل و اعمش و ابوحنیفه و ابن جریج و محمد بن اسحاق و محمد بن عمر واقدی و مدائنی و ابوالعطاء السندی و طاهر بن الحسین خزاعی، همه از موالی هستند.^۱

۱-۳. انساب‌نگاری

مراد از انساب‌نگاری تألیفات و نگاهته‌هایی است که درباره انساب نگاهته شده‌اند، که برخی آن را یکی از انواع تاریخ‌نگاری محسوب می‌کنند؛^۲ و مراد از تعبیر تاریخ‌نگاری را، مضمون‌های اصلی گونه‌ها و شیوه‌های مختلف تاریخ‌نگاری و تدوین تاریخی هماهنگ با دایره نگاه مورخ می‌دانند، بنابراین، شیوه‌های تدوین و تنظیم مانند شیوه حدیثی-خبری، سال‌شماری، دودمانی، طبقات، فرهنگ‌نامه‌ای نیز در تحت همین انواع تاریخ‌نگاری می‌گنجد. به سخن دیگر، میان انواع تاریخ‌نگاری از جمله انساب‌نگاری، سیر و مغازی، مقاتل و فتن و حروب، تاریخ‌های عمومی، تاریخ‌های محلی و تاریخ‌های دودمانی، با شیوه‌های تدوین تاریخی نسبت عام و خاص قائل‌اند.^۳ در نقد این دیدگاه باید به این امر توجه داشت که هرچند در ابتدا انساب و ایام‌العرب دو رشته

۱. برای اطلاعات بیشتر در مورد موالی ر.ک: جوده، اوضاع اجتماعی-اقتصادی موالی در صدر اسلام، ۱۳۸۳ش.

۲. سجادی و عالم زاده، تاریخ‌نگاری در اسلام، ص ۱۳۳.

۳. همان، ص ۱۰۹.

به وجود آورنده تاریخ و به نوعی مادر تاریخ‌نگاری اسلامی به حساب می‌آیند و بسیاری از تاریخ‌ها همچون انساب الاشراف براساس آن نوشته شده‌اند، اما با گسترش و دگرگونی‌های به وجود آمده در تاریخ‌نگاری، باید گفت که انساب‌نگاری بیشتر به‌عنوان ابزار برای مورخ عمل کرده است تا نوعی از تاریخ‌نگاری، همچنین در کنار تاریخ‌نگاران افرادی همچون علمای حدیث و رجال نیز به‌عنوان ابزار از انساب‌نگاری استفاده کرده‌اند، به نظر می‌رسد که افرادی همچون دکتر سجادی در کتاب تاریخ‌نگاری در اسلام، بیشتر تحت تأثیر شگرف انساب‌نگاری در تاریخ‌نگاری آن را نوعی از تاریخ‌نگاری دانسته‌اند و با لحاظ نقش و تأثیر انساب‌نگاری در تاریخ‌نگاری تلاش شده با شمردن انساب‌نگاری به‌عنوان نوعی از تاریخ‌نگاری، جایگاه آن را هرچه بیشتر بنمایانند؛ هرچند که لحاظ نکردن این امر و ابزار دانستن انساب‌نگاری، به هیچ‌عنوان از جایگاه انساب‌نگاری نمی‌کاهد و در مواردی بسیار بیشتر از انواع تاریخ‌نگاری دارای اهمیت است. توجه به این نکته ضروری است که در انساب‌نگاری، شیوه‌های تدوین و تنظیم با روش آن متفاوت است. برای مثال، ممکن است شیوه تدوین و تنظیم در کتابی با موضوع انساب به شیوه طبقات یا دودمانی، یا ترکیبی از این دو باشد، مانند کتاب تذکره الالباب باصول الانساب، نوشته ابوجعفر احمد بلنسی اندلسی، که نخست به شیوه دودمانی انساب عرب را به دو قسمت عدنانی و قحطانی تقسیم کرده، سپس در هر دودمان، براساس طبقات عرب، از بالا به پایین قبایل عرب را نام برده است.^۱ اما روش در کتاب‌های انساب به دو صورت مشجر و مبسوط است که در کتاب یاد شده چون از بالا به پایین به قبائل عرب پرداخته، روش کتاب مبسوط است.^۲ در مورد روش‌های انساب‌نگاری در فصل دوم بدان پرداخته خواهد شد.

۱-۴. شیعه

۱-۴-۱. معنای لغوی

شیعه در لغت بر دو معنا اطلاق می‌شود، نخست توافق و هماهنگی دو یا چند نفر بر مطلبی و دوم، پیروی کردن فردی یا گروهی، از فرد یا گروهی دیگر.^۳ شیعه، در زبان عربی، در اصل به معنای یک،

۱. بلنسی اندلسی، تذکره الالباب باصول الانساب، ص ۶۲ به بعد.

۲. همو.

۳. الشیعة القوم الذین تجتمعوا علی امر. و کل قوم اجتمعوا علی أمر فهم شیعة. و کل قوم أمرهم واحد یتبع بعضهم رأی بعض هم شیع. ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۸، ذیل واژه شیع.

دو یا گروهی از پیروان است.^۱ در قرآن این لفظ چندین بار به این معنا به کار رفته است. برای نمونه در آیه ۱۵ سوره قصص درباره یکی از پیروان موسی از عنوان شیعه موسی^۲ و در جای دیگر از ابراهیم به عنوان شیعه نوح یاد می‌کند.^۳ راغب اصفهانی نیز شیعه شخص را در مقابل دشمن وی قرار داده است.^۴ در تاریخ اسلام لفظ شیعه به معنای اصلی و لغوی اش برای پیروان افراد مختلفی به کار رفته است. برای مثال، گاه از شیعه علی بن ابی طالب (علیه السلام) و گاه از شیعه معاویه بن ابی سفیان نام برده شده است،^۵ اما این لفظ به تدریج معنای اصطلاحی پیدا کرد که به آن پرداخته خواهد شد.

۱-۴-۲. تعریف اصطلاحی

شیعه در اصطلاح به سه معنا به کار رفته است: شیعه اعتقادی، شیعه در مقابل عثمانیه و شیعه به معنای دوستی اهل بیت (علیهم السلام)؛^۶ شیعه به معنای اعتقادی، نخستین بار در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به پیروان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) اطلاق شده است؛^۷ مؤلف لسان المیزان روایتی را از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند که در آن از شیعیان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نام برده شده است:

«مثل علیّ کشجرة أنا اصلها و علیّ فرعها والحسن والحسين ثمرها و شيعته ورقها»^۸ همچنین سیوطی به روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ذیل تفسیر آیه هفتم سوره بینه استناد می‌کند که حضرت فرمود: «أنت و شيعتك» و در روایت دیگری فرمود: «و الذی نفسی بیده ان هذا (علی علیهم السلام) و شيعته لهم الفائزون یوم القیامه».^۹ در احادیث دیگری درباره امام علی (علیه السلام) و شیعیانش از زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده‌اند که به جایگاه رفیع امام علی (علیه السلام) و شیعیانش در آخرت اشاره دارند.^{۱۰}

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۷، ص ۱۴۷.

۲. «و دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ هَذَا وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَأْذَنَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلِيُّ الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ»؛ قصص، ۱۵.

۳. «وَ إِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ، صَافَات، ۸۳.

۴. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۷۱، ذیل واژه شیع.

۵. شمالی، شیعه‌شناسی مقدماتی، ص ۱۵.

۶. جعفریان، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا پایان قرن هفتم هجری، ج ۱، ص ۱۹.

۷. نعمانی، الغیبة، ص ۲۶۴. ۸. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۵۴.

۹. سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹؛ در ذیل سوره بینه، ۷.

۱۰. الخوارزمی، المناقب، ص ۷۳، حدیث ۵۲.

بعدها به پیروان عثمان «شیعه عثمان» و به پیروان معاویه «شیعه معاویه» می‌گفتند و پس از جنگ جمل بود که این اصطلاح بر پیروان امام علی علیه السلام اطلاق یافت.^۱ امام علی علیه السلام در خطبه‌ای از نهج البلاغه می‌فرماید: «اصحاب جمل به شیعیان من در بصره تاختند، گروهی را با نیرنگ کشتند، و گروهی دست بر شمشیر فشرده با دشمن جنگیدند تا صادقانه با خدا ملاقات کردند».^۲

هاینس هالم، که در واقع کلمه شیعه را به معنای حزب می‌داند، بر این اعتقاد است که شیعه علی علیه السلام نامی بود که در کشمکش‌های ایجاد شده بر سر جانشینی خلیفه سوم، عثمان (۳۵ق)، به افرادی داده شد که از پسر عمو و داماد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام طرفداری می‌کردند.^۳

کامل مصطفی شیبی، تعبیر معنای اصطلاحی شیعه را پس از شهادت امام حسین علیه السلام، دانسته، چنین می‌گوید: «انتساب به حزب دوستانان علی علیه السلام و فرزندانش و دشمنی با امویان».^۴

از همین جا، واژه «شیعه» بر طرفداران علویان، از جمله توابین که به‌عنوان انتقام خون امام حسین علیه السلام از سال ۶۱ق خود را برای شورش علیه امویان آماده می‌کردند، نیز به‌کار می‌رفت، و سردارشان، سلیمان بن صرد خزاعی، «شیخ شیعه» نامیده شد.^۵ این نخستین بار است که کلمه شیعه بدون مضاف‌الیه در متون تاریخی به‌کار رفته است.

ابن حزم در مورد اصطلاح شیعه گفته است: شیعه به کسی گفته می‌شود که قائل است علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله برترین مردم و سزوارترین به امامت و جانشینی است.^۶ این تعریف به درستی تعریف اهل سنت را در مورد اصطلاح شیعه نشان می‌دهد.

شهرستانی در الملل و النحل، شیعه را چنین تعریف کرده است: شیعیان کسانی هستند که از علی علیه السلام پیروی کردند (نه از دیگر صحابه) و به امامت و خلافت او براساس نص و وصیت

۱. جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۹.

۲. سیدرضی، نهج البلاغه، (ترجمه دشتی)، ص ۳۲۶-۳۲۷.

۳. هالم، تشیع، ص ۱۵.

۴. الشیبی، تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، ص ۱۵.

۵. همان جا.

۶. ابن حزم اندلسی، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۲، ص ۲۲۶.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله اعم از جلی و خفی، اعتقاد دارند و بر این باورند که امامت از فرزندان او بیرون نیست و اگر کسی عهده‌دار امامت گردد، امامت او ظالمانه خواهد بود.^۱ این تعریف شهرستانی شامل گروه‌هایی از زیدیه نمی‌شود چنان‌که شهرستانی خود نیز معترف به خروج زیدیه از این خصوصیات است.

با توجه به مطالب ذکر شده دیگر «شیعه» در اصطلاح به آن عده از مسلمانان گفته می‌شود که به احقیقت و امامت بلافصل علی علیه السلام معتقدند و می‌گویند: امام و جانشین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از طریق نص تعیین می‌شود و امامت علی علیه السلام و دیگر امامان شیعه نیز از طریق نص ثابت شده است.^۲

شیعیان در اثبات حقانیت خود به روایاتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در منابع اهل سنت استناد می‌کنند، که در آنها به «شیعه علی» اشاره شده است.^۳

در مقابل، برخی کسان، شیعه را مذهبی ساختگی دانسته و آن را به فردی بنام عبدالله بن سبأ نسبت می‌دهند. برخی تاریخ‌ها و کتاب‌های ملل و نحل، وی را از غلات (غالیان) شیعه و مؤسس فرقه سبائیه می‌دانند که قائل به الوهیت علی علیه السلام بوده است، به همین دلیل مورد لعن و تکفیر امام علی علیه السلام واقع شده است، حتی برخی افراد اخباری نقل می‌کنند که وی و پیروانش، به دستور امام علی علیه السلام در آتش سوزانده شده‌اند. علامه عسکری در کتاب عبدالله بن سبأ^۴ و نیز برخی خاورشناسان مثل ولهاوزن و دکتر برنارد لویس و حتی دانشمندان سنی در قرن‌های اخیر، مثل طه حسین و احمد محمود، عبدالله بن سبأ را فردی خیالی و ساخته و پرداخته مخالفان شیعه می‌دانند.^۵

اگر از واجب بودن تبعیت از اهل بیت علیهم السلام صرف نظر شود، دست کم جواز تبعیت از آنان ثابت است، چنان‌که اهل سنت نیز بین فقه جعفری - آموزه‌های فقهی امام صادق علیه السلام - با مذهب تشیع به صورت عام تفاوت قائل‌اند، نظیر شیخ شلتوت، مفتی اعظم الازهر که مذهب جعفری را نظیر مذاهب چهارگانه اهل سنت معتبر می‌دانست.^۶

۱. شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۳۰. ۲. شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۳۵.

۳. رک: امینی، الغدير في الكتاب والسنة والادب.

۴. علامه عسکری، عبدالله بن سبأ و اساطیر اخری، ج ۳، ص ۱۲۳.

۵. رک: صفری فروشانی، غالیان، ص ۷۷-۸۳.

۶. محسنی، صراط الحق فی معارف الاسلامیة، ج ۳، ص ۳۳۰.

بیشتر شیعه را «شیعه امامیه» یا «اثنا عشریه» تشکیل می‌دهد و چون آنان، جانشینان پیامبر اسلام ﷺ را دوازده نفر می‌دانند، به اثنا عشریه (دوازده امامی) نام‌گذاری شده‌اند. نام و خصوصیات امامان دوازده‌گانه در احادیثی که از پیامبر اسلام ﷺ روایت شده، آمده است. در این تحقیق، آثار مورد توجه قرار گرفته منحصر به فرقه‌ای خاص از تشیع نیستند، بلکه به اهم کتاب‌های انساب شیعیان در دوره زمانی تحقیق، اعم از اثنا عشری، اسماعیلی و زیدی پرداخته است.

۱-۵. پیشینه انساب و انساب‌نگاری در امت‌های قدیم

ابن طقطقی، علم نسب را از دانش‌هایی می‌داند که به عرب‌ها اختصاص داشته و آنها بوده‌اند که در حفظ ثبت و ضبط اصل و فرع خویش اهتمام فراوان داشته‌اند.^۱ برخی دیگر انتساب غیرعرب را به پدران قدیمشان بسیار نادر دانسته‌اند.^۲ به نقل بیهقی، عرب‌ها در پایان مناسک حج در بازار عکاظ جمع شده و به عرضه انساب خویش می‌پرداختند و این کار را موجب اتمام مناسک حج می‌دانستند.^۳ درباره انتساب علوم مختلف به اقوام و ملل گوناگون، گفته‌اند که علم طب از رومیان، حکمت و منطق از یونانیان، نجوم و حساب از هندوان، آداب نفس و اخلاق از پارسیان، صنایع از چینیان، و امثال و انساب از عرب‌هاست. با این حال، دانش نسب‌شناسی، علمی نیست که به قومی خاص یا به مکانی معین اختصاص داشته باشد، زیرا قرآن و شواهدی در دست‌اند که بیانگر اهتمام دیگر اقوام و ملت‌ها در پرداختن به این دانش و حفظ انساب خویش هستند. برخلاف ادعای ابن طقطقی که می‌گوید: پارسیان اهمیتی به انساب و ثبت و ضبط اجداد و نیاکان خویش نمی‌دادند،^۴ به نظر می‌رسد آنان نیز به انساب خویش اهمیت می‌داده‌اند و دلیل نبودن آثاری از انساب پارسیان این نبوده که آنان درباره این مسئله بی‌تفاوت بوده‌اند، بلکه دلیل آن بوده که بر اثر هجوم دولت‌های بیگانه، به‌ویژه عرب‌ها به ایران این انساب

۱. ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۲۹.

۲. همدانی، عجاله المبتدی و فضالة المنتهی فی النسب، ص ۶.

۳. ابن فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۱، ص ۱۶۹: برخی برای این قضیه شاهی از قرآن نیز ارائه می‌کنند که در آیه ۲۰۰ سوره بقره آمده است: «فَإِذَا قُضِيَتْ مَنَاسِكُكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أُشَدُّ ذِكْرًا»؛ رازی، الشجرة المباركة فی انساب الطالبية، ص ۶.

۴. ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۲۹-۳۰.

از بین رفته‌اند؛ چون در ایران باستان این موضوع بسیار بااهمیت بوده است و افزون‌بر آنچه که تاریخ و اکتشاف‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهند، از گذشته‌های دور، بشر متمدن به این موضوع همت گماشته است. بسیاری از سنگ‌نوشته‌ها، یا الواح و طومارهایی که در قرن‌های اخیر از دل خاک بیرون کشیده شده‌اند، از جمله الواح یا سنگ قبرهایی مربوط به ۴ هزار سال پیش در مصر و عیلام یا کتیبه‌های بیستون و نقش رستم در ایران که از این دو در حدود ۲ هزار و پانصد سال می‌گذرد، مشتمل بر نسب‌نامه پادشاهان و فراعنه یا کسانی است که در دوران خود شهرتی داشته‌اند با این همه، از اهتمام صاحبان آنان به انساب حکایت دارد.

اصولاً قوانین مملکت، حافظ پاکی خون خاندان‌ها و حفظ اموال غیر منقول آنان بوده و راجع به خاندان سلطنتی در فارس نامه ابن‌البخی عباراتی وجود دارد که به ظاهر برگرفته از «آیین‌نامه» عهد ساسانیان است:

عادت ملوک فرس و اکاسره آن بودی که از همه ملوک اطراف چون چین و هند و ترک و روم دختران ستدندی و پیوند ساختندی و هرگز هیچ دختر بدیشان ندادندی، دختران را جز با کسانی که از اهل بیت ایشان بودند موصلت نکردندی.^۱

گویا این رسم از زمان هخامنشیان جاری بوده و در عهد ساسانیان هم باقی مانده است، زیرا که در نامه تَسَر به گشنسپ که از اسناد معتبر تاریخی بازمانده از روزگار ساسانیان در باره اوضاع سیاسی، اجتماعی و اداری ایران در این دوره است^۲ چنین آمده:

فصل دیگر که نیشتی از کار بیوتات و مراتب و درجات که: شهنشاه رسوم محدث و بدعت حکم فرمود و درجات هم چون ارکان و اوتاد و قواعد و اسطوانات است، هر وقت که بنیاد زائل شود خانه متداعی و خراب گردد و به هم درآید. بدانند که: فساد بیوتات و درجات دو نوع است، یکی آنکه خانه را هدم کنند و درجه به غیر حق وضع و روا دارند. یا آنکه روزگار خود، بی سعی دیگری عزوب‌ها و جلالت قدر ایشان باز گیرد و اعقاب ناخلف در میان افتند، اخلاق آجلاف را شعار سازند و شیوه تکرم فروگذارند و وقار ایشان پیش عامه برود و چون مهینه به کسب مال مشغول شوند و از ادخار فخر بازایستند و مصاهره با فرومایه و نه کفو خویش کنند از این نوالد و تناسل فرومایگان پدید آیند که به تهجین مراتب ادا کنند. شهنشاه برای ترفیع و تشریف مراتب ایشان آن فرمود که از هیچ آفریده نشنیدیم و آن است

۱. سن. ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۴۰.

۲. این نامه در اصل به زبان پهلوی و در بین سال‌های ۵۵۷ تا ۵۷۰ میلادی انشا شده بوده و سپس ابن‌مقفع آن را به عربی برگردانیده بوده و ابن‌اسفندیار (مؤلف تاریخ طبرستان) آن را به فارسی ترجمه کرده است.

که میان اهل درجات و عامه مردم تمییز ظاهری و عام پدید آورد به مرکب و لباس و سرای و بستان و زن و خدمتکار... چنان‌که هیچ عامی مشارکت نکند با ایشان، در اسباب، تعیش و نسب، و مناکحه محظور باشد از جانبین... و من باز داشتم از اینکه هیچ مردم زاده زن عامه خواهد تا نسب محصور ماند... و آنچه نبستی که: در دین هیچ ندیدم عظیم‌تر از کارها از بزرگ‌داشت و تقریر کار ابدال و شهنشاه رعایت آن فرو گذاشت، بدانند که شهنشاه احکام دین ضایع و مختل یافت و بدع و محدثات با قوت، بر خلائق ناظران بر گماشت تا چون کسی متوفی شود و مال بگذارد موبدان را خبر کنند بر حسب سنت و وصیت آن مال قسمت کنند بر ارباب مواریث و اعقاب و هرکه مال ندارد غم تجهیز و اعقاب او بخورند، الا آن است حکم کرد ابدال ابنای ملوک همه ابنای ملوک باشند و ابدال خداوندان درجات هم ابنای درجات و در این هیچ استنکاف و استبعاد نیست، نه در شریعت و نه در رأی. معنی ابدال به مذهب ایشان آن است که چون کسی از ایشان را اجل فرا رسیدی و فرزند نبود، اگر زن گذاشتی، آن را به شوهر دادندی از خویشان متوفی که بدو اولی‌تر و نزدیک‌تر بودی، و اگر زن نبودی و دختر بودی، همچنین. و اگر این دو هیچ نبودندی از مال متوفی زن خواستندی و به خویشان اقرب او سپرده و هر فرزندی که در وجود آمدی بدان مرد صاحب‌تر که نسبت کردندی. و اگر کسی به خلاف این روا داشتندی بکشند، گفتندی تا آخر روزگار نسل آن مرد می‌باید، بماند، و در تورات یهودان چنین است که برادر، زن برادر متوفی را بخواهد و نسل برادر باقی دارد، و نصارا تحریم این می‌کنند.^۱

این نقل قول‌ها هر چند که از اهمیت نسب در بین پارسیان سخن می‌راند، اما به نظر می‌رسد بیشتر مربوط به ملوک و خاندان شاهی، یا حداکثر طبقات بالای اجتماع بوده و در مورد عامه مردم به همین مقدار که فهمیده شود، مربوط به عامه است تا از اختلاط ایشان با طبقات بالایی جلوگیری شده و نسل بزرگان و شاهزادگان همچنان اصیل باقی بماند، تجاوز نمی‌کرده است. شکیب ارسلان، ملت بزرگ چین را ملتی می‌داند که بیش از همه ملت‌ها در حفظ نسب خود کوشیده‌اند، آنان نام پدران و نیاکان خویش را بر بدن خویش می‌نوشتند و به این ترتیب، هر یک از آنها نیاکان خویش را تا هزار سال و حتی بیشتر می‌شناخت،^۲ فرانسویان نیز در قرن‌های میانه و حتی در قرن‌های اخیر، توجه خاصی به خاندان و نسب خویش داشته‌اند و بدین منظور اداره‌ای خاص کار ثبت و ضبط آن را برعهده داشت.^۳ ابن طقطقی نقل کرده است که اهل کتاب

۱. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۵۴-۵۵؛ به نقل از: نامه تَسَر چاپ مرحوم مجتبی مینوی،

ص ۱۸-۱۹.

۲. ابن طباطبا، مهاجران آل ابوطالب، ص ۳۰.

۳. همان‌جا.

از یهود و نصارا به ضبط و ثبت انساب خویش اهمیت می‌دادند و خود این طقفی شنیده است که مسیحیان بغداد، شجره‌نامه‌ای داشته‌اند که انساب خاندان‌های نصرانی در آن ثبت شده بود.^۱ بخش بزرگی از آنچه که اکنون به نام تورات معرفی می‌شود، مشتمل بر ذکر انساب بنی اسرائیل اعم از اسلاف و اعقاب آنان است، مانند باب سوم سفر تکوین، ابواب هجدهم و سی و سوم سفر خروج، باب‌های اول و دوم و سوم سفر اعداد (که اختصاص به انساب اسباط دوازده‌گانه بنی اسرائیل دارد)، ابواب سیزدهم و بیست و ششم و بیست و هفتم و سی و چهارم همان سفر اعداد، باب‌های دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و هفدهم «صحیفه یوشع»، بیشتر باب‌های کتاب اول و دوم «تواریخ ایام»، همه باب‌های ده‌گانه کتاب «عزرا» و باب‌های سیزده‌گانه کتاب «نحمیا» اختصاص به نسب و ذکر اولاد و اعقاب انبیا، ملوک، احبار و ربانین یهود دارد. در تورات، به‌ویژه در سفر تکوین، مثال‌های بارزی از نسب بیان شده و می‌توان در آن پیرامون انساب انبیا و شعبه‌های انساب آنان و نسب بنی اسرائیل مطالبی را به دست آورد. در این سفر از قبائل و شعوبی نام برده می‌شود که قبل از تدوین این انساب، یا هنگام تدوین آن زندگی می‌کردند، نحوه و کیفیت و روش تدوین و تقسیم‌بندی این انساب بیانگر آن است که در بین عبرانیان گروهی نسابه وجود داشته که به‌طور ویژه به این امر مبادرت می‌کرده‌اند و در آن تخصص داشته‌اند. شماری از این نسابه‌ها به جمع نسب غربای بنی اسرائیل توجه داشته‌اند. به نظر می‌رسد، کاتبان اسفار نیز از میان ایشان بوده‌اند. اینان در ابتدای سفر تکوین به داستان خلق و ظهور انسان در جهان و نحوه پراکندگی ایشان می‌پردازند که در چارچوب آن از ذکر انساب و شعوب آنان نیز به روش تاریخ‌نگاری آن روزگار نیز بهره برده‌اند و از آنچه که این نسابه‌های عبرانی جمع کرده‌اند در این اسفار نیز مورد استفاده قرار داده‌اند. در سفر تکوین و در اخبار ایام اولین مجموعه‌ای از اسامی قبائل عربی را نیز ذکر می‌کنند، مانند مجموعه یقطن یا یقطنان و همچنین مجموعه اشماعیلین یا نسل اسماعیل، اما عبرانیان عادتاً اشاره‌ای به نسب کل بشر و اینکه این مجموعه‌ها را از کجا اخذ کرده‌اند، نمی‌کنند. بنابراین، دانسته نیست که تورات این انساب را از اُممی که نسبشان را ذکر می‌کند، اقتباس کرده و این نسب در بین خود این اُمم شایع و متعارف بوده است، یا این انساب را بنا بر آنچه که در بین قدمای بنی اسرائیل، در مورد اجداد بشر و انساب آنها شناخته بوده، ذکر می‌کند.

۱. ابن طقفی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۳۰.

اگر بتوان به آنچه در حافظه‌ها از جاهلیت باقی مانده و در دوره اسلامی ثبت شده‌اند، عنوان متون جاهلی داد، این متون متأسفانه از مجموعه قبائل، بر طبق آنچه در بین علمای انساب شناخته شده است، یاد نمی‌کنند، البته در این متون می‌توان اسامی قبائل بسیاری را یافت، اما نسابه‌ها نمی‌توانند از طریق آنها، به مطلبی دست یابند و تنها به واسطه آنها می‌توان برای اولین بار با اسامی این قبائل آشنا شد؛ اما به هر صورت می‌توانند در شناسایی قبائلی که علمای نسب در کتاب‌هایشان ذکر کرده‌اند به ما کمک کنند. در اشعار جاهلی نیز وضعیت به همین گونه است، در آنها نیز می‌توان اسامی قبائلی مانند معد، لکیز، بکر، تمیم، کلب، غسان، بهراء، ایاد و لخم^۱ و... و نیز موطن هر قبیله را یافت، این قبایل در نزد اهل نسب، بعضی عدنانی و بعضی قحطانی هستند، اما نمی‌توان درباره آبا و اجداد این قبائل، در این اشعار به مطلبی دست یافت، حتی نمی‌توان به کمک آنها به عدنانی بودن و قحطانی بودن آنها استدلال نمود؛ احتمالاً شاعر از اسامی این قبائل که به صورت متداخل و در هم ذکر شده، به آن دلیل که در عصر وی وجود داشته‌اند، یا نسبت به آنان معرفت داشته، اقتباس کرده و اساساً در صدد آنکه بخواهد نسب آنان و نحوه ارتباط خونی آنها را با یکدیگر مشخص کند، نبوده است.

۱-۶. انساب و انساب‌نگاری از دیدگاه قرآن و روایات

اساس جامعه جاهلی بر قبائل و اساس قبائل بر عصبیت نهاده شده بود. عصبیت محور وفاق بوده و تعاون درونی قبیله را ایجاد می‌کرده است و در واقع، پیوند درونی اعضای قبیله بود که بدون نسب تحقق نمی‌یافت. با ظهور اسلام، نظام قبیله‌ای به نظام مدنی و سیاسی بزرگ‌تری تبدیل شد و تعالیم اسلامی، فرهنگ و گفتمان جدیدی در مناسبات و روابط اجتماعی طرح کرد و در نتیجه تعریف جدیدی از نسب نیز ارائه نمود. قرآن کریم در این بازسازی فرهنگی نقش زیادی داشت.

قرآن از یک سو، با جنبه‌های منفی نسب به مقابله برخاست و تفاخر نسبی را کنار نهاد، از سوی دیگر، به آثار حقوقی نسبت‌های خانوادگی پرداخت و روش‌هایی را برای تصحیح نسب‌ها یا شیوه‌هایی برای جلوگیری از آثار سوء اختلاط نسبت‌ها پیشنهاد داد.

قرآن به صراحت، توجه به نسب را مایه غفلت و گمراهی می‌داند: «الْهٰكُمُ التَّكٰوُفُ، حَتّٰی زُرْتُمْ

۱. الصَّبِي، المفضليات، ص ۹۵ به بعد، به نقل از: المفصل جواد علی، ص ۴۶۹.

الْمَقَابِرَ، كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ؛^۱ شما مردم را بسیاری فرزند و عشیره و... سخت غافل داشته است تا آنجا که به ملاقات قبور رفتید (و آنان را نیز برای تفاخر بر یکدیگر، شمردید)، نه، چنین نیست، به زودی خواهید دانست».

همچنین خداوند متعال، نسب را مایه ارزش ندانسته و باعث سعادت انسان را عمل صالح و تقوا می‌داند؛ در سوره مؤمنون در این باره آمده است: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ، فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ»؛^۲ پس آنگاه که در صور دمیده شود، دیگر نسب و خویشی در میانشان نماند و کسی از دیگری حالی نپرسد، پس در آن روز کسانی که اعمالشان وزین است، آنان رستگارند، و کسانی که اعمالشان سبک است، آنان کسانی اند که نفس خویش را در زیان افکنده و به دوزخ ماخلد خواهند بود».

پیامبر اکرم ﷺ نیز در احادیث متعددی به این مسئله اشاره نموده است؛ نقل است که روزی رسول خدا ﷺ وارد مسجد شد، جمعیتی را دید که در اطراف فردی جمع شده‌اند، هنگامی که رسول خدا ﷺ از علم او پرسید، گفتند: علم وی در انساب عرب، ایام جاهلی و اشعار عربی است؛ پیامبر ﷺ فرمود: این علوم از جمله علم نسب، علمی است که عالمش را سودی ندهد و جاهلش را زبانی نرساند.^۳ برخی این حدیث را جعلی دانسته و آن را انکار کرده‌اند؛^۴ همچنین روایتی دیگر از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود:

«كُلُّكُمْ لِآدم و آدم مِن ثراب، لَيسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ فَضْلٌ إِلَّا بِالْتَّقْوَى، هَمَّةٌ زَادَتْهُمُ الْوَجْهَ وَ هَمَّةٌ زَادَتْهُمُ الْوَجْهَ»^۵

خاک است و برای عرب بر عجم فضلی جز تقوا نیست».

آن حضرت برای جلوگیری از سوء استفاده و مغرور شدن بستگان خویش از نسبیتی که با ایشان دارند، خطاب به فرزندان جدّش عبدالمطلب فرمود:

۱. تکاثر، ۱-۳.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۲. درباره این «حدیث» «ابن حجر عسقلانی» در «اللسان المیزان» ج ۳، ص ۱۰۴ ضمن زندگی نامه «سلیمان بن محمد خراعی» می‌گوید: «سلیمان بن محمد خراعی، روی عن هشام بن خالد عن بقیة عن ابن جریح عن عطاء عن أبی هريرة رضي الله عنه، ان النبی ﷺ دخل المسجد فرآى جمعاً من الناس علی رجل فقالوا (كذا) ما هذا؟ قالوا یا رسول الله، رجل علامة قال: وما العلامة؟ قال: أعلم الناس بأنساب العرب وأعلم الناس بعربیة وأعلم الناس بالشعر وأعلم الناس بما اختلف فيه العرب، قال رسول الله ﷺ: هذا علمٌ لا ینفع وجهلٌ لا یضر. ابن حزم اندلسی، جمهرة انساب العرب، ص ۳.

«ایتونی باعمالکم لا بأحسابکم و انسابکم»^۱ پس برای گفته خویش این چنین استدلال کردند

که:

«من ابطأ عملُهُ، لم يسرع به نسبُهُ»^۲ هر کس عملش او را پس برد، نسبش او را پیش نیاورد».

آن حضرت همچنین مانند قرآن، نسب را در روز قیامت بی‌فایده دانسته و می‌فرماید:

«کل نسب و سبب منقطع يوم القيامة الا سببی و نسبی».^۳

البته برخی «حسبی و نسبی» آورده‌اند و مراد از حسب را شریعت و مراد از نسب را ذریه

پاک آن حضرت دانسته‌اند.^۴

با توجه به این آیات و روایات، آن بها و ارزشی را که در جاهلیت به نسب می‌دادند، اسلام چنان بهائی به آن نداد؛ اما دانش انساب را که با عقاید اسلامی و رشد و فلاح انسان تعارض نداشت، منع نکرد و حتی به تحریک در آن حوزه پرداخت. در سوره حجرات در این باره آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»^۵ ای مردمان، ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا به شناسایی یکدیگر بپردازید، به راستی بزرگوارترین شما نزد خدا با تقواترین شماست».

بسیاری از مفسران ذیل این آیه به بررسی نظر اسلام درباره فلسفه تعدد و تکثر قبایل پرداخته‌اند. علامه طباطبایی معتقد است این آیه در مقام از میان برداشتن تفاخر به انساب است و گوناگونی‌ها و اختلافات میان مردم، فقط به منظور شناسایی یکدیگر و تمایز افراد است، نه اینکه دست‌مایه فخرفروشی و امتیاز طبقاتی و نژادی گردد.^۶

پیامبر اسلام ﷺ در خطبه حجة الوداع، همه آثار دوره جاهلیت را که نشان از تفاخر و نخوت جاهلی داشت، نابود شده اعلام کرد، اما به نسب احترام گذاشت و از جدش عبدالمطلب یاد نموده و فرمود: من فرزند عبدالمطلب هستم. در این خطبه پیامبر ﷺ به قوم و قبیله خویش افتخار کرد و فرمود: من فرزند نضرین کنانه‌ام. ایشان واهمه داشت از اینکه نسب وی آلوده شود و بسیاری اوقات نیاکان و اعقاب انصار را یاد می‌کرد و میان آنان تفاوت می‌گذاشت؛^۷ البته هدف از آموزش نسب و یادکرد نیاکان را صله رحم می‌دانست و می‌فرمود:

۱. ابن عبدربه، عقد الفرید، ج ۴، ص ۵۵.

۲. پاینده، نهج الفصاحة، ص ۵۸۵، ح ۲۸۴۲.

۳. ابن عبدربه، عقد الفرید، ج ۵، ص ۲۸۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۱.

۴. بیهقی، لباب الانساب، ج ۱، ص ۱۸۶.

۵. حجرات، ۱۳.

۶. طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۳۲۶-۳۲۷.

۷. ابن حزم اندلسی، جمهرة انساب العرب، ص ۴.

هر کس به دروغ به پدری نسبت دهد و به دروغ خویش واقف باشد، کافر شده است و هر کس به دروغ خود را به قومی منتسب نماید، در آتش قرار خواهد گرفت.^۱
 بعضی از آیات قرآن نیز بر صله رحم تأکید دارد؛ این امر خود می‌تواند از اسباب رواج علم انساب در اسلام باشد:

«وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»^۲ و خویشاوندان طبق کتاب خدا بعضی نسبت بر بعضی اولویت دارند».

و هم‌چنین می‌فرماید:

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ»^۳ پس (ای منافقان) آیا امید بستید که چون از خدا برگشتید (یا سرپرست مردم شدید) در روی زمین فساد کنید و خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید؟».

رسول گرامی اسلام ﷺ نیز بر شناخت انساب برای صله رحم تصریح و تأکید نموده است:
 «تَعْلَمُوا مِنْ أَنْسَابِكُمْ مَا تَصْلُونَ بِهِ أَرْحَامَكُمْ فَإِنَّ صَلَاةَ الرَّحْمِ مَحَبَّةٌ فِي الْأَهْلِ، مَثْرَاةٌ فِي الْمَالِ، مَنْسَأَةٌ فِي الْأَجْلِ، مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ»^۴ نسب خود را فرا گیرید، به مقداری که بتوانید با آن صله رحم کنید، زیرا صله رحم موجب محبت در خاندان، افزایش در مال، پیشگیری از مرگ زودرس و کسب خشنودی پروردگار می‌شود».

رابطه نسبی یعنی رابطه‌ای که از راه ولادت و رحم، فردی را به فرد دیگر پیوند می‌دهد که در اصل یک رابطه طبیعی است؛ این واقعیت در قوانین اسلامی، مانند ازدواج و ارث مؤثر است.^۵
 از سوی دیگر، برای جلوگیری از آلودگی نسب‌ها، زنا در شریعت اسلام تحریم شده است.^۶
 اساس علم نسب‌شناسی عرب بر تقسیم عرب به قحطانی و عدنانی است. حتی خلیفه دوم بین آنها، در پرداخت، تفاوت می‌گذاشت؛^۷ ولی در قرآن از این طبقه‌بندی خبری نیست و همه عرب را از یک جد اعلی، یعنی ابراهیم می‌داند: «مَلَّةٌ أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ»^۸

۱. همان، ص ۳۸۴؛ ابن عبدالبر اندلسی. الانباه الی قبائل الروات (ذیل القصد و الأهم الی انساب العرب و العجم)، ص ۴۳.

۲. احزاب، ۶.

۳. محمد، ۲۲.

۴. حاکم نیشابوری، کتاب معرفة علوم الحديث، ص ۲۱۰؛ ابن حزم اندلسی، جمهرة انساب العرب، ص ۳.

۵. طباطبائی، المیزان، ج ۸، ص ۱۴۱-۱۴۲. ۶. همان، ص ۱۴۶.

۷. رک: جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب، ج ۱، ص ۴۷۳.

۸. حج، ۷۸.

شاید بتوان اهمیت دادن به نسب را مولود نیاز انسان به تعاون و بهره‌مندی از کمک دیگران دانست. قرآن کریم شرح حال دو تن از فرستادگان خدای متعال را نقل کرده که یکی از آنها به دلیل نداشتن خویشاوند از ناتوانی خود خبر داده و گفته است: «ای کاش مرا بر منع شما توانی بود». ^۱ در مورد دیگری حتی احتمال دفاع و پشتیبانی طایفه و خویشان وی باعث شد تا دشمنانش به او بگویند: «اگر ملاحظه طایفه تو نبود، تو را سنگسار می‌کردیم». ^۲

شاید یکی از بهترین مستندات شرافت و فضیلت علم انساب و لزوم اهتمام به آن، حدیثی است که ثقة الاسلام کلینی در کافی از حضرت امام رضا علیه السلام در باب «انّ الانمة ورثوا علم النبی صلی الله علیه و آله و جمیع الانبیاء و الاوصیاء الذین من قبلهم» روایت فرموده است که:

«علی بن ابراهیم عن ابيه عن عبدالعزیزین المهتدی عن عبدالله بن جنبد أنه كتب إليه الرضا علیه السلام: اما بعد، فانّ محمداً صلی الله علیه و آله، كان أميناً لله في خلقه فلما قبض صلی الله علیه و آله كُتِبَ اهل البيت ورثته فنحن أمناء الله في أرضه عندنا علم البلياء والمنيا، و أنساب العرب و مولد الاسلام و انا لنعرف الرجل إذا رأينا به حقیقة الايمان و حقیقة التفاق و إن شيعتنا لمکتوبون بأسمائهم و أسماء آباءهم؛ ^۳ عبدالله بن جنبد می‌گوید: امام رضا علیه السلام به او نوشت: اما بعد، محمد صلی الله علیه و آله امین خدا در میان خلقتش بود؛ چون وفات کرد، ما خاندان او وارث اویم؛ ما امنای خدا در زمین خداییم؛ علم بلاها و مرگ‌ها و انساب عرب و علم پیدایش اسلام نزد ماست؛ ما هر که را می‌بینیم، می‌دانیم که ایمانش حقیقی است یا بر نفاق است؛ نام شیعیان ما و پدرانشان در دفتر ثبت است.»

علامه مجلسی این حدیث شریف را «حسن» دانسته و در بیان تخصیص انساب، به انساب عرب می‌گوید: «لعل التخصیص بهم لكونهم أشرف أو لكونهم فی ذلك أهم و قد كان فیهم أولاد الحرام عادوا الانمة علیه السلام و نصبوا لهم الحرب و قتلوهم». ^۴

به علاوه، چنانکه گفته شد، انجام و اقامه بسیاری از فرائض و سنن و تکالیف و احکام و آداب مذهبی در بیشتر مذاهب الهی و نزد همه اهل کتاب، به‌ویژه مسلمانان، مستلزم معرفت انساب و حفظ و رعایت آن است.

۱. «قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوَى إِلَيَّ رُكْنٌ شَدِيدٌ»؛ هود، ۸۰.

۲. «وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ»؛ هود، ۹۱. ۳. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۳.

۴. مجلسی، مرآة العقول فی شرح اخبار الرسول، ج ۳، ص ۱۴-۱۵.

فصل دوم

انساب‌نگاری اسلامی

درآمد

انساب‌نگاری شیعیان خود جزئی از کل انساب‌نگاری مسلمانان است که در حد بسیار، به‌ویژه در قرن‌های آغازین اسلام، با انساب‌نگاری اهل سنت، به واسطه جایگاه، عوامل رشد، کارکردها، روش‌ها و اصطلاحات مشترک، تفاوت چندانی ندارد؛ از سویی دیگر، برای اینکه این پژوهش جامعیتی در انساب‌نگاری داشته باشد در این فصل با عنوان انساب‌نگاری اسلامی (مسلمانان) به بیان این مشترکات خواهیم پرداخت.

۱-۲. شکل‌گیری انساب‌نگاری در میان مسلمانان

در کتاب‌های تاریخی و ادبی، قصه‌هایی از برخی نَسَب‌ها در جاهلیت و دوره اسلامی یافت می‌شود که بیانگر قدرت فوق العاده حافظه نَسَب‌ها در حفظ انساب هستند. این قدرت حافظه یکی از عواملی بود که مردم به آنان به دیده احترام نگریسته و در اجتماع خویش شأن و جایگاهی مهم برای آنان قائل بودند. مردم نیز هنگام بروز اختلافات در مورد انسابشان برای حل مشکل به آنان مراجعه می‌کردند و این نَسَب‌ها نیز با تکیه بر قدرت حافظه خویش در مورد انساب آنان سخن می‌راندند^۱ و تا حدودی نیز نیازی به ثبت و تدوین آنها در کتاب‌ها و دفترهای خاص احساس

۱. برای نمونه از کسانی که انساب می‌دانستند و مسجد نبوی را مکانی برای جواب‌دادن به سؤال کنندگان، به‌خصوص در علم انساب قرار داده بودند، عقیل بن ابی طالب بود. حاکم نیشابوری، المستدرک

نمی‌شد؛ از این رو، نگاشته‌ای به‌ویژه از دوره جاهلیت در این باره به دست ما نرسیده است. اطلاعات نسب‌شناسی مربوط به این دوره، از اشعار، نوشته‌های روی قبرها و کتیبه‌ها و خاطرات شفاهی، که در دوره اسلامی مکتوب شده‌اند،^۱ به دست می‌آیند؛ اگرچه اشعار جاهلی مهم‌ترین منبع هستند. البته افرادی مانند فواد سزگین بر این عقیده‌اند که از پیش از اسلام کتاب‌هایی در خصوص انساب وجود داشته و بر خلاف آنچه معمولاً پنداشته می‌شود، برای حفظ دانسته‌ها و اطلاعات و البته انساب، تنها به حافظه اتکا نمی‌کرده‌اند؛^۲ از یکی از گفته‌های جاحظ می‌توان این‌گونه دریافت که بسیاری از نسب‌شناسان پیش از اسلام نیز کتاب‌هایی در نسب نوشته‌اند؛ از جمله قدیمی‌ترین مؤلفان که از او یاد شده سطح ذنبی (۵۲ قبل از هجرت) بوده است. عبدالله بن محمد بن عماره، یکی از نسب‌شناسان قرن دوم هجری، گفته است: «نمی‌داند چرا اعقاب زنی به نام «فرتی» از کتاب النسب محو شده است». از این سخن معلوم می‌شود کتابی به این نام بوده که نام و نسب نیاکان شخصی از آن حذف شده است؛ فرزدق، شاعر معروف نیز دفتر انساب دغفل را که از مُحَضَّرَمَان بود، ستوده است. مسعودی نیز کتاب نسب بسیار کهنی را که به بروخ‌ن‌ناریا، کتابِ ازمیای نبی، نسبت داده می‌شد، خوانده است. برخی از نسب‌شناسان در قرن‌های سوم و چهارم هجری از نسب نامه‌های کهنی که عرب‌ها درباره حمیریان نوشته و زُبَر نامیده می‌شدند استفاده می‌کردند؛^۳ با این توصیفات، به نظر می‌رسد بررسی وجود کتاب‌هایی در پیش از اسلام در خصوص انساب، به‌ویژه در جنوب شبه جزیره ممکن است نتیجه دهد، هرچند در عمل اینک موردی در دست نیست.

پس از اسلام و در میان اصحاب، پس از افرادی چون عقیل بن ابی طالب، ابوبکر نیز به دانش انساب ممتاز بود و گویند که جیبرین مطعم از او در این باره آموخته است^۴ و از میان صحابه جوان، عبدالله بن عباس (۶۸ق) به نسب‌شناسی شهره بود؛^۵ خلیفه دوم به این علم ارجح نهاده و آن را عملاً به کار گرفت. وی برای داشتن معیاری جهت تقسیم بیت المال در میان مسلمانان

→ علی‌الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۲؛ سمرقندی، انساب‌الطالبین، ص ۱۰.

۱. درباره استفاده از نوشته‌های قبرها و کتیبه‌ها رک: همدانی (۳۳۴ق)، الاکلیل، جزء هشتم (ج ۸) با عنوان «فی ذکر قصور حمیر و محافدها ومدنها و دفائنها و ما حفظ من شهر علقمه بن ذی جدن».

۲. سزگین، تاریخ نگارش‌های عربی، ج ۱، ص ۳۵۹-۳۶۳. ۳. همان‌جا.

۴. زمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، ص ۱۵۵؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی تميز الصحابة، ج ۱، ص ۵۷۱.

۵. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۶۷.

دستور داد انساب ایشان را در دفترهایی ثبت و ضبط کنند؛ در این دفترها انساب به واسطه نزدیکی و دوری از پیامبر ﷺ تقسیم‌بندی شدند؛ عرب را به دو گروه عدنانی و قحطانی تقسیم کردند و عدنانیان را مقدم داشتند و در میان عدنانیان، مضر را بر ربیعہ مقدم داشتند، در بین مضریان نیز قریش را بر غیر قریش مقدم داشتند، و در میان قریشیان، بنی‌هاشم را بر دیگران پیش انداختند.^۱ البته ابن‌اثیر در خلال حوادث سال پانزدهم هجری آورده است که وقتی خلیفه دوم دیوانی را برای پرداخت حقوق تأسیس کرد و به صفوان بن امیه و حارث بن هشام مبلغی پرداخت و آنها از گرفتن آن به دلیل کمی مبلغ امتناع کردند. خلیفه به آنها گفت: «إني إنما اعطيتكم على السابقة في الإسلام لا على الأنساب»^۲ از این دست گزارش‌ها هرچند خیلی اندک‌اند، اما در صورت درستی نشان می‌دهند که فقط خصوصیات قبیله‌ای ملاک احتساب‌ها نبوده است. این ثبت اسناد در روایتی سال پانزدهم هجری و به قولی دیگر در سال بیستم هجری واقع شده است.^۳ کار ثبت انساب برای تقسیم بیت‌المال به دستور خلیفه دوم و با اشاره ولید بن هشام بن مغیره که پیشتر نمونه‌های آن را در ثبت عطایا در سرزمین شام از سوی رومیان دیده بود، انجام گرفت. گفته شده که در ثبت این دیوان‌ها از عقیل بن ابی طالب که از ثقات نسابه‌ها بود و نیز مخرمه بن نوفل و جبیر بن مطعم استفاده شد و آنان به این کار اقدام کردند.^۴ از این دیوان چیزی به ما نرسیده و اصولی که این دیوان نیز براساس آنها تدوین گردیده بود نیز از بین رفته‌اند؛ به نظر می‌رسد که اهل اخبار چیزی از روی آن نقل نکرده‌اند؛ گفته شده مؤلفی همچون محمد بن عمر واقدی (م ۲۰۷) کتابی در مورد دیوان عمر و تصنیف قبائل و مراتب و انساب در آن به نام مداعی قریش و الانصار فی القطاع و وضع عمر الدواوین و تصنیف القبائل و مراتبها و انسابها، نگاشته بود^۵ که آن کتاب از بین رفته و به دست ما نرسیده است. چنانچه تألیفاتی مانند آن به دست ما می‌رسید، مطالب بیشتری در مورد شیوه تقسیم‌بندی قبائل در آن ایام می‌داشتیم؛ اما اساس آنچه را که به آن اشاره شد، در تدوین این دفاتر اخذ نموده‌اند و همان

۱. بلاذری، فتوح البلدان، ج ۳، ص ۵۴۹.

۲. ابن‌اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد، الکامل، ج ۲، ص ۵۰۲؛ طبری در این عبارت به جای الانساب، الاحساب آورده است. (طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۳، ص ۱۰۸-۱۰۹).

۳. قس: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۳؛ طبری، همان، ص ۱۰۸ و ۲۰۲؛ ابن‌اثیر، همان‌جا.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۳؛ بلاذری، فتوح البلدان، ج ۳، ص ۵۴۹؛ طبری، همان، ص ۲۷۸؛ ابن‌ابی‌الحدید،

شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۱۳. ۵. ابن‌ندیم، الفهرست، ص ۱۱۱.

قواعدی را که خلیفه در آنها به‌کار برده، مانند نزدیکی به پیامبر ﷺ و چگونگی تقسیم قبائل را مورد توجه قرار داده‌اند؛^۱ گویند این دفترها فقط شامل ضبط نسب قبائل نبوده‌اند و شامل ضبط اهالی قریه‌ها و مناطق، مانند نسب اهل مکه، مدینه، طائف و... نیز می‌شده‌اند.

به‌رغم این ثبت که برای عطایا و اغراض حکومتی انجام گرفته بود، تا زمانی نسبتاً طولانی پس از آن انساب قبائل دیگر تدوین نشد، نشانه این فترت را می‌توان در خروج قبائل از نسب قدیم به نسبی جدید و تقسیم‌بندی جدید در دوره اموی و بعد آن دید که نسابه‌ها فقط شروع به ثبت انساب قبایل مشهور و معروف و نه همه قبایل، نمودند. به نظر می‌رسد ازدیاد جمعیت و نیز عوض شدن اوضاع اجتماعی و سیاسی، دلیل اصلی این امر بوده که انگیزه‌های متفاوتی را در پی داشته است، در نتیجه نسابه‌ها هم تحت همین شرایط و انگیزه‌ها به تدوین انساب با روش و محدوده خاص اقدام نموده‌اند. برای نمونه می‌توان از نسب قومه، تألیف محمد بن مسلم بن شهاب زهری (۱۲۴ق)، نسب بنی تمیم، تألیف ابومخنف لوط بن یحیی (۱۵۷ق)، الملوک فی الانساب و الفرید فی الانساب. از تألیفات هشام بن محمد کلبی (۲۰۴ق)، حذف من نسب قریش، تألیف مؤرج بن عمرو السدوسی (۱۹۵ق)، نسب طی، از هشام بن عدی (۲۰۷ق) و... نام برد.

در دوره اموی که دچار مشکلات و تحولاتی بسیار بود، مسئله امامت، خلافت و تشکیل گروه‌های سیاسی مخالف حکومت اموی مطرح بود، به همین دلایل امویان به‌گونه‌ای به سیاست توازن قوا متمایل شدند و از سویی دیگر، رایحه تعصب قبیله‌گرایی که در نتیجه تفاضل و برتری‌جویی به‌واسطه نسب و قومیت در دوره عثمان به وجود آمده بود در دوره اموی فزونی یافت و دولت عربی اموی که به‌گونه‌ای سعی داشت تا حافظ بقایای فرهنگی و جاهلی عرب‌ها باشد، سعی کرد تا به علم انساب توجه کرده و آن را به سبک و سیاقی که قبل از اسلام و در دوره جاهلیت بود، برگرداند و بار دیگر مسائل تفاخر به قبیله و نسب را پر و بال دهد. نزدیکی و همنشینی خلفای اموی با نسابه‌ها به خوبی این مسئله را روشن می‌سازد، برای مثال، معاویه با نسابه‌هایی همچون عبید بن شریه (۶۷ق) و دغفل بن حنظله (۶۵ق) همنشینی می‌کرد،^۲

۱. بنا بر آنچه که طبری از کیفیت این دیوان آورده یکی آن است که در این دیوان ابتدا از بنی‌هاشم (با محوریت پیامبر ﷺ) شروع شده و پس از آن ابوبکر و قومش و پس از آن عمر و قومش ذکر شده بود. رک: طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۳، ص ۲۷۸.

۲. ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۰۱-۱۰۲؛ الذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۷؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۷، ص ۲۸۹.

یزید بن معاویه (۶۵ق) علاقه‌بن کرسم کلابی نسابه را که از هم‌نشینانش بود، در «سُماره»^۱ قرار داد،^۲ ابرش کلبی نسابه از دوستان هشام بن عبدالملک بود،^۳ حتی برخی امویان مانند ولید بن روح بن ولید بن عبدالملک، خود نسابه بودند. دلیل دیگر بر این مسئله، آثار ادبی است که از این دوره به جای مانده و در بیشتر آنها توجه و فخر به آبا، اجداد و انساب قبیله خویش کرده، به هجو و طعن یکدیگر پرداخته‌اند، اشعار متقابل شعرای این دوره مانند فرزدق و جریر که از بزرگ‌ترین شعرای این دوره هستند، به خوبی بیانگر همین مسئله‌اند.

در دوره عباسی شرایط و عوامل جدیدی به وجود آمد که به انتقال انساب از روایت به تدوین منجر شد؛ در این دوره سرزمین‌های اسلامی به حد اعلای گسترش خود رسید و شامل سرزمین‌هایی شد که اهالی آن عرب نبودند، بنابراین، به اختلاط عرب‌ها - که خود را دارای نسب پاک و مشخص می‌دانستند - با غیر عرب‌ها - که دارای نسب نبودند - انجامید؛ در این زمان تأثیر عناصر غیر عربی بسیار مشهود است که هم عنصر قومی داشت، مانند فارس‌ها و هم عنصر دینی، مانند نصرانی‌ها و یهودی‌ها. این غیر عرب‌ها که خود را تحت حاکمیت عرب‌ها می‌دیدند، سعی کردند تا به گونه‌ای غیر نظامی، تأثیرات خود را بروز داده و به نوعی برای خود مجد و عظمتی بر پا دارند و در مقابل، به سرزنش و طعن عرب‌ها پردازند، معمر بن مثنی (۲۰۸ق) که پدرانش یهودی بودند، کتابی در مثالب و عیب‌های عرب نوشت،^۴ هیثم بن عدی (۲۰۷ق) که دعی بود و نسب نداشت نیز کتابی در مطاعن و مثالب نوشت،^۵ علان شعوبی (اوائل ق ۳) که اصالتاً فارس و آشنا به انساب و مثالب عرب بود، در مقطعی در بیت الحکمه، برای برمکیان کتابی در مثالب عرب نگاشت که در آن به هتک عرب‌ها و بیان عیب‌ها و مثالب آنها از قریش گرفته تا آخرین قبایل یمن پرداخته بود،^۶ در پاسخ همین حرکت‌ها بود که به سرعت کتاب‌هایی در انساب و مفاخر نگاشته نوشته و مدون شد؛ این تألیفات در انساب و بقیه موضوعات در راستای چند هدف صورت

۱. بنابر آنچه که یاقوت حموی آورده، شماره، نام قلعه‌ای بر بالای کوهی به نام صید در سرزمین یمن بوده است؛ (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۳۸ و ج ۵، ص ۳۰۳). ابوالفرج اصفهانی نیز از مردمی از اهالی شماره نام می‌برد که در نزد مسلمة بن عبدالملک جمع شده بودند. (ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، ج ۱۸، ص ۵۶).

۲. ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۰۲.

۳. سرگین، تاریخ التراث العربی، ص ۳۲-۳۳؛ مصطفی، تاریخ العربی و المؤرخون، ج ۱، ص ۱۲۶.

۴. یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۱۹، ص ۱۵۶.

۵. همان‌جا، ابن رسول، طرفة الاصحاب فی معرفة الانساب، ص ۷.

۶. ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۱۸.

پذیرفتند؛ اولاً، در این کتاب‌ها مطالبی در رد شعوبیه و هرآنچه از قصص و مفاخر فارس‌ها که طرفداران آنان نگاشته بودند وجود داشت؛ ثانیاً این کتاب‌ها انساب از اختلاط هرچه بیشتر عرب با غیر عرب جلوگیری می‌کرد و ثالثاً در نتیجه تدوین کتاب‌های انساب، نسب به نشانه شرفی که عرب‌ها به آن افتخار می‌کردند، باقی می‌ماند.

هم‌چنین در این دوره به دلیل نشاط و جنب و جوش و نهضتی که در تدوین و شکوفایی حرکت علمی به وجود آمد، علم انساب هرچه بیشتر از حالت روایی و شفاهی خارج شده، به ساحت تدوین قدم گذاشت و برای آن اصول و قواعدی پدید آمد؛ نخستین نتیجه در این میان از تدوین انساب، اهتمام انساب از توجه به نسب قبیله، به سوی انساب امت عرب و شمول کلی آن جلب شد و در نتیجه کتاب‌هایی مانند الجمهرة از ابن کلبی (۲۰۴ق) و النسب، از ابو عبید قاسم بن سلام (۲۲۴ق) و امثال آنها که انساب قبائل عرب را به طور کلی شامل می‌شد، پدید آمدند؛ تحول دیگری که در این بین و هم‌زمان با تألیفات آغازین مسلمانان در انساب رخ داد، آن بود که قبل از آن مردم منتسب به قبایل عربی می‌شدند و معیار، همان قبائل عربی بود و همگی فخر خویش را در همین انتساب‌ها می‌دیدند و همه چیز رنگ نسب، جنس و قبیله داشت، اما کم‌کم رنگ دینی نیز به آن افزوده شد، دوری و نزدیکی به پیامبر ﷺ نیز در انساب افراد مورد توجه واقع شد و به مرور زمان، افزون بر شرافت، به نوعی رنگ تقدس و برکت نیز به خود گرفت، پس از مدتی شرف، همان پاکی نسب عربی شمرده شد و شریف، کسی بود که از اهل بیت پیامبر ﷺ بود. در این باره به توجه به نسب سادات و طالبیان در فصل چهارم پرداخته خواهد شد، اما آنچه ذکرش در اینجا لازم است آن است که دولت عباسی که خود را از اهل بیت پیامبر ﷺ می‌دانست، در این بین بی‌تأثیر نبود، زیرا آنان با توجه به میل مسلمانان به خاندان پیامبر ﷺ و استفاده از همین مسئله و شعار «الرضا من آل محمد»^۱ توانستند به قدرت دست‌یابند، هرچند علویان را که معارض و رقیب اصلی آنان در انتساب به خاندان پیامبر ﷺ بودند، نیز در مقابل داشتند؛ ولی به تدریج و با گذشت زمان، توجه به انساب عباسی، نسبت به انساب طالبیان، بسیار کمتر شد، اما به هر صورت به‌گونه‌ای عباسیان توانستند تا پایان خلافتشان، از این تقدس استفاده کنند و تا پایان قرن هفتم در کتاب‌های انساب در کنار علویان و طالبیان، به‌عنوان شریف مفتخر بودند، اما در اواخر قرن هفتم و با تألیف کتاب‌هایی مانند

۱. برای مطالعه بیشتر رک: الله اکبری، عباسیان از بعثت تا خلافت، ص ۱۰۱-۱۱۲.

طرفة الاصحاب، نوشته ابن رسول (۶۹۴ق) اطلاق شریف از خاندان عباسی عزل شد و به انحصار علویان درآمد.^۱

۲-۲. تدوین نخستین کتاب‌های انساب و شروع انساب‌نگاری

چنانچه مطالبی را که در ابتدای بحث تاریخچه انساب‌نگاری در مورد وجود نگاشته‌هایی مربوط به پیش از اسلام به‌ویژه در جنوب شبه جزیره عربستان آوردیم کنار بگذاریم و به نگاشته‌های مسلمانان پس از اسلام بپردازیم، در این زمینه دیدگاه‌های متفاوتی را در منابع می‌یابیم. صاحب کشف الظنون، بر این عقیده است که نخستین کسی که در این باب نوشت و علم انساب را ضبط کرد، امام نسابه، هشام بن محمد کلبی (۲۰۴ق) است، که برخی مستشرقان مانند بروفنسال، در مقدمه‌ای بر کتاب ابن حزم همین نظر را پذیرفته‌اند،^۲ اما مستشرق دیگر سترستین در مقدمه طرفة الاصحاب فی معرفة الانساب بر این عقیده است که قبل از هشام این علم از سوی «سحیم بن حفص» معروف به ابویقطان نسابه (۱۹۰ق) و با نگارش کتاب‌های النسب الکبیر و نسب خندف و اخبارها، انجام پذیرفته بود؛^۳ آیت‌الله مرعشی نجفی نیز که سرآمد نسابه‌های معاصر بود، وی را اولین کسی می‌شمرد که در نسب کتاب نوشت و مؤلف پس از وی را هشام بن محمد کلبی می‌دانست،^۴ برخی دیگر هیچ‌کدام از این دو نظر را نپذیرفته و اولین نسب نگار را محمد بن مسلم بن شهاب زُهری (د ۱۲۴ق) نویسنده کتاب نسب بنی زهره می‌دانند؛ که همواره بین حجاز و دمشق در رفت و آمد بود و با خلفای اموی مراوده داشت، البته وی موفق نشد کتابش را به پایان برساند^۵ و کتابش به دست ما نیز نرسیده است؛ اما ابویقطان نسابه (۱۹۰ق) کتاب‌های وی را پس از او تدوین کرد و این دانش را بسط داد، که از این آثار چیزی جز قطعه‌های پراکنده در کتاب‌ها در دسترس نیست. پس از این دو، یعنی محمد بن مسلم و ابویقطان، شخصی از علمای بصره به نام مؤرج بن عمرو السدوسی (۱۹۵ق) کتاب‌های نسب قریش و جماهیر قبائل را نوشت. کتاب دوم به دست ما نرسیده است و برخی کتاب اول را که با

۱. ابن رسول، طرفة الاصحاب فی معرفة الانساب، ص ۹.

۲. ابن حزم اندلسی، جمهرة انساب العرب، مقدمه لیفی بروفنسال، ص ۵.

۳. ابن رسول، طرفة الاصحاب فی معرفة الانساب، مقدمه سترستین، ص ۸.

۴. مرعشی نجفی، کشف الازتیاب، ذیل شماره ۳۱.

۵. السدوسی، کتاب حذف من نسب قریش، ص ۵.

نام حذف من نسب قریش، امروزه به چاپ رسیده، نخستین و قدیمی‌ترین کتاب نسب در دسترس می‌داند. البته این نظر با تردیدهای بسیاری همراه است. زیرا هم‌زمان و هم عصر ابویقظان (۱۹۰ق) و مؤرج بن عمرو (۱۹۵ق)، هشام بن محمد کلبی (۲۰۴ق) که در کوفه حضور داشت، کتاب بزرگی در انساب به نام النسب الکبیر و یا جمهرة النسب نگاشت که ما این کتاب را می‌شناسیم و به دست ما رسیده است. با توجه به اینکه خود ابن کلبی بسیاری از دانسته‌هایش را از پدرش محمد بن سائب کلبی (د ۱۴۶ق) فراگرفته بود، امکان دارد زودتر از مؤرج دست به تألیف زده باشد که با توجه به کثرت تألیفات ابن کلبی و طول عمرش، محتمل به نظر می‌رسد. به هر حال، هشام بن محمد و پدرش محمد بن سائب کلبی (د ۱۴۶ق) تحول اساسی در نسب‌شناسی به وجود آوردند؛ ولی از پدر، کتابی به ما نرسیده است. در این بین نظر دیگری نیز وجود دارد که براساس آن، سید حسن صدر، ابو عبدالله احمد بن محمد جهمی (ق ۳) را از اولین نویسندگان دوره اسلامی و کتاب انساب قریش و اخبارها را از او می‌داند.^۱ بنا بر آنچه گفته شد، تدوین انساب در حجاز و دمشق آغاز شد و پس از آن در عراق و در شهرهای بصره و کوفه ظهور یافت و از سوی ابویقظان (۱۹۰ق)، مؤرج (۱۹۵ق) و ابن کلبی (۲۰۴ق)، شکوفا شد که تألیف بیش از صدها کتاب را در پی داشت.

۳-۲. کتاب‌شناسی انساب‌نگاری

کتاب‌هایی در تراجم، رجال، کتاب‌شناسی و... وجود دارند که می‌توان در آنها می‌توان به اطلاعاتی در مورد کتاب‌های انساب و نویسندگان آنان دست یافت، از قدیمی‌ترین این منابع می‌توان به الفهرست ابن ندیم، رجال نجاشی، فهرست طوسی، کشف الظنون حاجی خلیفه و از منابع جدید، الذریعه شیخ آقا بزرگ تهرانی،^۲ طبقات النسابین عبدالرزاق کمونه، کشف الارتياب آیت الله مرعشی نجفی و کتاب‌های انساب در دسترس و منابع مورد استفاده آنها را می‌توان نام برد. کتاب‌های انساب در این منابع به دو دسته تقسیم می‌شوند: برخی که هم‌اکنون در دسترس و موجودند و برخی که مفقودند. البته امکان دارد شماری از این کتاب‌ها در آینده در کتابخانه‌های شخصی و مؤسسه‌ها و دانشگاه‌های غربی و... یافت شوند، همان‌گونه که بعضی

۱. صدر، تأسیس الشيعة لعلوم الاسلام، ص ۲۴۷.

۲. رک: تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشيعة، ج ۲، ص ۳۶۹ به بعد.

از کتاب‌ها مانند کتاب حذف من نسب قریش، نوشته مؤرخ بن عمرو السدوسی (۱۹۵ق) و بحر الانساب فی انساب العلویین، نوشته منصور باز اشهب (اواخر ق ۶)، به تازگی از کتابخانه‌های اطراف و اکناف جهان بیرون آمده‌اند.^۱ در اینجا سعی بر آن است تا با استفاده از منابعی همچون: الفهرست ابن ندیم (۴۳۸ق)، رجال نجاشی (۴۵۰ق)، فهرست طوسی (۴۶۰ق)، معالم العلماء ابن شهر آشوب (۵۸۸ق)، الفهرست شیخ منتجب الدین، رجال ابن داوود حلی، کشف الظنون حاجی خلیفه (۱۰۶۷ق)، الذریعه شیخ آقابزرگ تهرانی،^۲ طبقات النسائین عبدالرزاق کمونه (۱۳۹۱ق)، کشف الارتیاب آیت الله مرعشی نجفی، مقدمه بروفنسال بر کتاب طرفه الاصحاح و کتاب‌های انساب در دسترس و منابع مورد استفاده آنها و دیگر منابع، بتوان از آنها اطلاعاتی در مورد تألیفات مسلمانان در انساب به دست آورد و با مقابله و بررسی آنها فهرستی از کتاب‌های مسلمانان، اعم از مفقود و موجود به ترتیب تاریخی در محدوده زمانی تحقیق در جدولی آورد.

نکاتی درباره جدول:

۱. برخلاف تحقیقاتی چون «کشف الارتیاب» آیت الله مرعشی نجفی و «طبقات النسائین»، عبدالرزاق کمونه که براساس نسابه‌ها ترتیب یافته بودند، جدول ذیل براساس کتاب‌های انساب تدوین شده است؛
۲. فهرست ارائه شده کامل‌ترین و جامع‌ترین فهرست ارائه شده از کتاب‌های انساب است که از اولین کتاب نسب نگاشته شده در قرن اول تا پایان قرن هفتم را در بر می‌گیرد. این فهرست افزون بر کتاب‌های موجود در فهرست‌های قبلی، شامل کتاب‌های دیگری نیز هست که با تلاش فراوان از مطالعه کتاب‌های انساب و فهرست و رجال به دست آمده و در کارهای مشابه قبلی ذکر می‌شده است؛
۳. برای استفاده آسان‌تر کاربر از جدول ذیل، ترتیب تاریخی با دقت فراوان در آن لحاظ شده است، برای دستیابی به برخی تاریخ‌ها، گاه کتاب‌های بسیاری مطالعه شده تا اینکه تاریخ دقیق به دست آید. در مواردی که دو یا چند تاریخ در مورد نویسنده ذکر شده بود،

۱. برای نمونه، رک: السدوسی، کتاب حذف من نسب قریش، ص ۵.

۲. رک: تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲، ص ۳۶۹ به بعد.

- کوشش شد تاریخ صحیح از میان آنها استخراج و ذکر گردد. در مورد برخی از نویسندگان نیز هیچ تاریخی در کتاب‌های موجود نبود و فقط به قرن ایشان اشاره شده بود که نام آن نویسنده، در پایان نویسندگان آن قرن ذکر شد؛
۴. عنوان برخی کتاب‌های ذکر شده در جدول، مانند التظافر و التناصر، الدوحه و المؤلف و المختلف، تناسب ظاهری با موضوع انساب ندارند و ممکن است این سؤال پیش آید که کتاب انساب‌بودن آنها از کجا دانسته شده است، به‌ویژه که خود کتاب‌ها مفقودند. در پاسخ باید گفت که در کتاب‌های رجال و فهرست، از این کتاب‌ها تحت عنوان کتاب نسب ذکر شده، یا کتاب‌های انساب از آنها به‌عنوان منبع استفاده کرده، محتوای آنها را آورده و آنها را کتاب انساب دانسته‌اند؛ به همین جهت در فهرست ذیل درج گردیده‌اند؛
۵. در یک ستون وضعیت کتاب‌ها که آیا موجودند یا مفقود ذکر شده است؛ البته امکان آن وجود دارد که بعدها برخی از کتاب‌های مفقود یافت شوند و در دسترس قرار گیرند؛
۶. در ذکر عنوان کتاب‌ها و نام نویسندگان ایشان دقت فراوان مبذول شد تا تشابهات اسمی و عنوانی خواننده را دچار اشتباه نکنند؛
۷. در پی نوشت جدول، گاه به مطالبی اشاره شده است که امکان داشت در جایی دیگر هیچ‌گاه به آنها پرداخته نشود؛ از این رو به صورت نکاتی در پاورقی آورده شدند.

ردیف	نام کتاب	نویسنده	وضعیت
۱	التظافر والتناصر	دغفل بن حنظله سدوسی شبلیانی ^۱ (۶۵ق)	مفقود
۲	التشجیر	همو	مفقود
۳	کتاب فی اخبار الیمن و اشعارها و انسابها	عبید بن شریة جرهمی (۶۷ق)	مفقود
۴	کتاب فی النسب	مجنور بن غیلان ضبی بصری (۸۵ق)	مفقود
۵	نسب قومه	محمد بن مسلم بن شهاب زهری (۱۲۴ق)	مفقود
۶	نسب عدنان	ابو مخنف، لوط بن یحیی (۱۵۷ق)	مفقود
۷	نسب بنی تمیم	همو	مفقود
۸	نسب قریش	همو	مفقود
۹	النسب الکبیر	سحیم بن حفص، ابوالیقظان نسابه ^۲ (۱۹۰ق)	مفقود

۱. بنا به گفته ابن ندیم، دغفل تألیفی بر جای نهاده است، بلکه دو تن از شاگردانش معلومات فرا گرفته از او را منتشر کرده‌اند که یکی از آنان عمرو بن مالک شحری نام داشته است؛ (ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۰۱).
۲. آیت الله مرعشی او را اولین کسی می‌داند که در زمینه نسب دست به تألیف زده و پس از ←

ردیف	نام کتاب	نویسنده	وضعیت
۱۰	نسب خندف و اخبارها	همو	مفقود
۱۱	حذف من نسب قریش ^۱	مؤرج بن عمرو السدوسی (۱۹۵ق)	موجود
۱۲	جماهیر قبائل	همو	مفقود
۱۳	انساب العرب قاطبة ^۲	علی بن کیسان کوفی (۲ق)	مفقود
۱۴	کتاب نسب الأنصار	ابو محمد عبدالله بن محمد بن عماره بن قلاح انصاری (۲ق)	مفقود
۱۵	کتاب نسب ولد اسماعیل بن ابراهیم	ابن البختری (۲۰۰ق)	مفقود
۱۶	النسب الكبير (الجمهرة)	هشام بن محمد بن سائب کلبی ^۳ (۲۰۴ق)	موجود
۱۷	انساب معد و الیمن الكبير	همو	موجود
۱۸	المنزل (بزرگ‌تر از جمهره)	همو	مفقود
۱۹	الوجیز (الموجز)	همو	مفقود
۲۰	الفريد في الأنساب (برای مأمون)	همو	مفقود
۲۱	الملوكی في الأنساب (برای جعفر برمکی)	همو	مفقود
۲۲	انساب الأمم	همو	مفقود
۲۳	نسب قریش	همو	مفقود
۲۴	کتاب نسب سهم بن عمرو بن هصيص	همو	مفقود
۲۵	کتاب نسب بنی عامر بن لوی	همو	مفقود
۲۶	کتاب نسب بنی الحارث بن فهر	همو	مفقود
۲۷	کتاب نسب بنی محارب بن فهر	همو	مفقود
۲۸	کتاب من نسب الی امة من قبائل العرب	همو	مفقود
۲۹	کتاب نسب بنی عبد شمس و بنی عبد مناف	همو	مفقود
۳۰	نسب طی	هیثم بن عدی (۲۰۷ق)	مفقود
۳۱	الاشراف الكبير	همو	مفقود

→ وی هشام بن محمد کلبی در این زمینه کتابی نگاشته است؛ (مرعشی نجفی، کشف الازتیاب، شماره ۳۱). از خلال روایاتی که بلاذری و ابن خیاط از او نقل کرده‌اند، به نظر می‌رسد که او بین انساب و اخبار جمع می‌کرده و بیشتر به اخبار بصره و حوادث مربوط به آن توجه داشته است، آئینه‌وند، علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، ج ۱، ص ۴۸۸.

۱. دکتر صلاح‌الدین منجد، محقق کتاب یاد شده مدعی است که این کتاب که به تازگی در مغرب پیدا شده، قدیمی‌ترین کتابی است که به ما رسیده، بنابراین، تألیف این کتاب را به قبل از تألیف کتاب ابن کلبی برمی‌گرداند، (السدوسی، کتاب حذف من نسب قریش، مقدمه محقق، ص ۵-۶).

۲. اشعری در کتاب خود «التعریف فی الأنساب» و همچنین در «اللباب فی الأنساب»، از ابن کیسان کوفی نقل کرده است؛ امین عاملی، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۷۳.

۳. وی کتابی به نام انساب الخیل درباره نژاد اسبها نیز دارد که نشانگر نقش این حیوان در زندگی عربها و توجه ایشان به اصالت نژاد اسبها و از موارد جالب در انساب‌نگاری است.

ردیف	نام کتاب	نویسنده	وضعیت
٣٢	الأشراف الصغیر	همو	مفقود
٣٣	کتاب القبائل	معمربن مثنی (٢٠٨ق)	مفقود
٣٤	انساب حمیر و ملوکها (التیجان فی ملوک حمیر)	عبدالملک بن هشام (٢١٣ق)	موجود
٣٥	اخبار عبید بن شریة الجرهمی فی اخبار الیمن و اشعارها و انسابها	همو	موجود
٣٦	کتاب النسب	ابوسعید عبدالملک بن قریب (٢١٧ یا ٢١٤ق)	مفقود
٣٧	کتاب نسب الثمورین قاسط	علان الشعوبی (اوایل ٣ق)	مفقود
٣٨	کتاب نسب تغلب بن وائل	همو	مفقود
٣٩	کتاب النسب	ابوعبیده قاسم بن سلام (٢٢٤ق)	موجود
٤٠	کتاب نسب قریش	علی بن محمد المدائنی (٢٢٥ق)	مفقود
٤١	کتاب اشراف عبد قیس	همو	مفقود
٤٢	کتاب من نسب الی امة	همو	
٤٣	اخبار خثعم و انسابها و اشعارها	محمد بن سلم یشکری (٢٣٠ق)	مفقود
٤٤	النسب الکبیر	مصعب بن عبدالله الزبیری (٢٣٣ یا ٢٣٦ق)	مفقود
٤٥	کتاب نسب قریش	همو	موجود
٤٦	کتاب النسب	محمد بن حبیب بغدادی النسابه (٢٤٥ق)	مفقود
٤٧	القبائل الکبیر	همو	مفقود
٤٨	انساب الشعراء (الشعراء و انسابهم)	همو	مفقود
٤٩	من نسب من الشعراء الی امهاتهم	همو	مفقود
٥٠	العمارة و الزبایع فی النسب	همو	مفقود
٥١	المؤتلف و المختلف فی النسب	همو	مفقود
٥٢	المنحبر	همو	موجود
٥٣	کتاب المشجر	همو	مفقود
٥٤	انساب قریش و اخبارها	زبیر بن بکار (٢٥٤ق)	موجود
٥٥	اخبار النسب (نوادیر اخبار النسب)	همو	مفقود
٥٦	بنی مرث بن عوف	احمد بن ابراهیم بن حمدون کاتب (ح ٢٥٥ق)	مفقود
٥٧	بنی الثمیر بن قاسط	همو	مفقود
٥٨	بنی عقیل	همو	مفقود
٥٩	بنی عبدالله بن غطفان	همو	مفقود
٦٠	طی	همو	مفقود
٦١	جمهرة نسب الحارث بن کعب	احمد بن الحارث الخراز (٢٥٨ق)	مفقود
٦٢	کتاب الأشراف	همو	مفقود
٦٣	الامهات	همو	مفقود

ردیف	نام کتاب	نویسنده	وضعیت
۶۴	الغصون فی آل یاسین	شریف حسین بن ابی الغنایم احمد محدث ^۱ (۲۶۰ق)	مفقود
۶۵	کتاب النسب	عمر بن شبه (۲۶۲ق)	مفقود
۶۶	کتاب نسب آل ابی طالب (المعقبین من ولد الإمام أميرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>)	ابوالحسین یحیی بن الحسن النسابة العقیقی (۲۷۷ق)	قسمتی موجود
۶۷	انساب الاشراف	احمد بن یحیی بلاذری (۲۷۹ق)	موجود
۶۸	کتاب اختیار و الانساب	همو	مفقود
۶۹	انساب الأمم	احمد بن محمد بن خالد البرقی (۲۸۰ق)	مفقود
۷۰	المآثر و الانساب	همو	مفقود
۷۱	کتاب جمهرة بنی هاشم	احمد بن ابی طاهر (۲۸۰ق)	مفقود
۷۲	نسب عدنان و قحطان	محمد بن یزید المرید (۲۸۵ق)	موجود
۷۳	کتاب فی نسب حمیر	محمد بن عبدالله سعید حبیبی (۲۹۵ق)	مفقود
۷۴	النسب الكبير	محمد بن عبده بن سلیمان بن حاجب، عبدي ^۲ (قبل ۳۰۰ق)	مفقود
۷۵	مختصر اسماء قبائل	همو	مفقود
۷۶	الکافی فی النسب	همو	مفقود
۷۷	نسب والد ابی صفره و ولده	همو	مفقود
۷۸	کتاب معد بن عدنان و قحطان	همو	مفقود
۷۹	کتاب نسب بنی فُقَیس بن طَرِیف بن اسد بن خَزِیمَة	همو	مفقود
۸۰	کتاب الامهات	همو	مفقود
۸۱	کتاب نسب اخنسن بن شُرَیق الثقفی	همو	مفقود
۸۲	کتاب نسب کنانة	همو	مفقود
۸۳	میسوط فی النسب	ابوالحسن زید الشیبی بن علی بن حسین ذوالدمعة بن زید شهید بن علی <small>علیه السلام</small> (۳ق)	مفقود
۸۴	انساب قریش و اخبارها	احمد بن محمد الجهمی (۳ق)	مفقود
۸۵	کتاب النسب	ابن غنم الکلابی (۳ق)	مفقود
۸۶	اخبار ربیعة و انسائها	خراس شیبانی (۳ق)	مفقود
۸۷	انساب بنی عبدالمطلب	حسن بن سعید السکری (۳ق)	مفقود

۱. وی از احفاد زید شهید بوده و نخستین کسی است که نهاد نقابت علویان را تأسیس کرد و عهده‌دار آن شد. کتاب وی به روش مشجر بوده و می‌گویند اولین کتاب در این روش بوده است. (مرعشی نجفی، کشف الارتیاب، شماره ۳۸).

۲. وی به شیوه و سبک نسابه شیعی ابن کلبی (۲۰۴ق) می‌نوشته است، آئینه‌وند، علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، ج ۱، ص ۴۸۸.

ردیف	نام کتاب	نویسنده	وضعیت
۸۸	افتخاد العرب	ابن نطاح، محمد بن صالح (ق ۳)	مفقود
۸۹	انساب اژد عمان	همو	مفقود
۹۰	کتاب النسب	علی بن احمد علوی عقیقی ^۱ (ق ۳)	مفقود
۹۱	انساب الانماة النبویة و موالیدهم الی صاحب الامر	حسن بن علی الاطروش ^۲ (ق ۳۰۴)	مفقود
۹۲	الانساب	حسن بن موسی نوبختی (ق ۳۱۰)	مفقود
۹۳	الاستنقاق	محمد بن حسن بن درید (ق ۳۲۱)	موجود
۹۴	اخبار آل المنجم و نسبهم	احمد بن یحیی المنجم (ق ۳۲۷)	مفقود
۹۵	الیتیمه فی الانساب (عنوان بابی در کتاب عقد الفرید)	احمد بن محمد بن عبد ربه (ق ۳۲۸)	موجود
۹۶	نسب ابن عباس	عبد العزیز بن احمد جلودی (ق ۳۳۲)	مفقود
۹۷	نسب النبی <small>صلی الله علیه و آله</small>		مفقود
۹۸	الاکلیل فی انساب حمیر و ایام ملوکها (۱۰ جلد)	ابو محمد حسن بن احمد بن یعقوب همدانی یمنی (ق ۳۳۴)	موجود
۹۹	کتاب فی الانساب	قاسم بن اصیغ الاندلسی (ق ۳۴۰)	مفقود
۱۰۰	انساب الداخلیین الی الاندلس من العرب و غیرهم	ابو محمد عبدالله بن عبدالله الازدی ملقب بالحکیم (ق ۳۴۱)	مفقود
۱۰۱	سز السلسله العلویة (انساب آل ابی طالب)	ابونصر سهل بن عبدالله بخاری (بعد ۳۴۱ق)	موجود
۱۰۲	رسالة ادعیاء فی النسب الشریف ^۳	همو	موجود
۱۰۳	الاستیعاب فی انساب مشاهیر اندلس	احمد بن محمد الرازی الاندلسی (ق ۳۴۴)	مفقود
۱۰۴	جمهرة النسب	ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (ق ۳۵۶)	مفقود
۱۰۵	نسب بنی عبد شمس	همو	مفقود
۱۰۶	نسب بنی شیبان	همو	مفقود
۱۰۷	نسب بنی تغلب	همو	مفقود
۱۰۸	نسب بنی کلاب	همو	مفقود
۱۰۹	نسب المهالبة	همو	مفقود
۱۱۰	المفتخر فی النسب	حسن بن حمزة طبری (ق ۳۵۸)	مفقود
۱۱۱	لباب الانساب	حسن بن محمد بن یحیی ابن اخی طاهر (ق ۳۵۸) (نوه یحیی نسابه)	مفقود

۱. طوسی، الفهرست، ص ۱۶۲، شماره ۴۲۴: ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۶۸، شماره ۴۶۹.
۲. ابن داوود او را معتقد به امامیه دانسته است. (رجال ابن داوود، ص ۲۳۹). وی جد مادری سید مرتضی و سید رضی است و کتابش گرایش‌هایی دارد که مورد نظر عقاید امامیه نیست، (علامه حلی، خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، ص ۱۰۰).
۳. آیت الله مرعشی نجفی رحمته الله آن را استنساخ کرده است، اما ما به آن دست نیافتیم (مرعشی نجفی، کشف الارتیاب، شماره ۵۹).

ردیف	نام کتاب	نویسنده	وضعیت
۱۱۲	المعقبین (المبسوط فی النسب)	ابن خداع مصری، حسین بن جعفر حسینی (زنده در ۳۶۱ق)	مفقود
۱۱۳	انساب الظالمین و العلویین القادمین الی المغرب	المستنصر بالله حاکم اموی اندلس (۳۶۶ق)	مفقود
۱۱۴	مختصر انسب قریش (مختصر انسب زبیر بن بگاری)	مروج بن عمرو بصری (۳۷۴ق)	مفقود
۱۱۵	نسب ولد معد بن عدنان و لمع من اخبارهم و ایامهم	ابوالحسن علی بن محمد العدوی الشمشاطی ^۱ (۳۸۰ق)	مفقود
۱۱۶	کتاب فی نسب بنی عقیل	علی بن ابراهیم بن محمد الکاتب (بعد ۳۸۴ق)	مفقود
۱۱۷	کتاب فی النسب (کتاب فی انسب اولاد امیرالمومنین)	ابن مهلوس، ابوالحسن محمد بن علی بن اسحاق موسوی (۳۹۹ق)	مفقود
۱۱۸	الانساب و الاخبار	ابوالحسن محمد بن قاسم بصری ^۲ (۴۰۰ق)	مفقود
۱۱۹	اخبار الفرس و انسابها	همو	مفقود
۱۲۰	جريدة بغداد	حسین بن موسی الاربرش العلوی (۴۰۰ق)	مفقود
۱۲۱	النسب	سید علی بن احمد حسینی عقیقی (۴۰۰ق)	مفقود
۱۲۲	المبسوط	ابن معیه، محمد بن علی حسینی (۴۰۰ق)	مفقود
۱۲۳	مشبه النسبة	ابوسعید عبدالغنی بن سعید بن بشر الازدی المصری (۴۰۰ق)	موجود
۱۲۴	المؤتلف و المختلف	همو	مفقود
۱۲۵	المبسوط فی النسب	محمد بن ابراهیم الاعرجی (۴۰۰ق)	مفقود
۱۲۶	تعلیقه فی النسب	محمد بن ابراهیم الاسدی، ابن دینار (۴۰۰ق)	مفقود
۱۲۷	کتاب فی مشبه النسبة	ابن الفرضی الاندلسی، عبدالله بن محمد (۴۰۳ق)	موجود
۱۲۸	الایناس بعلم الانساب	الوزیر ابن المغربی، ابوالقاسم حسین بن علی (۴۱۸ق)	موجود
۱۲۹	اسامی الامهات	سید ابوطالب یحیی صاحب الامالی، ابوطالب هارونی (۴۲۴ق)	مفقود
۱۳۰	کتابی در مشجرات شام و قدس	شریف ابوالقاسم علی بن محمد حرانی (۴۳۳ق)	مفقود
۱۳۱	تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب	ابی الحسن محمد بن ابی جعفر شیخ الشرف عبیدلی (۴۳۷ق)	موجود
۱۳۲	المبسوط	همو	مفقود

۱. نجاشی. نام وی را در کتاب رجالش ذکر کرده و برای او کتاب‌های بسیاری را در علوم مختلف برشمرده است، از جمله آثار وی که عنوانش نیز به شیعه بودن وی حکم می‌کند می‌توان از «رسالة البرهان فی النص الجلی علی امیرالمؤمنین (علیه السلام)» و کتاب مختصر «فقه اهل بیت (علیهم السلام)» نام برد: نجاشی، رجال، ص ۲۶۳-۲۶۵؛ ابن ندیم نیز او را تا زمان تألیف کتابش زنده می‌داند (ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۲۷).
۲. شیخ صدوق در خصال از او نام برده است (مرعشی نجفی، کشف الارتیاب، شماره ۷۴).

ردیف	نام کتاب	نویسنده	وضعیت
۱۳۳	الحاوی فی النسب	همو	مفقود
۱۳۴	تهذیب اعیان الاسرار فی النسب	همو	مفقود
۱۳۵	الانتصار لبني فاطمة الأبرار	همو	مفقود
۱۳۶	الانساب المشجرة	ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان کراچکی (۴۴۹ق)	مفقود
۱۳۷	تهذیب الانساب (بحر الانساب) (مبسوط)	حسین بن ابی طالب محمد بن قاسم، ابن طباطبا (۴۴۹ق)	مفقود
۱۳۸	الکامل فی النسب و الانساب (مشجر)	همو	مفقود
۱۳۹	جريدة نیشابور	همو	مفقود
۱۴۰	انساب بنی نصر بن معین و ایامهم و اشعارهم	احمد بن علی النجاشی، ابن کوفی (۴۵۰ق)	مفقود
۱۴۱	جمهرة انساب العرب	ابن حزم اندلسی، علی بن احمد (۴۵۶ق)	موجود
۱۴۲	انساب آل ابی طالب	ابوجعفر محمد طوسی (۴۶۰ق)	
۱۴۳	القصد و الأمم فی تعريف باصول انساب العرب و العجم	ابن عبدالبر، ابوعمر یوسف بن عبدالله قرطبی (۴۶۳ق)	موجود
۱۴۴	الانباه الی قبائل الرواة ^۱	همو	موجود
۱۴۵	المجدی فی انساب الطالبیین	العمری، نجم الدین ابوالحسن علی بن ابی الغنایم (بعد ۴۶۶ق)	موجود
۱۴۶	المبسوط فی الانساب	همو	مفقود
۱۴۷	کتاب المشجر	همو	مفقود
۱۴۸	کتاب الشافی	همو	مفقود
۱۴۹	کتاب العیون	همو	مفقود
۱۵۰	ابناء الامام فی مصر و الشام	ابوالمعمر یحیی بن محمد ابن ابی طالب ابن القاسم ابن طباطبا (۴۷۹ق)	موجود
۱۵۱	منتقلة الطالبیة	ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر بن طباطبا (بعد ۴۷۹ق)	موجود
۱۵۲	دیوان الانساب و مجمع الاسماء و الالقاب	همو	مفقود
۱۵۳	غایة المعقبین	همو	مفقود
۱۵۴	جراندالبلدان	محمد بن محسن التفلیسی (بعد ۴۸۷ق)	مفقود
۱۵۵	تذکره الالیاب باصول الأنساب	ابوجعفر احمد بن عبدالولی البتی البلسی الاندلسی (۴۸۸ق)	موجود
۱۵۶	قسط الالیاب من ثمار الانساب	همو	مفقود
۱۵۷	انساب آل ابی طالب	سید یحیی بن ابی عبدالله حسین، کیا (۵ق)	مفقود

۱. در مقدمه این کتاب مؤلف از کتاب‌های مهمی که برای تألیف استفاده کرده نام برده است، از جمله این کتاب‌ها می‌توان کتاب هشام بن محمد کلبی شیعی، علی بن کیسان کوفی «انساب العرب قاطبه» و... را نام برد. ابن عبدالبر اندلسی، الانباه الی قبائل الرواة (ذیل القصد و الأمم الی انساب العرب و العجم)، ص ۴۵-۴۶.

ردیف	نام کتاب	نویسنده	وضعیت
۱۵۸	نزهة عيون المشائقین الی وصف سادة الميامین ^۱ (ج ۱۰)	ابوالغنائم عبدالله بن حسن بن محمد الحسینی (ق ۵)	مفقود
۱۵۹	انساب الطالبيه (انساب آل ابی طالب)	ابوالمعالی، سید اسماعیل بن حسن حسینی، نقیب نیشابور (ق ۵)	مفقود
۱۶۰	کتاب الانساب المتفقه	ابن قیسرانی، محمد بن طاهر بن علی بن احمد المقدسی (ق ۵۰۷)	موجود
۱۶۱	المختلف والمؤتلف فی الانساب	همو	مفقود
۱۶۲	انساب المحدثین	همو	مفقود
۱۶۳	قبسه العجلان فی نسب آل ابی سفیان	محمد بن احمد الاموی المعاوی الیوردی (ق ۵۰۷)	مفقود
۱۶۴	کتاب الانساب	همو	مفقود
۱۶۵	ما اختلف و اختلف فی انساب العرب	همو	مفقود
۱۶۶	الانساب	ابن السید بطایموسی، ابو محمد عبدالله بن محمد (ق ۵۲۱)	مفقود
۱۶۷	اقتباس الأنوار و التماس الأهرار فی انساب الصحابة و رواة الآثار	عبدالله بن علی اللخمی الرشاطی الاندلسی (ق ۵۴۲)	موجود
۱۶۸	مشجر نسب آل ابی طالب	ابوعلی حسن بن علی بن محمد بن ابراهیم القطان مروزی بخاری (ق ۵۴۸)	مفقود
۱۶۹	الدوحة	همو	مفقود
۱۷۰	التعریف فی الانساب و التنویه لذوی الاحساب	احمد بن محمد بن ابراهیم الأشعری ^۲ (ح ۵۵۰ ق)	موجود
۱۷۱	اللباب فی الانساب (خلاصة التعریف فی الانساب)	همو	موجود
۱۷۲	الانساب	قاضی المذهب، ابو محمد حسن بن علی (ق ۵۶۱)	مفقود
۱۷۳	کتاب الانساب	سمعانی (ق ۵۶۲)	موجود
۱۷۴	لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب	ابوالحسن علی بن ابی القاسم زید البیهقی، ابن فُندق (ق ۵۶۵)	موجود

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۷، ص ۴۰۰.

۲. آیت الله مرعشی نجفی او را شیعه دانسته است (مرعشی، کشف الارتیاب، شماره ۱۰۳)، همچنین سید محسن مرعشی نجفی نیز به تبع او وی را شیعه دانسته است، اما مصحح کتاب «التعریف فی الانساب و التنویه لذوی الأحساب» او را حنفی دانسته است. در بعضی از تعبیرهایی که اشعری به کار برده، غیر شیعی بودن وی استنتاج می شود. او هنگام سخن از شمربین ذی الجوشن، قاتل امام حسین علیه السلام، یا کسانی که در مقابل حضرت علی علیه السلام در جمل و صفین ایستادند، با عبارت «رضی الله عنه» یاد می کند، اما این احتمال نیز هست که این عبارت‌ها از افزوده‌های ناسخان باشد، یا بنا بر شواهدی دیگر او شیعه بوده، یا بعدها شیعه شده است؛ اشعری، التعریف فی الانساب و التنویه لذوی الأحساب، تحقیق: سعد عبدالمقصود ظلام، ص ۲۰.

ردیف	نام کتاب	نویسنده	وضعیت
١٧٥	الجوهرة في نسب النبي و اصحابه العشرة	كمال الدين عبدالرحمن بن محمد الانباري (٥٧٧ق)	موجود
١٧٦	اختصار اقتباس الانوار و التماس الازهار	عبدالحق بن عبدالرحمن اشبيلي، ابن الخراط (٥٨١ق)	موجود
١٧٧	عجالة المبتدى و فضالة المنتهى في النسب	زين الدين ابوبكر محمد بن موسى الحازمي الهمداني (٥٨٦ق)	موجود
١٧٨	طبقات الطالبين	شريف ابوعلى محمد بن اسعد شريف الحسيني الجواني (٥٨٨ق)	مفقود
١٧٩	تاج الانساب	همو	مفقود
١٨٠	جوهر المكنون في معرفة القبائل و البطون (فيه انساب العرب و الهاشميين)	همو	مفقود
١٨١	التحفة الشريفة و الهدايا المنيفة في نسب النبي ﷺ	همو	مفقود
١٨٢	تحفة الانساب		موجود
١٨٣	نزهة القلب المعنا في نسب آل مهنا	همو	مفقود
١٨٤	انساب آل ابي طالب	محمد بن علي بن شهر آشوب (٥٨٨ق) صاحب مناقب	مفقود
١٨٥	ازهار الرياض المربعة	ابوعلى جلال الدين كبير حسيني (٥٩٧ق)	مفقود
١٨٦	نهاية الاعقاب و الانساب	شريف ابوجعفر محمد موسوي هاروني (٦٠٠ق)	موجود
١٨٧	نسب العلويون نيشابور	همو	مفقود
١٨٨	نسب سادة ملوك بلخ	همو	مفقود
١٨٩	بحر الانساب و الفصول التامة	نقيب النقباء مرتضى جمال الدين ابوعبدالله محمد بن حسين بن حسن رازي (٦٠٠ق)	مفقود
١٩٠	بحر الانساب في انساب العلويين	سيد منصور باز اشهب (٦٠٠ق)	موجود
١٩١	الفخرى في انساب الطالبين	ابوطالب اسماعيل مروزي زورقاني (بعد ٦١٤ق)	موجود
١٩٢	بحر الانساب فيما لسطين من الاعقاب	همو	مفقود
١٩٣	كتاب حظيرة القدس (در ٦٠ جلد)	همو	مفقود
١٩٤	غنية الطالب في نسب آل ابي طالب	همو	مفقود
١٩٥	كتاب بستان الشرف (خلاصة حظيرة القدس در ٢٠ جلد)	همو	مفقود
١٩٦	كتاب الموجز في النسب	همو	مفقود
١٩٧	كتاب نسب السادة المراوذة	همو	مفقود
١٩٨	تعليقه بر سر الانساب	همو	مفقود
١٩٩	تشجير كتاب وفق الاعداد في النسب	همو	مفقود
٢٠٠	تشجير كتاب نسب شافعي خاصة	همو	مفقود

ردیف	نام کتاب	نویسنده	وضعیت
۲۰۱	تشجیر کتاب الطبقات الفیه زکریابن احمد برآز نیشابوری	همو	مفقود
۲۰۲	کتاب من اتصل عقبه بائی الحسن محمدبن القاسم التمیمی اصفهانی (کتابی مشجر)	همو	مفقود
۲۰۳	تشجیر کتاب النسب ابی الغنائم دمشقی	همو	مفقود
۲۰۴	کتاب خلاصة العترة النبوية فی انساب الموسوی	همو	مفقود
۲۰۵	کتاب المثلث فی النسب	همو	مفقود
۲۰۶	زبدة الطالبية	همو	مفقود
۲۰۷	کتاب المعارف و الالقاب	همو	مفقود
۲۰۸	التبيين فی انساب القرشيين	موفق الدين ابومحمدعبداللہبن احمدبن محمدبن قدامه (۶۲۰ق)	موجود
۲۰۹	الاستبصار فی نسب الصحابة من الانصار	همو	موجود
۲۱۰	المقتضب فی کتاب جمهرة النسب	ياقوت حموی (۶۲۶ق)	مفقود
۲۱۱	ذیل علی انساب المحدثين	حافظ محمدبن محمدبن نقطه الحنبلی (۶۲۹ق)	مفقود
۲۱۲	الحاوی	ابوطاهر محمدبن عبدالسمیع بن محمدبن کلین بغدادی (۶۴۳ق)	مفقود
۲۱۳	انساب المحدثين	محب الدين محمدبن محمود بغدادی (۶۴۳ق)	مفقود
۲۱۴	شجرة الانساب	محمدبن رضوان (۶۵۷ق)	مفقود
۲۱۵	نسب القطب النبوی و الشريف العلوی	شهاب الدين ابی العباس احمدبن علی بن ابراهیم البدوی (۶۷۵ق)	مفقود
۲۱۶	التذكرة فی الانساب المطهرة (مشجر النسب، الانساب المشجرة، تذكرة الانساب و...)	احمدبن محمدبن المهنا الحسينی عبیدلی (بعد ۶۸۱ق)	موجود
۲۱۷	طرفة الاصحاب فی معرفة الانساب	ابن رسول (۶۹۴ق)	موجود
۲۱۸	تحفة الاداب فی التواريخ و الانساب	همو	مفقود
۲۱۹	الانساب	يوسف بن ابی المعالی شهیر باین مهمندار (۷۰۰ق)	مفقود
۲۲۰	الاصیلى فی انساب الطالبیین	ابن طقطقی، صفی الدين محمدبن تاج الدين علی (۷۰۹ق)	موجود
۲۲۱	غایة الاختصار فی اخبار البيوتات العلوية المحفوظة من الغبار	تاج الدين بن محمدبن حمزة بن زهرة الحسينی (اواخر ۷ق)	موجود

برداشت‌هایی اجمالی از جدول

با توجه به جدول یاد شده و دقت در آن می‌توان گفت فهرست ارائه شده در آن، نتیجه یک تحقیق آماری بوده و می‌تواند در تحقیقات آینده در حوزه انساب‌نگاری به کار گرفته شود و به این

جهت، کاربردی است. در اینجا به برداشت‌ها و نتایجی که به کمک فهرست ارائه شده می‌توان دست یافت به طور اجمال اشاره می‌شود.

۱. از تعداد ۲۲۱ کتاب انساب ذکر شده در این جدول، تعداد ۴۷ عنوان آن موجود بوده که تقریباً ۲۱/۲۶ درصد از کل کتاب‌های این جدول را تشکیل می‌دهند؛

۲. در میان نویسندگان کتاب‌های یاد شده، برخی بسیار پرکار بوده و چندین کتاب از جدول مزبور را به خود اختصاص داده‌اند. از جمله ایشان می‌توان هشام‌بن محمد کلبی (۲۰۴ق)، ابن حبیب بغدادی (۲۴۵ق)، محمدبن عبده‌بن سلیمان (قبل از ۳۰۰ق)، ابوالفرج اصفهانی (۳۵۶ق) و ابوطالب اسماعیل المروزی الازورقانی (بعد از ۶۱۴ق) را نام برد؛

۳. در میان کتاب‌های موجود در این جدول آثاری که به انساب همه عرب پرداخته‌اند به مراتب کم تعداد و بیشتر کتاب‌ها مربوط به انساب قبائل هستند. کتاب‌هایی که در ابتدای نگارش انساب تدوین شده‌اند. کتاب‌های انساب مربوط به قبائل و طوایف بوده و عموم عرب‌ها را در بر نداشتند. در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم نخستین تألیفات که شامل انساب همه عرب‌ها باشد به وجود آمد، اما این کار به دلانلی همچون ازدیاد جمعیت عرب‌ها و پراکندگی ایشان و مشکل بودن جمع‌آوری انساب آنان، دنبال نشد و بار دیگر انساب‌نگاران به انساب قبائل و طوایف روی آوردند؛

۴. پیش از قرن چهارم در میان کتاب‌های انساب قبائل و خاندان‌ها، انساب قریش دارای بیشترین تعداد بوده و پس از قرن چهارم، بیشترین تعداد مربوط به انساب آل ابی طالب است و با دیگر تیره‌ها قابل مقایسه نیست؛

۵. با توجه به نویسندگان کتاب‌های انساب مربوط به انساب طالییان، این نکته آشکار می‌شود که بیشتر نویسندگان انساب طالییان، خود از سادات و طالییان بوده و نقش برجسته‌ای در این میان ایفا کرده‌اند؛

۶. در جدول، کتاب‌هایی مانند کتاب *مَنْ نَسَبَ الی اُمِّهِ*، اثر علی‌بن محمد مدائنی (۲۲۵ق) و *مَنْ نَسَبَ مِنَ الشُّعْرَاءِ الی اُمَّهَاتِهِمْ*، اثر ابن حبیب بغدادی (۲۴۵ق) ذکر شده‌اند که در آنها نسب مادری بیان شده است. از آنجا که نسب در میان عرب از طریق پدر است؛ این موارد، کارهایی نوآورانه‌اند؛

۷. همان‌گونه که از فهرست هویدا است، توجه به انساب حاکمان و ملوک چندان مورد توجه نبوده و جزء استثناهایی مانند انساب حمیر و ملوکها (التیجان فی ملوک حمیر)، اثر عبدالملک بن هشام (۲۱۳ق) کتابی در این باره نگاشته نشده است؛
۸. از موارد قابل توجه در فهرست کتاب‌های الجوهره فی النسب النبوی و اصحابه العشرة، تألیف الانباری (۵۷۷ق)، «الاستبصار فی نسب الصحابة من الانصار»، اثر ابن‌قدامه (۶۲۰ق) هستند که نیازمند توجه و دقت بیشترند؛
۹. کتاب‌هایی مانند جراید البلدان، اثر محمد بن محسن تفریسی (۴۷۸ق)، جریده بغداد، اثر حسین بن موسی الابرش العلوی (۴۰۰ق) و جریده نیشابور، اثر ابن طباطبای حسین بن ابی طالب (۴۴۹ق) که در فهرست آمده‌اند، در واقع، جریده یا دفترهایی هستند که به نقبای مناطق تعلق داشته‌اند و از سوی خود نقبا یا نسابه‌ای تحت نظر نقیب تدوین می‌شدند و مورد استفاده نقبا در نهاد نقابت قرار می‌گرفتند. این‌گونه جراید به احتمال بسیار به تعداد زیاد در مناطق مختلف وجود داشته‌اند که هم‌اکنون جز نام و نشانی از آنها موجود نیست؛
۱۰. در برخی کتاب‌ها مانند کتاب فی اخبار الیمن و اشعارها و انسایها، اثر عبید بن شریة جرهمی (۶۷ق)، اخبار خُثعم و انسایها و اشعارها، اثر محمد بن سلم یشگری (۲۳۰ق)، «انساب بنی نصر بن معین و ایامهم و اشعارهم»، اثر احمد بن علی نجاشی (۴۵۰ق) اشعار و ایام عرب براساس انساب ایشان که تنها علوم مطرح شده در دوران جاهلی در نزد عرب بودند، در یک‌جا جمع شده‌اند؛ این مسئله نشانگر آن است که پس از اسلام تا قرن‌ها هنوز مسائل فخر به قبیله و ایام ایشان در میان عرب رواج داشته است. البته این نوع نگاشته‌ها بیشتر مربوط به قرن‌های اولیه اسلامی بوده و به مرور زمان از تعداد آنها کاسته شده است؛
۱۱. برخی کتاب‌ها مانند المؤلف و المختلف فی النسب، اثر ابن حبیب بغدادی (۲۴۵ق)، المؤلف و المختلف، نگاشته آزدی مصری (۴ق)، کتاب الانساب المتفقه و المختلف و المؤلف فی الانساب، هر دو اثر ابن قیسرانی (۵۰۷ق)، ما اختلف و اختلف فی انساب العرب، اثر ابیوردی (۵۰۷ق) نشان از دید آسیب‌شناسانه نویسندگان این آثار و کوشش آنان در مشخص کردن محل‌های اختلاف و اتفاق در انساب عرب‌ها دارند که از این نظر قابل توجه و اهمیت هستند؛

۱۲. در بین این کتاب‌ها، نمونه‌ای مانند رساله ادعیاء فی النسب الشریف، نوشته ابونصر بخاری (بعد ۳۴۱ق) وجود دارد که در آن به معرفی کسانی می‌پردازد که سعی دارند تا با ادعای نسب دروغین، خود را به خاندان پیامبر ﷺ و طالبیان منتسب سازند. این کار اصلاحی در نسب، از قرن سوم به بعد از وظایف اصلی نقبا و نسابه‌های تحت نظر ایشان بوده است. به همین جهت ممکن است رساله‌های ادعیای بسیاری وجود داشته که اکنون در دسترس نیستند. در دیگر کتاب‌های انساب، به‌ویژه انساب طالبیان، در موارد بسیاری به کسانی که دعوی (منتسب) هستند و ادعای نسب دروغین دارند، اشاره شده است. ابن‌فندق در لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، بابتی را در مجازات ادعیاء از سوی نقبا در نواحی خوارزم، غزنه و نیشابور آورده است؛^۱
۱۳. کتاب‌هایی مانند نسب العلویون نیشابور و نسب سادة ملوک بلخ، هردو نوشته شریف ابوجعفر موسوی هارونی (قرن ۶) نشانگر انساب‌نگاری محلی و کتاب‌هایی مانند انساب الطالبیین و العلویین القادمین الی المغرب، نوشته المستنصر بالله اموی (۳۶۶ق) و منتقلة الطالبیة، از ابواسماعیل ابن طباطبا (بعد از ۴۷۹ق) نشانگر توجه مؤلفان آنها به انساب مهاجران از طالبیان است؛
۱۴. تعدادی انگشت‌شمار از کتاب‌های این فهرست مانند انساب المحدثین، نگاشته ابن‌قیسرانی (۵۰۷ق)، اقتباس الانوار و التماس الازهار فی انساب الصحابة و رواة الآثار، اثر رشاطی اندلسی (۵۴۲ق)، نشانه توجه برخی انساب‌نگاران به انساب شخصیت‌های علمی از جمله محدثان است؛ قابل توجه آن است که نویسندگان آنها از اهل سنت هستند، در این فهرست کتابی از این نوع، از شیعه وجود ندارد؛
۱۵. برخی کتاب‌های ذکر شده در جدول با نام معقبین، مانند المعقبین اثر ابن‌خداع مصری (زنده در ۳۶۱ق) و غایة المعقبین، اثر ابواسماعیل ابن طباطبا (بعد از ۴۷۹ق) به انساب کسانی پرداخته‌اند که دارای اعقاب بوده و از ایشان تا زمان صاحب اثر فرزندان باقی مانده‌اند، این‌گونه کتاب‌های انساب جنبه کاربردی فراوان داشته و مورد رجوع مردم و نقبا بوده‌اند؛
۱۶. عنوان‌های برخی کتاب‌های یاد شده در جدول، مانند المبسوط، المبسوط فی النسب،

۱. ابن‌فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۲، ص ۷۲۳.

المبسوط فی الانساب، یا مانند الانساب المشجرة، کتاب المشجر و التشجير، نشانگر دوروش انساب‌نگاری مشجر و مبسوط هستند؛

۱۷. با توجه به جدول یاد شده که در آن به ۲۲۱ کتاب در حوزه انساب‌نگاری تا پایان قرن هفتم هجری اشاره شده است به روشنی می‌توان نقش برجسته انساب‌نگاری را نسبت به دیگر انواع کتاب‌های تاریخ‌نگاری همچون: سیر و مغازی، مقاتل و فتن و حروب، خراج و فتوح، تاریخ‌های عمومی، تواریخ دودمانی و تک‌نگاری، تاریخ‌های محلی طبقات، وزارت و دیوان‌سالاری، فرق و مذاهب و فرهنگ‌نامه‌های تاریخی،^۱ مشاهده نمود و سهم انساب‌نگاری را در میراث تمدن اسلامی برشمرد. گفتنی است که بیش از ۵۰ درصد این کتاب‌ها به شیعیان، اعم از امامی، زیدی و اسماعیلی تعلق دارند که سهم شیعیان امامی نسبت به بقیه، به‌ویژه اسماعیلی، به مراتب بیشتر است؛

۱۸. با توجه به جدول و تطبیق زمان وفات نویسندگان آن با دوره حکومت امویان (۴۰-۱۳۲ق) و عباسیان (۱۳۲-۶۵۶ق)، باید گفت شمار اندکی از کتاب‌های انساب تحت تأثیر سیاست ارتجاعی حاکمان اموی در این دوره تدوین یافته‌اند و بیشتر کتاب‌ها در دوره عباسیان (۱۳۲-۶۵۶ق) نگاشته شده‌اند.

۲-۴. جایگاه انساب‌نگاری در طبقه‌بندی علوم

در دوره پیش از اسلام و آغاز ظهور اسلام، آنچه از علوم بشری در شبه جزیره عربستان بیشتر مطرح بود، علمی همچون انساب، ایام‌العرب و اشعار بود، از این رو نیازی به تقسیم‌بندی علوم احساس نمی‌شد، بنابراین، علم انساب از مهم‌ترین علوم مطرح بود، اما با گذشت چند قرن و توسعه علوم با توجه به تعالیم اسلامی و پویایی آن در جهت جذب علوم دیگر ملل و مناطق، شمار بسیاری از علوم مطرح شدند که رابطه آنها با یکدیگر و نحوه تقسیم‌بندی و رده‌بندی آنها با دیدگاه‌های مختلف، خود به صورت علمی جداگانه و مهم درآمد و بسیاری از حکما و دانشمندان بزرگ مسلمان به آن توجه کردند: در این راستا کتاب‌هایی چند در طی قرن‌ها به وجود آمدند. ناگفته نماند که بیشتر کسانی که درباره طبقه‌بندی علوم تألیفات داشته‌اند، از

۱. سجادی، عالم‌زاده، تاریخ‌نگاری در اسلام، ص ۱۰۹-۱۴۹.

حکما و فلاسفه اسلامی بوده و متأثر از فرهنگ‌های بیگانه از جمله، یونان بوده‌اند، حکیم ابونصر محمد بن محمد فارابی (۳۳۹ق) که علوم را به پنج فصل تقسیم کرده و حتی موسیقی را به‌عنوان یکی از انواع بخش علوم تعلیمی به‌شمار آورده است، نامی از علم انساب و حتی تاریخ به میان نیاورده است،^۱ بنابراین، وی به جایگاهی علمی برای این علم قائل نبوده و آن را در شمار علوم به حساب نیاورده است. خوارزمی (۳۸۷ق) که در مفاتیح العلوم به معرفی علوم در دو مقاله، مشتمل بر پانزده باب پرداخته^۲ و در باب ششم از مقاله اول به اخبار ملوک و خلفا و القاب ایشان پرداخته، نامی از علم انساب نبرده است.^۳ ابن حزم اندلسی (۴۵۶ق) که خود کتابی در علم انساب دارد، در کتاب مراتب العلوم، علوم در نزد هر امت را در هر زمان و مکان به هفت قسم تقسیم می‌کند و علم اخبار و رویدادها (تاریخ) را به‌عنوان یکی از این اقسام برمی‌شمرد و در ضمن آن، علم نسب را جزئی از علم تاریخ می‌داند و بدان تصریح می‌کند.^۴ ابوعلی حسن سلماسی (بعد ۶۱۴ق) در الرسالة الشرفیة فی تقاسیم العلوم الیقینیة که برخلاف نامش، به زبان فارسی نگاشته شده است، علوم را به‌واسطه رابطه‌ای که با دنیا و آخرت افراد دارد، تقسیم‌بندی کرده و در این بین از علم انساب در کنار اشعار و به‌عنوان علوم نام برده که نه سودی بر آن مترتب است و نه زیانی. وی برای اثبات نظر خویش حدیثی از پیامبر ﷺ را در این باره نقل می‌کند و وقت گذاشتن برای شعر و انساب را تضييع عمر می‌داند؛ تنها نکته در مقایسه بین انساب و اشعار از نگاه سلماسی آن است که شعر خالی از مضرت و زیان نیست.^۵ خواجه نصیر الدین طوسی (۶۷۲ق)، چه در مقدمه اخلاق ناصری و چه در رساله‌اش در اقسام الحکمة که به طبقه‌بندی علوم پرداخته، هیچ نامی از علم انساب نبرده است،^۶ همچنین ناصرالدین بیضاوی (۶۸۵ق) در رساله‌ای به نام موضوعات العلوم و تعاریفها، که به تقسیم‌بندی علوم می‌پردازد، جایگاهی برای علم انساب و تاریخ قائل نشده است.^۷ یک قرن بعد، علامه شمس‌الدین آملی (ق ۸) که علوم را به دو دسته حکمی (شامل حکمت علمی و حکمت عملی)

۱. فارابی، احصاء العلوم، ص ۳۹.

۲. الخوارزمی، مفاتیح العلوم، ص ۵-۶.

۳. ابن حزم اندلسی، مراتب العلوم، ص ۷۸-۷۹.

۴. همو، ص ۹۷-۱۳۰.

۵. سلماسی، الرسالة الشرفیة فی تقاسیم العلوم الیقینیة، ص ۱۱۳-۱۱۴.

۶. سلیمان، تصنیف العلوم بین نصیرالدین الطوسی و ناصرالدین البیضاوی، ص ۳۱-۴۵.

۷. همان‌جا.

و غیر حکمی (شامل علوم دینی و غیر دینی) تقسیم کرده،^۱ علم انساب را فن پنجم از علوم محاوره و در ضمن علوم غیر دینی دانسته^۲ و برای آن تعریفی ارائه داده و به تفصیل به آن پرداخته است. وی همچنین به طبقات انساب اشاره کرده و در ادامه در چند صفحه به ذکر نسل آدم تا خاتم، اعم از پیامبران و تیره‌ها و نژادهای مختلف در کره خاکی پرداخته و تا امام دوازدهم و امامزادگان مشهور پیش رفته است.^۳ وی از میان کسانی که به تقسیم‌بندی علوم پرداخته‌اند، از همه بیشتر در کتابش به این علم توجه نموده است. هرچند دانشمندان و حکمای اولیه اسلامی که متأثر از فرهنگ و فلسفه یونان نیز بودند و به‌گونه‌ای در تقسیم‌بندی علوم از دید آنان می‌نگریستند، جایگاهی برای علم انساب قائل نبودند، اما در اینکه معرفت انساب از «علوم» شمرده می‌شود، شکی نیست؛ قطع نظر از آنکه در طول قرن‌ها علما و ادبا و ارباب معاجم از آن به «علم» تعبیر کرده‌اند و در کلمات غیر عربی که در زبان‌ها و لغات دیگر ملل، مقابل «علم انساب» شناخته می‌شود و بیان‌کننده همین مقصود است نیز ماده علم و معرفت در آن به‌کار رفته است.

در جدیدترین تقسیم‌بندی‌ها، برخی علم انساب و انساب‌نگاری را به‌عنوان یکی از انواع تاریخ‌نگاری در کنار دیگر انواع تاریخ‌نگاری همچون: سیر و مغازی، مقاتل و فتن و حروب، خراج و فتوح، تاریخ‌های عمومی، تاریخ‌های دودمانی و تک‌نگاری، تاریخ‌های محلی طبقات، وزارت و دیوان‌سالاری، فرق و مذاهب و فرهنگ‌نامه‌های تاریخی قرار می‌دهند؛^۴ اما چنان‌که پیشتر نیز اشاره شد، علم انساب که در آغاز خود به‌گونه‌ای در کنار ایام العرب، به‌عنوان مادر و پدید آورنده تاریخ‌نگاری بود، در ادامه تطورات تاریخ‌نگاری و گسترش روزافزون آن به انواع مختلف خود، در تاریخ‌نگاری به‌عنوان یکی ابزارهای آن مطرح می‌شود که رابطه تنگاتنگی با دیگر انواع تاریخ‌نگاری دارد. در این پژوهش نیز به انساب‌نگاری به‌عنوان ابزاری مهم برای تاریخ‌نگاری نگریسته می‌شود. به هر جهت، نسب‌شناسی برای مورخ، از علوم پایه است؛ زیرا اطلاعات لازم مربوط به افراد را در اختیار او قرار می‌دهد و بخشی از هویت شخص با شناخت اجداد و پدر و مادر او مشخص

۱. آملی، نفائس الفنون فی عرایس العیون، ج ۱، ص ۱۴-۱۵.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۷۸. ۳. همان، ص ۲۸۸-۳۰۱.

۴. سجادی و عالم زاده، تاریخ‌نگاری در اسلام، ص ۱۰۹-۱۴۹.

می‌شود که از طریق نسب‌شناسی صورت می‌گیرد، از این رو بعضی نسب‌شناسی را یکی از ارکان تاریخ‌نگاری می‌دانند.^۱

نسب‌شناسی با برخی شاخه‌های تاریخ، یعنی اسم‌شناسی (کنیه و لقب‌شناسی)، رجال، تراجم یا زندگی‌نامه، طبقات و تذکرة القبور ارتباط بسیار نزدیکی دارد. نسب‌شناسی بیشترین رابطه را با زندگی‌نامه نویسی دارد که در فرهنگ اسلامی به تراجم یا ترجمه حال یا شرح حال موسوم است؛^۲ شاید بتوان نسب‌شناسی را از شاخه‌های زیرمجموعه تراجم دانست؛ زیرا ترجمه یا زندگی‌نامه، به تاریخ زندگی یا تاریخ دوره‌ای از زندگی شخص گفته می‌شود؛^۳ از این رو، اولین اطلاعات ارائه شده در مورد زندگی‌نامه هر شخص، مربوط به پدر و مادر و اجداد شخص است؛ چون بدون این اطلاعات هویت فرد شناسایی نمی‌شود، تا بتوان به خوبی به آن پرداخت.

۲-۵. عوامل رشد انساب‌نگاری

۲-۵-۱. کسب مشروعیت حاکمان

از عوامل شکل‌گیری و رشد این دانش، استفاده‌های سیاسی از نسب افراد حاکم، برای دستیابی به مشروعیت، بود. بسیاری از حاکمان و مؤسسان سلسله‌های مختلف اسلامی، برای به دست آوردن قدرت یا استمرار آن سعی داشتند تا با برشمردن انتساب خویش، یا حتی ساختن نسب و شرافت خانوادگی جعلی، خود را بزرگ داشته و شایسته حکومت قلمداد کنند؛ از بزرگ‌ترین نمونه‌های آن در تاریخ اسلام که کشمکش‌های بسیار طولانی و زیادی را نیز به دنبال داشت، درگیری میان بنی‌هاشم و بنی‌عباس بر سر خلافت و شرایط حاکم بود^۴ که منازعات گسترده بر سر خلافت و مجادله بر سر آموزه‌های دینی درباره مشروعیت حاکم را در پی داشت. در آغاز عباسیان با شعار «الرضا من آل محمد» و استفاده از نسب، سعی نمودند امویان را از مشروعیت انداخته، کسانی را که به پیامبر ﷺ از آنان نزدیک‌تر بودند، دارای مشروعیت بیشتر برای خلافت بدانند و به همین منظور، هدف خویش را بازگرداندن خلافت به اهلش، یعنی نوادگان و

۱. یاقوت حموی، المقتضب من کتاب جمهرة النسب، ص ۷.

۲. الحلوجی، مدخل لدراسة المراجع، ص ۵۵.

۳. ستوده، مرجع‌شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی، ص ۲۰۳.

۴. ابن‌سلام، کتاب النسب، ص ۲۳.

عموزادگان پیامبر ﷺ دانستند؛ و منظورشان از قریش، منسوبان به علی علیه السلام (علویان)، جعفر (جعفریان) و عباس (عباسیان) بود و بنی‌امیه را بیرون می‌دانستند. اما عباسیان که برای روی کار آمدن و کنار زدن بنی‌امیه از شعارهای علویان و پیروان آنان استفاده می‌کردند و به جز عموزادگی با پیامبر ﷺ، مشروعیت حکومت خویش را از طریق وصیت ابوهاشم، به علی علیه السلام می‌رساندند،^۱ به تدریج از علویان فاصله گرفتند و ادعا کردند که خلافت میراث عباس عموی پیامبر ﷺ است و با تکیه بر این اصل جاهلی که دختر ارث نمی‌برد، وارث پیامبر ﷺ را عباس -تنها پسر عبدالمطلب که پس از پیامبر ﷺ زنده بود- معرفی می‌کردند. در مقابل، علویان به ویژه اهل بیت علیهم السلام با استناد به آیات قرآنی و احکام عقلی درصدد رد ادعای عباسیان برآمدند.^۲ علویان که خود را به واسطه قرابت بیشتر به پیامبر ﷺ نسبت به عباسیان محق‌تر در حکومت می‌دانستند، دست به مخالفت و شورش‌های بسیاری زدند که تا پایان قرن دوم هجری با شدت هر چه بیشتر ادامه یافت.

از دیگر کسانی که از نسب خویش و قرابت با پیامبر ﷺ برای دستیابی به قدرت و کسب مشروعیت استفاده و افری نمودند، فاطمیان بودند که با داعیه قرابت بیشتر نسبت به پیامبر ﷺ، خود را بیش از عباسیان شایسته خلافت می‌دیدند؛ در همین راستا در مصر و مغرب دست به تأسیس دولتی قدرتمند زدند و در طی چند قرن رقیب جدی عباسیان به‌شمار می‌رفتند و توانستند حکومت عباسی را بارها با چالش جدی رو به رو سازند. بدین ترتیب، این اختلاف‌های سیاسی با هدف کسب مشروعیت به طرح مباحث جدیدتر و جدی‌تر در عرصه نسب‌شناسی و اعتقادات و مسائل مربوط به آن منجر شد^۳ که نسب‌شناسی ابزار و وسیله اصلی در این راه بود.

۲-۵-۲. توجه و پرداختن طبقه حاکم به آن

کسب مشروعیت تنها دلیل توجه حاکمان به نسب‌شناسی نبود، هرچند از مهم‌ترین دلایل بود؛ از این رو، در صدر بحث به صورت جداگانه به آن پرداخته شد، اما نمونه‌هایی وجود دارند که

۱. برای مطالعه بهترین گزارش از این وصیت رک: ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ۱۴۹-۱۵۰، همچنین برای مطالعه بیشتر رک: مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۲۹۲-۲۹۳؛ ابن‌قتیبه، الامامة و السياسة، ص ۱۴۸-۱۴۹؛ قاضی نعمان، شرح الاخبار فی فضائل ائمة الاطهار، ج ۳، ص ۳۱۶-۳۱۷ و ...

۲. الهی‌زاده، «جستاری در بحث وراثت اعمام و وراثت بنات»، مجله تاریخ اسلام، تابستان ۱۳۸۱، ش ۱۰، ص ۱۰۱.

۳. ابن‌سلام، کتاب النسب، ص ۸۴-۸۷، ابن‌رسول، عمر بن یوسف، طرفة الاصحاب فی معرفة الانساب، ص ۷.

هدفی غیر از کسب مشروعیت در کار بوده است. طبقه حاکم اعم از امویان یا عباسیان، یا دیگر حاکمان و امیران محلی، تلاش وسیعی برای احضار و نگهداری نسابه‌ها به کار می‌بردند؛ مشهور است. معاویه دغفل و عبیدبن شریه را به نزد خویش خواند و دغفل را مأمور ساخت که به یزید، انساب عرب را بیاموزد.^۱ وزیر و نویسنده معروف شیعه ابوسعید منصور بن حسین آبی (۴۲۱ق) می‌گوید:

«أوصی العباس بن محمد بن علی بن عبد الله ابن العباس، معلم ولده فقال: ... أغدھم بالحكمة فأنھا ربیع القلوب، وعلھم النسب والخبر فأنه أفضل علم الملوك؛^۲ عباس بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس به معلم فرزندانش توصیه کرد و گفت: ... به آنها حکمت بیاموز که بهار دل هاست و همچنین علم نسب و تاریخ بیاموز که برترین علوم در نزد پادشاهان است.»

این جمله به روشنی بر این نکته تأکید دارد که علم نسب در کنار تاریخ برای پادشاهان لازم و ضروری بوده است و نداشتن آگاهی از انساب به‌ویژه برای بلندپایگان اجتماع نقص و ننگی به‌شمار می‌آمده است و گاه این «ننگ و عار و نقص» موجب و بهانه برای طعن و سرزنش می‌شده است. برای مثال ابوالفرج اصفهانی در کتابش الأغانی آورده است: پس از آنکه عبدالله بن زبیر کشته شد، خالد بن یزید بن معاویه به حج رفت و در مکه معظمه، از رمله، خواهر عبدالله بن زبیر خواستگاری کرد؛ حجاج بن یوسف که امیر و فاتح مکه بود به او پیغام فرستاد که: «گمان نمی‌کردم تو پیش از مشورت با من از خاندان زبیر زن بخواهی؛ چگونه از خاندانی که کفو تو نیستند، خواستگاری می‌کنی؛ اینان همانانند که با جدّ و پدر تو بر سر خلافت جنگیدند و تو را به اتهام‌های ناشایست متهم کردند و به گمراهی تو و نیاکانت گواهی دادند.» خالد به آورنده پیغام گفت:

«اگر نه این بود که تو فرستاده‌ای بیش نیستی و فرستادگان را نمی‌توان کشت، بند از بندت جدا می‌ساختم و لاشه‌ات را بر در خانه فرستنده پیام می‌انداختم، به او بگوی: گمان نمی‌کردم که تو را آن رسد که من در انتخاب همسر با تو رأی زدم، اما آنچه را که گفته‌ای اینان کفو من نیستند، ای حجاج خدای تو را بکشد، تا چه پایه نادانی و از انساب قریش بی‌خبری؟! آیا عوام بن خویلد - برادر حضرت خدیجه علیها السلام و پدر زبیر و جدّ رمله - که همسر صفیه دختر

۱. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۶۲؛ همچنین الذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۷.

۲. آبی، نثر الدر، ج ۱، ص ۴۳۷.

عبدالمطلب شد، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که خدیجه را به همسری انتخاب فرمود، کفو یکدیگر بودند، ولی اینک آنان کفو و هم‌شان ابوسفیان (و فرزند او) نیستند؟!^۱ امثال این داستان یا داستان‌هایی که بر محور علم نسب و معرفت انساب عرب می‌چرخد و حاکی از توجه دقیق طبقات بالای اجتماع بر آن علم است در کتاب‌های ادب و سیر بسیار است.^۲ حاکمان و سلاطین و نیز صاحبان مقام و مناصب برای آنکه در نزد مردم کسب و جاهت کنند، خود را به طبقه صاحبان نسب (سادات) نزدیک و پیوندهایی را با ایشان برقرار می‌کردند و به نسب ایشان توجه داشتند؛ از موارد قابل ذکر، دامادی زیدالاسود، نواده امام حسن علیه السلام با عضدالدوله دیلمی، دامادی زید الحاجی با آل قارون از سلاجقه کرمان، دامادی ابوعبدالله حسین نقی با صاحب‌بن‌عباد و موارد بسیار دیگر که نشان از اهتمام آنها به قرابت و نزدیکی با سادات دارد.

۲-۵-۳. قبیله‌گرایی

برخی نویسندگان رشد نسب‌شناسی اسلامی را در پرتو رویکرد قبیله‌گرایی پاره‌ای از مورخان، در مقابل رویکرد حدیث‌گرایی دیگر مورخان دانسته‌اند.^۳ نسابه‌های نخستین یا همان منابع شفاهی اولیه نسب که در ادامه به آنان پرداخته خواهد شد، از نخستین کسانی بودند که در ادامه نظام جاهلی و تفاخرات قبیله‌گرایی سعی در حفظ انساب قبائل خویش داشتند. در اوائل قرن دوم هجری برخی نویسندگان مانند محمد بن مسلم بن شهاب زهری (۱۲۴ق) انساب قبائل خود را تدوین کردند و حتی تک‌نگاری‌هایی درباره انساب قبیله خود نوشتند. این سبک نگارش‌ها از مایه‌هایی همچون شعر و اقوال شفاهی عامیانه بیشتر بهره می‌برد.^۴ در عصر خلافت اموی با وجود گشایش جامعه عرب، منازعات قبیله‌ای دامن زده شد؛ گویا سیاست امویان بر تشدید اختلاف‌ها بود. ادبیات این دوره پر از تفاخرها و تنقیص‌هاست؛ از سوی دیگر، حکومت اموی، برای کسب و ارتقای مشروعیت سیاسی و اجتماعی که خود یکی از عوامل رشد انساب‌نگاری است، به انساب و مفاخر قبیله‌ای خود پناه می‌برد که خود به خود به ترویج انساب منجر

۱. ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، ج ۱۷، ص ۲۶۰.

۲. ر.ک: ابن عبدربه، عقد الفرید، ج ۳، ص ۳۱۲-۴۱۷.

۳. الدوری، مکتب تاریخ‌نگاری عراق در قرن سوم هجری، ص ۹۰.

۴. همان، ص ۹۱.

می‌شد. در مجموع، حکومت اموی نسبت به دیگر سلسله‌های اسلامی بیشترین حمایت را از نسب‌شناسی داشت.^۱

۲-۵-۴. شعوبیگری

در دوره بنی‌امیه و در پی سیاست عرب‌گرایی بنی‌امیه، غیرعرب‌ها دست به واکنش زده و به طعن عرب‌ها پرداخته و جنبش شعوبیگری را به وجود آوردند. اینان بسیاری از مفاخر عرب‌ها را تبدیل به عیب‌ها و مثالب کردند.^۲ از مهم‌ترین کتاب‌های مثالب می‌توان از المیدان فی المثالب، نوشته علان بن حسن شعوبی (اوائل ق ۳)، کتاب المثالب، اثر ابو عبیده معمر بن مثنی (۲۱۰-۲۱۱ ق یا ۲۱۴ ق)، کتاب المثالب، نوشته هیشم بن عدی (۲۰۷ ق)، کتاب المثالب، از احمد بن محمد جهمی (ق ۳) و... نام برد. در مقابل این حملات شعوبیه، عرب‌ها کتاب‌های زیادی در فضائل و نسب عرب مانند «نسب قریش» از علی بن محمد مداننی (۲۲۵ ق)، مناقب قریش، از ابن عبده، فضل العرب و التنبیه علی علومه، از عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری (۲۷۰ ق) و... نوشتند.^۳ از مهم‌ترین مسائلی که نویسندگان عرب بدان توجه داشته و فخر می‌کردند و آن را نشانه برتری خویش بر دیگران می‌دانستند، همانا انساب و توجه به آن در نزد عرب‌ها بود، از این رو، در سایه این جدال‌ها و نزاع‌ها، نسب‌شناسی هم رشد یافت.^۴

۲-۵-۵. فتوحات

فتوحات، که باعث باز شدن و گسترش جامعه عربی گردید، از چند جهت بر نسب‌شناسی تأثیر داشت:

۱. اموال و غنائم زیادی در فتوحات به خلافت اسلامی می‌رسید و ضرورت تأسیس نظام حسابرسی و توزیع ثروت احساس می‌شد. در زمان خلیفه دوم به این نیاز به صورت عملی

۱. ابن سلام، کتاب النسب، ص ۲۳، ۷۸ و ۸۹.

۲. همان، مقدمه، ص ۸۷-۹۵؛ ابن رسول، طرفه الاصحاب، مقدمه، ص ۶.

۳. برای آشنایی با آثار شعوبیگری و ضد شعوبیگری رک: جعفریان، شعوبیگری و ضد شعوبیگری در ادبیات

اسلامی، دفتر اول، ص ۳۲۹-۳۶۲. ۴. ابن سلام، کتاب النسب، ص ۲۳.

پاسخ داده شد. وی دستور داد چند تن از نسابه‌های مشهور آن زمان به ثبت و ضبط انساب پردازند که یکی از ملاک‌های اصلی در پرداخت سهمیه افراد از بیت‌المال بود، که در همین فصل، ذیل عنوان شکل‌گیری انساب‌نگاری اسلامی و تاریخچه آن، به طور مفصل به آن پرداخته شد. گفتنی است که ملاک پرداخت‌ها در این نظام، غیر از نسب، قرابت به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، سابقه گرایش به اسلام و ابراز شجاعت در جهادها بود؛^۱

۲. جامعه بسته مکه و مدینه باز شد و بسیاری از عرب‌ها در مناطق مختلف جهان اسلام پراکنده شدند و با دیگر اقوام اختلاط یافتند. این امر ممکن بود هرچه بیشتر آنان را از اصل عربی خویش دور گرداند و در دیگر اقوام تازه مسلمان، مضمحل نماید، در نتیجه برای پیشگیری از این اضمحلال، ضرورت ثبت و ضبط انساب احساس می‌شد؛

۳. ورود ملیت‌های غیرعرب به جامعه عرب شدت یافت که می‌توانست تفکرات جدیدی را در تمام حوزه‌های مورد توجه عرب‌ها، از جمله نسب‌شناسی ایجاد کند و مسائل جدیدی را پیش روی آنان قرار دهد، البته نباید از نظر دور داشت که این امر در بُعدی دیگر، به تعصب بیشتر عرب‌ها که خویش را در سطحی بالاتر و جدا از تازه واردان می‌دیدند، منجر شده و در نتیجه آنان را به انساب‌نگاری قومی-عربی بیشتر سوق داد؛

۴. به مرور زمان و فاصله‌گرفتن از زمان فتوحات اولیه، تعصبات قبیله‌ای با رشد تمدن و فرهنگ جدید کاهش یافت؛ این مسئله می‌توانست نسب‌شناسی را نیز به سویی دیگر سوق دهد و تحولی در آن به وجود آورد و هرچه بیشتر به یک علم ابزاری تبدیل کند که در بسیاری از عرصه‌ها نیز همین‌گونه شد.

با توجه به همه شرایط به وجود آمده، بسط قلمرو اسلامی به واسطه فتوحات، بینش نسابان را از نظر کمی، گسترش بخشید و شالوده‌ها و روش‌های آنها نیز متحول ساخت^۲ و نسب‌شناسی به تدریج در تاریخ‌های عمومی ادغام شد.^۳ البته در مواردی که نسب‌شناسی خود به طور مستقیم مورد استفاده قرار گرفت و پشتوانه عقیدتی و حالت تقدس یافت، به صورت یک نسب‌شناسی صرف همچنان ادامه یافت. بزرگ‌ترین نمونه آن نسب‌شناسی طالبیان و سادات است که به

۱. ابن‌سلام، کتاب‌النسب، ص ۷۴-۷۸.

۲. دوری، مکتب تاریخ‌نگاری عراق در قرن سوم هجری، ص ۹۷.

۳. همان، ص ۹۸.

کمک نهادی به نام نقابت به رشد و بالندگی دست یافت که در فصل چهارم و پنجم به تفصیل از آن بحث خواهد شد.

۲-۶. فواید و کارکردهای نسب‌شناسی

نسب‌شناسی توانسته در قرن‌های متمادی به حیات خود ادامه دهد، که این اثر فایده‌ها و کارکردهایی است که این علم در طی این قرن‌ها داشته است و اگر چنین نبود، بی‌شک رشد و استمرار نمی‌یافت، نتایج به دست آمده از نسب‌شناسی، موضوع و اساس بسیاری از علوم واقع شده است، که از جمله آنها می‌توان به مؤلفه‌های جامعه‌شناختی، مانند نوع روابط مصلحت‌آمیز بین افراد قبیله و مناسبات افراد یک قبیله با قبیله دیگر و حمایت درون‌قبیله‌ای و برون‌قبیله‌ای؛ و مؤلفه‌های روان‌شناختی، مانند رشد روحیات و اخلاقیات ویژه در قالب تحقیر یا تفاخر و حتی مؤلفه‌های حقوقی و فقهی، مانند بهره‌مندی از بیت‌المال یا تأمین حقوق اجتماعی، اشاره کرد، به همین جهت در بسیاری از علوم به خصوص علوم‌ی که با اجتماع، عقاید و آموزه‌های اسلامی در ارتباط بودند، کارکردهای فراوانی داشت که خود به فواید بسیاری منجر می‌شد؛ در اینجا به چند کارکرد علم انساب در این حوزه‌ها پرداخته می‌شود تا به این حیطة ملموس‌تر نگریسته شود.

۲-۶-۱. تاریخ‌نگاری

یکی از عرصه‌هایی که انساب‌نگاری می‌تواند در آن اثربخش باشد، تاریخ‌نگاری است. اگر آنچه را که مورخان ثبت می‌کنند، تاریخ‌نگاری بدانیم، این مورخان برای ثبت و ضبط رویدادهای تاریخی و گزینش یک گزارش از میان گزارش‌های تاریخی، از مجموعه‌ای قرائن و شواهد استفاده کرده و آنها را مورد توجه قرار می‌دهند. یکی از این مؤلفه‌ها و قرینه‌ها، توجه به انساب و انساب‌نگاری است. خوانندگان آثار مورخان نیز امروزه برای پی‌بردن به شیوه گزینش و ضبط رویدادها و چگونگی ترجیح مورخان در نقل گزارش یک رویداد از میان گزارش‌های مختلف، باید با انساب و انساب‌نگاری آشنایی داشته باشند. از سوی دیگر، انساب‌نگاری در نحوه تحلیل رویدادهای تاریخی نیز بسیار راهگشاست؛ زیرا رویدادها در تاریخ براساس تعامل و رابطه اشخاص با یکدیگر شکل می‌گیرند و روابط در میان افراد یک جامعه در بسیاری از موارد، با سابقه خاندانی و نسبی آنان ارتباط مستقیم دارد. بسیاری از افراد در طول تاریخ بدون

اینکه با یکدیگر تعامل یا برخوردی داشته باشند، یا حتی همدیگر را دیده باشند، با یکدیگر احساس دوستی یا دشمنی داشته‌اند و این دوستی یا دشمنی ریشه در سابقه تاریخی میان خاندان‌های دو طرف دارد که به واسطه نسب و حس وابستگی به خاندان‌هایشان، به اینان نیز منتقل شده است و نسل‌های بعدی نیز براساس همان سابقه خاندانی و نسبی، روابط خویش را با یکدیگر برقرار می‌کنند؛ این موضوع در بسیاری از صحنه‌های تاریخ اسلام دیده می‌شود، بسیاری از مورخان و تحلیلگران تاریخ اسلام، روابط میان امویان و علویان را نیز از این دست می‌دانند. آنان دلیل اصلی مخاصمه امویان با علویان را ادامه مخاصمه اجداد ایشان در دوره جاهلی و صدر اسلام می‌پندارند و وقایعی همچون عاشورا را نتیجه همین مخاصمه می‌دانند؛ همچنان‌که یزید پس از واقعه عاشورا در شام، به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام و یارانش را انتقام از کشتگان اموی در جنگ‌های صدر اسلام دانست. از سوی دیگر عباسیان و علویان در ابتدا و صدر اسلام و نیز در دوران خلافت اموی، به واسطه رابطه نسبی و سابقه ذهنی نیک بین دو خاندان، روابط حسنه داشتند؛ هرچند بعدها به دلیل رقابت عباسیان بر سر خلافت، اختلافات آنان شدت یافت، اما هر زمان که جایی برای اصلاح روابط وجود داشت و مسئله خلافت در میان نبود، این دو خاندان روابط خوب و محترمانه‌ای با یکدیگر داشتند.

از دیگر نمونه‌ها، روابط عرب‌های شمالی و جنوبی، یا همان عدنانی و قحطانی و درگیری‌هایی است که این دو گروه با یکدیگر در طول تاریخ داشته‌اند. تحلیلگران در بررسی رویدادها و درگیری‌های اقوام مختلف عرب همیشه به این امر توجه داشته‌اند که گروه‌ها و اقوام متخاصم به کدام یک از این دو تعلق داشته‌اند، در صورتی که یکی از دو گروه متخاصم به عدنانیان و دیگری به قحطانیان تعلق داشته باشد، یکی از دلایل اصلی درگیری میان آنها همین تعلقات شمالی و جنوبی و رقابت‌های همیشگی آنان دانسته و تحلیل می‌کنند، بنابراین، مورخ باید به نسب این اقوام و تعلق آنان به عرب‌های جنوبی (قحطانی) و شمالی (عدنانی) اشراف و آگاهی داشته باشد که جز در نتیجه آگاهی به علم نسب‌شناسی و نسب‌نگاری قابل دسترس نیست.

۲-۶-۲. حدیث

حدیث، یکی از حیطه‌های کارکرد علم انساب محسوب می‌شود که متولیان آن به علم نسب و معرفت انساب نیازمند بودند و این علم به اصطلاح ابزار کار آنان محسوب می‌شد. این متولیان،

سلسله جلیله فقیهان و محدثان، اعم از تابعین و یا تابعی التابعین هستند، که افزون بر احاطه به فن اختصاصی خود که همان «حدیث و فقه» باشد، به علم نسب نیز اهتمام می‌ورزیدند، زیرا برای حصول یقین به صحت و اصالت و قطعی‌الصدور بودن حدیثی که به نظرشان «غریب» یا در اسناد، ضعیف و علیل می‌آمد، کشف حال راوی اولیه یا راویان دیگری در اسناد آن احادیث که از شهرت و معروفیت کاملی برخوردار نبودند، به معرفت نسب راوی و تحقیق در احوال او و زمان تشراف او یا قبيله‌اش به اسلام و مدت درک نعمت مصاحبت او با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا همراهی با صحابه بزرگوار آن حضرت، نیز توجهی دقیق مبذول می‌کردند. از محمدبن مسلم بن شهاب زهري (۱۲۴ق) که پیشتر در مورد پیشگامی او در تدوین انساب سخن رانده شد، نقل شده که گفته است: «ما خططت سوداء فی بیضاء آلا نسب قومی؛^۱ هیچ سیاهه‌ای بر روی کاغذ سپید نیاوردم، مگر نسب قومم را».

از آنجا که او توفیق مصاحبت و مجالست با امام سجاد علیه السلام را داشت و از آن حضرت روایت کرده است،^۲ شیعیان به او حسن ظن دارند، وی در تفسیر، حدیث و فقه کتاب و رساله‌ای تدوین و تألیف نکرده، ولی در انساب قوم خویش رساله‌ای نگاشته است.^۳ از لیث بن سعد (ق ۲) محدث و فقیه بزرگ معاصر زهري روایت شده که گفت:

«ما رأیت عالماً قط أجمع من ابن شهاب ولا أكثر منه ولو سمعت ابن شهاب یحدث فی الترغیب، لقلت: لا یحسن آلا هذا، وان حدث عن الانبیاء وأهل الکتاب، لقلت: لا یحسن آلا هذا، وان حدث عن العرب وأنسابها، قلت: لا یحسن آلا هذا، وان حدث عن القرآن والسنة، کان حدیثه بوعی جامع».^۴

تنها زهري نیست که در میان فقها و محدثان، نسابه بوده بلکه بسیاری چون سعید بن مسیب و قتاده بن دعامة (۱۱۷ق) و دیگران نیز بر علم نسب واقف بوده^۵ و از آن در شناخت سلسله راویان حدیث بهره می‌گرفتند.

۲-۶-۳. فقه و حقوق

مسائلی چند در حقوق و فقه اسلامی وجود دارد که مستقیماً با شناخت انساب و انساب‌نگاری در

۱. خلیفه بن خیاط، طبقات، ص ۱۱.
 ۲. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، مقدمه، ص ۷۸.
 ۳. سدوسی، کتاب حذف من نسب قریش، ص ۵.
 ۴. ابونعیم اصبهانی، حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۳۶۱.
 ۵. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۷۹.

ارتباط بوده و به واسطه شناخت انساب و تفاوت آنها در انسان‌ها، احکام متفاوتی بار شده و مواردی به واسطه آنها حرام، یا حلال می‌شود، یکی از این مسائل حرمت پرداخت صدقه از سوی غیر سادات به سادات و بنی‌هاشم است که روایات بسیاری در این رابطه وارد شده است؛ از آنجا که این مسائل در بعضی جوامع با چالش‌های فراوانی رو به رو شده است، برای نمونه چند روایت آورده می‌شود:

– عن محمد بن مسلم و زرارة عن ابي جعفر و ابي عبدالله عليهما السلام قالوا: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الصدقة أوساخ أيدي الناس، و إن الله حرم غلّي منها و من غيرها ما قد حرمه، و إن الصدقة لا تحل لبني عبدالمطلب.^۱

– عن اسماعيل بن الفضل الهاشمي قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الصدقة التي حرمت على بني هاشم ما هي؟ فقال: هي الزكاة، قلت: فتحل صدقة بعضهم على بعض؟ قال: نعم.^۲

– عن ابي اسامة زيد الشحام عن ابي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن الصدقة التي حرمت عليهم فقال: هي الزكاة المفروضة، و لا تحرم علينا صدقة بعضنا على بعض.^۳

– عن ابن سنان عن ابي عبدالله عليه السلام قال: لا تحل الصدقة لولد العباس و لا لنظرائهم من بني هاشم.^۴
– عن زراره عن ابي عبدالله عليه السلام قال: لو كان عدل ما احتاج هاشمي و لا مطلبي الى صدقة ان الله تعالى جعل لهم في كتابه ما كان فيه سعتهم؛ ثم قال: ان الرجل اذا لم يجد شيئاً حلت له الميتة و الصدقة لا تحل لأحد منهم الا ان لا يجد شيئاً و يكون ممن تحل له الميتة.^۵

– عن ثعلبة بن ميمون قال: كان ابو عبدالله عليه السلام يستل شهاباً (شهاب بن عبدربه) من زكاته لمواليه و انما حرمت الزكاة عليهم دون موالئهم.^۶

تمام این روایات مؤدی این مسئله هستند که زکات (صدقه واجب) و صدقه مستحب از سوی غیر هاشمی بر هاشمیان حرام است، البته در مقابل، خداوند پرداختن خمس به سادات و هاشمیان را واجب نموده است:

۱. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۸؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۵۸؛ همو، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، ج ۲، ص ۳۵.

۲. طوسی، تهذیب الاحکام، ص ۵۸-۵۹؛ همو، الاستبصار، همان‌جا؛ کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۹. در کافی این روایت با سند دیگری نقل گردیده است.

۳. طوسی، تهذیب الاحکام، ص ۵۹؛ همو، الاستبصار، همان‌جا.

۴. طوسی، تهذیب الاحکام، همان‌جا؛ همو، الاستبصار، ج ۲، ص ۳۶.

۵. همان.

۶. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۶۰؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ص ۶۱؛ همو، الاستبصار، ج ۲، ص ۳۷.

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لََّهٗ حُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَإِنَّ السَّبِيلَ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهِ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱

ای مؤمنان، بدانید هر چه به شما غنیمت و فایده رسد، خمس آن خاص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه‌ماندگان است، به آنها بدهید. اگر به خدا و آنچه که بر بنده خودمان [محمد]، در روز فرقان، روزی که دو سپاه روبه‌رو شدند، نازل فرمود، ایمان آورده‌اید و بدانید که خداوند بر هر چیزی تواناست.»

نقل شده است زکریابن مالک الجعفی از حضرت ابا عبدالله علیه السلام درباره این آیه پرسید، ایشان فرمود:

«أما خمس الله فهو للرسول صلی الله علیه و آله يضعه فی سبیل الله، وأما خمس الرسول لأقربیه، وخمس ذی القربی فهم أقرباؤه، وأما الیتامی یتامی اهل بیته، فجعل هذه الاریعة أسهم فیهم، وأما المساکین و ابناء السبیل، فقد عرفت أنا لا نأكل الصدقة ولا تحل لنا، فهي للمساکین و أبناء السبیل»^۲.

روایات دیگری وجود دارند که مصرف خمس را از امام و سادات بیرون ندانسته و مستحقان خمس را امام و یتیمان و مساکین و ابناء السبیل از سادات می‌دانند؛^۳ بنا بر همین دسته از روایات، کسانی همچون شهید اول در کتاب اللمعه و هم‌چنین شیخ انصاری در کتاب «الخمس»، مصرف خمس را به شش قسمت تقسیم می‌کند که سه قسمت (نصف) آن را مال امام می‌داند که در غیابش در اختیار نمایان او قرار می‌گیرد، یا حفظ می‌شود و سه قسمت بقیه (نصف دیگر) مال یتیمان، مساکین و ابناء السبیل از هاشمیان – از طرف پدر و به نظر سید مرتضی، از طرف مادر – است و در شرکای امام، یعنی سادات هاشمی در برخورداری از خمس، فقر شرط است و در ابناء السبیل فقر در بلد تسلیم شرط است و عدالت و ایمان شرط نیست.^۴

این همه، به تعیین مصداق از سوی دانش انساب نیاز دارد که در هر صورت شناسایی سادات و هاشمیان بر عهده علم نسب‌شناسی است.

۱. انفال، ۴۱.

۲. صدوق، المقنع، ص ۱۷۱؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۲۵.

۳. رک: طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۲۵-۱۲۷.

۴. شهید اول، اللمعة الدمشقیة، ص ۴۵؛ انصاری، کتاب الخمس، ص ۲۸۷.

افزون بر این نسب‌شناسی در مسائلی همچون: اذن پدر در ازدواج دختر باکره و ولایت پدر و جد پدری، دیه عاقله، ارث عصبه (در بین اهل سنت) و... کاربرد دارد.

۲-۶-۴. کلام

مسائل چندی در فقه و کلام شیعه، تابع نتایج پژوهش‌های نسب‌شناسی است؛ مانند:

۱. بسیاری از علما و فقها، اعم از شیعه و سنی، یکی از شرایط مشروعیت امام علیه السلام و خلیفه را اعتبار نسب وی، به‌ویژه بنابر روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله: «الائمة من قریش»، قریشی بودن او می‌دانند؛^۱

۲. تولی و قبول امامت اهل بیت علیهم السلام و به‌عنوان یکی از فروع در کنار نماز، زکات، حج و...، واجب شمرده شده است چنان‌که در قرآن آمده است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»^۲ [به امت] بگو که من از شما مزد رسالت نمی‌خواهم، جز مودت و محبت به خویشاوندانم».

البته محبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد بسیاری از اهل سنت نیز وجود دارد و آنان نیز بدین امر اقرار دارند؛ اما در بین شیعیان این محبت با تبعیت از ایشان همراه دانسته شده است و به محبت و اظهار ارادت تنها خلاصه نمی‌گردد. دلیل اصلی جدایی شیعیان از اهل سنت نیز در همین معنا، یعنی محبت به خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ذوی القربی است. به هر صورت، محبت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به امامان معصوم علیهم السلام ختم نمی‌شود و شیعه و سنی روایات بسیاری در مدح سادات ذکر کرده‌اند که در فصل چهارم این تحقیق به طور مفصل، به‌عنوان یکی از دلایل اصلی به وجود آمدن انساب‌نگاری طالبیان، بررسی خواهد شد. شناخت اهل بیت علیهم السلام و در حیطه‌ای گسترده‌تر، سادات، نیازمند شناخت انساب ایشان و تحقیق در مورد آنان است.

۲-۶-۵. اخلاق

غیر از بهره‌وری از تجربه‌ها و دستاوردهای این دانش در حقوق، روایت‌هایی به دیدگاه‌های

۱. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۹؛ طوسی، عدة الاصول، ج ۲، ص ۷۰۴؛ ج ۳، ص ۱۰۷؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۳۵؛ ج ۱۳، ص ۶۱ و...؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۴، ۳۰ و ۳۸؛ ج ۷، ص ۶۳ و...؛ ماوردی، احکام السلطانیة، ج ۱، ص ۵.

۲. شوری، ۲۳.

اخلاقی پرداخته‌اند؛ برای نمونه، در روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین آمده است: «تَخَيَّرُوا لِنُطْفِكُمْ وَ انكحوا الاكفاء وَ انكحُوا اِليَهِمْ»^۱

بدیهی است یکی از شرایط کفو بودن برای ازدواج، شرایط نسبی و هم‌کفو بودن از نظر شرافت خانوادگی است که در طی دوران مشترک زندگی در بسیاری موارد از اهمیت خاصی برخوردار بوده و ممکن است که هم‌کفو نبودن، مشکلات بی‌شماری را در ادامه زندگی زوجین به بار آورد. در روایت دیگری آمده است:

«مَنْ ادعَا اَبَا فِى الْاِسْلَامِ غَيْرَ اَبِيهِ يَعْلَمُ اَنَّهُ غَيْرُ اَبِيهِ فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ؛^۲ هر کس در اسلام خود را به پدری منتسب کند، در حالی که می‌داند او پدرش نیست، همانا بهشت بر او حرام است».

همچنین در نقلی دیگر آمده است:

«مَنْ ادعى اِلى غَيْرِ اَبِيهِ اَوْ اَنتمى اِلى غَيْرِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ اَجْمَعِينَ؛^۳ هر کس خود را به کسی غیر از پدرش منتسب نماید، یا به مولایی غیر از مولای خویش نسبت دهد، پس لعنت خدا و ملائکه و همه مردمان بر او باد».

بر این اساس دو روایت، انتساب دروغین به کسی غیر از پدر واقعی، مستوجب لعنت خداوند بوده و به شدت نهی گردیده است. گفتنی است که نقبای سادات برای جلوگیری از انتسابات دروغین به طالبیان مجازات‌های سختی را برای ادعیا در نظر گرفته و به اجرا می‌گذاشتند که در جای خود در فصل چهارم به آن پرداخته خواهد شد.

۲-۶-۶. اجتماعی

نسب در نزد عرب دارای شأن و جایگاه بسیاری بود و همچنان نیز ادامه دارد، به‌ویژه در میان عرب‌های بادیه که حقوق و زندگی افراد به واسطهٔ نسب رقم می‌خورد. این نسب بود که از فرد حمایت می‌کرد و ظالم را از او دور ساخته و حق مظلوم را می‌گرفت. این جایگاه شاید در نزد شهرنشین غیرعربی امروزی، امری غریب جلوه کند، اما خود این شخص امروزی به همان عادت عرب بادیه عمل می‌کند، هر چند که محدودتر و کمتر باشد. شخص امروزی ملیت و تابعیت از یک کشور، نسب اوست که از او حمایت و حقوقش را حفظ می‌کند؛ نسب عرب با

۱. سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۶۳۳، ح ۱۹۶۸.

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۷.

۳. همان، ج ۴، ص ۱۱۵-۲۱۷.

قبیله‌اش، غیر از نسبت شخص امروزی با ملیتش نیست و همان کارکردها را برای وی به دنبال دارد؛ پس به حفظ ملیتش اهتمام می‌ورزد زیرا ملیتش او را مصون نگاه داشته، حقوقش را حفظ نموده و از او دفاع می‌کند، شخص نیز تمام سعی خود را برای حفظ ملیتش به عمل می‌آورد. امروزه هیچ کس را نمی‌توان یافت مگر این‌که تابعیت کشور خاصی را یدک می‌کشد؛ عرب‌های بادیه نیز که در آن زمان حکومت و کشور و ملیت خاصی در بین نبود، سعی می‌کردند آبا و اجداد خودشان را بشمرند، عشیره و قبیله خویش را ذکر نمایند تا به واسطه آن، سلامت اجتماعی خودشان را حفظ کنند و از یکدیگر در مقابل هجوم‌ها و خطرهای بیگانگان و طوایف دیگر محافظت نمایند و پشتیبان یکدیگر باشند. این حلقه اتصال خانوادگی و قبیله‌ای، آنها را از پراکندگی نجات می‌داد و همه آنان را وادار می‌ساخت تا در مقابل دشمنان متحد بوده، از خویش، طایفه، قبیله و افراد خاندان خود دفاع کنند. بعدها انساب جدا از این کارکرد، جنبه دیگری نیز یافت و مایه افتخار و مباهات و نشانه شرافت خانوادگی نیز شد. هر کس که نسب خود و قبیله‌اش را پاسداری می‌کرد و از اختلاط و فراموشی نجات می‌داد، در واقع به پاکی نسب خویش کمک می‌کرد و با شمردن آبا و اجداد خویش، افتخارات قبیله‌ای خویش را برمی‌شمرد و بر کسب جایگاه اجتماعی بیشتر برای خویش سعی می‌نمود. نمونه بارز این مسئله را می‌توان در اشعار شعرای جاهلی یافت که در آنها به نسب پدران و اجداد خویش افتخار می‌کردند.^۱ برای مثال می‌توان به شاعرانی مانند مثقب عبدی، عوف بن احوص، یزید بن خرق، حسان بن ثابت، اخوه اودی، فرزدق و بعضی دیگر اشاره نمود. با ورود اسلام و تعالیم اسلامی، به مرور زمان ملاک افتخار و مباهات تا حد بسیاری تفاوت پیدا کرد و بیشتر نزدیکی به پیامبر ﷺ و انتساب به خاندان ایشان معیار شرافت قرار گرفت و کتاب‌های بسیاری در انساب طالبیان که در فصل چهارم به آن پرداخته خواهد شد، به نگاهی درآمده که در قرن‌های سوم به بعد درصد زیادی از کتاب‌های انساب را به خود اختصاص داد. صرف وجود این کتاب‌ها خود بیانگر جایگاه اجتماعی بالایی برای صاحبان آن در بین اجتماع مسلمانان هستند.

در پایان این بحث قابل گفتن است که سترستین^۲ در مقدمه‌ای بر کتاب *طُرْفَةُ الاصحاب فی*

۱. ابن‌سَلَام. کتاب النسب، ص ۲۳؛ و همچنین رک: عمری، *المجدی فی انساب الطالبین*، ص ۴۸-۶۵.
 ۲. سترستین مقدمه‌ای بر کتاب *طُرْفَةُ الاصحاب فی معرفة الاصحاب* نوشته و در آن فهرستی از کتاب‌های انساب ارائه داده است. ابن‌رسول، *طُرْفَةُ الاصحاب فی معرفة الانساب*، مقدمه.

معرفة الانساب، فواید دینی، فرهنگی و اجتماعی نسب‌شناسی را چنین طبقه‌بندی کرده است:

۱. ایمان به پیامبر ﷺ، منوط به شناخت ایشان است و بخشی از این شناخت از طریق علم انساب صورت می‌گیرد؛
۲. مشروعیت امامت؛
۳. شناخت مردم از یکدیگر؛
۴. ضرورت شناخت همسر لایق.^۱

سترس‌ترین هیچ توضیحی در نحوه و دلایل این تقسیم‌بندی نداده است که به نظر می‌رسد این تقسیم‌بندی بسیار ابتدائی باشد.

۲-۷. روش‌های انساب‌نگاری

نسابه‌ها برای این دانش دو نوع کتاب مُشَجَّر (بحر الانساب) و مبسوط نوشته‌اند.

۲-۷-۱. مشَجَّر

روش مشَجَّر نام خود را از آنجا گرفته است که در این روش همه شخصیت‌های یک سلسله در شاخه‌های اصلی و فرعی، به صورت درخت، نمایش داده می‌شوند. این روش، گویی درختی است که روی پایه‌ای استوار، و شاخ و برگش چون شاخ و برگ درخت و تنه، میوه، ریشه و ساقه‌اش نیز مانند تنه، ریشه و ساقه درخت هستند؛ از مشَجَّرنویسان مشهور ابن عبدالسمیع خطیب مؤلف الحاوی، و ابن طقطقی (۷۰۹ق) صاحب الاصلی فی انساب الطالبین را می‌توان نام برد؛ ابن طقطقی روش مشَجَّر را نسبت به روش مبسوط بهتر دانسته است. در مورد نخستین کسی که با این روش به تدوین انساب پرداخته، اختلاف است؛ آیت‌الله مرعشی نجفی رحمته‌الله بر این عقیده بود که اولین مشَجَّر به نام «الغصون فی آل یاسین» از سوی مؤسس منصب نقابت و اولین نقیب، یعنی سید حسین بن احمد محدث، از نوادگان زید شهید نگاشته شد.^۲ اما برخی معتقدند شافعی روش مشَجَّر را ابداع کرده است.^۳ تاج‌الدین حسینی (ق ۷)، نقیب حلب در کتابش غایة الاختصار، همچنین ابن طقطقی در الاصلی...، از شخصی به نام جمال‌الدین علی بن محمد دستجردانی ابوالحسن وزیر نقل می‌کنند که وی در کتابخانه شهر ساوه مخطوطات قدیمی بسیاری دیده است، از جمله کتابی که شافعی به خلیفه عباسی

۱. ابن رسول، طرفة الاصحاب فی معرفة الانساب، ص ۱۴-۱۵.

۲. مرعشی نجفی، کشف الازتیاب، شماره ۳۸. ۳. ابن طباطبا، مهاجران آل ابوطالب، ص ۴۲.

هارون الرشید اهدا کرده و در آغاز آن به خط خود نوشته است: «به تو اهدا می‌کنم ای فرزند سید بطحاء، شجره‌ای که اصلش ثابت و شاخسارش در آسمان است... و این را محمد بن ادریس نوشته است».^۱ در ادامه، اولین واضع عجمی روش مشجر را «ابوعلی سینا بخاری» (۴۲۸ق) دانسته‌اند که در زمان تصدی وی بر دیوان، این کار را انجام داده و نخستین واضع عربی آن را کاتب عبدالملک بن مروان دانسته که هنگام نقل دیوان از زبان رومی به زبان عربی، از این روش سود جسته است.^۲ اما باید دانست هیچ‌کدام از مواردی که در روش تدوین مشجر از سوی تاج‌الدین بن محمد حسینی (۷ق) صاحب‌غایة الاختصار بیان شده، مربوط به انساب‌نگاری نبوده است، بنابراین، قول آیت‌الله مرعشی نجفی به صواب نزدیک‌تر است.

۲-۷-۲. مبسوط

در این روش کتاب‌های بسیاری نوشته شده و بسیار زودتر از روش مشجر در عرصه انساب‌نگاری رخ نموده و با اولین تألیفات انساب‌قرین است. از مبسوط‌نگاران اهل سنت، ابو عبیده قاسم بن سلام (۲۲۴ق) و از شیعیان، یحیی بن الحسن بن جعفر عقیقی (۲۷۷ق) و شیخ الشرف عبیدلی (۴۳۷ق) را می‌توان نام برد؛ در روش مبسوط که بسیار بیشتر از روش مشجر مورد استفاده مؤلفان واقع شده، نسب از بالاترین (قدیمی‌ترین) نیا و پدر بزرگ آغاز می‌شود و فرزندان او را ذکر می‌کنند و پس از آن، از یکی از فرزندان آغاز کرده و اگر دارای اولاد باشد آنها را ذکر می‌کنند؛ پس از اتمام فرزندان فرزند اول، به سراغ فرزند دیگر رفته، به همین ترتیب به ذکر تمام فرزندان برادران می‌پردازند و پس از اتمام آنها سراغ نسل بعدی از فرزند اولی رفته و فرزند پس از فرزند را بیان می‌کنند و این کار را تا جایی که می‌خواهند، ادامه می‌دهند؛ در این بین در مورد ذکر هر یک از این افراد به اخبار، اشعار، توصیفات، القاب و...، که در مورد آنان وجود دارد، نیز می‌پردازند.^۳

۲-۷-۳. تفاوت روش مشجر و مبسوط

تفاوت عمده روش مشجر و مبسوط این است که در روش مشجر بررسی از پایین (جدید) به

۱. اهدیت الیک یابن سید البطحاء شجرة اصلها ثابت و فرعها فی السماء .

۲. ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۳۲؛ حسینی، غایة الاختصار فی اخبار البیوتات العلویة

۳. ابن طقطقی، همان، ص ۳۴؛ حسینی، همان، ص ۱۱.

المحفوظة من الغبار، ص ۱۰.

بالاست؛ یعنی از نوادگان به سمت نیاکان می‌روند، و پسر بر پدر مقدم شده و قبل از نام پدر ذکر می‌شود، ولی در روش مبسوط، از نیاکان به نوادگان می‌رسند و ذکر نام پدر بر پسر مقدم است.^۱

۸-۲. اصطلاحات انساب‌نگاری

هر علمی برای مطرح‌شدن به‌عنوان علمی مستقل، باید اصطلاحات خاص خود را داشته باشد. علم انساب نیز از این قاعده مستثنا نیست. از این رو، انساب‌نگاران در کتاب‌های خویش، اعم از کتاب‌های مشجّر و مبسوط، اصطلاحات ویژه‌ای به‌کار می‌برند که دانستن معانی آنها برای کسانی که به کتاب‌های انساب مراجعه می‌کنند، امری ضروری است؛ در این مجال به توضیح تعدادی از مهم‌ترین اصطلاحات انساب‌نگاری پرداخته می‌شود:^۲

۱. **صحیح النسب:** کسی است که نسبش در نزد نسب‌شناسان به روشنی ثابت شده و در منابع نسب‌شناسی مورد قبول بوده و بزرگان نسب‌شناس و علمای مشهور به امانت، عقل، تقوا و پرهیزگاری او تصریح کرده‌اند، در نتیجه مورد قبول همه بالاجماع است؛

۲. **مقبول النسب:** کسی است که نسبش در نزد بعضی از نسب‌شناسان ثابت شده و بعضی دیگر آن را نپذیرفته‌اند، اما صاحب نسب دلیل شرعی ارائه نموده و به علت داشتن دلیل شرعی پذیرفته شده است، ولی در حد صحیح النسب، معتبر نیست؛

۳. **مشهور النسب:** کسی است که به سیادت مشهور است، اما کسی نسب او را نمی‌داند و هیچ راهی هم برای شناخت او وجود ندارد. این دسته افراد در نزد مردم عامه، مجهول النسب و در نزد نسابه‌ها، مشهورالنسب خوانده می‌شوند؛

۴. **مردود النسب:** کسی است که نسبی را برای خویش ادعا کرده، اما هیچ‌کس از افرادی که به قولشان اعتماد می‌شود، او را نشناخته‌اند و نادرستی ادعای وی در بین مردم شایع است؛

۵. **فی صح:** نسب‌شناسان در تفسیر این اصطلاح، نظریات مختلفی دارند: برخی گفته‌اند اشاره‌ای بر آن است که نسب مورد نظر پیش از آن امکان اثبات داشته، اما ثابت نشده است،

۱. ابن طقطقی. الاصلی فی انساب الطالیین، ص ۳۵: حسینی، غایة الاختصار فی اخبار البیوتات العلویة المحفوظة من الغبار، ص ۱۱-۱۲.

۲. ر.ک: ابن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۳۷۱-۳۷۶: ابن فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۲، ۴۳۹ به بعد.

بنابراین باید ثابت شود. این سخن را بسیاری از بزرگان نسب‌شناس به خصوص، از شیعیان، مانند ابوالحسن عمری (زنده در ۴۶۶ق)، شیخ الشرف عبیدلی (۴۳۷ق) و ابوعبدالله بن طباطبا (۴۴۹ق) نقل کرده و در چندین جای از کتاب خویش این رمز را نوشته‌اند. برخی دیگر به نقل از ابوالمظفر محمد شاعر بن اشرف افطسی گفته‌اند که این عبارت کنایه از نوامیدی محض و عدم ثبوت است، اما نسب‌شناسان پس از وی این نظر را مردود دانسته‌اند. بعضی دیگر مانند ابن فندق بیهقی (۵۶۵ق) گفته است: این اصطلاح در پی افشاگری مرموزانه‌ای است مبنی بر اینکه نسبت داده شده، یا عاریه آورده شده یا متوقف مانده یا الحاقی داشته، یا به هر دلیلی مورد اشکال است. در تمام این موارد نسبت تا اثبات نشده، متوقف می‌ماند و باید تصحیح شود؛ در این صورت بدون اقامه دلیل شرعی نمی‌توان به درستی نسبت حکم کرد؛^۱ برخی دیگر نیز گفته‌اند: این اصطلاح در مورد کسی به کار می‌رود که در نسبش عیبی بوده و اتصالش به شهادت شهود وابسته است و در کتاب‌های نسب، چیزی که بر آن دلالت نماید، وجود نداشته باشد؛

۶. **فی نسب القطع:** کسی است که پیوند نسبش قطع شده، هر چند پیشتر مشهور بوده است، به طوری که در یک ناحیه دور افتاده بوده و خبری از او در دست نیست و نسب‌شناسان اثری از او در دست ندارند و تحقیق درباره او دشوار است. برخی بر خلاف اجماع، آن را کنایه از نادرستی نسب دانسته‌اند؛

۷. **ینظر حاله:** کسی است که نسب‌شناسان در مورد ارتباط و اتصال او به سلسله نسب تردید دارند؛

۸. **فیه نظر:** کسی است که نسب‌شناسان در مورد پیوند و اتصال نسب او اتفاق نظر ندارند؛

۹. **اعلمه فلان النسابة:** کسی که نسب‌شناس در اثبات نسب وی ناتوان مانده و به درستی اتصال او یقین ندارد، علامتی را روی اسم او می‌گذارد، این علامات و رموزها هر کدام معنای خاص خود را دارد، از جمله:

الف) مورد سؤال است، یا ما از آن می‌پرسیم؛ این علامت به معنی تردید و دودلی است و طوری است که صورت رضایت‌بخشی را نمی‌رساند؛

ب) (ب...ن، ب...ن)؛ رمزی است که به اتصال نام افراد به افراد ماقبل خود تردید دارد و شک و

۱. ابن فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۲، ص ۴۵۷.

عدم ثبوت را می‌رساند و گاهی نیز به رنگ قرمز نوشته می‌شود، چه بسا نسب‌شناس در متصل ساختن خط رابط بین باء (ب) و بین نون (ن) نقطه‌گذاری کرده، به صورت خط متصل نمی‌نویسند، به این دلیل که اتصال ضرر دارد؛

(ج) غ: ط: رمزی است که به اسم افزوده می‌شود و نشانه‌ای بر مذمت صاحبش بوده و اعم از مذمت در نسبت یا افعال است، واژه «غمز» بیشتر از واژه «طعن» بر مذمت و تحقیر دلالت دارد.

۱۰. مطعون: رمزی است تا نسابه‌ها نسب کسی را مورد ایراد و نقد قرار دهند؛ پس هرگاه درباره کسی اختلاف نظر داشته باشند، خط اتصال آن را در مشجر قطع نمی‌کند، بلکه آنچه ایراد، نقد و مانند آن درباره وی گفته‌اند، را نقل می‌کند و نظر آن نسب‌شناس را تأیید می‌کند؛ اما زمانی که اختلاف نظر نداشته باشند، خط اتصال در مشجر قطع می‌شود که خود درجاتی دارد؛ علمای نسب‌شناس بیان کاملی در مورد تصویر آنچه باید در هر مرتبه‌ای نوشته شود، دارند که کتاب‌های مفصل نسب‌شناسی بدان پرداخته‌اند؛

۱۱. یحقیق: این رمز در مورد کسی نوشته می‌شود که در اتصالش تردید وجود دارد؛

۱۲. معقب: کسی است که ارتباط فرزندانش با وی صحیح و کامل است و قوی‌تر از آن دلالتی است که انحصار را در آن فرزند می‌رساند با عباراتی همچون: «العقب من فلان» یا «عقبه من فلان» برخلاف عبارتی همچون: «اعقب من فلان» که عدم انحصار را می‌رساند و ممکن است پدر، فرزندان دیگری نیز داشته باشد. گاه کلمه «أَوْلَدٌ» را به جای «أَعْقَبَ» که هم معنا هستند به کار می‌برند؛

۱۳. مُذیل: کسی است که فرزند زیاد دارد و سلسله اولادش طولانی است؛

۱۴. منقرض: کسی است که فرزند داشته، اما کسی پس از وی نمانده و منقرض شده‌اند و نسبش قطع شده است و گاه با علامت (ق.ض) مشخص می‌شوند؛

۱۵. درج: رمزی است در مورد کسی که فرزند نداشته است. برخی آن را به آن معنا دانسته‌اند که شخص پیش از رسیدن به حد مردان در کودکی وفات کرده باشد. این رمز گاه مخفف شده به صورت (رج) نوشته می‌شود؛

۱۶. وحده: کسی است که تنها فرزند باشد؛

۱۷. میناث: کسی است که جز چند دختر، فرزند دیگری نداشته، یا جز آنها نام فرزند دیگری را برای وی نبرده‌اند. گاهی با رمز (ث) نگاشته می‌شود؛

۱۸. قعدد یا قعید: کسی است که نزدیک‌ترین فامیل وی تا بزرگ‌ترین جدش با کمترین واسطه به هم برسند؛
۱۹. الحفید: نوه، یا فرزند فرزند شخص را گویند، اعم از اینکه ذکور یا اناث باشند و شامل تمام نوه‌های دختری و پسری می‌شود؛
۲۰. عریق: کسی که از نسل علویان باشد و هرچه در بین پدران‌ش علوی بیشتر باشد، ریشه دارتر (أعرق) خواهد بود؛
۲۱. مقل: کسی است که نسل اندکی دارد؛
۲۲. مكثر: کسی است که نسل زیادی دارد؛
۲۳. ناقله: خواننده کتاب انساب به عبارت‌های بسیاری مانند: «إن بالشام من ناقله الحجاز فلان أو فی بخاری من ناقله همدان فلان» برخورد می‌کند، که مراد آن است که شخص مورد نظر از مردم شهر دوم بوده، سپس به شهر اول نقل مکان کرده است؛
۲۴. النازله: مقصود از این عبارت مثلاً در مثال مورد قبلی آن است که شخص مقیم همدان بوده اما به بخارا منتقل شده است.^۱
- واژه‌ها و رموز دیگری نیز وجود دارد که نسب‌شناسان در کتاب‌های خویش برای اثبات نسب‌ها و ستایش آنها به کار می‌برند و حکایت از نوعی تعریف و تزکیه می‌کنند، مانند: اعقب، له العقب، فیه البقیه، له ذیل، له ذریه، وله اعقاب و اولاد. این عبارت‌ها برای کسانی هستند که نسب روشنی دارند و در بالاترین مرتبه تزکیه هستند. حد متوسط در تزکیه را با عبارت‌هایی همچون: له عدد، له ذیل جم، و عقبه جم غفیر بیان می‌دارند و پایین‌ترین حد در تزکیه را با عبارت‌هایی مانند: نسب صحیح، صحیح لا شک فیه، لاریب فیه، لاغبار علیه می‌آورند؛ از این رو، این عبارت‌ها پایین‌ترین مراتب شمرده شده‌اند که در نسب باید تصریح به صحت و گواهی به درستی آن بشود.^۲
- الفاظ دیگری در علم نسب وجود دارند که حکایت از مذمت و نکوهش نسب‌ها داشته و به منزله جرح و تعدیل، در نزد راویان حدیث هستند، مانند: يتعاطی، مذهب الاحداث، ممتع بكذا، هو لغیر رشنه، فیه حدیث، فیه نظر، هو ذو اثر، هو مخلط، هو دعی، هو لصیق، هو زنیم، مغموز، لقیط، مناط، مرجی و...^۳

۱. ابن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۳۷۱-۳۷۶.

۲. ابن فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۲، ص ۴۳۹ به بعد.

۳. ر.ک: همان‌جا؛ ابن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۳۷۶-۳۷۶.

نسب‌شناسان، هم‌چنین اصطلاحات ویژه‌ای در تقسیم طبقات نسب عرب‌ها دارند که در فصل‌های سوم و چهارم و در حین بررسی کتاب‌های نسب به آنها پرداخته می‌شود. این طبقات عرب با عبارت‌هایی همچون: شعب، قبیله، عماره، بطن، فخذ، فسیله و همانند آن تقسیم‌بندی می‌شوند.

۲-۹. سبک‌های انساب‌نگاری

باید دانست که تقسیم‌بندی انساب‌نگاران به سبک‌های مختلف، در نتیجه عملکرد آگاهانه آنان نیست، به این صورت که از ابتدا نسب‌نگار با توجه به سبکی که به آن گرایش دارد به انساب‌نگاری بپردازد، بلکه نسب‌نگاران مربوط به یک مکان جغرافیایی خاص، به واسطه شرایط اجتماعی و سیاسی و مذهبی و استادان یکسان، ناخودآگاه، با سبک تقریباً مشابهی دست به تألیف می‌زدند که تقسیم‌بندی آینده نیز با توجه به همین موضوع و دقت در آثار ایشان انجام گرفته است. گفتنی است مشخصه‌های ذکر شده برای هر یک از این سبک‌ها، براساس آنچه از مطالعه و بررسی کتاب‌های ایشان در طول نگارش این پژوهش به دست آمده، برداشت شده‌اند و پیشینه‌ای نداشته و توضیح و تبیین آنها در جایی دیگر نیامده است؛ از این رو چنانچه کاستی‌هایی داشته باشند، همه آنها متوجه نویسنده است. حال، با توجه به موارد یاد شده، نسب‌شناسان مسلمان در چهار سبک مهم جای می‌گیرند:

۲-۹-۱. سبک مدینه و شام

از بزرگان این سبک محمد بن مسلم بن شهاب زهری (۱۲۴ق) است که وی خود از مؤسسان سبک مدینه و شام است. شاگردان وی در شام از اصلی‌ترین ادامه‌دهندگان تاریخ‌نگاری در شام هستند. عبید بن شریه جرهمی (۶۷ق) از مخضرمان و معمران و نیز ابرش کلبی نسابه و از دوستان هشام بن عبدالملک، دو تن دیگر از نسابه‌های سبک شام هستند.

مشخصه‌های انساب‌نگاری سبک مدینه و شام:

۱. این سبک از نخستین سبک‌های انساب‌نگاری است و اولین تدوینگر انساب، یعنی محمد بن مسلم بن شهاب زهری (۱۲۴ق)^۱ مربوط به سبک مدینه و شام است؛

۱. سدوسی، کتاب حذف من نسب قریش، ص ۵.

۲. چون این سبک از سبک‌های مادر محسوب می‌شود، به استقلال یافتن علم تاریخ‌نگاری از دیگر علوم به‌ویژه علم حدیث و در پی آن انساب‌نگاری کمک شایانی نموده است؛
۳. امویان از اصلی‌ترین مروّجان و حامیان این سبک انساب‌نگاری هستند؛
۴. در تمام کتاب‌های انساب مربوط به این سبک، سیادت قریش از محورهای عمده پذیرفته شده است؛
۵. بهره‌گیری امویان از دانش انساب برای تنظیم دیوان عطا و تدبیر شتون دولت بود. و در این کار طبقه‌بندی خلیفه دوم را در تقسیم مسلمانان پذیرفته‌اند و به آن وفادار ماندند؛
۶. این سبک از دیگر سبک‌های انساب‌نگاری، به خصوص عراق، که پس از آن به وجود آمد، بسیار سود برد؛
۷. این سبک هیچ‌گاه نتوانست با انساب‌نگاران سبک عراق هم‌اوردی کند؛
۸. با سقوط حکومت امویان، این سبک به‌ویژه در شام رو به زوال نهاد و رجال آن بیشتر جذب مدینه، یا سبک عراق شدند.

۲-۹-۲. سبک عراق

بزرگان این سبک عبارت‌اند از: عوانه‌بن حکم (۱۴۷ق)، ابومخنف (۱۵۷ق)، سحیم یا عامر بن حفص معروف به ابویقظان نسّابه (۱۹۰ق)، مؤرج بن عمرو سدوسی (۱۹۵ق)، ابوالبختری (۲۰۰ق) از شاگردان امام صادق علیه السلام و صاحب کتابی به نام کتاب نسب و ولد اسماعیل علیه السلام^۱، هشیم بن عدی (۱۳۰-۲۰۷ق) صاحب کتابی به نام نسب طی، هشام بن محمد کلبی (۲۰۴ق)، محمد بن عبده (وی به شیوه ابن کلبی می‌نوشته و بیش از ده کتاب در نسب داشته است)، ابوسعید عبدالملک بن قریب اصمعی (۲۱۴ یا ۲۱۷ق)، مصعب بن عبدالله زبیری (۲۳۳ یا ۲۳۶ق)، ابوجعفر محمد بن حبیب (۲۴۵ق)، علان شعوبی (فارس نژاد و از نساخان بیت‌الحکمه هارون بود و در انساب متبحر و به سبب گرایش‌های شعوبی، به نگارش مثالب عرب اهتمام داشت)، احمد بن حارث خرّاز (۲۵۸ق)، ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی (۲۸۰ق) صاحب کتابی به نام انساب الامم؛ عبدالعزیز بن یحیی جلودی ازدی (۳۳۲ق).

۱. گویند امام صادق علیه السلام با مادر وی ازدواج کرده بود. (ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۰۳)؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ج ۸، ص ۳۷-۴۲؛ مصطفی، التاريخ العربی و المؤرخون، ج ۱، ص ۱۸۱.

مشخصه‌های انساب‌نگاری سبک عراق:

۱. انساب‌نگاری از موضوعات عمده تاریخ‌نگاری سبک عراق است و به‌گونه‌ای، تاریخ‌نگاری در این سبک در حول و اطراف انساب‌نگاری آن شکل گرفته و انساب‌نگاری ستون تاریخ‌نگاری عراق است؛
۲. انساب‌نگاری این سبک برخلاف سبک‌هایی همچون یمن، نگرشی جامع و کلی دارد و می‌کوشد بدون محدودیت در منطقه خاصی، به انساب‌نگاری پردازد؛
۳. سبک انساب‌نگاری عراق بزرگ‌ترین سبک انساب‌نگاری و تأثیرگذارترین سبک بوده و در انساب‌نگاری نقش اصلی و مرکزیت را ایفا می‌کرده است؛
۴. نسب‌دانان این سبک به دلیل رواج شعوبیگری، با کمک انساب‌نگاری به عصیبت قبائل و شرح زندگی اشراف قبائل عنایت کرده و در مبارزه با شعوبیگری اهتمام داشته‌اند؛
۵. انساب‌نگاران این سبک با روایت انساب از یک سو، حس امت واحد را در آنان به وجود آورده و از سویی دیگر، فرهنگ را استمرار بخشیده و میان گذشته، حال و آینده آنان اتصال برقرار نموده‌اند، تا این نسل‌ها بتوانند شناخت بهتر و بیشتری از یکدیگر داشته باشند و روابط مستحکم‌تر نسلی با هم برقرار کنند؛
۶. تغییر و تحولات انساب‌نگاری در طی قرن‌ها در این سبک قابل بررسی است و این نیز به‌واسطه بزرگی و حجم زیاد تولیدات این سبک و استمرار آن در طی این قرن‌ها است؛
۷. بیشتر انساب‌نگاران شیعی در این سبک حضور دارند و به نوعی ساختار انساب‌نگاری سبک عراق شیعی بوده است و اگر برخی انساب‌نگاران غیر شیعی در این سبک حضور دارند به جرأت می‌توان گفت در آثاری که به وجود آورده‌اند همه پیرو و وام‌دار انساب‌نگاران شیعه هستند.

۲-۹-۳. سبک یمن

از بزرگان سبک انساب‌نگاری یمن می‌توان از این افراد نام برد: دغفل بن حنظله سدوسی شیبانی (۶۵ق)؛^۱ عبید بن شریه جرهمی (عمری طولانی کرد و با معاویه دیدار داشت و کتاب فی اخبار

۱. باید دانست که بنا به گفته ابن ندیم، دغفل تألیفی برجای نگذاشته بلکه دوتن از شاگردانش معلومات او را فراگرفته و از او منتشر کرده‌اند نام یکی از شاگردانش را عمرو بن مالک شحری نوشته‌اند؛ (ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۰۱). سزگین، تاریخ التراث العربی، ص ۴۰-۴۱؛ مصطفی، تاریخ العربی و المؤرخون، ج ۱، ص ۱۳۷.

یمن و اشعارها و انسابها از اوست)؛^۱ ابومحمد عبدالملک بن هشام بن ایوب حمیری (۲۱۳ یا ۲۱۸ق) که متولد بصره و متوفای فسطاط مصر بوده و صاحب کتاب التیجان لمعرفة ملوک الزمان فی اخبار قحطان است؛ حسن بن احمد بن یعقوب همدانی صنعانی، ملقب به لسان الیمن (زنده در ۳۶۰ق) صاحب کتاب الاکلیل؛ سلطان ملک اشرف عمر بن ملک مظفر، صاحب کتاب طرفة الاصحاح فی معرفة الانساب و چند کتاب دیگر.

مشخصه‌های سبک یمن:

۱. بنیاد سبک انساب‌نگاری یمن بر نگرش اقلیمی است، برخلاف سبک عراق، اندیشه امت محوری و جهان اسلام در آن کمتر به چشم می‌خورد؛
۲. بیان انساب شاهان و فرماندهان یمنی و بیان اعتبار و اقتدار آنان از اهداف اصلی انساب‌نگاران این سبک است؛
۳. در این سبک سعی بر آن است تا نسل و انساب جنوبی‌ها اصل قرار گیرد و در نتیجه این تفکر، تمدن و فرهنگ جنوب به مثابه تمدن و فرهنگ عریق و اصیل عربی انگاشته می‌شود؛
۴. انساب‌نگاران این منطقه و سبک، سعی داشتند با انساب‌نگاری خود و شمردن انساب خویش، احیاگر مجد عربی جنوب در مقابل شمال باشند؛
۵. با آنکه برخی اولین کتاب‌های انساب عربی را مربوط به عرب‌های جنوبی در قبل از اسلام می‌دانند، اما این سبک، تأثیرهای بسیاری از سبک عراق پذیرفته است.

۲-۹-۴. سبک غرب اسلامی

این سبک شامل مناطق مصر و مغرب و اندلس است و بزرگان آن عبارت‌اند از: ابوعثمان سعید بن کثیر بن عفیر مصری (۲۲۶ق)، عبدالغنی بن سعید بن بشر ازدی مصری (قرن ۴) صاحب کتابی به نام مشتبه النسبة،^۲ ابن حزم اندلسی (۴۵۶ق) صاحب جمهرة انساب العرب، عبدالله بن محمد ابن فرضی اندلسی (۴۰۳ق) صاحب کتابی به نام فی مشتبه النسبة، عبدالله بن علی

۱. سرگین، همان، ص ۳۲-۳۳؛ مصطفی، همان‌جا.

۲. این کتاب هم‌اکنون در دسترس است شامل انساب و اسما و القاب قبائل عربی، محدثان، مفسران، قضات و علما از قرن اول تا قرن چهارم هجری است و با هدف تصحیح تصحیفات و تحریفات صورت گرفته در کتاب‌های قبل از آن، در مورد اسما و القاب ایشان، نگارش یافته است؛ ر.ک: ازدی مصری، کتاب مشتبه النسبة.

لخمی رشاطی اندلسی (۵۴۲ق) صاحب کتاب اقتباس الانوار و التماس الازهار فی انساب الصحابة و رواة الآثار،^۱ قاسم‌بن اصبح بیانی اندلسی (۳۴۰ق) صاحب کتاب فی الانساب،^۲ عبدالله بن عبیدالله ازدی، ملقب به ابن الحکیم (۳۴۱ق) صاحب کتاب انساب الداخلین الی الاندلس من العرب و غیرهم،^۳ احمد بن محمد بن رازی اندلسی قرطبی (۳۴۴ق) صاحب کتابی در انساب مشاهیر اهل اندلس به نام الاستیعاب فی انساب مشاهیر اندلس،^۴ هستند.

مشخصه‌های انساب‌نگاری سبک غرب اسلامی:

۱. این سبک با تأثیر از سبک عراق و سبک مدینه و شام شکل گرفته و مرهون این دو سبک است؛
۲. این سبک در مقایسه با سبک‌های دیگر تحرک و تولیدات کمتری دارد؛
۳. این سبک از پرداختن به انساب قبائل عرب فاصله گرفته است و بیشتر آثار آنان به انساب مشاهیر اندلس، اعم از صحابه، محدثان، مفسران، روات آثار و علما اختصاص یافته است؛
۴. آثار انساب‌نگاری این سبک شیوه جدیدی را به صورت دائرة المعارفی پی گرفته است و بیشتر آثار آنان به ترتیب حروف الفبا ترتیب یافته‌اند؛
۵. در آثار این سبک تولیداتی وجود دارند که درصدد تصحیح اشتباه‌های وارد شده در انساب، اسما و القاب ذکر شده در کتاب‌های پیشین هستند؛
۶. انساب‌نگاری در این سبک نسبت به دیگر انواع تاریخ‌نگاری با توجه و اقبال کمتری مواجه بوده و تحت سیطره شرح حال نویسی رجال و سیره بزرگان است؛
۷. امویان اندلس، برخلاف امویان شام، اهتمام و توجه چندانی به انساب و انساب‌نگاری نداشته‌اند، البته مواردی از حمایت را نیز در میان آنها می‌توان یافت.^۵

۱. حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج ۱، ص ۱۳۴؛ در این کتاب که هم‌اکنون در دسترس است، شهرها و بلاد اندلس به ترتیب الفبا ذکر شده‌اند و در ذیل هرکدام نیز به انساب صحابه، علما و روات آثار آن منطقه که دارای شهرتی بوده‌اند پرداخته شده است، ر.ک: رشاطی اندلسی، اقتباس الانوار و التماس الازهار فی انساب الصحابة و رواة الآثار.

۲. ابن حزم، رسائل ابن حزم اندلسی، ج ۲، ص ۱۸۴.

۳. ذنون طه، نشأة تدوین التاريخ العربی فی الاندلس، ص ۱۷.

۴. یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۴، ص ۲۳۶؛ ذنون طه، همان، ص ۳۴.

۵. ذنون طه، همان، ص ۱۸.

فصل سوم

انساب‌نگاری عمومی شیعیان

درآمد

در این فصل انساب‌نگاری عمومی مؤلفان شیعه بررسی می‌شود و مقصود از انساب‌نگاری عمومی، کتاب‌هایی هستند که به انساب عموم عرب‌ها، اعم از شمالی (عدنانی) و جنوبی (قحطانی)، قریشی و غیر قریشی، طالبی و عباسی و اموی و... پرداخته‌اند و اختصاص به گروهی خاص از عرب‌ها ندارد. در این راستا، نخست به مباحثی عینی و توصیفی، همچون شکل‌گیری انساب‌نگاری عمومی در میان شیعیان و تألیفات آنان در انساب‌نگاری عمومی پرداخته شده و در ادامه، مباحثی انتزاعی و تحلیلی، همچون تأثیر و تأثر انساب‌نگاری عمومی شیعیان و اهل سنت و منابع انساب‌نگاران شیعه در انساب‌نگاری عمومی پی گرفته می‌شود.

۳-۱. شکل‌گیری انساب‌نگاری عمومی در میان شیعیان

برخی اولین مسلمانی را که به ثبت و ضبط انساب عنایت داشت، ابونصر محمد بن سائب کلبی (۱۴۶ق) از اصحاب امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام می‌دانند^۱ که شیخ طوسی (۴۶۰ق) نیز در رجالش در ضمن صحابی این دو امام علیهم السلام به او اشاره کرده است.^۲ اما وی شخصاً به تدوین انساب اقدام نکرده و کتابی به نام او در منابع ثبت نشده است، بلکه فرزند

۱. تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲، ص ۳۷۰.

۲. طوسی، رجال الطوسی، ص ۱۴۵-۲۸۴.

او هشام (۲۰۴ق) کسی است که معلومات پدر را ثبت کرده است. ابن‌ندیم (۴۳۸ق) در الفهرست، به نقل از ابی‌الحسن علی‌بن‌محمد بن‌زبیر قریشی کوفی المعمر (۲۵۴-۳۴۸ق) آورده است که: اولین مؤلف و تدوینگر انساب، آن هم در کتاب‌های بسیار، ابومنذر هشام‌بن‌محمد کلبی (۲۰۴ق) است که نجاشی (۴۵۰ق) او را هم‌مذهب خویش می‌داند.^۱ حاجی خلیفه، صاحب کشف‌الظنون (۱۰۶۷ق) نیز بر همین عقیده است که اولین کسی که در این باب نوشت و علم انساب را ضبط کرد، هموست. برخی از مستشرقان مانند بروفسال در مقدمه‌ای که بر کتاب جمهره انساب العرب ابن‌حزم نوشته، همین نظر را پذیرفته است.^۲ البته این نظرها همان‌گونه که در فصل قبل به آن پرداخته شد، معارضانی دارد؛ بنابراین، هرچند که در تعلق اولین تألیف انساب در میان مسلمانان به هشام تردید وجود دارد، اما در اینکه هشام اولین انساب‌نگار شیعه است، هیچ تردیدی نیست و در اوایل قرن دوم به دنیا آمده و متوفای سال ۲۰۴ق است و عمری نسبتاً طولانی داشته و کتاب‌های بسیاری نگاشته است که بسیاری از آنها در موضوع انساب است. تأثیر او در علم انساب به‌عنوان یکی از پیشقدمان اصلی انساب‌نگاری، با دیگر پیشگامان این علم قابل مقایسه نیست و حتی می‌توان با توجه به میزان تأثیرگذاری وی، دیگران را از این پیشگامی حذف نمود. در این فصل و در ابتدای کتاب‌های مربوط به شیعیان، به کتاب‌هایی که از او به دست ما رسیده، پرداخته خواهد شد.

۲-۳. تألیفات شیعیان در انساب‌نگاری عمومی

اکثر قریب به اتفاق تألیفات اولیه انساب‌نگاران شیعه در قرن‌های دوم و سوم هجری، اختصاص به انساب‌نگاری عمومی دارد که در آنها به نسب افراد از طریق پدرانشان پرداخته شده است. البته کتاب‌هایی نیز هستند که مؤلف در آنها به انساب اسب‌ها پرداخته است، مانند کتاب انساب النخیل، از ابومنذر هشام‌بن‌محمد کلبی (۲۰۴ق) که مورد نظر ما نیست. کتاب‌های انساب مؤلفان شیعه در این دوره، فهرستی قابل توجه از کتاب‌های فهرست و رجال را شامل می‌شود، که در ضمن جدول فصل قبل آورده شد، اما آنچه هم‌اکنون در دسترس است، به موارد

۱. رجال النجاشی، ص ۴۳۴، شماره ۱۱۶۶.

۲. ابن‌حزم اندلسی، جمهره انساب العرب، مقدمه لیلی بروفسال، ص ۵.

انگشت‌شماری محدود می‌شود. در این قسمت، به آن دسته از تألیفات شیعیان در انساب‌نگاری عمومی که قابل ملاحظه بوده و در دسترس هستند، پرداخته می‌شود.

۳-۲-۱. جمهرة النسب

این کتاب نوشته ابومنذر هشام بن محمد بن سائب بن بشر بن عمرو بن حارث بن عبدالعزیز بن امرئ القیس بن عامر بن نعمان بن عامر بن عبدود بن کنانه بن عذرة بن زید اللات بن رفیده بن ثور بن کلب بن وبرة است^۱ که پیشتر در مورد سبقت او در تدوین اولین کتاب‌های انساب - دست‌کم در میان شیعیان - پرداخته شد. از حیات اولیه ابن کلبی جز اطلاعاتی در مورد خاندانش، چیزی در دسترس نیست. گویند یکی از اجداد او به نام عبدالعزیز بن امرئ القیس بر حارث بن ماریه غسانی وارد شده و اسب‌هایی را به‌عنوان هدیه به او پیشکش کرده است.^۲ جد دیگرش بُشر بن عمرو از شیعیان امام علی (علیه السلام) بوده که به همراه فرزندانش سائب، عبید و عبدالرحمن در جنگ‌های جمل و صفین به همراه آن حضرت حضور داشته‌اند.^۳ گویند سائب بن بشر در جنگ صفین به شهادت رسیده است،^۴ البته برخی دیگر نیز کشته‌شدن او را همراه مصعب بن زبیر در کوفه دانسته‌اند.^۵ محمد بن سائب کلبی، پدر هشام که از اصحاب امام محمد باقر (علیه السلام) و امام جعفر صادق (علیه السلام) دانسته شده،^۶ عالم در نسب بود، کتابی در تفسیر قرآن داشت^۷ و در سال ۱۴۶ق، در کوفه از دنیا رفت.^۸

هشام بن محمد کلبی نیز مانند پدرش، اهل کوفه بوده است، از نظر گرایش به علم انساب و تاریخ نیز تحت تأثیر پدر قرار گرفته و حافظه‌ای بس قوی داشته است.^۹ وی مورخ، حافظ، نسابه

۱. ابن کلبی، نسب معد و الیمن، ص ۶۲۸، خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۴۵.
۲. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، ص ۴۴۹؛ کلبی، الایام، ص ۹.
۳. ابن کلبی، نسب معد و الیمن، ص ۶۲۸؛ ابن قتیبه، المعارف، ص ۵۳۵.
۴. ابن حزم اندلسی، جمهرة انساب العرب، ص ۴۵۹.
۵. ابن قتیبه، المعارف، ص ۵۳۶؛ قس: ابن خلکان، وفيات الأعیان، ج ۴، ص ۳۱۰.
۶. برقی، الرجال، ص ۲۰؛ طوسی، رجال الطوسی، ص ۱۴۵ و ۲۸۴.
۷. ابن قتیبه، المعارف، ص ۵۳۶؛ ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۰۸.
۸. ابن قتیبه، همان، ص ۵۳۶؛ ابن خلکان، وفيات الأعیان، ج ۴، ص ۳۱۰.
۹. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۷۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۵.

و از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است نجاشی (۴۵۰ق) در مورد او می‌گوید: «... الناسب، العالم بالایام، المشهور بالفضل والعلم وکان یختص بمذهبننا...»^۱.

وی همچنین حدیث مشهور وی را چنین نقل می‌کند که هشام گفت:

«اعتلت علة عظيمة، نسيت علمی فجلست علی جعفر بن محمد علیه السلام فسقانی العلم فی کأس فعاد إلی علمی؛^۲ به مرض شدیدی مبتلا شده و تمام علمی را که در سینه داشتم فراموش کردم، خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، پس آن حضرت علم را در کاسه‌ای به من نوشانید، پس آنچه علم که در سینه داشتم، بازگشت».

وی نزد امام صادق علیه السلام از مقام خاصی برخوردار بوده است، به قول نجاشی: «کان ابو عبدالله یقریه و یدنیه و یبسطه».^۳ به همین دلیل تشیع، بسیاری از علما و محدثان عامه نسبت به عدالت او و پدرش محمد بن سائب کلبی تشکیک کرده‌اند و کارهای کسانی همچون ابو عبید قاسم بن سلام (۲۲۴ق) را در جهت تهذیب کتاب ابن کلبی دانسته‌اند؛^۴

یحیی بن معین (۲۳۳ق) درباره او می‌گوید: «غیر ثقة و لیس عن مثله یروی الحدیث».^۵

احمد بن حنبل (۲۴۱ق) نیز می‌گوید: «هشام بن محمد من یحدث عنه؟ انه هو صاحب سمر و نسب، ما ظننت أن احداً یحدث عنه».^۶

ذهبی (۷۴۸ق) در تذکرة الحفاظ در مورد او می‌گوید: «هشام بن کلبی الحافظ احد المتروکین، لیس بثقة، فلماذا لم ادخله بین حفاظ الحدیث و هو هشام بن محمد بن سائب الکوفی الراضی النسابة...». اما در ادامه او را مورخی علامه می‌داند.^۷ سمعانی او را «غالباً فی التشیع» توصیف کرده و می‌گوید: «یروی... الغرائب و العجائب و الاخبار التي لا اصل لها... اخباره فی الاغلوطات اشهر من ان یحتاج الی الاغراق فی وصفها» حتی ابوالفرج اصفهانی زیدی مذهب و صاحب کتاب الاغانی نیز با به‌کار بردن این عبارت که: «وهذا من أكاذیب ابن کلبی» انتقادهایی را متوجه هشام نموده است.^۸

۱. رجال النجاشی، ص ۴۳۴، شماره ۱۱۶۶.

۲. ابن داوود حلی، رجال ابن داوود، ص ۲۰۱، شماره ۱۶۷۸.

۳. رجال النجاشی، ص ۴۳۴، شماره ۱۱۶۶. ۴. ابن سلام، کتاب النسب، ص ۹.

۵. ابن حجر العسقلانی، لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۹۷.

۶. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۴۶؛ الذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۱۰۱.

۷. الذهبی، تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۳۴۳.

۸. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۷، ص ۶۱؛ ج ۱۰، ص ۴۰؛ ج ۱۲، ص ۳۴؛ ج ۲۰، ص ۲۱ و ج ۲۲، ص ۸۵.

با تمام این توصیفات، همه به این امر معترف‌اند که هشام در انساب و نیز تاریخ جاهلیت از اهل فن و دانش و از سرآمدان بوده و دیگران خوشه‌چین اویند. آثار او که بالغ بر ۱۵۰ کتاب است و بیشتر آنها در مورد تاریخ هستند، به این امر گواهی می‌دهند. ابن خلکان (۶۸۱ق) در مورد او و کتاب جمهرة گوید: «كان من اعلم الناس بعلم الانساب وله كتاب الجمهرة في النسب وهو من محاسن الكتب في هذا الفن و كان من الحفاظ المشهور»؛^۱ ابن قتیبه نیز او را اعلم مردم در علم انساب می‌داند.^۲ ابن ندیم (۴۳۸ق) نیز می‌نویسد: اسحاق موصلی می‌گفت سه نفر را دیدم که هنگام دیدن سه نفر خوار و زبون می‌گردند؛ هیشم بن عدی هنگامی که هشام کلبی را ببیند و علویه که، مخارق را ببیند و ابونواس که، ابوالعتاهیه را می‌بیند.^۳ یاقوت حموی (۶۲۶ق) که هنگام نقل خبر غریب از ابن کلبی از طعن به او خودداری می‌ورزد،^۴ تعبیری بسیار جالب در مورد او دارد و می‌گوید: «لله دره، ما تنازع العلماء في شيء من امور العرب و كان له أقوى حجة، و هو مع ذلك مظلوم و بالقوارص مكلوم»^۵

هشام بن محمد کلبی پس از عمری تلاش و نگاشتن کتاب‌های بسیار، به سال ۲۰۶ یا ۲۰۴ق،^۷ درگذشت، دانسته نیست که وی چه زمانی به دنیا آمده و چه مدت زیسته است، ولی چنان‌که ذکرش رفت، پدرش در سال ۱۴۶ق، درگذشت، بنابراین، پسرش در حدود هشام شصت سال پس از او زیسته است؛ با توجه به این که پدرش محمد بن سائب، اولین استاد و راهنمای او در علم انساب بوده است، پس می‌توان عمری نسبتاً طولانی را برای او تخمین زد.

شیوه تدوین، روش و محتوای کتاب جمهرة النسب:

این کتاب با مقدمه سهیل زکار و تحقیق محمد فردوس العظم به چاپ رسیده است و مؤلف آن هشام بن محمد کلبی (۲۰۴ق) آن را براساس طبقات شش‌گانه نسب عرب، چنان‌که خود به آن معتقد بوده، تقسیم‌بندی کرده است، این طبقات شامل: شعب، قبیله، عماره، بطن، فخذ و فسیله هستند. وی نخست شعوب عرب را برشمرده که عبارت‌اند از شعب معدبن عدنان، شعب

۱. ابن خلکان، وفيات الأعيان، ج ۶، ص ۸۲.

۲. ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۰۸.

۳. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۳۹، ذیل واژه حرث.

۴. همان، ص ۱۸۸، ذیل واژه جوف.

۵. ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۰۸، الذهبی، تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۳۴۳.

۶. الذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۱۰۳.

مضر بن نزار، شعب الیاس بن مضر (خندف)^۱ و مدرکه بن الیاس. سپس به شمردن قبایل پرداخته و از قبيله کنانه بن مدرکه آغاز نموده و سپس به ترتیب عماره‌ها و بطون و فخذ و فصیله‌ها را ذکر نموده است. از عماره‌ها، نخست عماره فهر بن مالک را که همان «قریش» دانسته است، ذکر نموده و بطون مربوط به آن را برشمرده است و در ادامه از فخذها، نخست فخذ هشام بن عبدمناف و از فصیله‌ها، ابتدا فصیله عبدالله بن عبدالمطلب را ذکر کرده است؛ به این ترتیب، وی سعی نموده به نحوی به نسب پیامبر ﷺ نقش محوریت دهد و با قصد تکریم ایشان، آگاهانه سعی کرده تا در صدد ذکر نسب آن حضرت در ابتدا و در کمترین فاصله از صدر کتاب برآید؛ به این ترتیب، روشی را بنا نهاده که تا دیگران نیز از آن پیروی کرده و همیشه نسب پیامبر ﷺ را مقدم بدانند. وی پس از ذکر فصیله‌های فخذ هشام بن عبدمناف، به دنبال فخذ بعدی از بطون و عماره قریش رفته و آنگاه پس از اتمام عماره قریش، به سراغ عماره‌های دیگر قبائل رفته است و به این ترتیب، یکایک شعوب عرب را برشمرده است. همان‌گونه که از این توضیحات بر می‌آید، مؤلف از روش مبسوط برای ذکر انساب عرب استفاده کرده و پدر را بر پسر مقدم داشته است. به نظر می‌رسد این روش ثبت، از این کتاب به دیگر کتاب‌هایی که پس از وی نگاشته شده‌اند، تسری یافته و تقلید شده، یا حتی دقیقاً اقتباس شده است.

۲-۲-۳. نسب معد و الیمن الکبیر

این کتاب نیز نوشته ابومنذر هشام بن سائب کلبی (۲۰۴ق) مورخ شیعی است.

شیوه تدوین، روش و محتوای کتاب:

این کتاب با تحقیق ناجی حسن به چاپ رسیده است. روش مؤلف در آن هیچ تفاوتی با روش وی در کتاب جمهرة النسب ندارد؛ برخی به دلیل همین تشابه بسیار زیاد آن با اسلوب و روش جمهرة، این کتاب را قسمتی مفقود شده از کتاب جمهرة دانسته‌اند. از شواهدی که این سخن را تأیید می‌کند، ترتیبی است که ابن‌درید در کتاب الاشتقاق خویش از ترتیب انساب ذکر شده در جمهرة بیان می‌کند که در ادامه شامل انساب ذکر شده در کتاب نسب معد و الیمن الکبیر نیز

۱. خندف، نام همسر الیاس بن مضر بوده است که فرزندان الیاس به او نسبت داده می‌شوند (مبرد، نسب عدنان و قحطان، ص ۱۳).

می‌شود. بنابراین، ترتیب ذکر شده در جمهره از سوی ابن‌درید، هیچ اختلافی با کتاب نسب معد و الیمن الکبیر ندارد؛ هم‌چنین بسیاری از مطالبی که ابن‌حجر عسقلانی (۸۵۲ق) در کتاب الاصابة فی تمییز الصحابة از جمهره نقل می‌کند، در کتاب نسب معد و الیمن الکبیر نیز می‌توان یافت. بنابراین، احتمال آنکه این کتاب قسمت مفقود شده کتاب جمهره و در ادامه آن باشد وجود دارد. البته این مسئله را نیز نباید از نظر دور داشت که این دو کتاب تألیف یک شخص بوده‌اند، بنابراین، امکان دارد تشابه بسیاری با هم داشته باشند، نویسندگان معمولاً سبک و روش خاصی را در کتاب‌های متعدد خویش رعایت می‌کنند، به همین دلیل بسیاری از کارشناسان، کتاب‌هایی را که نویسندگان آنان مشخص نیست با توجه به تشابه‌های روشی و نگارشی، به نویسندگان خاصی منسوب می‌کنند و این کتاب‌ها نیز به نام آنان مشهور می‌شوند.

در این کتاب، انسب از بالا به پایین و به روش مبسوط ذکر می‌شوند و هر چه رو به پایین می‌روند گسترده تر می‌گردند؛ در جای جای کتاب به انسب مادران افراد نیز اشاره شده است و چنانچه این افراد در واقعه‌ای از ایام‌العرب، یا پس از اسلام در جنگ‌ها و... شرکت داشته‌اند، یا معلومات خاصی از آنان به دست آمده، مانند ابیاتی در مورد آنان پیدا شده، یا از آنان و محل سکونت یا کوچ ایشان مطلبی به دست آمده، به طور مختصر بیان کرده و کسانی که نسلی از آنان باقی‌نمانده را نیز مشخص نموده است. وی ابتدا از نسب معد آغاز کرده است که اولاد نزار بن معد^۱ هستند و پس از آن به نسب قحطان که نسب یمنی‌ها به او باز می‌گردد، پرداخته است^۲ و در ضمن آن نسب قبائلی همچون عامله، جذام، لخم بن عدی، عس بن مالک بن ادد، اشعریان، خزاعه، قضاعه و... را برشمرده است.^۳

۳-۲-۳. الاکلیل من اخبار الیمن و انسب حمیر

این کتاب نگاشته ابو محمد حسن بن احمد بن یعقوب همدانی است. از کسانی که در مورد او اطلاعاتی ارائه داده‌اند می‌توان به جمال‌الدین ابوالحسن علی بن یوسف قفطی (۵۶۸-۶۴۶ق) و معاصر وی، یاقوت حموی (۵۴۷-۶۲۶ق) اشاره کرد. بقیه کسانی که در مورد او نوشته‌اند، از این دو نقل می‌کنند. اجداد مؤلف اصالتاً از محلی به نام «المراشی»، سومین وادی از وادی‌های

۱. ابن‌کلبی، نسب معد و الیمن الکبیر، ج ۱، ص ۱۷. ۲. همان، ص ۱۳۱.

۳. همان، ص ۱۳۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۶۷، ۲۸۹، ۳۳۷ و ۳۳۹؛ ج ۲، ص ۴۳۹ و ۵۵۱.

«جوف همدان»، واقع در شمال صنعا بوده‌اند، اما مؤلف در شهر صنعا به دنیا آمده است، از زمان تولد وی اطلاع دقیقی در دست نیست، تنها مطلب موجود آن است که وی پس از نیم قرن از ورود خاندانش به صنعا و در زمان معتمد بن متوکل به دنیا آمده است. وی از خاندانی متوسط از خاندان‌های «بکیل» و از بنی قیس بن ربیع بن عبد بن عیلان بن ارحب است. همدانی خود در جزء دهم کتاب الاکلیل به تفصیل در مورد این خاندان سخن رانده است.^۱ وی از برادرش ابراهیم و پسر برادرش محمد و همسرش که دختر عمویش نیز بوده یاد کرده و تا زمان تألیف جزء دهم الاکلیل، پسری به نام مالک بن حسن داشته که در زمان حیات والدینش وفات یافته است و مؤلف قصائدی در رثای او دارد.^۲ وی پس از مدتی «ریده» که مرکز «البون» و از بلاد «حاشد» بوده را محل زندگی خویش قرار می‌دهد.^۳ وی پس از بازگشت از سفری که به سیاحت شبه جزیره عرب رفته بود، در اواخر عمرش «صعده»، از دیار خولان و قضاعه را برای سکونت برمی‌گزیند؛ در همین جاست که به اشعار او حمله شده و برخی افراد اشعار وی را به تقصیر و کوتاهی در حق نبی مکرم اسلام ﷺ تأویل می‌کنند و به همین دلیل وی زندانی می‌شود و در سال ۳۳۴ ق در زندان می‌میرد.^۴

مؤلف با توجه به هوش و ذکاوتی که داشت در تمام علوم عصرش، اعم از تاریخ، انساب، جغرافی، مساحی، فلک و حرکت ستارگان، سنن طبیعی و آرای ملل و نحل در مورد مبدأ و معاد و... سررشته داشته است. ابوالحسن قفطی (۶۴۶ق) به زیج او اشاره دارد که اهل یمن به آن اعتماد داشته و عمل می‌کردند. وی همچنین شخصی ادیب بوده و اشعار بسیاری از او در کتاب‌هایش وجود دارد. وی قصیده بسیار بلندی در فضائل قحطان دارد. همدانی همچنین مکاتباتی با اهل عراق داشته و دوستان عراقی وی در مورد بغداد توصیفات داشته‌اند که همدانی با اشعاری در صدد پاسخگویی برآمده و به سرزمین یمن افتخار می‌کند.^۵

۱. همدانی، الاکلیل، جزء دهم (ج ۱۰)، فی معارف همدان و انسبابها و عیون اخبارها، ص ۱۹۴-۲۰۴.

۲. همان، ص ۱۹۸.

۳. از ریده تا صنعا ۲۰ میل و تا اثافت ۱۶ میل بوده است، همان، جزء دهم (ج ۱۰)، مقدمه، ص (بط).

۴. همان، ج ۱۰، مقدمه، ص ک؛ حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج ۱، ص ۱۴۴؛ البته آیت الله مرعشی نجفی وی را تا سال ۳۶۰ ق زنده می‌داند، (مرعشی نجفی، کشف الارتیاب، شماره ۷۶).

۵. همدانی، همان، جزء هشتم (ج ۸) فی ذکر قصور حمیر و محافدها و مدنها و دفائنها و ما حفظ من شعر علقة بن ذی جدن، ص ۱۲-۱۳.

همدانی افزون‌بر کتاب الاکلیل کتاب‌های دیگری نیز داشته است که عبارت‌اند از:
۱. الحیوان؛ ۲. القوی؛ ۳. سرائر الحکمة؛ ۴. الیعسوب (در مورد قهرمانان و شجاعان و ابزارآلات جنگی که آنان مورد استفاده قرار می‌دادند)؛ ۵. صفة جزيرة العرب.^۱ همدانی کتاب اخیر را پس از سفرش به مکه و سیاحتش در جزیره العرب نوشته است با توجه به این کتاب و الاکلیل می‌باید آن را پس از الاکلیل نوشته باشد؛ زیرا از آن در الاکلیل نامی نبرده است، اما در صفة جزيرة العرب از الاکلیل نام برده است.^۲

شیوه تدوین، روش و محتوای کتاب:

الاکلیل من اخبار الیمن و انساب حمیر، عنوانی برای مجموعه‌ای از کتاب است در ده جزء، یا کتاب یا ده جلد که هر جزء به موضوعی اختصاص یافته است. چند جزء این کتاب اختصاص به انساب داشته و در بقیه بخش‌ها نیز با محوریت انساب و خاندان‌ها به بحث پرداخته‌اند؛ محتوای این ده جلد عبارت است از:

کتاب الاول: مختصر من المبتدأ و أصول الانساب؛

کتاب الثانی: فی نسب ولد الهمیسع بن حمیر؛

کتاب الثالث: فی فضائل قحطان؛

کتاب الرابع: فی السیرة القدیمة الی عهد أسعد تبع أبی کرب؛

کتاب الخامس: فی السیرة الوسطی من اول ایام أسعد تبع الی ذی نواس؛

کتاب السادس: فی السیرة الاخیرة الی ظهور الاسلام؛

کتاب السابع: فی التنبیه علی الاخبار الباطلة والحکایات المستحیلة؛

کتاب الثامن: فی ذکر قصور حمیر و محافدها و مدنها و دفانتها و ما حفظ من شهر

علقمة بن ذی جدن؛

کتاب التاسع: فی امثال حمیر و حکمها و اللسان الحمیری و حروف المسند؛

کتاب العاشر: فی معارف همدان و انسابها و عیون اخبارها.

این مجموعه کتاب‌های ده‌گانه، که به طور کامل در مورد یمن و انساب مربوط به مردمان آن است، از سوی یک ناشر به صورت مجموعه چاپ نشده است و هر ناشر، با توجه به نسخه‌ای

۱. ر.ک: مرعشی نجفی، کشف الارتیاب، شماره ۷۶.

۲. همدانی، الاکلیل، جزء دهم، مقدمه، ص یز.

که از هر جلد از کتاب داشته، یا با توجه به نیازی که احساس می‌کرده است به چاپ و نشر یک یا چند جزء خاص اقدام نموده است.^۱ در این تحقیق نیز مجلداتی بررسی شده‌اند که در دسترس نویسندگان قرار داشته و به آنها دست یافته است. گفتنی است که شیوه تدوین مجموعه الاکلیل ترکیبی از شیوه‌های فرهنگ‌نامه‌ای و دودمانی است.

کتاب الثانی، یا جزء دوم که با تحقیق محمدبن علی الاکواع الحوالی، در صنعا به چاپ رسیده، در مورد نسب ولد الهمیسع بن حمیر است و خاندان‌های زیر مجموعه وی را از هفت فرزند وی به نام‌های یامن، ایمن، مهسعا، الهاسع، المختسع، متبعا و أقرع می‌داند، از این خاندان‌ها در چند باب نام برده و انساب مربوط به آنان را برمی‌شمرد که قسمت اعظم کتاب الثانی را در بر می‌گیرد؛ از میان این خاندان‌ها برای نمونه می‌توان نسب الصدق،^۲ جریم،^۳ الابیورد،^۴ الغوث،^۵ رجع،^۶ ذی مقار،^۷ آل ذی یزن،^۸ الکلاع،^۹ آل غانم،^{۱۰} الاوزاع،^{۱۱} حضر موت بن سبأ الاصغر،^{۱۲} ذی سحر،^{۱۳} آل الشعبین،^{۱۴} سبأ، کهلان، الهماسع، الجراهم،^{۱۵} العمالق، العباشم^{۱۶} و ... را نام برد. در ادامه در دو باب به اسما متفق در حروف می‌پردازد^{۱۷} و در پایان این جزء به طور مختصر فضائل قحطان را بیان می‌کند.^{۱۸} روش همدانی در این جزء به روش مبسوط و از بالا به پایین بوده و پدر بر پسر مقدم است و چنانچه در وصف اشخاص شعری نقل شده یا اینکه خود آن شخص اشعاری داشته، به آنها اشاره شده و نمونه می‌آورد.

کتاب الثامن، یا جزء هشتم الاکلیل که با عنوان فی ذکر قصور حمیر و محافدها ومدنها و

۱. بنابراین. ارجاع‌های داده شده به این کتاب‌ها در اجزای مختلف، از ناشران متفاوت است و نگارنده نیز به همه اجزا و جلدهای مختلف دست نیافته و در ادامه به محتوای همان اجزای مورد دسترس و مرتبط با موضوع اشاره می‌کند.

۲. همدانی، الاکلیل، جزء دوم: نسب ولد الهمیسع بن حمیر، ص ۳۰.

۳. همان، ص ۳۹.

۴. همان، ص ۴۳.

۵. همان، ص ۹۹.

۶. همان، ص ۱۴۲.

۷. همان، ص ۱۶۳.

۸. همان، ص ۲۳۹.

۹. همان، ص ۲۴۷.

۱۰. همان، ص ۲۵۸.

۱۱. همان، ص ۲۶۱.

۱۲. همان، ص ۳۳۱.

۱۳. همان، ص ۳۵۳.

۱۴. همان، ص ۳۵۸.

۱۵. همان، ص ۳۶۲.

۱۶. همان، ص ۳۶۳.

۱۷. همان، ص ۳۸۸-۳۹۶.

۱۸. همان، ص ۴۱۲.

دفائنها و ما حفظ من شهر علقمة بن ذی جدن و تعلیقه و حواشی انستاس ماری الکرملی البغدادی در بغداد به چاپ رسیده است، به تفصیل به توصیف قصرهای موجود در یمن، از گذشته تا زمان مؤلف و نیز قبور معروف آن می‌پردازد و اشعار بسیاری را در وصف این اماکن می‌آورد. این جزء نیز به‌ویژه در بخش قبور، با توجه به نقشی که قبور در شناسایی انساب دارند و با موضوع علم انساب در ارتباط است.

کتاب العاشر، یا جزء دهم به‌طور کلی در مورد انساب است که با تحقیق محب الدین الخطیب در قاهره به چاپ رسیده است و به معارف همدان، انساب و اخبار مهم آنان اختصاص دارد. این جزء با نسب کهلان بن سبا آغاز شده^۱ و در طی ابوابی به نسب همدان،^۲ بنو عمرو بن همدان،^۳ بنو نوف بن همدان،^۴ نسب یام^۵ و انساب بکیل بن چشم بن حبران^۶ می‌پردازد. در مجموع باید گفت که کتاب الاکلیل دائرة المعارفی بزرگ براساس انساب عرب‌های یمنی است که به جنبه‌های گونه‌گون زندگی آنها نظر دارد و از نظر سیاسی اجتماعی و فرهنگی افزون بر انساب آنان دارای اهمیت بسیاری است، بایسته است که در بررسی تاریخ و فرهنگ عرب‌ها به‌ویژه عرب قحطانی، این کتاب مورد توجه بسیار قرار گیرد.

۳-۲-۴. کتاب الایناس بعلم الانساب

نویسنده این کتاب ابوالقاسم الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن محمد بن یوسف بن بحر، معروف به وزیر المغربی است که در سال ۳۷۰ق، در مصر به دنیا آمد،^۷ پدرش که نسبش را به بهرام‌گور می‌رسانند،^۸ از وزرای الحاکم العبیدی صاحب مصر بود. وی در حالی که بیش از چهارده یا هفده سال نداشت، حافظ قرآن و چند کتاب لغوی و نحوی بود و آن‌چنان که پدرش ذکر کرده ۱۵ هزار بیت شعر از بر داشت و حساب، جبر و مقابله می‌دانست.^۹ زمانی که سی

۱. همدانی، الاکلیل، جزء دهم: فی معارف همدان و انسابها و عیون اخبارها، ص ۱.
۲. همان، ص ۱۰.
۳. همان، ص ۱۱.
۴. همان، ص ۲۸.
۵. همان، ص ۶۸.
۶. همان، ص ۱۰۸.
۷. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۲، ص ۳۰۱.
۸. رجال النجاشی، ص ۶۹؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ج ۲، ص ۱۷۲.
۹. ابن خلکان، همان، ص ۱۷۳.

ساله بود در روز سوم ذی‌القعده سال ۴۰۰ ق، پدر، عمو و برادرانش به دست الحاکم به قتل رسیدند و او به سوی رمله گریخت و پس از مدتی به حجاز و مکه رفت، اما دوباره مجبور به فرار به عراق شد و ابتدا به موصل، سپس به دیاربکر رفت و در آنجا وزارت احمد بن مروان سلطان دیاربکر را بر عهده گرفت و تا زمان مرگش سیزده رمضان سال ۴۱۸ ق در آنجا زیست؛ جنازه او را بنا بر وصیتش به کوفه بردند و در کنار بارگاه حضرت علی علیه السلام به خاک سپردند.^۱ در مورد شهرت او به مغربی گفته‌اند که او مغربی نبوده و چون یکی از اجدادش به نام ابوالحسن علی بن محمد ولایتی در جانب غربی بغداد داشته به او مغربی یا ابن‌المغربی می‌گفتند؛^۲ برخی دیگر گفته‌اند چون جدش در دیوان مغرب کاتب بوده به این نام شهرت یافته است.^۳ نجاشی (۴۵۰ ق) در رجال خود شرح حال کوتاهی از وی آورده است^۴ و به همین دلیل، خوانساری در روضات الجنات او را شیعه امامی دانسته است.^۵ ذهبی پس از ارائه اطلاعات مفیدی درباره او وی را شیعه دانسته است.^۶

برای او در منابع بیش از نه کتاب بر شمرده‌اند که در منطق، ادب، تفسیر، شعر و از جمله انساب است. کتاب مورد نظر ما الایناس بعلم الانساب است که، به گفته ابن‌خلکان این کتاب با وجود اندک بودن حجم، فایده بسیار دارد که دلالت بر فراوانی دانسته‌های مؤلفش می‌کند.^۷

منابع و مصادر کتاب:

مؤلف کتاب در جای‌جای آن از عبارتهایی همچون: قال الفرزدق، قال ابوالیقظان، قال هشام، قال الهیثم [بن عدی]، قال ابوالحسن المدائنی، قال ابن‌حبیب، قال البلاذری، و... به تناوب استفاده کرده است، اما فقط در یک جا از چند سلسله روایت یاد می‌کند:

— حدثنی ابراهیم بن علی الذهلی عن ابن‌ابی‌الشیخ القندی عن عبدالله بن معتمر عن احمد بن یحیی بن جابر البلاذری عن عیاش بن هشام بن محمد الکلبی و غیره من اشیایه... .

۱. ابن‌خلکان، وفيات الاعیان و انباء أبناء الزمان، ص ۱۷۶؛ نجاشی وفات او را در ۱۵ رمضان همان سال دانسته است (رجال النجاشی، ص ۶۹).
۲. ابن‌خلکان، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۱۷۷.
۳. الذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۳۹۵. ۴. رجال النجاشی، ص ۶۹.
۵. موسوی خوانساری، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۳، ص ۱۶۷.
۶. الذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۳۹۶.
۷. ابن‌خلکان، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۱۷۲؛ موسوی خوانساری، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۳، ص ۱۵۶.

– حدثنی الحسن بن عبدالصمد بن الحسين عن أبيه عن احمد بن ابراهيم الاشنانی عن احمد عبید النحوی عن الواقدی عن رجاله و اخبرت ایضاً عن محمد بن اسحاق بن یسار صاحب السیره...^۱

وی یک سلسله روایت دیگر نیز در اوائل کتابش ذکر می‌کند که آن هم به هشام بن محمد کلبی ختم می‌شود، به این ترتیب: محمد بن موسی بن داود العمی روی عن محمد بن عبدالمنعم بن ادریس عن ابی المنذر هشام بن محمد بن سائب کلبی.^۲

به جز این سلسله روایت‌ها، سلسله روایت دیگری در کتاب وی یافت نشد، اما وی از کتاب‌هایی هم نام می‌برد و از آنها مطالبی را نقل می‌کند، مانند: اخبار همدان و اشعارها، از علی بن محمد بن احمد بن الحارث المرهبی،^۳ کتاب نوافل ابنی نزار، از ابن کلبی،^۴ کتاب قریش، از برمکی،^۵ باب اروی بنت حارث بن عبدالمطلب، از کتاب النساء،^۶ مبتداً اسلام عبدالقیس، از ابو عبیده.^۷ همچنین وی در مواردی به دیگر کتاب‌های خویش از جمله ادب الخواص نیز ارجاع می‌دهد.^۸

شیوه تدوین، روش و محتوای کتاب:

این کتاب که با تحقیق ابراهیم الابیری به چاپ رسیده به شیوه فرهنگ‌نامه‌ای و به ترتیب حروف الفبای عربی نگارش شده است. به این صورت که هر اسمی که با یکی از این حروف الفبا آغاز شده، در ذیل حرف مربوط آورده، و سپس نام قبیله آن شخص صاحب اسم و در ادامه، نحوه تلفظ آن، پس از ذکر آبا و نسب شخص، چنانچه فرزندی از وی را می‌شناخته، ذکر نموده و نسب او را تا شخص مذکور ادامه داده است. اگر شعری از این افراد یا از دیگری در مدح یا ذم این افراد و یا اطلاعات دیگری همچون حضور در جنگ‌ها و یا ازدواج‌ها و... در مورد شخص وجود داشته، در پایان ذکر می‌کند.

بنابر آنچه در شیوه و ترتیب کتاب الانساب در ذکر مطالب گفته شد، پس از ذکر اسامی افراد در ذیل حروف مربوط، به قبیله آنها اشاره می‌کند و ترتیبی در مورد ذکر قبائل آن چنان که در

۱. ابن‌المغربی، الانساب بعلم الانساب، ص ۶۱. ۲. همان، ص ۱۴.
 ۳. همان‌جا. ۴. همان، ص ۱۱۴.
 ۵. همان، ص ۱۱۳. ۶. همان، ص ۹۱.
 ۷. همان، ص ۸۷. ۸. همان، ص ۱۳۵-۱۳۶، ۱۶۵ و ۱۹۱.

کتاب‌هایی همچون *الجمهرة النسب*، از ابن‌الکلبی و *النسب*، از ابن‌سلام براساس طبقات نسب عرب‌ها وجود ندارد و افراد قبائل به صورت پراکنده ذکر شده‌اند، از این رو، افراد را باید از طریق اسامی و نه قبائل آنان یافت. آنچه از اسامی قبائل که به صورت پراکنده می‌توان دریافت، آن است که مؤلف به تمام قبائل عرب توجه دارد، از این رو، این کتاب، کتابی در مورد انساب عموم عرب‌هاست و اختصاص به شعبه و قبیله خاصی ندارد؛ از میان قبائل و بطونی که در جای‌جای کتاب ذکر شده‌اند می‌توان، تمیم، ربیع، سدوس، طی، عامله، قضاعه، ازد، بکر بن وائل، قریش، مذحج، عبدالقیس، جهینه، جعفری، اسد، مراد، قیس، خثعم، خزاعه، حمیر، نهد، کلب، کنانه، بنی‌عامر، بنی‌ربیع، مضر، بنی‌نمیر، بجیله، عجل، عک، اشجع، همدان، هوازن، بنی‌عبدشمس بن تمیم، عدی، سلیم، ایاد، فزاره، بلی، ثقیف، سکون، عنزه، تغلب، رباب و... را نام برد.

۳-۳. تأثیر و تأثر انساب‌نگاری عمومی شیعیان و اهل سنت

در قرن‌های اولیه اسلامی و در اوائل شروع تدوین انساب، مؤلفه‌های خاصی که بتوان تألیفات پیروان این دو مذهب را از هم جدا نمود و هر گروه را دارای ویژگی‌های خاص خود دانست، وجود ندارد؛ چنانچه در پی تأثیر و تأثر این دو گروه بر هم باشیم، باید آن را در تأثیرهای افراد متعلق بر این مذاهب بر یکدیگر جستجو کنیم. در این راستا و برای بیان تأثیر و تأثر شیعیان از اهل سنت، ابومنذر هشام بن محمد کلبی (۲۰۴ق) بهترین گزینه و معیار است؛ زیرا وی نخستین و تأثیرگذارترین انساب‌نگار شیعه در قرن‌های اولیه و انساب‌نگاری عمومی است.

ابن‌کلبی بیشترین تأثیر را در انساب از طریق پدرش و چهار نَسابه که از نَسابه‌های اولیه و منبع شفاهی محسوب می‌شدند، دریافت کرده است که عموماً از اهل سنت هستند و مربوط به دوره اموی و قبل از آن می‌شوند. وی به واسطه پدرش محمد بن سائب کلبی (۱۴۶ق) نسب قریش را از ابوصالح و او نیز از عقیل بن ابوطالب فرا گرفته بود و نسب‌کننده را از ابوکناس کندی؛ و نسب ایاد را از عدی بن زیاد آزدی و نسب مضر را از نخار بن اوس و نسب ربیع را از خراش بن اسماعیل.^۱ به نظر می‌رسد هشام بیشترین تأثیر را در انساب، از اینان گرفته باشد، اما در کنار اینان خود هشام نیز بدون واسطه از افرادی مانند عوانه بن حکم کلبی کوفی

۱. ابن‌ندیم، *الفهرست*، ص ۱۰۸.

(۱۴۷ یا ۱۵۸ق) مورخ و نسب‌دان دوره اموی نیز استفاده کرده و تأثیر گرفته است. امکان دارد وی از کسان دیگری که در انساب دستی داشته‌اند، استفاده برده باشد که هنگام بررسی شخص ابن کلبی به آنها پرداختیم، اما به یقین وی از مؤلفانی از اهل سنت که کمی قبل از او یا هم‌زمان با او به تألیف در این رابطه پرداخته‌اند، تأثیر نپذیرفته است؛ کسانی مانند: سحیم‌بن حفص معروف به ابوالیقظان نسابه (۱۹۰ق) مؤلف کتاب‌های النسب الکبیر و نسب خندف و اخبارها؛^۱ محمدبن مسلم شهاب زُهری (د ۱۲۴ق) نویسنده کتاب نسب قومه؛^۲ مؤرج‌بن عمرو السدوسی بصری (۱۹۵ق) مؤلف کتاب‌های نسب قریش و جماهیر قبائل؛ زیرا این کتاب‌ها به دست او نرسیده و از اینکه او از این کتاب‌ها تأثیر پذیرفته باشد، نشانی وجود ندارد.

در طرف مقابل، پس از نگارش کتاب‌های هشام‌بن محمد کلبی (۲۰۴ق)، تألیفات بسیاری پس از آن به آثار وی اشاره کرده و از آنها نقل کرده‌اند. این نشانگر تأثیر بسزای او در تألیفات انساب پس از خود است. یکی از بزرگ‌ترین مصداق‌های این امر کتاب النسب، از قاسم‌بن سلام (۲۲۴ق) است، در صفحه ۳۴۳ کتاب النسب ابن سلام آمده است:

«هذا آخر کتاب ابن کلبی و من هاهنا الی آخر الکتاب مسائل کان یسأل عنها...؛ اینجا آخر کتاب ابن کلبی است و از اینجا تا آخر کتاب در مورد مسائلی است که از آنها پرسیده می‌شود...».

این عبارت نشانگر آن است که ابن سلام تا اینجا کتاب به‌طور کامل از کتاب ابن کلبی نقل کرده و به‌گونه‌ای به خلاصه کردن و رونویسی از آن پرداخته است، مسئله به اینجا ختم نشده، بلکه در صفحه ۳۴۵ آمده است: «قال ابو عبید: قال لی ابن کلبی...»، که نشانگر آن است که مؤلف در بقیه کتاب نیز در حال روایت از ابن کلبی است؛ افزون‌بر آن، اختصارات، اخبار و بسیاری از شواهد شعری موجود در کتاب ابن سلام، در کتاب مادر، یعنی کتاب ابن کلبی نیز وجود دارد؛^۳ بنابراین کتاب ابن سلام، خلاصه‌ای را از جمهرة النسب ابن کلبی ارائه داده است از این رو، هنگامی که برای اولین بار به راوی آن ابوسعید ارائه شد، وی گمان کرد که آن همان کتاب جمهرة النسب ابن کلبی است،^۴ که کاملاً محق است.

علمای عامه که به واسطه شیعه بودن هشام کلبی و پدرش، نسبت به آنان موضع‌گیری خاص

۱. ابن رسول، طرفه الاصحاب فی معرفة الانساب، ص ۸؛ مرعشی نجفی، کشف الارتباب، ذیل شماره ۳۱.

۲. سدوسی، کتاب حذف من نسب قریش، ص ۵. ۳. ابن سلام، کتاب النسب، ص ۱۹۵.

۴. همان، مقدمه، ص ۲۷.

داشته و در عدالت آن دو تشکیک کرده‌اند، برای اینکه از اطلاعات ارائه شده از سوی ابن‌کلبی بی‌بهره نمانند، کتاب ابن‌سلام را تهذیب و پاکسازی کتاب ابن‌کلبی دانسته‌اند و بر کتاب النسب او اعتماد کرده‌اند،^۱ از جمله این کتاب‌ها می‌توان به التبيين في انساب القرشيين، از ابن‌قدمه (۲۰۶ق)،^۲ نهاية الارب في معرفة انساب العرب و قلائد الجمعان في التعريف بقبائل الزمان، هردو از قلقشندی (۸۲۱ق)، الاصابة في تمييز الصحابة، از ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ق)،^۳ و... را نام برد. از این رو، کتاب‌های ابن‌کلبی حتی به کتاب‌های کسانی که در عدالت او تشکیک کرده بودند، به‌واسطه کتاب ابن‌سلام راه یافت. این در صورتی است که بسیاری از کتاب‌های تاریخی و انساب، بدون واسطه از ابن‌کلبی و کتابش استفاده و نقل کرده‌اند. از این گروه می‌توان کتاب النسب، القبائل الكبير، المحبر، العمان و الربائع في النسب، کتاب المشجر، انساب الشعراء و من نسب من الشعراء الى امهاتهم، از کتاب‌های محمدبن‌حبيب (۲۴۵ق)^۴ و کتاب‌های محمدبن‌عبد بن‌سليمان (قبل از ۳۰۰ق) که کتاب‌های بسیاری در نسب دارد،^۵ تاریخ طبری و انساب الاشراف بلاذری،^۶ الانباه الى قبائل الروات، ابن‌عبدالبر (۴۶۳ق)،^۷ و... را برشمرد. بنابراین، کتاب ابن‌کلبی با واسطه یا بی‌واسطه، به بیشتر کتاب‌های انساب و تاریخی راه یافته و تأثیرات جاودانه‌ای در پی داشته است. برخی معاصران نقش ابن‌کلبی را در انساب، به نقش ابن‌اسحاق (۱۵۱ق) در السير و المغازی تشبیه کرده و تمام کسانی را که پس از ابن‌کلبی وارد علم انساب شده‌اند، به‌گونه‌ای وام‌دار او دانسته‌اند.^۸

۳-۴. منابع انساب‌نگاران شیعه در انساب‌نگاری عمومی

باید دانست که در منابع انساب‌نگاری عمومی نمی‌توان به درستی بین منابع انساب‌نگار شیعه و اهل سنت تفاوت چندانی قائل شد و تقریباً هردو گروه منابع یکسانی داشته‌اند، اما نباید از نظر

۱. ابن‌سلام، کتاب النسب، ص ۹.
۲. ابن‌قدمه، التبيين في انساب القرشيين، ص ۸۴.
۳. همان، ص ۲۸.
۴. ابن‌حبيب، المحبر، ص ۵۰۳-۵۲۰؛ شاکر مصطفی، التاريخ العربي و المؤرخون، ج ۱، ص ۱۹۴-۱۹۵.
۵. ر.ک: ابن‌ندیم، الفهرست، ص ۱۱۸.
۶. ابن‌کلبی، جمهرة النسب، مقدمه سهیل زکار، ج ۱، مقدمه، ص ۲.
۷. ابن‌عبدالبر اندلسی، الانباه الى قبائل الروات (ذیل القصد و الامم الى انساب العرب و العجم)، ص ۴۵-۴۶.
۸. ابن‌کلبی، جمهرة النسب، ج ۱، ص ۲.

دور داشت که انساب‌نگاران شیعه در استفاده از این منابع پیش‌قدم بوده و از تنوع بیشتری نسبت به اهل سنت برخوردار بوده‌اند. با توجه به این مسئله، منابعی که انساب‌نگاران شیعه در انساب‌نگاری عمومی از آنان بهره برده‌اند، برشمرده می‌شوند.

۳-۴-۱. نسب‌دانان نخستین

از نسب‌دانان نخستین که منبع مؤلفان در تدوین علم نسب بوده‌اند می‌توان در منابع به نام کسانی همچون: صُحاربن عَیاش عبدی، نَسابَه بَکری، عقیل بن ابی طالب، ابوصالح، ابوکناس کندی، نَخاربن اوس، عدی بن رثاث ایادی، خراش بن اسماعیل عَجلی، ذَکوان سَمان، حَنَاف بن یزید بن جَعَوَنَه، زید بن الکیس نَمَری، ابوبکر، عمر، جُبیر بن مُطعم، سعید بن مُسیب، محمد بن سعید بن مُسیب، ابوجَهم بن حُذیفَه عَدَوی، عُبَیة بن عمر بن عبدالرحمن بن حارث مَخزومی، یحیی بن عُرْوَة بن زبیر، عَمرو بن خَوَلَه، ابوبکر بن حَکَم، ابن لسانُ الحُمَرة، حماد بن بِشَر کلبی، ابن زباله، ابن کواءیشکری،^۱ ابونصر محمد بن سانِب کلبی، دست یافت؛^۲ این نَسابه‌ها نیز هرکدام در نسب جماعتی خاص از عرب‌ها تبحر داشتند که معمولاً در مورد قبائلی بود که خود بدان تعلق داشتند یا اینکه غالباً با آنان در ارتباط بوده‌اند. برای مثال، عقیل بن ابی طالب در نسب قریش، ابی‌الکناس الکندی در نسب کنده، نخاربن اوس العدوانی در نسب معد بن عدنان، عدی بن رثاث الایادی در نسب ایاد، خراش بن اسماعیل عَجلی در نسب ربیع^۳ تبحر داشته‌اند که هشام بن محمد کلبی و نَسابه‌های بعدی نیز علومشان را در انساب از اینان گرفته و کتاب‌هایی در نسب قبائل، یا انساب عرب، یا جماعتی از آنان نوشته‌اند.

۳-۴-۲. مصاحبه و گفتگو با علما و شیوخ قبائل

با توجه به اهمیتی که قبائل در حفظ انساب و ایام قبیله خویش داشتند، همیشه میان قبائل افرادی یافت می‌شدند که به حفظ این مفاخر مبادرت می‌ورزیدند، این افراد معمولاً از میان علما، شیوخ و بزرگان قبائل مختلف بوده و با انساب و اخبار قبائل خویش آشنایی داشته‌اند.

۱. ابن ندیم نام او را عبدالله بن عروض از طایفه بنی یشکر ذکر کرده و از شیعیان و اصحاب امام علی (علیه السلام) دانسته است (ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۰۲).
 ۲. ر. ک: همان، ص ۱۰۱ به بعد.

۳. همان، ص ۱۰۸.

گفتگو و مصاحبه با اینان یکی دیگر از منابع انساب‌نگاران شیعه به حساب می‌آید. از افرادی با این ویژگی که انساب‌نگاران شیعه با آنها مذاکره داشته‌اند می‌توان از کسانی همچون: ابوباسل الطائی،^۱ عامر بن شبل الجرمی،^۲ رجل من بنی‌بجتر من طی،^۳ رجل من بنی‌عقیل،^۴ و روایتی از قبیله کلب؛^۵ شیوخی از بجهله از فرزندان جریر بن عبدالله البجلی و علمای قضاعه^۶ و از علمای قریش، ابوالسائب مخزومی، زیاد بن عبدالله البکائی^۷ و معروف بن خربوذ^۸ و بسیاری دیگر نام برد.

۳-۴-۳. کتاب‌های پیشینیان

چنان‌که در فصل دوم بیان شد، افرادی مانند فؤاد سزگین عقیده دارند که پیش از اسلام نیز کتاب‌هایی در خصوص انساب وجود داشته و مواردی را بر می‌شمرد، مانند آنچه از گفته جاحظ می‌توان دریافت که بسیاری از نسب‌شناسان پیش از اسلام نیز کتاب‌هایی در نسب نوشته‌اند. جمله قدیمی‌ترین مؤلفان که از او یاد شده، سبطیح ذنبی (۵۲ قبل از هجرت)^۹ است. عبدالله بن محمد بن عماره یکی از نسب‌شناسان قرن دوم هجری گفته است: نمی‌داند چرا اعقاب زنی به نام «فرتنی» از کتاب النسب محو شده است. بنابراین، کتابی وجود داشته که اعقاب این زن از آن کتاب حذف شده است. فرزددق، شاعر معروف نیز دفتر انساب دغفل را که از مُحَمَّدْرمان^{۱۰} بود، ستوده است. مسعودی نیز کتاب نسب بسیار کهنی را که به بروخ بن ناریا،

۱. ابن کلبی، الأضنام، ص ۵۹.

۲. همان، ص ۴۸.

۳. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۷۹.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۰۱.

۵. ابن کلبی، نسب معد و الیمین الکبیر، ص ۵۹۹.

۶. الانباری، شرح دیوان المفضلیات، ص ۱۱۵-۳۱۰.

۷. ابن حبیب، المنطق فی أخبار قریش، ص ۳۸-۱۹۱.

۸. بلاذری، فتوح البلدان، ج ۱، ص ۶۲؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۷۶.

۹. نام وی ربیع بن ربیع بن مسعود بن عدی بن الذئب و از تیره بنی‌مازن از قبیله ازد بوده و از معمرین و کاهنان جاهلی غسانی به شمار می‌رفته است؛ عرب‌ها او را در اختلافات‌شان حکم قرار می‌دادند و قضاوتش را می‌پذیرفتند، حتی عبدالمطلب بن هاشم بر سر اختلافی که با جماعتی از بنی‌قیس عیلان، بر سر آب در طائف پیدا کرده بود، حکم وی را پذیرفت؛ برای مطالعه بیشتر ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۹؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۱، ص ۵۳۶، زرکلی، الأعلام، ج ۳، ص ۱۴.

۱۰. مخضرم به کسی گویند که زمان جاهلیت و اسلام را درک کرده باشد (ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۲۹).

کاتب ارمیای نبی، نسبت داده می‌شد، خوانده است. برخی نسب‌شناسان در قرن‌های سوم و چهارم هجری از نسب‌نامه‌های کهنی که عرب‌ها درباره حمیریان نوشته و زُبُر نامیده می‌شدند، استفاده می‌کردند.^۱ با این توصیفات، به نظر می‌رسد بررسی وجود کتاب‌هایی مربوط به پیش از اسلام در خصوص انساب، به‌ویژه در جنوب شبه جزیره العرب نتیجه‌بخش باشد هرچند در عمل، هم‌اکنون موردی در دست نیست. به جز کتاب‌های انساب، کتاب‌های دیگری نیز در مورد ایام و تاریخ عرب وجود داشته و مورد استفاده انساب‌نگاران واقع شده است. مانند کتابی که به شخصی به نام «حماد» نسبت داده شده و ابن‌کلبی به آن اعتماد کرده و گفته است: «اخذته من کتاب حماد».^۲

با توجه به این مطالب می‌توان یکی از منابع انساب‌نگاران شیعه را کتاب‌های پیشینیان عرب و اطراف آنان، اعم از کتاب‌های انساب، تاریخ عرب و ایام و... دانست.

۳-۴-۴. کتیبه‌ها و سنگ مقبره‌ها

کتیبه‌ها، کتابه‌ها، اسناد و به‌ویژه نوشته‌هایی که بر روی سنگ مقبره‌های قدیمی نگاشته شده‌اند، از دیگر منابع مورد استفاده انساب‌نگاران شیعه هستند؛ نمونه برجسته در این خصوص ابو محمد حسن بن احمد بن یعقوب همدانی (۳۳۴ق) است. وی در کتاب الثامن، یا جزء هشتم الاکلیل با عنوان: «فی ذکر قصور حمیر و محافدها و مدنها و دفانتها و ما حفظ من شهر علقمة بن ذی جدن»، به تفصیل به توصیف قصرهای موجود در یمن از گذشته تا زمان مؤلف و هم‌چنین قبور معروف آن دیار می‌پردازد. در این جزء به‌ویژه در بخش قبور، با توجه به نقشی که مقبره‌ها در شناسایی انساب دارند، در جزء دهم کتاب نیز با عنوان «فی معارف همدان و انسابها و عیون اخبارها» که اختصاص به انساب بنی‌همدان و اخبار ایشان دارد بارها به سندهایی اشاره می‌کند که بر سنگ‌های مکان‌های مختلف حک شده‌اند. برای مثال، او از سندی بر روی سنگی در دیوار غربی مسجد «ریده»^۳ و هم‌چنین از سندی در قصر «ریده»^۴ گزارش می‌دهد. وی با

۱. سزگین، تاریخ نگارش‌های عربی، ج ۱، ص ۳۵۹-۳۶۳.

۲. طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۱، ص ۶۰۱؛ انباری، شرح دیوان المفضلیات، ص ۳۳؛ ابوالفرج اصفهانی،

الأغانی، ج ۱۷، ص ۳۱۹. ۳. همدانی، الاکلیل، جزء ۱۰، ص ۱۱۱.

۴. همان، ص ۲۱.

واسطه نیز از این کتیبه‌ها گزارش می‌دهد؛ برای مثال، او می‌گوید: مسلمة بن یوسف، سندی را بر روی سنگی در «خیوان» خوانده که از بعضی از قصرهای جاهلی جدا شده و باقی بوده است.^۱ او همچنین به نقل از همین شخص، از سندی بر روی مصار ظباء در «خیوان» گزارش می‌دهد.^۲ بسیاری از این کتیبه‌ها با موضوع انساب در ارتباط است و می‌توان از آنها به‌عنوان منبعی دیگر در انساب‌نگاری شیعیان نام برد.

فصل چهارم

تاریخچه انساب‌نگاری اختصاصی شیعیان

درآمد

در فصل سوم، به انساب‌نگاری عمومی از سوی شیعیان پرداخته شد که مقصود از آن، انساب‌نگاری عموم عرب‌ها اعم از شمالی و جنوبی، قریشی و غیر قریشی، طالبی، عباسی و... بود. در این فصل به تألیفات شیعیان که اختصاص به آل ابی طالب یا همان طالبیان دارد و از نظر تاریخی نیز پس از انساب‌نگاری عمومی به وجود آمده است، پرداخته می‌شود.

۴-۱. دلایل پیدایش و شکوفایی انساب آل ابی طالب

از اواخر قرن دوم و با تدوین انساب و شروع انساب‌نگاری و وضع قواعد و ضوابطی برای آن، کم‌کم تحولی چشمگیر در نسب‌شناسی و در پی آن، انساب‌نگاری پدید آمد؛ زیرا پیش از آن عرب‌ها خود را منتسب به قبایل خویش می‌کردند و به آن افتخار می‌نمودند و شرافت و بزرگی، به پاکی نسب بود و هرکس منتسوب به نسب پاک عربی بود، شریف شمرده می‌شد. اما از این زمان به بعد نسب‌شناسی و انساب‌نگاری رنگ و بوی دینی به خود گرفت و انتساب و نزدیکی به رسول خدا ﷺ، به عنوان یک افتخار تلقی می‌شد؛ خواه از اولاد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام باشد، یا از ذریه محمد بن حنفیه، یا جعفر و عقیل بن ابی طالب، یا حتی عباس بن عبدالمطلب. اما هرچه زمان می‌گذشت این محدوده نیز به دلانلی تنگ‌تر می‌شد. با شروع انساب‌نگاری آل ابی طالب در قرن سوم که به طور اختصاصی به نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرداخت، بنی عباس از

کتاب‌هایی که با این عنوان نگاشته می‌شد، کنار گذاشته شدند، بنابراین، در آنها به اولاد ابوطالب علیه السلام که با پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله دارای پیوندهای بیشتری بودند و احفاد مشترک داشتند، پرداخته شد. به خصوص که براساس پایه‌ای از روایات و برخلاف قاعده عرب‌ها که فرزند به پدر انتساب می‌یابد و نه مادر، اما این قضیه و قاعده در مورد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام صدق نمی‌کند. در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «لِکُلِّ بَنِي أُثْمِي غُصْبَتِهِمْ لِأَبِيهِمْ إِلَّا ابْنَتِي فَاطِمَةَ، اَنَا أَبُوهُمَا وَغُصْبَتُهُمَا».^۱ از این رو، به آنان عنوان شریف اطلاق می‌شد که برخاسته از شرافتی است که به واسطه نزدیکی به پیامبر صلی الله علیه و آله کسب کرده بودند. این محدوده (فرزندان ابی طالب) تا قرن هفتم که محدوده زمانی تحقیق است، ادامه یافت؛ اما در پایان قرن هفتم با نگارش کتاب‌هایی همچون طرفة الاصحاب از سوی ابن‌رسول (۶۹۴ق) که یکی از حاکمان یمن بود، عنوان شریف محدود به فرزندان مشترک حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام شد،^۲ البته در قرن‌های پیشتر نیز کتاب‌هایی مانند کتاب ابناء الامام فی مصر و الشام، در قرن پنجم هجری در این محدوده نگاشته شده بودند، اما این امر عمومیت نیافته بود. در سده نهم هجری هنگامی که قلقشندی اشراف مصر را معرفی می‌کند، آنان را از اولاد امیرالمؤمنین علی علیه السلام از نسل فاطمه زهرا علیه السلام دخت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌داند. این موضوع در قرن دهم هجری به بعد، به‌ویژه در نزد شیعیان ادامه یافت.

از دیگر دلایل رشد انساب‌نگاری آل ابی طالب آیات و روایاتی است که در فضائل سادات و نسب‌نگاری آنان وارد شده است.

در قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارند که نشانه‌ای بر فضیلت سادات و آل پیامبر صلی الله علیه و آله است، از آن جمله است آیه: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ؛^۳ ما تو را کوثر دادیم». بیشتر مفسران، همچون علی‌بن‌ابراهیم قمی (۳۲۹ق)، شیخ طبرسی (۵۴۷ق)، علامه طباطبایی (۱۴۰۲ق)، این سوره را سند افتخار سادات دانسته‌اند و کوثر را بر کثرت نسل و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاق کرده‌اند و گفته‌اند: این سوره برای رد سخنان عیب‌جویانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را ابر و بی‌دنباله و بدون نسل می‌دانستند^۴ و خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله نسلی عطا نمود تا قیامت باقی و برقرار خواهد بود؛ با

۱. ابن طباطبا، ابناء الامام فی مصر و الشام، ص ۷۲. ۲. ابن‌رسول، طرفة الاصحاب فی معرفة الانساب، ص ۹.

۳. کوثر، ۱.

۴. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۴۵؛ طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۸۵۶؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲۰،

اینکه شمار زیادی از سادات در دوران‌های مختلف قتل عام شدند؛ با این حال، دنیا از ایشان پُر است، اما از دشمنان ایشان، یعنی بنی‌امیه نامی هم باقی نمانده است.^۱ آیه دیگر در فضیلت اهل بیت (علیهم‌السلام) و سادات، آیه مودت است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛^۲ ای پیامبر بگو در ازای آن رسالت پاداشی از شما نمی‌خواهم مگر مودت و دوستی با خویشاوندان».

خداوند در این آیه مزد رسالت پیامبر خویش را نیکی کردن و دوستی اهل بیت ایشان (علیهم‌السلام) دانسته است، تا رحم و خویشاوندی وی را قطع نکنند و حرمت آنان را نگه دارند. این امتیازی بزرگ برای خاندان اهل بیت (علیهم‌السلام) و نیز سادات مکرم است که همه مفسران در ذیل این آیه بر این مطلب تأکید دارند.^۳ همچنین آیه خمس که برای ذوی القربی و نزدیکان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) تعیین شده است.^۴

در کنار آیات، روایات بسیاری نیز در مناقب و فضائل اهل بیت (علیهم‌السلام) و سادات وارد شده است؛ از جمله: سیوطی در کتاب خود از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نقل کرده است که فرمود: «ادبوا اولادکم علی ثلاث خصال: حبّ نبیکم و حبّ اهل بیته و قرائة القرآن»^۵ فرزندانان را بر سه خصلت تربیت کنید: دوستی با پیامبرتان، دوستی با اهل بیت پیامبر و قرائت قرآن» که در این سخن، دوستی اهل بیت (علیهم‌السلام) هم‌ردیف دوستی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و قرائت قرآن قرار گرفته است.

در روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده است که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود:

«انی شافع یوم القیامة لاربعة اصناف ولو جاؤوا بذنوب اهل الدنیا: رجل نصر ذریتی و رجل بذل ماله لذریتی عند المضیق و رجل احبّ ذریتی باللسان و بالقلب و رجل یسعی فی حوائج ذریتی اذا طردوا أو شردوا»^۶ من در روز قیامت چهار گروه را شفاعت می‌کنم هر چند که با تمام گناهان اهل دنیا آمده باشند: شخصی که ذریه‌ام را یاری کند و شخصی که مالی را به ذریه من در هنگام تنگدستی بخشش کند و شخصی که ذریه مرا با زبان و قلب دوست داشته باشد و شخصی که برای برآوردن حاجات ذریه من هنگامی که طرد شده‌اند، برآید».

۱. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۸۸. ۲. شوری، ۲۳.

۳. برای نمونه ر.ک: طوسی، الثبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۵۸-۱۵۹؛ تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۱۵-۱۷؛ زمخشری، الکشاف، ج ۳، ۴۶۶-۴۶۸.

۴. ابوالفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۰.

۵. سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۱. ۶. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۶۰.

در روایتی دیگر از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود:

«اکرموا اولادی، الصالحون لله و الصالحون لی؛^۱ فرزندان مرا گرامی بدارید، نیکانشان را برای رضای خدا و بدانشان را برای من».

همچنین فرمود:

«کل بنی انثی فان عصبتهم لابیهم ما خلا ولد فاطمة و أنا عصبتهم» یا اینکه فرمود: «کل بنی آدم ینتمون الی عصبتهم الا ولد فاطمة و أنا ولیهم و عصبتهم»^۲ همه انسان‌ها به پدرشان نسبت داده می‌شوند، اما فرزندان فاطمه (علیها السلام) منسوب به من هستند و من پدر آنهایم».

و فرمود:

«کل نسب و صهر منقطع یوم القیامة الا نسبی و سببی»^۳ هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع شده و بی‌فایده است، مگر سبب و نسب من که پابرجاست. این روایت را با اندکی تغییر نیز نقل کرده‌اند».^۴

روایات بسیاری از انمه (علیها السلام) نقل شده است بدین مضمون که در روز قیامت تمام انسان‌ها به نام خودشان یا مادرانشان فراخوانده می‌شوند، مگر شیعیان علی بن ابی طالب (علیه السلام) که به نام خودشان و پدرانشان خوانده می‌شوند.^۵ البته ممکن است این قبیل روایات، از نظر محتوایی با بسیاری از مبانی اسلامی و شیعی ناسازگار باشند.

هرچند این آیات و روایات می‌توانند مؤیدی بر کار انساب‌نگاران انساب‌طالبان باشند، اما به نظر می‌رسد دلیل اصلی پیدایش و شکوفایی انساب آل ابی طالب، پیدایش نهادی به نام «نقابت» بود که نقش اساسی در این باره ایفا کرد؛ از آنجایی که نقش این نهاد در ارتباط با انساب‌نگاری طالبیان دارای اهمیت بسیاری بوده و زمان پیدایش آن با زمان پیدایش و شکوفایی انساب‌نگاری طالبیان تطابق دارد از این رو، در ابتدای فصل بعد، به طور مفصل درباره چگونگی پیدایش این نهاد و رابطه تنگاتنگ آن با انساب‌نگاری طالبیان بحث خواهد شد.

۱. نراقی. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۶۸.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۳۳؛ سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۷۸.

۳. طوسی، الامالی، ص ۳۴۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۳۷-۲۳۸.

۴. سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۸۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۹.

۵. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۴۰-۲۴۱.

۲-۴. جریان شکل‌گیری انساب آل ابی‌طالب

در قرن‌های آغازین اسلامی، به دلالتی همچون گسترده نبودن یا وجود نداشتن زمینه‌های سیاسی و اجتماعی، نیازی به جدا کردن انساب آل ابی‌طالب و به طور مستقل و پرداختن به آنها احساس نمی‌شد، به همین دلیل انساب آل ابی‌طالب مانند دیگر انساب عرب‌ها در کتاب‌های عمومی انساب عرب و قریش ثبت می‌شد.^۱ آنچه از برخی منابع برمی‌آید، نخستین کسی که انساب آل ابی‌طالب را در کتابی مستقل تصنیف کرد، فردی به نام ابوالحسن یحیی بن حسن عقیقی (۲۱۴-۲۷۷ق) بود^۲ که به یحیی نَسابه مشهور بود و در زمان خویش منصب نقابت شهر مدینه را نیز برعهده داشت.^۳ این تصنیف که در میانه قرن سوم هجری نگاشته شد، راه جدیدی فراروی انساب‌نویسان قرار داد؛ هرچند خود این کتاب با نام انساب آل ابی‌طالب هم‌اکنون در دسترس نیست، اما منبع مهمی برای کتاب‌های انسابی که در قرن‌های بعد نگاشته شده‌اند، بوده است و نویسندگانی مانند شیخ الشرف عبیدلی (۴۳۷ق) و...، استفاده شایانی از آن نموده‌اند. به این وسیله کتاب یحیی نَسابه (۲۷۷ق) توانسته است اثر شگرف و قابل توجه خویش را در انساب‌نگاری آل ابی‌طالب به خوبی بر جای گذارد. ناگفته نماند که «موریموتو» نویسنده ژاپنی از یک نسخه خطی موجود در انیستیتو مطالعات فرهنگ شرق، وابسته به دانشگاه توکیو نام می‌برد که رساله‌ای کوچک در مورد انساب آل ابی‌طالب است و نویسنده آن همین یحیی نَسابه بوده و احتمالاً در سال ۵۵۱ق، در شهر دمشق استنساخ شده است.^۴ از این رساله نسخه‌ای تصویری در کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی نیز موجود است که با نام کتاب المعقبین من ولد الامام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به چاپ رسیده است، اما دلیلی بر اینکه این رساله کوچک دقیقاً همان کتاب مشهور یحیی نَسابه بوده است، وجود ندارد. البته این مسئله را نیز نباید از نظر دور داشت که ممکن است این رساله به احتمال بسیار، استنساخی از جزئی از کتاب مشهور و مفقود یحیی نَسابه یا خلاصه‌ای از آن باشد.

۱. ر.ک: ابن کلبی، الجمهرة، ص ۳۰-۳۱؛ زبیری، کتاب نسب قریش، ص ۳۹-۸۹، ابن حزم اندلسی، جمهرة انساب العرب، ص ۳۷-۶۹.

۲. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبین، ص ۵۸.

۳. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۲۰۳-۲۰۴.

۴. موریموتو، «شکل‌گیری علم انساب آل ابی‌طالب در قرون چهارم و پنجم هجری»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، س ۲۹، ش ۳-۴، ص ۲۶۵.

برخی نسب‌شناسان معاصر همانند کمونه و مرعشی نجفی رحمته‌الله، کتاب *الحسین الغصون فی آل یاسین*، نوشته *الحسین بن احمد الحسینی* (۲۶۰ یا ۲۹۰ق) را اولین کتاب مشجّر در انساب آل ابی طالب معرفی می‌کنند^۱ که در کتاب‌های دیگر انساب به آن اشاره‌ای نشده است. البته ادعای مذکور خللی به اول بودن نگارش کتاب *یحیی نسابه* وارد نمی‌کند، زیرا همان‌گونه که بیان شد، کتاب *عقیقی* در میانه قرن سوم نگاشته شده است، اما تاریخ دقیق تألیف کتاب *الحسین الغصون فی آل یاسین* و همچنین زمان وفات و دوره زندگی مؤلف آن مشخص نیست. از سویی دیگر، این ادعا در مورد اولین کتاب «مشجّر» در مورد آل ابی طالب است، نه به طور عموم؛ بنابراین، کتاب *الغصون* شاید نخستین کتاب نگاشته شده مشجّر در مورد انساب آل ابی طالب باشد.

اگر چه تألیف *عقیقی نسابه* شروع خوبی برای نگارش انساب آل ابی طالب بود، اما مدتی طول کشید تا این رشته ادامه یابد و بتواند به کمال مطلوب خویش برسد. برای اینکه بتوان بهتر و ملموس‌تر به بررسی چگونگی و سیر این تکامل پرداخت، باید در نحوه ارتباط نخستین نگاشته با تألیفات بعدی و ریشه‌یابی آن، چند نمونه را در زمان‌های مختلف به بررسی گذاشت.

کتاب *مفقود شده عقیقی نسابه* (۲۷۷ق) از طریق نوه نویسنده، بنا بر ادعای نویسنده *المجدی، عمری (ابن صوفی)* (زنده در ۴۶۶ق) به *ابن خداع*^۲ (زنده در ۳۶۱ق) و *شیخ الشرف عبیدلی* (۴۳۵ یا ۴۳۷ق) که مصنف کتاب *تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب* است، تعلیم داده شد. همچنین *ابونصر بخاری* (زنده در ۳۴۱ق) در سرّ السلسله به چند نفر از مشایخ خویش که مهم‌تر هستند، یکجا اشاره می‌کند، مانند: *ابویقظان* (۱۷۰ یا ۱۹۰ق)، *هیثم بن عدی* (۲۰۷ق)، *محمد بن عمر واقدی* (۲۰۷ق)، *هشام بن محمد کلی* (۲۰۴ یا ۲۰۶ق)، *علی بن مجاهد کابلی* (ح ۲۱۰ق)، *ابن خرداذبه* (۲۳۰ق)، *محمد بن حبیب* (۲۴۵ق)، *زبیر بن بکار* (۲۵۶ق)، *الناصر حسن بن علی* (۳۰۴ق) از امامان زیدیه، *محمد بن جریر طبری* (۳۱۰ق)، *حمزه بن حسن اصفهانی* (۳۶۰ق)، که در ادامه این افراد، از *یحیی بن حسن عقیقی*^۳ مورد نظر ما نام می‌برد که نشان می‌دهد *ابونصر بخاری* (زنده در ۳۴۱ق) از کتاب وی استفاده کرده و از آن تأثیر پذیرفته

۱. مرعشی نجفی، *کشف الارتیاب*، شماره ۳۸.

۲. وی *حسین بن جعفر بن حسین بن... بن علی بن الحسین بن علی* علیه السلام متولد سال ۳۱۰ ق، معروف به *ابن خداع* مصری است که کتابی در نسب نگاشته و مسافرتی به دمشق داشته و در آنجا با بعضی از اشراف دیدار کرده است، وی سرانجام در مصر، که محل سکونت وی بود، درگذشته است (ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۱۴، ص ۳۵).

۳. بخاری، *سلسلة العلویة*، ص ۸۹.

است. از طرفی، از میان شیوخ ابونصر بخاری، فقط یحیی نسابه (عقیقی) مصنف انساب آل ابی طالب و طالبیان است و دیگران یا به کتاب‌های انساب عرب، قریش و... پرداخته‌اند یا نویسنده کتاب‌های تاریخ عمومی هستند. این امر بیانگر آن است که در زمان تألیف کتاب ابونصر بخاری در نیمه اول قرن چهارم هجری، کتاب‌های انساب آل ابی طالب به آن مقدار نبوده‌اند که او بتواند بیشتر از کتاب‌های نوشته شده در مورد انساب آل ابی طالب به‌عنوان منبع استفاده کند؛ زیرا این علم در این زمان چندان پیشرفت نکرده و ترقی نیافته بود و لاجرم ابونصر بخاری به کتاب‌های تاریخ و کتاب‌های انساب عمومی روی آورده بود. اما هنگامی که به تألیفاتی در قرن‌های بعد مراجعه می‌کنیم، وضع به‌طور کامل فرق می‌کند، برای مثال، وقتی به کتاب الفخری فی انساب الطالبیین که در اوائل قرن هفتم هجری و به سال ۶۰۶ ق نگاهشته شده است، مراجعه کنیم؛ در جایی مؤلف به معرفی نسابه‌هایی می‌پردازد که در جای‌جای کتاب خود از آنان نقل قول می‌کند، در میان آنان به نام‌هایی همچون ابن‌المنتاب (زنده در آغاز ۴۰۴ ق)، ابن‌خداع، ابوالقاسم تمیمی اصفهانی (۴۰۰ ق)، شیخ الشرف عبیدلی (۴۳۵ یا ۴۳۷ ق) مصنف تهذیب الانساب، ابوالغنائم دمشقی (۴۳۸ ق)، ابوعبدالله طباطبایی (۴۴۹ ق) که وی تهذیب را با اضافه کردن تعلیقه تصحیح نمود، ابوالحسن عمری (زنده در ۴۶۶ ق) مؤلف المجدی فی انساب الطالبیین، ابواسماعیل طباطبایی (زنده در ۴۷۹ ق) مؤلف منتقلة الطالبیة، و...^۱ به چشم می‌خورد که در زمان تألیف کتاب الفخری فی انساب الطالبیین، به دست مروزی (زنده در ۶۱۴ ق)، تألیفات آنان از مآخذ معتبر بوده که وی اقدام به نقل قول از آنها کرده است. از سویی دیگر، همه این نسابه‌ها، البته به جز التمیمی (۴۰۰ ق)، مؤلفان کتاب‌های مستقل در مورد انساب آل ابی طالب بوده‌اند، بنابراین، در این زمان، سلسله نقل قول در خود کتاب‌های انساب آل ابی طالب به حدی از گسترش و توسعه رسیده که صاحب الفخری تنها به آنها اکتفا نموده و خود را از منابعی، همچون منابعی که مؤلف سرّ السلسله در قرن سوم، از آنها برای تألیف کتابش استفاده کرده بی‌نیاز دانسته است، البته مروزی آن‌چنان که خود بدان تصریح می‌کند، تعلیقه‌ای بر کتاب سرالانساب (سرّ السلسله العلویة) نوشته است.^۲

با تأملی در منابع کتاب الفخری (تألیف ۶۰۶ ق) این نکته قابل گفتن است که دوره حیات

۱. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، ص ۸، ۱۴ و ۳۵.

۲. همان، ص ۱۴.

همه این مؤلفان قرن‌های چهارم و پنجم است. این مسئله نشانگر آن است که انساب‌نگاری مستقل در مورد انساب آل ابی‌طالب که در اواخر قرن سوم و با کتاب انساب آل ابی‌طالب، از یحیی نسابه شروع شده بود، در این دو قرن چهارم و پنجم به اوج خود رسید و توانست نسل‌های پس از خود را از خود جدا کند. به کتاب‌های تاریخ عمومی و نیز کتاب‌های انساب عمومی، بی‌نیاز گرداند و به بالندگی برسد.

۴-۳. تألیفات شیعیان در انساب‌نگاری آل ابی‌طالب

همان‌گونه که در فصل دوم، در جدول مربوط به تألیفات مسلمانان در انساب‌نگاری آمده، تألیفات بسیاری از قرن سوم به بعد، در مورد انساب آل ابی‌طالب به نگارش درآمده‌اند. این محدوده نگارش موضوعی که در ادامه انساب‌نگاری عمومی و با گسترش آن به نوعی تخصصی شده و در محدوده‌ای تنگ‌تر با توجه به مسائل و علائق مذهبی و قومی شکل گرفت و با استفاده از ظرفیت‌های مذهب شیعه، رشد و نضج یافت، در قرن‌های چهارم و پنجم به شکوفایی دست یافت و همین سیر را تا پایان قرن هفتم ادامه داد. در این قسمت مهم‌ترین کتاب‌های انساب‌نگاری در دسترس، که مؤلف به آنها دست یافته است، معرفی و بررسی می‌شود.

۴-۳-۱. کتاب المعقبین من ولد الامام امیرالمؤمنین علیه السلام

این کتاب منسوب به ابوالحسین یحیی نسابه - معروف به عقیقی - ابن‌الحسن بن جعفر الحجة بن عبیدالله الاعرج بن حسین الاصغر بن امام زین‌العابدین علیه السلام است که در محرم سال ۲۱۴ق در قصر عاصم، واقع در محله عقیق مدینه الرسول به دنیا آمد و در سال ۲۷۷ق در مکه وفات یافت. امیر وقت مکه، هارون بن محمد عباسی بر او نماز خواند و در نزدیکی قبر جدش خدیجه کبری علیها السلام دفن شد. پدرش ابومحمد حسن از اعیان و بزرگان سادات مدینه بود که در ۳۷ سالگی به سال ۲۲۱ق درگذشت.^۱

از یحیی نسابه - دانشمند فاضل و صدوق - روایات بسیاری به نقل از حضرات معصومان علیهم السلام در کتاب‌های علل الشرایع، التوحید، الامالی، معانی الاخبار و عیون اخبار الرضا، از کتاب‌های

۱. عقیقی، کتاب المعقبین من ولد الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۵، ۶ و ۱۱؛ ابن‌طوقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۳۰۷.

مرحوم شیخ صدوق وجود دارد.^۱ این مسئله می‌تواند مؤیدی بر امامی بودن وی باشد؛ برخی او را از اصحاب امام رضا علیه السلام دانسته‌اند که از ایشان روایت کرده است،^۲ اما با توجه به سال تولد یحیی نَسابه که به اتفاق مورخان سال ۲۱۴ق است او را از اصحاب امام رضا علیه السلام بودن خارج می‌کند، امری که از نگاه علمای رجال دور مانده است. شیخ الشرف عبیدلی، وی را نقیب مدینه و محل رجوع مردم دانسته و کتاب النسب را برای او برشمرده است؛^۳ ابوالحسن عمری (زنده در ۴۶۶ق) شاگرد عبیدلی نیز کتابی با نام النسب برای او ذکر کرده و گفته است که ابومحمد حسن بن محمد دندانی (۳۵۸ق) نوه عقیقی نَسابه کتاب جدش را روایت کرده است و متذکر شده که استاد ما عبیدلی با وی (دندانی) ملاقات داشته و ما از طریق او بعضی از مطالب کتاب یحیی نَسابه را نقل می‌کنیم.^۴

نجاشی (۴۵۰ق) در رجال^۵ و همچنین طوسی (۴۶۰ق) در فهرست و رجال^۶ و ابن طقطقی (۷۰۹ق) در الاصلی از کتاب نسب عقیقی با عنوان نسب آل ابی طالب نام برده‌اند که از طریق نوه او حسن بن محمد بن یحیی، معروف به ابن اخی طاهر (۳۵۸ق) نقل شده است.^۷ همچنین ابن طقطقی او را صاحب مبسوط نسب الطالبیین (اشاره به شیوه و روش تدوین) و امیر مدینه و از رجال امامیه دانسته و گمان برده که او نخستین کسی است که انساب را بین الدفتین جمع‌آوری کرده است.^۸ مروزی، صاحب الفخری نیز از او به‌عنوان اولین طالبی مصنف نسب نام برده است.^۹ ابن شهر آشوب نیز در معالم العلماء از وی نام برده است.^{۱۰}

محمد الکاظم، محقق کتاب المعقبین می‌گوید به جز آن نسخه‌ای که تصویرش را از کتابخانه مرعشی دریافت کرده و تاریخ کتابت آن ۵۵۱ق، است، نسخه دیگری وجود ندارد؛^{۱۱} البته همچنان‌که در اوائل این فصل نیز ذکر شد، باید گفت که نویسنده ژاپنی، موریموتو از یک

۱. خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۲۱، ص ۴۷.

۲. رجال النجاشی، ص ۴۴۱، شماره ۱۱۸۹؛ تهرانی، الذریعة، ج ۴، ص ۵۰۸.

۳. عبیدلی، تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب، ص ۲۳۱.

۴. عمری، المجدی فی انساب الطالبیین، ص ۲۰۳. ۵. رجال النجاشی، ص ۴۴۱-۴۴۲، شماره ۱۱۸۹.

۶. طوسی، الفهرست، ص ۲۶۳-۲۶۴، شماره ۸۰۲-۸۰۴؛ همو، رجال، ص ۵۱۷.

۷. ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبیین، ص ۳۰۷.

۸. همان، ص ۳۴-۳۰۷. ۹. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، ص ۵۸.

۱۰. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۶۶، شماره ۸۸۳.

۱۱. عقیقی، کتاب المعقبین من ولد الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۳.

نسخه خطی موجود در «انستیتو مطالعات فرهنگ شرق» وابسته به «دانشگاه توکیو» نام می‌برد که رساله‌ای کوچک در مورد انساب آل ابی طالب بوده و نویسنده آن همین یحیی نسابه است و احتمالاً در سال ۵۵۱ق در شهر دمشق استنساخ شده است.^۱ بنابراین تنها نسخه موجود نسخه کتابخانه مرعشی نیست و شاید هم کتابخانه مرعشی تنها تصویر همان نسخه دانشگاه توکیو را در اختیار داشته باشد؛ به هر صورت در صفحه اول تصویر نسخه خطی موجود، در مورد آن آمده است:

فيه تسميه من اعقب من ولد امير المؤمنين تأليف ابى الحسين يحيى بن الحسن بن جعفر
ابن عبيد الله بن الحسين بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب - رضى الله عنهم - لمحمد بن حمزة^۲
بن محمد بن احمد بن ابى الصقر القرشى.^۳

در صفحه آخر تصویر نسخه یاد شده نیز آمده است:

اخر كتاب المعقبين من ولد الامام امير المؤمنين أبى الحسن على بن ابى طالب، نقله
محمد بن حمزة بن محمد فى شهر ربيع الاول سنة ۵۵۱ بدمشق من نسخة عتيقة.^۴

پس به تحقیق، این تصویر و نسخه همان نسخه‌ای است که موریموتو در انستیتو مطالعات فرهنگ شرق وابسته به دانشگاه توکیو دیده است.^۵

همان‌گونه که در معرفی یحیی نسابه ذکر شد، همه منابع یاد شده از کتاب یحیی نسابه که از طریق نوه‌اش ابو محمد حسن، معروف به «دندانى» و ابن‌اخى طاهر (۳۵۸ق) نقل و روایت شده با عناوینی همچون النسب و نسب آل ابی طالب یاد کرده‌اند و کسی از کتابی با عنوان المعقبين من ولد الامام امير المؤمنين عليه السلام تألیف یحیی نسابه، نامی و ذکرى به میان نیاورده است، اما کتابی که ما در دسترس داریم دارای این عنوان است. از سوی دیگر، از منابع، تنها

۱. موریموتو، «شکل‌گیری علم انساب آل ابی طالب در قرون چهارم و پنجم هجری»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، س ۲۹، ش ۳-۴، ص ۲۶۵.

۲. در مورد محمد بن حمزة القرشى آمده است که وی متولد ۴۴۹ق، و یکی از محدثان ثقة دمشق است که سفرها داشته و استماع کرده و احادیث بسیاری نقل کرده و در سال ۵۸۰ق، درگذشته است (عقیقی، کتاب المعقبين من ولد الامام امير المؤمنين، ص ۱۳). ۳. همان، ص ۲۳، تصویر.

۴. همان، ص ۵۱؛ تصویر.

۵. نسخه تصویری این کتاب در کتابخانه تاریخ اسلام و ایران در شهر قم وجود دارد که در ابتدای آن با مداد این عبارت نوشته شده است: Daiber collection I. no. 127 Institute of oriental culture the university of Tokyo که نشانگر آن است که این نسخه خطی، همان نسخه‌ای است که موریموتو به آن اشاره دارد.

کتابی که به ذکر محتویات کتاب نسب آل ابی طالب پرداخته، الاصلی، نوشته ابن طقطقی (۷۰۹ق) است. وی می‌گوید:

«صَفَّ (یحیی نَسَابَه) کتاب نسب آل ابی طالب ابتداء بولد ابی طالب لصلبه ثم بطن بعد بطن الی قریب من زمانه و هو کتاب حسن».

اما در کتاب المعقبین فقط از اولاد بلا فصل ابوطالب نام برده و پس از آن به ذکر معقبین از امام علی علیه السلام پرداخته و ذکری از اولاد برادران آن حضرت نیآورده است؛ و توصیف «بطن بعد بطن» تحقق نیافته است. با این توصیفات باید گفت که به احتمال بسیار، مستسخ کتاب، یعنی محمدبن حمزه دمشقی در سال ۵۵۱ق، بخشی از کتاب نسب آل ابی طالب، تألیف یحیی نَسَابَه (۲۷۷ق) را استنساخ نموده و با توجه به موضوع استنساخ شده از کتاب یاد شده، آن را به کتاب المعقبین من ولد امیرالمؤمنین علیه السلام نام نهاده است و چنانچه به ابتدای تصویر نسخه مزبور از این دید نگریسته شود، اولین جمله به‌گونه‌ای این مسئله را تأیید می‌کند.

شیوه تدوین، روش و محتوای کتاب المعقبین:

این رساله کوچک (تصویر ۲۹ صفحه‌ای)^۱ مربوط به کتابی است که برای نخستین بار و به واسطه آن انساب آل ابی طالب تدوین شد. این کتاب در چهارچوب شیوه تبارشناسی با ترکیبی از شیوه دودمانی تدوین و تنظیم گردیده است و مصدر اساسی برای کسانی است که پس از وی وارد حیطه نگارش انساب آل ابی طالب شده‌اند. مؤلف در این کتاب به اولاد ابوطالب از معقبین امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمان خودش پرداخته که اشاره مصنف به عبارت: «عقبه الیوم» مؤید این سخن است. وی از برخی افراد نام می‌برد که در منابع متأخر سخنی از آنان به میان نیامده است، وی تنها به ذکر اسامی مردان بسنده نمی‌کند، بلکه به ذکر اسامی مادران آنان نیز می‌پردازد؛ همچنان‌که ابن طقطقی (۷۰۹ق)، یحیی نَسَابَه را صاحب مبسوط نسبِ طالبیان دانسته. این کتاب به روش مبسوط تدوین گردیده است، از این رو پس از ذکر اسامی فرزندان بلافصل ابوطالب و بدون ذکری از اعقاب برادران حضرت علی علیه السلام، یعنی جعفر و عقیل، به اعقاب امام علی علیه السلام پرداخته و معقبین از فرزندان آن حضرت را آورده، سپس به معقبین از هر یک از فرزندان آن حضرت پرداخته و نسل به نسل از بالا به پایین ادامه داده است. بنابراین، روش مبسوط را به طور کامل و دقیق اجرا نموده است.

۱. عقیقی، کتاب المعقبین من ولد الامام امیرالمؤمنین، ص ۲۳-۵۱، تصویر همه صفحه‌های نسخه اصلی.

در آخر کتاب پس از ذکر معقبین از اولاد حضرت علی علیه السلام به اسامی کسانی از اولاد ابوطالب که در کربلا شهید شده‌اند، پرداخته؛ سپس مقتل زید شهید و فرزندش یحیی، آنگاه اسامی کسانی از فرزندان امام علی علیه السلام که با سَم شهید شده‌اند، ذکر نموده و به ترتیب اسامی کسانی از اولاد حسن مثنی که در زمان منصور، خلیفه عباسی، به زندان رفته یا شهید شده‌اند، اسامی کسانی که از ایشان در خلافت هارون شهید شده‌اند، اسامی کسانی که در «فخ» شهید شده‌اند و اسامی کسانی را که در ایام ابی‌السرایا شهید شده‌اند را آورده است.^۱

تنها تاریخی که در متن این کتاب کوچک از آن یاد شده، هنگام ذکر نسب علی بن محمد بن عمر بن محمد است و تاریخ سال ۲۵۱ق را متذکر شده^۲ که مؤلف در حال تحریر، یا تکمیل این کتاب بوده است.

هرچند در این کتاب ذکری از تشیع امامی، زیدی و...، مؤلف به میان نیامده است، اما نصوص و شهادت بسیاری همچون بیان ابن طقطقی (۷۰۹ق) در مورد وی،^۳ دلالت بر این دارد که وی امامی بوده است. با این حال، در این کتاب ذکری از ذریه امام رضا علیه السلام به میان نیامده است، در حالی که یحیی نسابه، معاصر امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام بوده است. حتی در مورد بعضی از خلفا لفظ «ترزی» نیز آمده^۴ که متباین با مشی و باور شیعی است؛ البته این احتمال وجود دارد از کار اضافات کاتب یا مستسخ باشد یا مصنف خودش برای دفع شر کسانی که آن روز حکومت را در دست داشتند، از جمله عمال بنی‌العباس و مخالفان علویین در مدینه، این عبارت‌ها را آورده باشد. در مورد ذکر ذریه امام رضا علیه السلام نیز این احتمال وجود داشته که خطری متوجه آنان شود، یا مستسخ این کتاب آن را از نسخه استساخی خود حذف کرده باشد.

۳-۲-۴. کتاب سَر السلسله العلویة

نویسنده این کتاب شیخ ابونصر سهل بن عبدالله بن داود بن سلیمان بن ابان بن عبدالله بخاری، از بزرگان قرن چهارم هجری است که تا سال ۳۴۱ق زنده بود^۵ و از علمای معاصر با غیبت صغرا

۱. عقیقی، کتاب المعقبین من ولد الامام امیرالمؤمنین، ص ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۱ و ۱۳۳.

۲. همان، ص ۹۳، ۳. ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۳۰۷.

۴. برای نمونه ر.ک: عقیقی، کتاب المعقبین من ولد الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۱۶.

۵. وی هم‌نامی به نام ابونصر سهل بن عبدالله بخاری نیز دارد که گاهی با وی اشتباه گرفته می‌شود که در ←

به حساب می‌آید که در کتاب خویش نیز از جعفر، برادر امام حسن عسکری علیه السلام با لقب «کذاب» یاد کرده و دلیل انتساب وی به کذاب در نزد امامیه را به دلیل ادعای امامت و میراث امام حسن عسکری علیه السلام به جای حضرت حجة بن الحسن علیه السلام دانسته است.^۱ وی برای این کتاب مسافرت‌های بسیاری نموده و در بغداد با علمای این فن به گفتگو نشسته و این علم را اخذ کرده است. همچنین با عده بسیاری از علمای انساب، نامه‌نگاری کرد. بسیاری از کتاب‌هایی را که به آنها دست یافته، استقصا کرده است.^۲ خطیب بغدادی در تاریخش از او و ورودش به بغداد سخن رانده است.^۳ هرچند در منابع رجالی و امثال آن تصریحی به مذهب وی نشده و کسانی مانند اتان گلبرگ شیعه بودن وی را روشن ندانسته است،^۴ اما با بررسی کتاب وی *سَر السلسلة العلویة* می‌توان شواهدی بر شیعه بودن وی یافت. ابونصر بخاری در مقدمه کتاب خویش آورده است: «... والصلاة علی خیر خلقه محمد و آله الذین اصطفى و...»^۵ که در ضمن آن، محمد و خاندانش را در کنار هم برگزیده خداوند دانسته است؛ عبارتی که علمای اهل تسنن از به‌کار بردن این‌گونه آن ابا دارند و از یک عالم شیعی بایسته است. وی همچنین بارها از امامان دوازده‌گانه با لفظ «الامام» و «سیدنا» و جمله دعائی «علیه السلام» استفاده می‌کند؛ هرچند که ممکن است این عبارات از سوی مصححان اضافه شده باشد، ولی به طور کلی باید ابونصر را شیعه دانست. البته در اثنی عشری بودن وی شاید به‌واسطه وجود عباراتی همچون «انما تسمیه الامامیه بذلک لادعائه میراث أخیه الحسن علیه السلام دون ابنه القائم الحجة علیه السلام»^۶ که نظر امامیه را نقل قول می‌کند و نه نظر شخص خویش را، تشکیک کنند، اما در همین عبارت از الفاظی همچون «القائم» و «الحجة» در مورد امام زمان علیه السلام استفاده می‌کند که مختص شیعیان امامی است. از جهتی دیگر، باید این مسئله را نیز در نظر گرفت که وی در زمان غیبت صغرا می‌زیسته است و شرایط تقیه و... را نیز باید در نظر گرفت.

شیوه تدوین، روش و محتوای کتاب:

مؤلف در کتابش بزرگان آل ابی طالب و آل بیت رسول صلی الله علیه و آله را ذکر کرده است. وی ابتدا اجداد و

→ زمان الناصر بالله خلیفه عباسی و متوفای ۶۲۲ ق بوده و کتابی به نام انساب آل ابی طالب نیز داشته است،

ر.ک: عمری، *المجدی فی انساب الطالبین*، پاورقی ص ۷.

۱. بخاری، *سَر السلسلة العلویة*، ص ۴۰.

۲. همان، ص ۸.

۳. خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۹، ص ۱۲۳.

۴. گلبرگ، *کتابخانه ابن طاووس*، ص ۵۲۵.

۵. بخاری، *سَر السلسلة العلویة*، ص ۱.

۶. همان، ص ۴۰.

پدران را ذکر می‌کند و سپس به اولاد و احفاد ایشان می‌پردازد، تا اینکه خاندان‌های علوی را تا زمان خودش به پایان می‌رساند. ترتیب کتاب بدین‌گونه است که وی ابتدا از اولاد عبدالمطلب شروع کرده و بعد اولاد ابوطالب و پس از آن به اولاد امام حسن مجتبی (علیه السلام) پرداخته و همین‌گونه اولاد امامان دوازده‌گانه را برشمرده تا به اولاد امام حسن عسکری (علیه السلام) و بعد به اولاد چند امامزاده که از شهرت و همچنین گستردگی خاصی برخوردارند، پرداخته است که به ترتیب عبارت‌اند از: اولاد زید شهید، فرزند امام سجاد (علیه السلام)، اولاد حسین الاصرغر پسر امام سجاد (علیه السلام)، اولاد محمدبن حنفیه، فرزند امام علی (علیه السلام)، اولاد ابوالفضل العباس، فرزند امام علی (علیه السلام). وی در پایان اولاد عمر الأَطْرَف، فرزند امام علی (علیه السلام) ^۱ وی در جای جای کتاب به ریاست، یا امارت و مناصب افراد نیز اشاره دارد. با توجه به محتوا، روش کتاب به دلیل آنکه از بالا به پایین انساب را ذکر کرده و پدر را بر پسر مقدم داشته، روش «مبسوط» است. در مورد شیوه تدوین می‌توان ترکیبی از دودمانی و طبقاتی را در چارچوب شیوه تبارشناختی در نظر گرفت.

منابع و مصادر کتاب:

ابونصر بخاری در جایی از کتابش نام علمای انساب و مورخان که در کتابش از آنها نقل کرده را آورده است که معمولاً با دیگر جاهای کتاب که گه‌گاه منابعش را ذکر می‌کند، هم‌پوشانی دارد، این علما عبارت‌اند از:

۱. ابوالیقظان سحیم‌بن حفص النسابة الجعفی (۱۹۰ق)؛
۲. ابوالقاسم عبیدالله‌بن عبدالله‌بن احمدبن خرداذبه (۲۱۱-۳۰۰ق) صاحب المسالك والممالک؛
۳. علی‌بن‌المجاهد الکابلی (ح ۲۱۰ق)؛
۴. محمدبن عمر واقدی (۱۳۰-۲۰۷ق)؛
۵. علی‌بن محمدبن سیف المدائنی (۱۳۵-۲۲۵ق)؛
۶. ابومنذر هشام‌بن محمدبن السائب الکلبی (۲۰۴ق) [عمری طولانی داشته]؛
۷. الشرفی‌بن القطامی (۱۵۵ق)؛
۸. الهیثم‌بن عدی (۱۱۴-۲۰۷ق)؛
۹. محمدبن حبیب (۲۴۵ق)؛
۱۰. زبیربن بکار (۱۷۲-۲۵۶ق)؛
۱۱. عبدالله‌بن سلیم القینی؛
۱۲. محمدبن ابی‌حرّ العدوی؛
۱۳. حمزه‌بن‌الحسن الاصفهانی (۲۸۰-۳۶۰ق)؛

۱۴. احمد بن یحیی ثعلب (۲۰۸-۲۹۱ق)؛

۱۵. محمد بن جریر طبری (۳۱۰ق)؛

۱۶. فقیه نسابه ابوطاهر احمد بن عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن امام علی (علیه السلام)؛

۱۷. ابوالحسن یحیی بن الحسن بن جعفر الحجة بن عبدالله الاعرج بن حسین الاصغر بن امام

سجاد (علیه السلام)، معروف به یحیی نسابه عقیقی (۲۱۴-۲۷۷ق)؛

۱۸. شریف الناصر الکبیر ابو محمد الحسن الاطروش بن علی بن حسن بن علی الاصغر بن عمر

الاشرف بن امام سجاد (علیه السلام) متوفای سال ۳۰۴ق، در آمل طبرستان و صاحب کتاب

الامامة^۱.

کتاب سَرّ السلسله العلویة اهمیت زیادی در تدوین کتاب‌های انساب آل ابی طالب دارد؛ زیرا این کتاب از نخستین کتاب‌های تدوین شده در مورد انساب آل ابی طالب است که هم‌اکنون در دسترس قرار دارد. همچنین به دلیل اتقان و حسن دقت خاصی که در آن به کار رفته، علمای انساب آل ابی طالب که پس از وی در این موضوع کتاب نوشته‌اند بارها به آن مراجعه کرده و منبع و مصدر کار خود قرار داده‌اند.^۲ این کتاب نقش واسطه‌ای را بین علمای قبل از آن - که در انساب کتاب نداشته، یا از بین رفته - با علمای انساب و مؤلفان پس از خود؛ برعهده دارد.

۳-۳-۴. تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب

نویسنده این کتاب شیخ الشرف ابوالحسن محمد بن ابی جعفر محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابراهیم بن علی بن عبدالله الاعرج بن حسین الاصغر بن علی زین العابدین (علیه السلام)، معروف به عبیدلی، نسابه بغدادی است که شاگرد و همنشین او ابن طباطبا، وی را ادیب، شاعر و مؤلفی بزرگ دانسته که فرزندی نداشته است.^۳ ابوالحسن عمری (زنده در ۴۶۶ق) صاحب المجدی فی انساب الطالبین، او را شیخ مسنّ و نسابه عراق دانسته که خود از او کسب علم کرده است.^۴ ابن فندق بیهقی، مؤلف لباب الانساب واللقاب و الاعقاب، او را نسابه بغداد و مؤلف

۱. بخاری، سَرّ السلسله العلویة، ص ۸۹.

۲. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۳؛ ابن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۹۳.

۳. عبیدلی، تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب، ص ۷.

۴. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۴.

نهاية الاعقاب دانسته است.^۱ ابن عساکر ورود وی را به دمشق در سال ۳۷۸ق گزارش کرده که ابوالغنائم عبدالله بن الحسن بن محمد بن الحسن الحسينی^۲ همراه او در دمشق، طبریه و مصر بوده و از او چیزهای زیادی فراگرفته و در سال ۴۳۵ق در حالی که ۹۸ سال داشته به بغداد بازگشته و در بین اشراف به «شیخ الشرف» شهرت داشته است. ابن فندق بیهقی در پایان ولادت او را سال ۳۳۸ق و وفاتش را سال ۴۳۷ق ذکر کرده است.^۳ ابواسماعیل ابن طباطبا (زنده ۴۷۹ق) صاحب کتاب منتقلة الطالبية گفته است که صاحب صندوق و پسرش، معروف به ابن ابی جعفر، مقیم بغداد است،^۴ پدرش را از آن جهت صاحب صندوق خوانده اند که وی بیست سال در بغداد مُتولی باز کردن در صندوق و تقسیم اموال طالبیان بود، تا اینکه در همان بغداد درگذشت،^۵ مقریزی در المقفی، عبیدلی را امامی، از شاگردان شیخ مفید و در علم نسب یگانه دانسته و اضافه کرده است که: «وی کتاب‌هایی در نسب دارد؛ از جمله الاعقاب که من آن را در بغداد در سال ۴۲۲ق، بر او خواندم. وی از بغداد کوچ کرده و به دمشق، طبریه و مصر سفر کرده و ابوالغنائم از او علم بسیاری شنیده و در سال ۴۳۵ق، به بغداد بازگشته و در ۹۸ سالگی و به سال ۴۳۶ق، در آنجا درگذشته است»؛^۶ ابن عنبه (۸۲۸ق) در عمدة الطالب در مورد او گفته که علم نسب در زمان عبیدلی به او باز می‌گردد و او را استاد عمری (زنده در ۴۶۶ق) و سید رضی (۴۰۶ق) و سید مرتضی (۴۳۶ق) دانسته است و زمان وفات او را سال ۴۳۵ق ذکر نموده است.^۷ عمری (زنده در ۴۶۶ق) شاگرد عبیدلی می‌گوید: عبیدلی با ابومحمد حسن دندان (۳۵۸ق)، معروف به ابن‌اخی طاهر، نوه

۱. ابن فندق، لباب الانساب، ص ۷۲۰.

۲. این شخص که حسینی است نباید با نسابه دیگر به نام ابوالغنائم بصری، پدر و استاد شریف ابوالحسن عمری (از نسل عمر الاطرف) که معاصر وی بوده است خلط گردد. ابن عساکر در تاریخش از ابوالغنائم حسینی دمشقی بسیار یاد و نقل کرده و در ترجمه وی نسب او را را ذکر کرده و گفته است که کتاب‌هایی نگاشته و او آنها را دیده که محتوایشان بر تشیع وی دلالت می‌کند، از جمله کتابی در نسب دارد شامل بر ده جلد به نام ترهة المشتاقین الی وصف السادة الميامین که خود ابوالغنائم در آن آورده که او به بلاد بسیاری همچون خراسان، فارس، عراق، شام، مصر و مغرب مسافرت کرده و با اشراف آن نواحی ملاقات داشته و انساب ایشان را استقصا کرده و با جماعتی از نسابه‌ها ملاقات کرده و از آنان علم نسب را اخذ نموده است (ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۷، ص ۴۰۰).

۳. همان، ج ۵۵، ص ۲۱۰.

۴. طباطبا، منتقلة الطالبية، ص ۶۳.

۵. عبیدلی، تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب، ص ۱۲.

۶. مقریزی، المقفی، ص ۱۲۵.

۷. ابن عنبه، عمدة الطالب، ص ۳۶۸.

یحیی نسابه دیدار و مرآوده داشته و وی از طریق او بعضی از مطالب کتاب یحیی نسابه (۲۷۷ق) را نقل می‌کند.^۱

کتاب تهذیب الانساب و نه‌ایه الاعقاب، همراه با آنچه از استدراکات و تعلیقات ابن طباطبا به آن ضمیمه و همراه شد و به شکل واحدی درآمد، در نزد عامه علما و نسابه‌ها تا همین اواخر شناخته شده نبود، حتی صاحب الذریعة و دیگران، این مجموعه واحد را با هم در کتاب‌شان ذکر نکرده‌اند، ابن فندق بیهقی در کتابش لباب الانساب از کتاب نه‌ایه الاعقاب نقل کرده و به این واسطه، کتاب شیخ الشرف عبیدلی را بدون استدراکات و تعلیقات ابن طباطبا قصد نموده است. همو برای ابی عبدالله الحسین بن محمد بن القاسم، کتابی به نام تهذیب الانساب نام برده است،^۲ از سوی دیگر، شیخ آقا بزرگ در الذریعة برای ابن طباطبا کتابی به نام تهذیب الانساب ذکر نموده و گفته است که سید احمد عبیدلی، معروف به ابن مهنا در کتابش تذکرة النسب از این کتاب نقل کرده است.^۳ پس باید گفت این کتاب تألیف دو تن از بزرگان فن انسابت به نام شیخ الشرف عبیدلی و ابن طباطبا است. به نظر می‌رسد کتاب نه‌ایه الاعقاب تألیف عبیدلی بوده است که ابن طباطبا شاگرد و همنشین وی، استدراکات و تعلیقات خویش را که به نام تهذیب الانساب به آن اضافه کرده و کتاب در مجموع تهذیب الانساب و نه‌ایه الاعقاب نام گرفته است. به همین دلیل شایسته است مقداری در مورد ابن طباطبا مطالبی بیان شود.

شریف ابو عبدالله حسین بن محمد بن قاسم، معروف به ابن طباطباست که خطیب بغدادی وفات او را در ۲۳ صفر ۴۴۹ق می‌داند،^۴ مروزی (زنده در ۶۱۴ق) صاحب الفخری فی انسابت الطالبین و فخرالدین رازی (۶۰۶ق) صاحب الشجرة المباركة، وی را نسابه بغداد می‌دانند و اضافه می‌کنند که پس از وی، برادرش یحیی ابوالمعمر (۴۷۹ق) مؤلف ابناء الامام فی مصر و الشام، جانشین وی و نسابه بغداد شده است.^۵ فخر رازی تولد او را به سال ۳۸۰ق، و وفاتش را به سال ۴۴۹ق می‌نویسد.^۶ ابو عبدالله ابن طباطبا همچنین از مشایخ الشریف عمری

۱. عمری، المجدی فی انسابت الطالبین، ص ۲۰۳.
۲. ابن فندق، لباب الانساب و الاقباب و الاعقاب، ص ۷۲۰.
۳. تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۴، ص ۵۰۸.
۴. عبیدلی، تهذیب الانساب و نه‌ایه الاعقاب، ص ۱۳.
۵. مروزی ازورقانی، الفخری فی انسابت الطالبین، ص ۱۱۲.
۶. فخرالدین رازی، الشجرة المباركة فی انسابت الطالبیه، ص ۳۱.

(زنده در ۴۶۶ق)، صاحب‌المجدی بوده که وی در کتابش به این امر تصریح کرده و از نامه‌نگاری خود با او سخن گفته است که از موصل به ابن طباطبا نسابه بغداد نامه نوشته و سؤالاتی پرسیده و پاسخ ابن طباطبا را پس از مدتی دریافت داشته است.^۱ صاحب‌الذریعة او را زاهدی نسابه دانسته که امام مردم در نسب بوده و تهذیب الانساب و همچنین جریده نیشابور از اوست که سید احمد بن مهنا عبیدلی (ق ۷) در کتابش تذکره النسب از آن دو نقل کرده است.^۲

شیوه تدوین، روش و محتوای کتاب:

عبیدلی نسابه، در ابتدای کتابش بابتی در بیان طبقات نسب آورده و طبقات نسب عرب‌ها را ده طبقه دانسته است که به ترتیب از بالا به پایین عبارت‌اند از: جذم مانند عدنان، جمهور مانند قبائل معد، شعب مانند نزار، قبیله مانند مضر، عماره مانند خندف، بطن مانند کنانه، فخذ مانند قریش، عشیره مانند قصی، فصیله مانند عبدمناف، رهط مانند بنی‌هاشم.^۳ بنابراین، می‌توان شیوه این کتاب را شیوه طبقات، در چارچوب شیوه تبارشناسی دانست. روش کتاب نیز به واسطه ذکر انساب از بالا به پایین در آن، روش «مبسوط» است.

مؤلف به هنگام آغاز نسب‌ها، نخست از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز کرده و نسب آن حضرت را تا آدم ابوالبشر بیان می‌کند و پس از آن، آن دسته از بزرگان و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله را که از طرف آبا و اجداد ایشان به پیامبر ارتباطی دارند، ذکر می‌کند و پس از آن، به ذکر اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس ابوطالب علیه السلام پرداخته و در ادامه، معقبین حضرت علی علیه السلام و بقیه ائمه علیهم السلام را بیان داشته و در پایان، به ترتیب به معقبین از اولاد زید شهید، محمد حنفیه، ابوالفضل العباس علیه السلام، عمر الاطرف بن علی علیه السلام، جعفر بن ابی طالب علیه السلام، و عقیل بن ابی طالب علیه السلام می‌پردازد.^۴

این کتاب از بهترین تألیفات در انساب آل ابی طالب بوده و مصدر خوبی برای اطلاعات نسب است؛ زیرا این کتاب معلوماتی در خود دارد که حتی کتاب‌هایی که پس از آن تألیف شده‌اند، از آنها بی‌بهره‌اند. چنان‌که خود مؤلف نیز در آغاز کتاب بدان تصریح کرده است.^۵ وی کوشیده است یا به اختصار در این کتاب به انساب آل ابی طالب بپردازد و نه با تفصیل؛ به همین منظور بنا را بر آن گذاشته تا از معقبین و اعقاب و بازماندگان ذکور از فرزندان حضرت علی علیه السلام که تا زمان مؤلف

۱. عمری. المجدی فی انساب الطالبین، ص ۴.

۲. عبیدلی، همان، ص ۲۲-۲۴.

۳. همان، ص ۲۱.

۴. عبیدلی، تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب، ص ۱۳.

۵. همان، ص ۲۴-۳۵۷.

حضور داشته‌اند، یاد کند؛ نه از کسانی که اعقابی از آنان باقی نمانده و نسل ایشان منقرض شده است؛ از این رو به نظر می‌رسد قصد مؤلف، اتصال نسب سادات موجود و تصحیح نسب آنان بوده به صورتی که نقبا بتوانند در اموری که به آن اهتمام داشته‌اند، از آن استفاده کنند.

عبیدلی در جای جای کتاب به صراحت به رد ادعای نسب برخی افراد و خاندان‌ها پرداخته است برای نمونه می‌توان به ادعای فرزندان قاسم بن حسن علیه السلام^۱، قاضی اردن،^۲ صاحب زنج^۳ اشاره نمود. در این کتاب بعضاً به شهرهایی که طالبیان به آن مهاجرت و یا وفات کرده‌اند، اشاره شده است؛ به نظر می‌رسد این اقدام عبیدلی در پاسخ به نیازی باشد که در نتیجه پراکندگی سادات و لزوم ثبت آنان توسط نقبا احساس شده است. همین نیاز باعث نگارش کتاب‌های مستقل در این زمینه مانند *منتقلة الطالبية و مقاتل الطالبین* شده است که اولی به مکان‌های مهاجرت سادات و دیگری به شهادت‌گاه‌های آنان پرداخته است.

عبیدلی نسابه در این کتاب ارزشمند به برخی ویژگی‌های شخصی سادات، مانند زیبایی،^۴ دینداری،^۵ شجاعت،^۶ زهدات،^۷ فضل و علم^۸ و مشاغل سیاسی و اجتماعی سادات، مانند وزارت،^۹ امارت،^{۱۰} فقاہت،^{۱۱} نقابت،^{۱۲} تجارت،^{۱۳} حراست،^{۱۴} قضاوت،^{۱۵} محدث بودن،^{۱۶} حافظ قرآن بودن،^{۱۷} دلالی^{۱۸} و... پرداخته است. وی همچنین توجه جدی به القاب سادات داشته و در کتاب خویش به شمار زیادی از آنها اشاره کرده است، او حتی به القاب فارسی که بر سادات نهاده شده و سپس معرب گشته اشاره کرده است، مانند کوچک،^{۱۹}

۱. عبیدلی، تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب، ص ۳۸.

۲. همان، ص ۵۵.

۳. همان، ص ۸۷.

۴. همان، ص ۱۰۲.

۵. همان، ص ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۲۴ و ۲۵۴.

۶. همان، ص ۱۲۴.

۷. همان، ص ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۴۵ و ۲۵۷.

۸. همان، ص ۹۰، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰ و ۲۳۱.

۹. همان، ص ۹۱.

۱۰. همان، ص ۱۲۴، ۲۰۶، ۲۲۴، ۲۵۶ و ۲۸۶.

۱۱. همان، ص ۸۸، ۱۵۲ و ۱۹۹.

۱۲. همان، ص ۹۷.

شش‌دیو،^۱ دلال،^۲ بنفشه،^۳ ماه‌کدیم،^۴ بلا،^۵. گسترش و هم‌چنین شهرت القاب این چنینی باعث شده که فردی مانند ابن‌فندق بیهقی کتابی با نام لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب تألیف کند. مؤلف کتاب آنجا که از سلسله یک نسب اطلاع نداشته یا آن را جعلی دانسته، با الفاظ و عباراتی این چنین اظهار نظر کرده است: «من ذکر فیحسب ما تقوم به البینه الشرعية استظهاراً للنسب فی مثله»،^۶ «من ذکر انه منهم یحتاج الی بینه عادلة»،^۷ «و اخرج انسابهم علی صحتها ان شاء الله»،^۸ «و هم ادعیاء و الصحیح نزله بقیة»،^۹ «یسأل عنه و هل له بقیة ام لا»،^{۱۰} «من ذکر انه من ولده یحتاج الی بینه شرعیة و حجة واضحة و هم فی صح». ^{۱۱} این الفاظ بی‌کم و کاست در کتاب‌های انساب متأخرتر راه یافته است.

عبیدلی کتاب‌های دیگری نیز در انساب داشته است، مانند:

۱. المبسوط، که در نسب است و مصنف خود در مقدمه به آن اشاره کرده و آن را حاوی ۱۰ هزار ورق دانسته که برای خلاصه‌کردن آن دست به نوشتن کتاب تهذیب الانساب و نهاییه الاعقاب زده است.^{۱۲} وی در ضمن بیان نسب زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام اخباری را به کتاب کبیرش ارجاع می‌دهد که همین المبسوط است.^{۱۳} ابوالحسن عمری (زنده در ۴۶۶ق) شاگرد عبیدلی، در تألیف المجدی از آن استفاده کرده و بدان تصریح نیز نموده است؛^{۱۴}
۲. الرضویة فی نصرة جعفر بن علی، المعروف بالکذاب، که عمری در المجدی آن را ذکر کرده و بیان داشته که آن را به خط عبیدلی دیده است؛^{۱۵}
۳. تهذیب اعیان الاسرار، در نسب؛
۴. الحاوی فی النسب، که عمری از آن نقل کرده است.^{۱۶}

۱. عبیدلی، تهذیب الانساب و نهاییه الاعقاب، ص ۱۱۸.

۲. همان، ص ۱۵۳.

۳. همان، ص ۱۸۵.

۴. همان، ص ۲۳۷.

۵. همان، ص ۱۰۰.

۶. همان، ص ۱۴۰.

۷. همان، ص ۲۵۹.

۸. همان، ص ۲۱.

۹. همان، ص ۱۰۵.

۱۰. همان، ص ۱۱۵.

۱۱. همان، ص ۱۳۶.

۱۲. همان، ص ۱۱.

۴-۳-۴. کتاب ابناء الامام فی مصر والشام

نویسنده این کتاب ابوالمعمر یحیی بن محمد [بن ابی طالب] بن القاسم بن محمد بن ابراهیم (طباطبا) بن اسماعیل الدیاج بن ابراهیم (طباطبا) بن الحسن المثنی بن الحسن بن الامام علی علیه السلام است که به خاطر انتساب به جدش ابراهیم طباطبا، به او ابن طباطبا گفته می‌شود.^۱ خاندان ابن طباطبا که به این لقب خوانده می‌شوند، بسیارند^۲ و از جمله آنان برادر ابوالمعمر یحیی، یعنی ابو عبدالله الحسین بن محمد بن ابی طالب، ابن طباطباست که استدراک و تعلیقه‌ای بر کتاب تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب عیبدلی نوشته و ما بیشتر به آن پرداختیم. مروزی (زنده ۱۴۶۱ق) در الفخری و فخرالدین رازی (۶۰۶ق) در «الشجرة المباركة» ذکر کرده‌اند که ابوالمعمر یحیی، پس از درگذشت برادرش ابو عبدالله الحسین (۴۴۹ق) نسابه بغداد شده و خود در محرم سال ۴۷۹ق در همان شهر وفات یافته است.^۳ وی نحوی، ادیب، متکلم، شاعر و نسب‌شناس بود، ولی از خود فرزندی نیز باقی نگذاشت.^۴ نویسنده مدخل آل طباطبا در دائرة المعارف بزرگ اسلامی وی را در کنار بسیاری از افراد خاندان آل طباطبا که ساکن عراق هستند، شیعه امامی دانسته است.^۵

شیوه تدوین، روش و محتوای کتاب:

ابن طباطبا در مقدمه کتاب خویش، از دلیل نگاشتن کتاب سخن گفته و بیان کرده است که این کتاب را به درخواست برخی اشراف سادات مبنی بر تدوین کتابی درباره انساب سادات نگاشته است و از آنجا که نوشتن کتابی که تمام اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله را در برگیرد، وقت بسیار می‌برد و شاید عمر وی کفاف ندهد، از این رو، همچنان‌که از نام کتاب هویدا است، به اعقاب امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، آن هم در بخش خاصی از جهان اسلام، شامل مصر و شام که این سادات در آنجا پراکنده بودند، پرداخته است.^۶ شیوه کتاب را با توجه به محتوای آن می‌توان شیوه دودمانی، در چارچوب شیوه تبارشناسی دانست.

۱. ابن طباطبا، ابوالمعمر یحیی، ابناء الامام فی مصر و الشام، ص ۲۴.

۲. در مورد خاندان آل طباطبا، ر.ک: موسوی بجنوردی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۶، مدخل آل طباطبا.

۳. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبین، ص ۱۱۲؛ و فخرالدین رازی، الشجرة المباركة فی انساب الطالبیة، ص ۳۱.

۴. ابن طباطبا، ابوالمعمر یحیی، ابناء الامام فی مصر و الشام، ص ۲۴.

۵. موسوی بجنوردی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۶۵.

۶. همان، ص ۲۴.

به نظر می‌رسد، درخواست‌کنندگان نگارش کتاب، خود از ابنای آن دو امام بزرگوار، امام حسن و امام حسین علیهما السلام در مصر و شام بوده‌اند که ابن طباطبا برای اجابت حداقلی خواسته آنان، محدوده خویش را چنین انتخاب نموده و به کسانی از اولاد حضرت علی علیه السلام که در بلاد شام و مصر تا زمان مؤلف زندگی می‌کرده و حضور داشته‌اند و خبر وجود و نسبشان به انحای گوناگون به ابن طباطبا نیز رسیده است، می‌پردازد. در این کتاب از اصطلاحاتی که نسابه‌ها هنگام پرداختن به انساب از آنها استفاده می‌کنند، خبری نیست و در آن به حداقل‌ها بسنده شده است و تمرکز بر روی احصای این سادات بوده و اطلاعات جانبی را ارائه نمی‌دهد. کتاب یاد شده به دو بخش یا دو مطلب تقسیم شده است؛ مطلب اول،^۱ به ذکر اعقاب حسن بن علی علیه السلام و مطلب دوم^۲ به ذکر اعقاب حسین بن علی علیه السلام در مصر و شام اختصاص یافته است.

نویسنده در مقدمه کتاب به این نکته نیز اشاره دارد که شکی نیست که آل‌البیت علیهم السلام همانا ذریه فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت علی علیه السلام هستند که در فرزندان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بروز و ظهور می‌یابند؛ برخلاف قاعده و قانونی که نزد عرب‌هاست و فرزند به پدر انتساب می‌یابد و نه مادر، اما این قاعده و روال در مورد حسن علیه السلام و حسین علیه السلام صدق نمی‌کند. وی در ادامه حدیثی را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله ذکر می‌کند بدین مضمون که «لِکُلِّ بَنِي أَنَسِي عُصْبَتِهِمْ لِأَبِيهِمْ إِلَّا ابْنَتِي فَاطِمَةَ، اَنَا أَبُوهُمَا وَعُصْبَتُهُمَا» و پس از آن آیه تطهیر را که در مورد اهل‌البیت علیهم السلام است می‌آورد و با نقل حدیث شریف کساء آن را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام تطبیق می‌دهد.^۳

۴-۳-۵. المجدی فی انساب الطالبین

نویسنده این کتاب السید نجم‌الدین، ابوالحسن علی بن ابی‌الغنائم محمد النسابة بن ابوالحسین علی النسابة ابن ابی‌الطیب محمد الاعور، ابن ابی‌الحسین احمد الاصغر الضریر الکوفی ابن ابی‌القاسم علی الضریر، ابن علی محمد الصوفی ابن ابی‌الحسین یحیی الصالح، ابن ابی‌محمد عبدالله، ابن ابی‌عمر محمد بن عمر الاطرف، ابن الامام علی علیه السلام است که مروزی، صاحب الفخری، وی را

۱. موسوی بجنوردی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۷۵.

۲. همان، ص ۷۲.

۳. همان، ص ۱۰۷.

امام اهل نسب دانسته^۱ و این نشانگر اعتبار کتاب وی نزد علمای انساب است. ابوالحسن عمری، کتاب خویش را به نام مجدالدوله ابوالحسن احمد بن حمزه، نقیب‌النقبا، فرزند نقیب‌النقبا فخرالدوله حمزه بن حسن، قاضی مصر تألیف کرده است.^۲ نویسنده کتاب خود در مورد پدرش ابوالغنائم محمد، مشهور به ابن مهلبیه نسابه می‌گوید که از ابوالحسن [جد نویسنده] محمد ابوالغنائم به دنیا آمد که هم‌اکنون نسابه بصره است. وی همچنین نام مادرش را فاطمه بنت محمد ذکر می‌کند.^۳ با این توصیف، در هنگام نوشتن این کتاب از سوی عمری، پدرش به‌عنوان نسابه بصره مشغول کار بوده است. وی همچنین در جایی از کتاب خویش از استادش عیبدلی با دعای «رحمة الله علیه» یاد می‌کند.^۴ با توجه به اینکه عیبدلی در سال‌های ۴۳۵ یا ۴۳۷ ق، درگذشته است، عمری باید نوشتن کتاب را پس از این سال‌ها آغاز کرده باشد، چنان‌که وی در جایی از کتابش می‌گوید، در سال ۴۴۳ ق، مشغول نوشتن این کتاب بوده است.^۵ البته امکان دارد نگارش او به مدت چند سال پس از آن تاریخ نیز ادامه یافته باشد.

سید شمس‌الدین محمد ابن طقطقی (۷۰۹ ق)، زمان ولادت عمری را که به ابن‌الصوفی، العلوی و النسابة نیز شهرت داشته، سال ۳۴۸ ق، در بصره دانسته و وفات وی را به سال ۴۹۰ ق، در موصل می‌داند^۶ که کمی دور از ذهن است؛ زیرا طول زندگی مؤلف با این نظر، به ۱۴۸ سال می‌رسد. در بقیه کتاب‌های انساب و تراجم سخنی از زمان تولد و وفات عمری نیامده است. البته محقق کتاب‌المجدی، پس از تحقیق فراوان، سال ولادت عمری را میان سال‌های ۳۸۷ تا ۳۹۰ ق، دانسته و وفات وی را در حدود سال ۴۶۶ ق، در سنی نزدیک به هشتاد سال تخمین زده است.^۷ محقق ژاپنی موریموتو، هرچند تصریح نکرده اما به نظر می‌رسد با توجه به همین نظر محقق کتاب‌المجدی، عمری را در سال ۴۶۶ ق، زنده می‌داند. وی در موصل با زنی هاشمیه ازدواج کرد و صاحب دو پسر و یک دختر شد، به نام‌های محمد، هاشم و صفیه. هاشم بعدها صاحب پسری به نام جعفر شد. این جعفر همان کسی است که سند روایت از المجدی، از

۱. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبین، ص ۶۴.

۲. ابن طباطبا، ابواسماعیل، منتقلة الطالبية، ص ۲۹۶، ابن فوطی، مجمع الآداب، ج ۲، ص ۵۳۲.

۳. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۲۹۰-۲۹۱.

۴. همان، ص ۱۷۶.

۵. همان، ص ۴۴.

۶. ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۴۳-۴۶ و ۲۸۸-۲۸۹.

۷. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۲۶.

جدش مؤلف کتاب، به او ختم می‌گردد، از سویی دیگر، خود عمری همچنان‌که در مشایخ وی ذکر خواهد شد و خود بدان تصریح دارد، از استادش عبیدلی (۴۳۵ق) روایت می‌کند که عمری طولانی داشت و با شریف ابومحمد الحسن، معروف به ابن‌اخی طاهر (۳۵۸ق) نوه یحیی نسابه (۲۷۷ق) دیدار و مراوده داشته و از او روایت می‌کند. همین ابن‌اخی طاهر، از جدش یحیی نسابه، که از اولین مؤلفان انساب ابی‌طالب است، کتاب نسب آل ابی‌طالب را روایت می‌کند^۱ که پیشتر به آن پرداخته شد. به این ترتیب، سلسله روایت بسیاری از کسانی که پس از عمری به وی استناد می‌کنند - که زیاد هم هستند - با نویسندگان متقدم انساب آل ابی‌طالب اتصال می‌یابد. از آنجا که عمری از بسیاری نقل کرده و با بسیاری مراوده و دوستی داشته است و بسیاری نیز از او روایت کرده‌اند و در کتابش به آنها اشاره کرده و اطلاعات جالبی ارائه داده است، در سال ۴۲۵ق، در بغداد با سید اجل، شریف مرتضی رحمته‌الله (۴۳۶ق) ملاقات داشته و شرحی از ملاقات خود با وی را در کتاب خود آورده است^۲ اما از این شرح و تاریخ ملاقات برخلاف آنچه که برخی گفته‌اند^۳ نمی‌توان استنباط کرد که وی با سید رضی رحمته‌الله که متوفای سال ۴۰۶ق، است نیز ملاقات کرده باشد. در اینکه وی «اثنی‌عشری» است، شکی نیست، زیرا گذشته از شواهد بسیاری که می‌توان از کتابش بر این مطلب یافت، وی در هنگام یادکرد از زید شهید و در مقام بیان نظر و عقیده امامیه در مورد وی، از عبارت «نحن اثنی عشریه» استفاده می‌کند؛^۴ این تصریح به «اثنی عشری» بودن، مهم‌ترین دلیل امامی بودن اوست. از سویی دیگر، فهرست‌نویسان شیعه، همچون ابن‌شهر آشوب (۵۸۸ق) در معالم العلماء - که کتابی است در تتمه الفهرست شیخ طوسی (۴۶۰ق) - از او به‌عنوان مؤلف شیعه نام برده‌اند.^۵ در اینجا سعی می‌شود که به این سه گروه «مشایخ»، «دوستان و معاصران» و «شاگردان و راویان» او پرداخته و یکایک نام برده شود.

مشایخ ابوالحسن عمری:

۱. نسابه معروف سید ابوالحسن محمد ملقب به شیخ الشرف عبیدلی (۳۳۸-۴۳۵ق) که عمری (زنده در ۴۶۶ق) او را شیخی مسن و نسابه عراق شمرده که از او استفاده بسیار برده و در نزدش قرائت کرده است؛^۶

۱. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۲۰۳؛ بخاری، سُر السلسله العلویة، ص ۸.

۲. عمری، همان، ص ۱۲۵-۱۲۶.

۳. بخاری، سُر السلسله العلویة، ص ۸.

۴. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۵۷. ۵. ابن‌شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۰۳، شماره ۴۷۰.

۶. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۴-۱۹۹.

۲. پدرش، نَسابه ابوالغنائم محمدبن علی بن محمد نَسابه بصریان؛ چنان‌که عمری خود ذکر می‌کند در سال ۴۳۵ق در بصره برای او قرائت کرده است؛^۱
۳. شریف نَسابه ابوعبدالله الحسین بن محمد بن ابی طالب بن القاسم، ابن طباطبا که ابوالحسن عمری هم او را ملاقات کرده و در نزدش قرائت نموده و در انسابش نیز او را ذکر کرده و از سویی با او نامه‌نگاری و مکاتبه داشته است که شرح آن را در کتاب خویش آورده است؛^۲
۴. شیخ ابوعلی بن شهاب العکبری که عمری با وی در عکبرا، از نواحی بغداد ملاقات کرده و از او روایت نموده است؛^۳
۵. شیخ ابوعبدالله حمویه بن علی حمویه (یکی از بزرگان شیعه در بصره)؛^۴
۶. ابوعلی عمر بن علی بن حسین بن عبدالله صوفی عمری علوی، معروف به ابن اخی اللبّین؛^۵
۷. ابوالحسن علی بن سهل تمار؛^۶
۸. شریف ابوالحسن محمد بن محمد بن ابی الحسن محمد بن علی بن محمد ابی زید بن احمد بن عبید بن علی باغر، وی که در بصره مورد توجه و دارای جاه و مقامی بوده است و صاحب المجدی نزد او درس خوانده و چیزهای فراوانی فرا گرفته است. وی همچنین تا پایان عمر حدیث نقل می‌کرده و متظاهر به تشیع و دوستی اهل بیت (علیهم السلام) بوده است؛^۷
۹. ابوالحسن محمد بن ابوالفرج؛^۸
۱۰. ابوعلی القطان المقرئ؛^۹
۱۱. شیخ ابوعبدالله الحسین بن احمد البصری ابن ابراهیم الفقیه الامامی؛^{۱۰}
۱۲. شیخ ابوالسرایا محمد بن احمد بن جصاص شاعر؛^{۱۱}
۱۳. شیخ ابونصر سهل بن عبدالله بخاری، صاحب سرّ السلسله العلویة؛^{۱۲}

۲. همان، ص ۷۴.

۴. همان، ص ۹ و ۹۳.

۶. همان، ص ۹ و ۱۳۱.

۸. همان، ص ۱۷۶.

۱۰. همان، ص ۱۳۶.

۱۲. همان، ص ۱۴.

۱. همان، ص ۱۹-۴۱.

۳. همان، ص ۱۱.

۵. همان، ص ۱۰.

۷. همان، ص ۸۵.

۹. همان، ص ۲۵۱.

۱۱. همان، ص ۱۲۹.

۱۴. شریف نسابه، ابوالحسین زید النقیب، مشهور به ابن کتيله حسینی بن محمد بن قاسم؛^۱
۱۵. شیخ ابوعلی حسن بن دانیال نیلی بصری؛^۲
۱۶. شیخ ابو عبدالله محمد یا احمد، ابن ابی جعفر محمد، ابن علا، ابن جعفر نسابه بغدادی؛^۳
۱۷. ابوالیقطان عمار بن فتح سیوفی بصری؛^۴
۱۸. شیخ صالح قیسی شاعر بصری؛^۵
۱۹. شیخ ابو مخلد بن جنید کاتب موصلی؛^۶
۲۰. ابوالقاسم حسین بن جعفر حسینی، معروف به ابن خداع مصری مؤلف کتاب المیسوط؛^۷
۲۱. شیخ ابو محمد حسن بن احمد بن قاسم بن محمد عویدی اخباری بغدادی.^۸
کسانی که عمری با واسطه از آنان نقل می‌کند:
۱. محمد بن قاسم نسابه (از طریق پدرش ابوالغنائم)؛^۹
۲. شریف ابو محمد حسن بن محمد، معروف به الشریف الدندانى النسابه و ابن اخی طاهر؛^{۱۰}
۳. ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی صاحب مقاتل الطالبیین و الاغانی؛^{۱۱}
۴. ابو عبدالله صفوانی الاصم؛^{۱۲}
۵. ابوالحسن اشنانی نسابه مصریان؛^{۱۳}
۶. ابو عمرو عثمان بن منتاب نسابه (ابو عمرو عثمان بن حاتم بن المنتاب)؛^{۱۴}

۱. همان، ص ۱۸۵.
 ۲. همان، ص ۱۵۸.
 ۳. همان، ص ۱۳.
 ۴. همان، ص ۲۲۶.
 ۵. همان، ص ۹.
 ۶. همان، ص ۱۷۴.
 ۷. همان، ص ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۵۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۳۰ و ...
 ۸. همان، ۱۲ و ۱۳۲.
 ۹. ابن طباطبا، ابواسماعیل، منتقلة الطالبیة، ص ۲۳۱.
 ۱۰. عمری، المجدی فی انساب الطالبیین، ص ۷-۸، ۳۷-۳۸، ۵۰، ۹۶، ۲۰۴ و ۳۸۹.
 ۱۱. همان، ص ۱۹۷، ۹۶ و ۳۸۷.
 ۱۲. همان، ص ۳۹ و ۹۶.
 ۱۳. همان، ص ۹۵ و ۱۰۰.
 ۱۴. همان، ص ۲۱؛ ابن طباطبا، ابواسماعیل، منتقلة الطالبیة، ص ۸۰.

۷. شبل بن تکین نَسَّابه؛^۱
۸. ابوالقاسم حسین بن جعفر الاحول بن حسین، معروف به ابن خداع؛^۲
۹. نَسَّابه ابوالغنائم عبدالله بن حسن، معروف به ابن اخی؛^۳
۱۰. ابومنذر علی بن حسین بن طریف نَسَّابه بجلی کوفی؛^۴
۱۱. ابی عدی ذراع؛^۵
۱۲. ابن ابی جزى بصری؛^۶
۱۳. یحیی بن حسن نَسَّابه؛^۷
۱۴. ابویعلی حمزة بن احمد بن عبدالله نَسَّابه، معروف به سماکی؛^۸
۱۵. ابوبکر محمد بن عبده عقبسی طرسوسی نَسَّابه که صاحب المجدی در شأن او می‌گوید: «انتهدت الیه نسب العرب و العجم»؛^۹
۱۶. ابونصر سهل بن عبدالله بخاری؛^{۱۰}
۱۷. ابوالحسین محمد بن ابراهیم بن علی اسدی کوفی، معروف به ابن دینار نَسَّابه؛^{۱۱}
۱۸. ابوجعفر محمد بن علی بن حسن حسنی، معروف به ابن معیه صاحب المبسوط؛^{۱۲}
۱۹. شریف قاضی ابوالعباس احمد بن علی الجوانی که جد مادری شیخ الشرف عبیدلی است.^{۱۳}

این بزرگواران از مشایخ و نَسَّابه‌هایی هستند که شریف عمری غالباً از طریق شیخ الشرف عبیدلی یا پدر خود ابوالغنائم بصری، یا از طریق کتاب‌ها و مخطوطات و تعلیقات آنان، از آنها روایت می‌کند.

شریف ابوالحسن عمری (زنده در ۴۶۶ق) در عمر شریف خود به شهرها و بلاد بسیاری مسافرت نمود که از جمله آنان می‌توان به مصر، رمله، جزیره، موصل، کوفه، عکبرا،^{۱۴} بصره،

۱. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۸۷، ۱۵۳، ۱۸۸ و ۲۹۵.
 ۲. همان، ص ۸ و ۱۴۶.
 ۳. همان، ص ۱۸۰.
 ۴. همان، ص ۱۵، ۲۶، ۴۴ و ۱۳۳.
 ۵. همان، ص ۲۲.
 ۶. همان جا.
 ۷. همان، ص ۸.
 ۸. همان، ص ۶ و ۵۰.
 ۹. همان، ص ۵.
 ۱۰. همان، ص ۷ و ۱۰۰.
 ۱۱. همان، ص ۷، ۱۵، ۲۱، ۲۴، ۳۶، ۱۰۰، ۱۴۳ و ...
 ۱۲. همان، ص ۶، ۱۱، ۱۳، ۵۳ و ...
 ۱۳. همان، ص ۱۳.
 ۱۴. بلدی از بلاد دجیل در ۱۰ فرسخی بغداد که شیخ مفید م ۴۱۳ق نیز به آنجا منتسب است.

عمان، نصیبین، میافارقین،^۱ شام، حلب و... اشاره نمود.^۲ وی در این مناطق با شمار بسیاری دوستی و مراودت داشت و با آنان در مورد انساب آل ابی طالب تبادل اطلاعات می‌کرد. در اینجا به آن عده که در کتاب وی به آنان اشاره شده، پرداخته می‌شود:

۱. شریف ابوالفضل ناصر الموضع الحسنی النسابة، ابن یحیی بن زید بن حسن، ساکن بصره؛^۳
۲. شریف ابوهاشم محمد الحسینی القزوینی الشجری، ابن حسن بن زید؛^۴
۳. شریف ابوالغنائم محمد نقیب عکبرا، ابن احمد؛^۵
۴. شریف ابو محمد علی حسنی بن جعفر العلطوم بن محمد بن حسن؛^۶
۵. شریف ابو عبدالله محمد بن حسن بن محمد حسنی؛^۷
۶. اولاد ابوطالب احمد بن محمد بن علی؛^۸
۷. شریف هبة الله بن قاسم بن محمد بن قاسم، ابن طباطبا؛^۹
۸. شریف ابوالفضل احمد الموصلی الاعرجی الحسینی، ابن محمد بن محمد القاسم الرسی؛^{۱۰}
۹. اولاد توزون، ساکن بصره؛^{۱۱}
۱۰. شریف ابوالقاسم علی (ناصر) بن محمد بن محمد؛^{۱۲}
۱۱. شیخ ابوطالب شیخ بصریان؛^{۱۳}
۱۲. شریف ابو جعفر محمد بن سعد الله بن احمد بن محمد؛^{۱۴}
۱۳. شریف صاحب الوزراء در بغداد، محمد بن حمزة بن محمد؛^{۱۵}
۱۴. شریف ابوعلی محمد بن حسن بن جعفر، ناظر نقابت نصیبین، از احفاد حسن مثنی؛^{۱۶}

۱. یکی از بلاد دیار بکر.

۲. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، مقدمه، ص ۳۵.

۳. همان، ص ۳۲.

۴. همان، ص ۶۲ و ۹۸.

۵. همان، ص ۷۱.

۶. همان، ص ۷۴.

۷. همان، ص ۸۵.

۸. همان، ص ۸۶.

۹. همان، ص ۹۰.

۱۵. شریف ابوابراهیم محمد، نقیب حلب، ابن زیدیه بن جعفر؛^۱
۱۶. ابوجعفر محمد بن جعفر بن مسلم بن عبیدالله مصری؛^۲
۱۷. شریف ابوالحسن علی شعرانی، نقیب سامرا، ابن عیسی بن محمد الاشقر؛^۳
۱۸. شریف ابوطاهر محمد بن محمد بن محمد، نقیب مقابر قریش (یا مشهد کاظمین یا باب التین)؛^۴
۱۹. شریف ابوعلی حسنی، نقیب بصره؛^۵
۲۰. بنوزیدی، اولاد حسین بن عبیدالله ساکن برغوٹا (از اولاد حسین ذی‌الدمعه، ابن زید شهید)؛^۶
۲۱. شریف ابو عبدالله محمد بن احمد بن محمد؛^۷
۲۲. شریف ابوالبرکات احمد بن محمد خطیب شاعر؛^۸
۲۳. شریف ابوالحسن زید بن علی بن محمد (از اولاد زید شهید)؛^۹
۲۴. شریف ابو محمد حسن بن محمد بن عمر بن عبدالله، مقیم قاهره؛^{۱۰}
۲۵. شریف ابوعلی احمد بن عبدالله بن محمد، مقیم موصل؛^{۱۱}
۲۶. شریف ابوالحارث محمد بن علی بن علی، مقیم میافارقین (از اولاد زید شهید)؛^{۱۲}
۲۷. شریف ابوطالب بن محمد بن زید بن حسن (از اولاد زید شهید)؛^{۱۳}
۲۸. شریف ابوالحسین حمزه، نقیب کوفه (از اولاد زید شهید)؛^{۱۴}
۲۹. شریف ابوالهیجاء عبدالله بن جعفر (از اولاد زید شهید)؛^{۱۵}
۳۰. شریف سید فخرالدین ابومنصور محمد بن محمد بن حسین (از اولاد زید شهید و نقیب بصره)؛^{۱۶}

۱. همان، ص ۹۹.	۲. همان، ص ۱۱۵.
۳. همان، ص ۱۳۵.	۴. همان جا.
۵. همان، ص ۱۵۱.	۶. همان، ص ۱۶۳.
۷. همان، ص ۱۶۶.	۸. همان جا.
۹. همان، ص ۱۶۹.	۱۰. همان، ص ۱۷۲.
۱۱. همان، ص ۱۷۷.	۱۲. همان، ص ۱۷۸.
۱۳. همان، ص ۱۷۹.	۱۴. همان، ص ۱۸۰.
۱۵. همان، ص ۱۸۲.	۱۶. همان جا.

۳۱. شریف علی بن محمد بن عبدالعظیم بن احمد (از اولاد زید شهید)؛^۱
 ۳۲. شریف ابو محمد حسن نقیب بصره ابن علی بن یحیی (از احفاد زید شهید)؛^۲
 ۳۳. شریف ابوالقاسم محمد جمال، از احفاد امام سجاد علیه السلام؛^۳
 ۳۴. شریف ابوحرث محمد بن محسن بن حسن، از احفاد امام سجاد علیه السلام؛^۴
 ۳۵. شریف ابوطالب حمزة بن علی بن احمد، از احفاد امام سجاد علیه السلام؛^۵
 ۳۶. شریف ابوالقاسم محسن بن محمد بن محسن بن ابراهیم؛^۶
 ۳۷. شریف ابوعلی حسین بن حسن؛^۷
 ۳۸. ابوالفوارس بن ناصر دیلمی؛^۸
 ۳۹. ابوالحسین بن قاضی همدانی؛^۹
 ۴۰. شریف ابو ابراهیم محمد بن جعفر بن محمد، از خانواده نقبای حلب و احفاد امام صادق علیه السلام؛^{۱۰}

کسانی که از عمری، صاحب‌المجدی روایت کرده‌اند عبارت‌اند از:

۱. نوه عمری، سید جعفر ابن ابی طالب هاشم بن ابوالحسن عمری صاحب‌المجدی که بیشتر کسانی که از المجدی و صاحب آن روایت کرده‌اند از طریق همین نوه عمری است؛^{۱۱}
۲. سید تاج الشرف محمد بن محمد بن ابی زید نقیب بصری، همچنان که در کتاب الحجّة علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب دیده می‌شود؛^{۱۲}
۳. علامه سید ابو محمد حسن موسوی هروی از اعلام قرن پنجم هجری که ابواسماعیل ابن طباطبا، صاحب منتقلة الطالبيّة، المجدی را از طریق او روایت کرده است.^{۱۳}

۱. همان، ص ۱۹۱.
 ۲. همان، ص ۱۹۳.
 ۳. همان، ص ۲۰۰.
 ۴. همان، ص ۲۱۵.
 ۵. همان، ص ۲۱۹.
 ۶. همان، ص ۲۲۸.
 ۷. همان، ص ۲۲۹.
 ۸. همان، ص ۲۳۰.
 ۹. همان، ص ۲۷۳.
 ۱۰. همان، ص ۱۴.

۱۲. موسوی، الحجّة علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب، ص ۱۳۸.

۱۳. ابن طباطبا، ابواسماعیل، منتقلة الطالبيّة، ص ۳۷.

شیوه تدوین، روش و محتوای کتاب المجدی:

ابوالحسن عمری، ابتدا از نسب نبی مکرم اسلام ﷺ آغاز نموده و در پی آن، از اخبار دختران پیامبر ﷺ و ازدواج و فرزندان آنان سخن رانده است؛ در ادامه وی به ذکر اعقاب و اولاد ابوطالب علیه السلام و سپس حضرت علی علیه السلام پرداخته و بدین منوال اولاد امامان علیهم السلام را تا آخر برشمرده است. در پایان نیز اخباری را در مورد خلف صالح آورده است که در نوع خود قابل توجه‌اند؛ سپس به چند تن از امامزادگان مشهور که دارای اعقاب فراوان هستند پرداخته که عبارت‌اند از: اعقاب جعفر کذاب، اولاد عمر الاشراف فرزند امام زین العابدین علیه السلام، اولاد زید شهید، اولاد محمد حنفیه، اولاد حضرت ابوالفضل العباس بن علی علیه السلام و اولاد عمر بن علی علیه السلام. پس از آن بازگشته و به دیگر فرزندان ابوطالب علیه السلام، یعنی جعفر و عقیل و اعقاب آنان را ذکر نموده است.^۱

عمری در این کتاب از روش «مبسوط» استفاده و از بالا به پایین انساب را ذکر کرده و پس از معرفی هر شخص نسل به نسل، به اولاد و فرزندان پرداخته و نام آنها را تا زمان خود و به هر اندازه که توانسته شماره کند، آورده است، اعم از دختر یا پسر، چه اینکه نسل و عقب داشته یا نداشته‌اند. همچنین وی به مکان زندگی اعقاب افراد نیز توجه داشته و کوشیده است تا اطلاعات جامعی درباره آن ارائه کند و معمولاً به اعقاب کسانی که به بلاد مختلف رفته و پراکنده شده‌اند، اشاره می‌کند و می‌گوید: اعقاب فلان شخص در مناطقی منتشر شده و وجود دارند.

در این کتاب نام‌های بسیار زیادی می‌توان دید که در مناطق و شهرهای مختلف منصب نقابت داشته یا نسابه آن شهر و معاصر ابوالحسن عمری بوده‌اند و او با بسیاری از آنان ملاقات داشته و از آنان با عنوان‌هایی همچون صدیق و... یاد کرده است. به این لحاظ اطلاعات بسیار خوبی را در مورد پراکندگی نهاد نقابت در سراسر سرزمین‌های اسلامی به‌ویژه مصر، عراق، ایران و افغانستان ارائه می‌کند. این مسئله نشانگر آن است که هم‌زمان با نوشته شدن این کتاب و سفرهای نویسنده آن، نهاد نقابت از گستردگی بسیار زیادی برخوردار بوده است و این نقبا و نسابه‌ها می‌توانستند با تبادل اطلاعات از طریق مسافرت یا مکاتبه،^۲ همچنان‌که صاحب المجدی طی گزارشی، یکی از مکاتباتش را به طور مفصل در این کتاب

۱. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۳، ۱۷، ۷، ۱۱، ۱۳۱ و ...

۲. دوستان او با نامه‌نگاری درباره مدعیان نسب از وی یاری می‌خواستند که او در جواب، مشکل آنان را حل می‌کرد. برای دیدن نمونه‌ها ر.ک: همان، ص ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹ و ...

آورده است،^۱ شبکه علمی گسترده را به وجود می‌آورند که می‌توانست اطلاعات به‌روز انساب آل ابی‌طالب را به اطلاع دیگران برساند و در کنار برآورده کردن احتیاجات و نیازهای سادات، که به‌گونه‌ای وابسته به انساب آنان می‌شد، به گسترش روز به روز این علم نیز کمک کند. او همچنین در مورد نسب افراد بسیاری در کتابش اظهار نظر کرده و به رد، یا صحت نسب ایشان پرداخته است.^۲

او در کنار اشاره به بیش از ۲۵۰ تن از سادات که نقیب علویان بوده‌اند، بیش از هشتاد عنوان شغلی دیگر سادات را برشمرده که برخی از آنها در کتاب‌های پیشین نیامده‌اند و در نوع خود قابل توجه و جالب هستند. ابوالحسن عمری به مذهب برخی علویان نیز اشاره کرده است که در کتاب‌های متقدم انساب به آن توجه نشده بود. او در این میان به مذاهبی همچون امامی،^۳ اسماعیلی،^۴ زیدی،^۵ معتزلی،^۶ فطحی^۷ و اهل غلو^۸ برای علویان اشاره دارد. صاحب‌المجدی، شریف ابوالحسن عمری، کتاب‌های دیگری در انساب داشته که عبارت‌اند از:

۱. المبسوط فی الانساب که علامه شمس‌الدین مشهور به ابن طقطقی (۷۰۹ق) در الاصلی فی انساب الطالبین از آن نام برده است؛^۹
۲. کتاب المشجر، که شماری از محققان این کتاب را به او نسبت داده‌اند؛ مانند میرزا عبدالله افندی اصفهانی، صاحب ریاض العلماء و حیاض الفضلاء؛^{۱۰}

۱. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۷۴.

۲. از جمله عباراتی که ابوالحسن در مورد نسب این افراد به‌کار برده است، به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد: طعن علیه اهل نیشابور و قال لی ابی: ثبت عندنا نسبه (همان، ص ۲۵)؛ فأمضیت نسبه و اثبت فی مشجرتی و کتبت له حجه فی یده و نسباً مشجراً بخطی (همان، ص ۳۰)؛ فسألنی عن نسب سعاده، فاخبرته انه ثبت عندی (همان، ص ۳۰)؛ رجل من اهل جرمقان من اعمال نیشابور، و هو مبطل کاذب دعی (همان، ص ۴۱)؛ نودی علیه بیغداد و تبره من النسب و... هذا يدل علی صحه نسبه ان شاء الله (همان، ص ۴۶)؛ فمن تعلق علیه غیر هؤلاء فهو مبطل (همان، ص ۱۰۲ و ۱۰۸).

۳. همان، ص ۱۳۶.

۴. همان، ص ۶۰ و ۲۶۶.

۵. همان، ص ۷۷ و ۷۸.

۶. همان، ص ۲۸.

۷. همان، ص ۹۵.

۸. همان، ص ۹۸.

۹. ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۱۶۴، ۲۳۹، ۲۸۸-۲۸۹ و ۳۲۶.

۱۰. افندی الاصبهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۴، ص ۲۳۳.

۳. الشافی که ابن شهر آشوب^۱، سید بن طاووس^۲ و ابن طقطقی به آن اشاره کرده‌اند و ابن طقطقی آن را شامل دو جزء دانسته که جزء اول در مورد بنی‌العباس و جزء دوم در مورد بنی‌علی علیه السلام بوده است؛^۳
۴. کتاب العیون که صاحب معالم العلماء آن را بدو نسبت داده است.^۴

۴-۳-۶. منتقلة الطالبية

این کتاب نوشته ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن ابی‌الحسین علی شاعر - شهاب ابن ابی‌الحسن محمد شاعر اصفهانی، صاحب مؤلفات الممتعه - ابن ابی‌عبدالله احمد بن ابی‌جعفر محمد کوفی ابن ابی‌عبدالله احمد رئیس بن ابراهیم طباطبا بن اسماعیل دیباج ابن ابراهیم الغمر ابن حسن مثنی ابن امام الحسن السبط علیه السلام ابن امام علی علیه السلام است.^۵ بنابراین، وی نیز به خاندان طباطبا تعلق دارد که پیشتر نسابه‌هایی از این خاندان با تألیفاتشان ذکر شد. از ابواسماعیل ابن طباطبا در معاجم رجالی خبری نیست، اما بیهقی در لباب الانساب از او با عنوان سید تقی و سید الامام و نسابه اصفهان نام برده و ابن طقطقی در الاصلی از او با عنوان السيد العلامة النسابه و نیز ابن عنبه در العمدة با عنوان سید العلامة النسابه و... یاد کرده‌اند.^۶

از زمان ولادت ابواسماعیل ابن طباطبا گزارشی در دست نیست. آخرین تاریخی که وی در کتابش ذکر می‌کند سال ۴۷۱ق، است^۷ و بقیه تاریخ‌های ذکر شده، مربوط به زمان‌های پیش از آن است، براساس این تاریخ‌ها، می‌توان ادعا نمود که وی در قرن پنجم می‌زیسته و تألیف این کتاب از دهه هشتاد این قرن تجاوز نمی‌کرده است. شواهد دیگر حاکی از آن هستند که وی تا اواخر دهه هشتاد زنده بوده است. این مسئله را می‌توان از طوماری که او با شماری دیگر از اشراف علوی امضا کرده و به درستی محتوای طومار - که عهدی منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۰۳.

۲. ابن طاووس، فرج المهموم، ص ۱۲۵ ذیل ترجمه ابن‌العلم صاحب الزیج.

۳. ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۳۳۷.

۴. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۰۳.

۵. ابن طباطبا، ابواسماعیل، منتقلة الطالبية، مقدمه، ص ۳۱-۳۲.

۶. ابن فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ص ۱۸۴.

۷. ابن طباطبا، ابواسماعیل، منتقلة الطالبية، ص ۲۳.

بوده - شهادت داده است، دریافت. این طومار را محدث نوری در «سر من رأی» دیده و آن را در کتابش *الكلمة الطيبة* آورده است. ابن طباطبا این طومار را در ذی‌القعدة سال ۴۷۹ق، در اصفهان امضاء کرده است.^۱

مؤلف در کتابش، از سفرهای علمی خویش، فقط به ری اشاره کرده است؛ وی در آنجا به سال ۴۵۹ق، دو نفر از فرزندان شخصی به نام مرتضی‌بن محمد بن عبدالله، از احفاد ابراهیم طباطبا را ملاقات کرده است.^۲ طبیعی است که وی در مسیرش به قم، آبه و...، از بلادی که در مسیر او از اصفهان به ری قرار داشته‌اند دیدن کرده باشد.

شکی در شیعه‌مذهب بودن وی نیست، اما به نظر می‌رسد وی شیعه زیدی بوده است؛ زیرا هنگامی که وی در قسمت بغداد، به ذکر اولاد جعفر بن امام الهادی علیه السلام می‌پردازد، در مورد وی می‌گوید: «لقبة الامامية بالكذب»، این تعبیر او به غیر امامی بودن وی اشعار دارد؛ همچنین او از امامان زیدی با عناوینی همچون: الامام المستعین بالله، الامام المرشد بالله، الامام الموفق بالله و... یاد می‌کند^۳ و زید شهید را در صفحات بسیاری از کتاب خویش امام می‌خواند.^۴ از طرفی برای غیر از ائمه زیدیه، بسیار کم از لفظ امام استفاده کرده است. وی فقط در ذکر الامام امیرالمؤمنین علیه السلام از این لفظ استفاده می‌کند.

ابواسماعیل ابن طباطبا به غیر از *منتقلة الطالبية* کتاب دیگری در نسب داشته به نام دیوان الانساب و مجمع الاسماء و الالقاب که ابن‌فندق بیهقی در لباب الانساب در فصل علامات نسابین از آن نام برده است.^۵

مشایخ ابواسماعیل در کتاب *منتقلة الطالبية*:

۱. سید الامام المرشد بالله یحیی بن الحسین بن اسماعیل... بن عبدالرحمن شجری، از ائمه زیدیه که به سال ۴۴۶ق، در دیلم با او بیعت شد و مؤلف تصریح به کثرت نقل از او دارد؛^۶
۲. سید الامام المستعین بالله ابوالحسن علی بن ابی طالب بن قاسم... بن عبدالرحمن شجری، از ائمه زیدیه که نقابت آمل و طبرستان را برعهده داشت و در سال ۴۷۲ق، در دیلم با او بیعت شد. مؤلف در سال ۴۶۳ق، در اصفهان با او دیدار داشته است؛^۷

۱. نوری، *الكلمة الطيبة*، ص ۳۸-۳۹.

۲. همان، ص ۳۷، ۳۹، ۱۵۶ و ۲۰۹.

۳. ابن‌فندق بیهقی، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ص ۱۸۴.

۴. ابن طباطبا، ابواسماعیل، *منتقلة الطالبية*، ص ۳۷. ۷. همان، ص ۳۹ و ۲۰۹.

۵. ابن طباطبا، ابواسماعیل، *منتقلة الطالبية*، ص ۱۵۳.

۶. همان، ص ۱۴، ۲۶، ۱۱۵، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۷۳ و...

۳. سید ابو محمد حسن بن زید بن حسن هروی که مؤلف از او کتاب المجدی فی انساب الطالبین، نوشته ابوالحسن عمری (زنده در ۴۶۶ق) را اخذ نموده و در بیان سادات ساکن موصل، نصیبین و هرات به آن تصریح نموده است؛

۴. شریف نسابه شیخ الشرف ابو حرب احمد بن محمد بن محسن که مؤلف به دیدار و اخذ از او در اصفهان تصریح نموده است.^۱

به جز این افراد که صاحب منتقلة تصریح به استفاده از آنان دارد، وی با شماری دیگر نیز ملاقات داشته است، اما ذکری به استفاده از آنان نکرده است؛ افرادی مانند:

۱. سید العالم ابو عبدالله محمد بن عبدالمطلب بن حسین، که در اصفهان با او دیدار داشته است؛^۲

۲. شریف‌ها قاسم و امیرکا، دو فرزند مرتضی بن محمد بن عبدالله ... ابن ابراهیم طباطبا که آن دو را در سال ۴۵۹ق در ری دیده است.^۳ (به نظر می‌رسد در ایران به غیر از طبرستان و آمل در شهرهای ری و اصفهان نیز شمار زیدی مذهب‌ان بسیار بوده است).^۴

۳. شریف ابو عبدالله حسین بن علی بن حسین که در سال ۴۶۱ق، در اصفهان با او دیدار داشته است؛^۵

۴. شریف ابو العلاء حسین بن علی بن طاهر... بن موسی الکاظم علیه السلام که در سال ۴۷۱ق، با او در اصفهان دیدار داشته است.^۶

شیوه تدوین، روش و محتوای کتاب منتقلة الطالبية:

این کتاب، اولین کتاب از نوع خود در میان کتاب‌های انساب است که برحسب بلادی که طالبیان در آنها ساکن شده‌اند، تنظیم گردیده است. البته در کتاب‌های نسب‌نگاران گذشته، ساداتی که از شهری به شهر دیگر مهاجرت می‌کردند ذکر می‌شدند، اما ذکر همه شهرهایی که سادات به آنجا مهاجرت کرده‌اند به صورت کتابی منسجم و با همین هدف، برای اولین بار از سوی ابواسماعیل ابن طباطبا در همین کتاب صورت پذیرفته است. وی قریب به ۱۲۰۰ تن از علویانی را که به

۱. ابن طباطبا، منتقلة الطالبية، ص ۲۴.

۲. همان، ص ۴۵.

۳. همان، ص ۱۵۳.

۴. برای مطالعه بیشتر ر.ک: جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۳۵ به بعد.

۵. همان، ص ۲۳.

۶. همان، ص ۳۴۵.

جای‌جای جهان اسلام حتی چین و اندلس پراکنده شده‌اند، برشمرده است. از ویژگی‌های این کتاب اشاره به مبدأ مهاجرت علویان و مقصد ایشان و نیز تکاثر نسل ایشان در مقصد است. به این نحو که فلان سید، مثلاً از بصره به اهواز رفت و در آنجا صاحب فرزند شد. این بدان معنی است که اهالی مقصد پذیرای این سید بوده و وی با کمال راحتی در آنجا زن اختیار کرده و صاحب فرزند شده است. بر این اساس، اسامی شهرها و بلاد به ترتیب حروف الفبا ذکر شده و ذیل هرکدام به نسب واردشدگان از طالبیان به این شهرها پرداخته و نسب آنان را از پایین به بالا ذکر نموده است. در بعضی موارد به مادران واردشدگان و اولاد و معقبان آنها نیز اشاره می‌کند.

این کتاب، اوج نزدیکی و همکاری میان نسابه‌ها و نهاد نقابت را نشان می‌دهد و در جهت آسان شدن کار نقبا و نسابه‌های تحت نظر نقبا، برای دسترسی به صحت و سقم نسب افراد، در کمترین زمان و کمترین زحمت طراحی شده است؛ به نوشته خود ابواسماعیل ابن طباطبای نویسنده منتقلة الطالبية، انگیزه اصلی وی برای تدوین این کتاب به شکل و روش مزبور، آن بوده است که نسابه‌ها هنگام بررسی صحت انساب مدعیان، با توجه به مکان زندگی قبلی مدعی، راحت‌تر و سریع‌تر بتوانند صحت نسب وی را بررسی کنند. این شیوه، زحمت نسابه‌ها را تا حد زیادی کاهش می‌داد؛^۱ زیرا نسابه‌ها پیشتر باید نسب طالبی را در کتاب‌های انساب که به روش مبسوط یا مشجر بودند، جستجو می‌کردند، اما در این شیوه، مثلاً هنگامی که تازه واردی به اصفهان وارد می‌شد، برای بررسی صحت و سقم ادعای او، نقیب به سرعت به قسمت بلادی که مدعی قبلاً در آن ساکن بوده، مراجعه می‌کرد و اسم او یا کسی را که او خود را بدو منتسب می‌کرد، در آنجا جستجو می‌نمود و به سرعت به صحت و سقم ادعای وی می‌رسید. اگر شخص مدعی، یا کسی که مدعی خود را به او منتسب می‌کرد، به محل سکونت قبلی جدیدالورود بود، از محل سکونت قبل از آن وی و پدران‌ش سؤال می‌شد و آن بلد را در کتاب یافته و اگر نام او و منتسبان او در آنجا وجود داشت، او در نسب خویش صادق شمرده می‌شد وگرنه کذاب خوانده می‌شد.^۲

شیوه این کتاب را می‌توان با توجه به محتوا و نحوه تنظیم و تدوین آن شیوه محلی در چارچوب شیوه تبارشناختی دانست و روش کتاب را نیز با توجه به شمردن انساب از پایین به بالا و مقدم داشتن پسر بر پدر، روش مشجر شمرد.

۲. همان، ص ۲.

۱. جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱.

۴-۳-۷. لباب الانساب واللقاب والاعقاب

این کتاب نوشته شیخ ابوالحسن علی بن ابوالقاسم زید البیهقی بن الحاکم امیرک ابوسلیمان محمد بن الحاکم ابوعلی الحسین بن ابوسلیمان فندق بن ایوب بن الحسن بن احمد بن عبدالرحمن بن عبیدالله بن عمر بن الحسن بن عثمان بن ایوب بن خزیمه بن عمرو بن خزیمه بن ثابت ذی الشهادتین است که وی از صحابه رسول خدا ﷺ است، بنابراین، او از معدود انساب‌نگاران طالبیان است که خود از سادات نبوده است؛ پدرش شیخ ابوالقاسم زید (۴۴۷-۵۱۷ق) از علمای بزرگی بود که بیست سال ساکن بخارا بود و از علمای آن دیار استفاده کرد؛ مادر ابوالحسن که در سال ۵۴۹ق، در نیشابور درگذشت، نیز زنی عالم، فاضل، مفسر و حافظ قرآن بود.^۱

چنان‌که ابن فندق در تاریخ بیهق بدان تصریح کرده، اسلافش، یعنی آل فندق، از امرا و حکام بوده‌اند که در زمان ابوسلیمان، فندق بن ایوب بن الحسن به دستور سلطان محمود غزنوی از بلده سیوار از اعمال بُست، به نیشابور انتقال یافته‌اند. این خاندان پس از آن به مناطقی همچون بیهق و... نیز فرستاده شدند و در مناطق یاد شده مناصبی گوناگون همچون افتا، قضا و خطابه را عهده‌دار بوده‌اند.

آنچه از کلام یاقوت حموی دانسته می‌شود آن است که ابن فندق در روز شنبه ۲۷ شعبان سال ۴۹۹ق، در سبزوار، از نواحی بیهق، به دنیا آمده اما اظهر آن است که وی در سال ۴۹۳ق، به دنیا آمده و مؤید آن مطلبی است که بیهقی خود در تاریخ بیهق آورده و در آن از کشته شدن شخصی به نام فخرالملک در روز عاشورای سال ۵۰۰ق، سخن رانده، در حالی که وی کودکی محصل مکتب بوده است. در این صورت ولادت وی در سال ۴۹۹ق، غیر ممکن است؛ اما وفات وی بدون اختلاف در سال ۵۶۵ق، اتفاق افتاده است.^۲

ابن فندق خود سفرهای بسیاری داشت که گاه اجباری بودند. او در کودکی در قریه ششمند سبزوار ساکن شد؛ پدرش در آنجا ضیاع و عقار داشت و تا سال ۵۱۷ق، که پدرش درگذشت در آنجا بود، پس از آن هر چند وقت و به دلایل مختلف میان شهرهای مرو، نیشابور، بیهق و

۱. ابن فندق، لباب الانساب واللقاب والاعقاب، ج ۱ ص ۱۴۵-۱۴۶.

۲. ابن فندق بیهقی، تاریخ بیهق، ج ۱، ص ۱۵۷.

سرخس جابه‌جا می‌شد. وی همچنین سابقه ایراد خطبه و فتوا در مسجد جامع قدیم، مسجد المربع و مسجدالحاج نیشابور را نیز داشت.^۱

آیت‌الله مرعشی رحمته‌الله در زندگی‌نامه ابن‌فندق، در مقدمه لباب‌الانساب، وی را محب اهل‌بیت علیهم‌السلام و امامی مذهب می‌داند و می‌گوید: این مسئله از مطالب دو کتاب مشهورش تاریخ بیهق و لباب‌الانساب هویدا است.^۲ هنگامی که وی به بیان نسب امام علی علیه‌السلام می‌پردازد، غایت احترام را دارد و آن حضرت را صاحب ولایت و خلیفه رسول اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌داند. در تاریخ بیهق نیز ابیاتی را ذکر می‌کند که در آن از دوازده امام و تکریم آنان سخن رفته است.^۳

ابن‌فندق تألیف کتاب لباب‌الانساب و الالقاب و الاعقاب را به دستور و حمایت مالی نقیب نیشابور، شریف سید ابوالحسن علی‌بن‌محمد بن‌یحیی زبارة علوی^۴ و پس از استخاره در جمادی‌الآخره سال ۵۵۸ هـ شروع نمود و در رمضان همان سال، جلد اول آن را به پایان برد. وی در تألیف و تنظیم این کتاب از نسابه‌ای به نام علی‌بن‌حسن بن‌مطهر استفاده کرده و خود گفته اگر نسابه یاد شده نبود، به نسب یک علوی نیز دست نمی‌یافت.^۵ زیرا کتاب‌های خودش در حوادثی که برایش پیش آمده بود، سوخته و از بین رفته بود. ابن‌فندق در جایی دیگر نیز از این سید به نیکی یاد کرده و گفته است که اگر آثار این سید و کتاب‌هایش نبود، تألیف هیچ کتابی برایش میسر نبود؛^۶ این سید پیشتر با حسن علی‌بن‌محمد بن‌قطان، صاحب کتاب الدوحه در مرو مرآورده داشته^۷ که مروزی (زنده در ۶۱۴ هـ) در الفخری^۸ و همچنین رازی (۶۰۶ هـ) در الشجرة المباركة^۹ از آن نقل کرده‌اند. برای ابن‌فندق افزون‌بر این کتاب، ۷۵ کتاب دیگر در علوم مختلف برشمرده‌اند.

مشایخ ابن‌فندق:

چنان‌که بیان شد، ابن‌فندق کتاب‌های بسیاری تألیف نموده و در آنها از مشایخ بسیاری

۱. ابن‌فندق، لباب‌الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲. همان، ص ۱۴۸.

۳. همان، ص ۲۴۲.

۴. همان، لباب‌الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۱، ص ۱۴۹، ۱۷۷ و ۱۸۵.

۵. همان، ص ۳۳۲.

۶. همان، ص ۱۸۵ و ۳۳۲.

۷. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبین، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

۸. رازی، الشجرة المباركة، ص ۱۰۹.

استفاده کرده است. در اینجا تنها به آن دسته از مشایخ وی که در تألیف کتاب لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب از آنها استفاده کرده و در آن مؤثر بوده‌اند، اشاره می‌شود:

۱. سید نسابه، سید علی بن حسن بن مطهر که کمی پیشتر از او سخن رفت؛
۲. شیخ احمد بن محمد میدانی که ابن فندق در سال ۵۱۶ق، نزد وی بوده است؛
۳. شیخ تاج القضاة ابوسعید بن عبدالملک بن عبیدالله بن صاعد؛
۴. خطیب سید حسین بن ابی المعالی محمد بن ابی القاسم حمزه موسوی نوقانی؛
۵. علامه شیخ علی بن محمود نصرآبادی؛
۶. شیخ علی بن عبدالله بن محمد بن الهیضم نیشابوری؛
۷. شریف نسابه سید مجدالدین ابوهاشم مجتبی بن حمزه بن زید بن مهدی بن حمزه بن... بن سید الساجدین (علیه السلام) که مؤلف در سال ۵۲۶ق، در محضر وی بوده و مذاکراتی در لباب انساب با وی داشته است؛
۸. سید نسابه قاضی ابوالقاسم علی حسینی ونکی که همسایه ابن فندق در ری بوده و او مدتی علم انساب را از او آموخته است.^۱

شیوه تدوین، روش و محتوای کتاب لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب:

این کتاب در زمانی تألیف شد که علم نسب و به‌ویژه انساب طالبیان در اوج بود و کتاب‌هایی همچون *المجدی فی انساب الطالبیین*، که به‌گونه‌ای اوج این علم را نشان می‌دهد، قبل از این کتاب تدوین یافته و به شمردن انساب طالبیان پرداخته بودند.

برای اینکه مؤلف کتاب لباب الانساب بتواند گامی در تدوین و تنظیم علم انساب به جلو بردارد، لاجرم به دنبال شیوه و طرحی جدید، در نگارش و تبویب انساب و طرح مسائلی جدید بود تا بتواند بروز و تبلوری داشته باشد. به نظر می‌رسد وی در این امر موفق بوده است، زیرا کتاب لباب الانساب را با شیوه و مسائل جدید و با دسته‌بندی و تبویب نو ارائه نموده است.

وی در کتاب خود بر آن نبوده تا انساب همه طالبیان را که تا قرن ششم هجری گسترش بسیار زیادی یافته بودند، برشمارد، زیرا تا حدی این کار ناممکن می‌نمود، مگر آنکه خود را به دسته‌ای خاص از آنان، مانند یک خاندان، یا در منطقه‌ای خاص، محدود سازد. اگر بخواهیم جغرافیای محلی لباب را بررسی کنیم، کانون خراسانی این اثر که در سبزواری (بیهق) تألیف

۱. ابن فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۱، ص ۱۵۰-۱۵۱، ۱۸۵، ۱۸۷ و ۳۳۲.

شده، کاملاً هویدا است. این کتاب نه تنها گزارشی مفصل از نسب‌شناسی خاندان‌های نقیب در سبزوار و نیشابور، مرکز خراسان آن روز، ارائه می‌دهد، بلکه شامل اطلاعاتی درباره حوزة قضائی خراسان که در کتاب‌های دیگر، ذکری از آنان به میان نیامده است، نیز هست، چنین اطلاعاتی بسیار ارزشمندند؛ چرا که به ما می‌گوید بسیاری از حوزة‌های قضائی خارج از خراسان به دلیل فقدان کتاب‌ها و منابعی متمرکز بر مناطق خاص، همانند کتاب لباب الانساب، از دسترس آگاهی و دانش ما به دور مانده‌اند.

مؤلف کوشیده است تا به صورت گزینشی به مطالبی که می‌توانست علم انساب طالبیان را در آینده به علمی تخصصی تبدیل کند، دست یازد و مطالبی را که در کتاب‌های پیشین به صورت فرعی در لابه لای اطلاعات مؤلفانشان ذکر شده بود، برجسته و متبلور نموده و آنها را در فصل‌هایی جداگانه گرد آورد. وی به‌گونه‌ای پایه‌های تئوریک و نظری این علم را بنا گذاشت. باید در نظر داشت که لباب الانساب برای اینکه بتواند شمولیت و نوآوری خویش را حفظ کند، چاره‌ای جز این روش نداشته است؛ هرچند پس از آن، این روش چندان مورد توجه قرار نگرفت و کتاب‌هایی که بتوانند این روش را توسعه و گسترش دهد به وجود نیامد. از این رو، پس از این کتاب، تدوین انساب به صورت نظری رو به افول گذاشت و به‌گونه‌ای، به عقب بازگشت؛ کتاب‌های انساب پس از این کتاب شیوه‌ای را که کتاب‌های پیش از لباب الانساب داشتند، پی گرفتند و به عقب گراییدند. با توجه به آنچه گفته شد، شیوه فرهنگ‌نامه‌ای در کتاب غلبه دارد. کتاب لباب الانساب در دو جلد و بیست و چند فصل تدوین یافته است که به ترتیب عبارت‌اند از:

- فصلی در ذکر نام حدود چهل نفر از کسانی که در علم انساب تألیفاتی داشته‌اند؛^۱

- فصلی در تحدید و تعریف حسب و نسب و فرق میان آن دو؛^۲

- فصلی در قرابت و نزدیکی قریش و تمیم؛^۳

- فصلی در معنی قول پیامبر ﷺ که فرمود: «انا ابن العواتک انا ابن الفواطم کلهن طاهرات

سیدات»؛^۴

- فصلی در معنی العلوی و اشتقاق‌های آن؛^۵

۱. ابن‌فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۱، ص ۱۸۱.

۲. همان، ص ۱۸۶. ۳. همان، ص ۱۹۰.

۴. همان، ص ۱۹۲. ۵. همان، ص ۱۹۳.

- فصلی در معنی حسن و حسین؛^۱

- فصلی در شرف علم انسابت؛^۲

- فصلی در داناترین افراد در انسابت عرب در زمان گذشته^۳ که در آن از افرادی چون

ابوبکر بن عبدالله بن عثمان، مخرمه، عامر بن طرب، عقیل بن ابی طالب، عروه بن اذینه، جبیر بن مطعم از بنی نوفل و دغفل بن حنظله نام می‌برد؛

- فصلی در تفصیل فرق مردم^۴ که در ضمن آن اولاد اسحاق را اسباط و اولاد اسماعیل را

قبائل می‌نامد و شعوب را مربوط به عجم می‌داند. وی در این فصل همچنین به طبقات عرب و

نحوه تقسیم آنان اشاره کرده و چند نظر را بیان می‌کند بر طبق یکی از نظریاتی که وی نقل می‌کند طبقات عرب به ترتیب چنین است: جذم، جمهره، شعب، قبیله، عماره، بطن، فخذ،

عشیره، فصیله، رهط و اسره؛

- فصلی در آیات وارد شده درباره نسب و فضیلت آن؛^۵

- فصلی در فضائل سبطین حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و فضل و برتری اولاد ایشان علیهم السلام؛^۶

- فصلی در انسابت و القاب و دلالتی شهرت افراد به این القاب؛^۷ در این فصل جدول‌هایی در

سه ستون و با عنوان «اللقاب و الیهط»، «اسباب اللقب» و «الانسابت» ترسیم شده است؛ برای نمونه:

الاعداد	اللقاب و الیهط	اسباب اللقب	الانسابت
ا	الاشج حسنی	لقب بذلک لشجّة فی راسه	هو محمد بن احمد بن الحسن بن ابراهیم له عقب کثیر، یقال لهم بنو الاشج اکثرهم بنو احمی مکه
ب	الاشو الصوفی حسنی	لقب بذلک لکثرة قوله «اش»	هو ابوالحسن محمد بن احمد بن حسن بن ابراهیم و قیل کنیته ابوالعلاء له عقب بالحجاز، یقال لهم بنو صوفی
ج	الازرق حسنی	لقب بذلک لزرقة فی عینه	هو ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن ابراهیم الهادی یقال لعقبه بنو الازرق اکثرهم بالعراقین و الحجاز

۱. ابن فندق، لباب الانساب و اللقب و الاعقاب، ص ۱۹۴.

۲. همان، ص ۱۹۵.

۳. همان، ص ۱۹۶.

۴. همان، ص ۱۹۹.

۵. همان، ص ۲۰۹.

۶. همان، ص ۲۱۷.

۷. همان، ص ۲۲۳.

- فصلی در برتری بنی‌هاشم بر دیگر قریشیان؛^۱

- فصلی در قریش ظواهر و بطائح^۲ و در ضمن آن به اقوامی از قریش که به این دو گروه تعلق ندارند نیز پرداخته است؛

- فصلی درباره ساداتی که ادعای امامت کرده و خروج کردند و گروهی از مردم نیز از ایشان تبعیت نمودند؛^۳ که یکایک آنان را برشمرده و اطلاعاتی در مورد نحوه قیام، زمان و مکان آن و... ارائه می‌دهد؛

- فصلی در معانی اسامی که در میان بنی‌هاشم وجود داشته است،^۴ اما در ضمن آن به دختران حضرت علی علیه السلام، معقبان آن حضرت از طرف دختر و پسر، زوجات امیرالمؤمنین علیه السلام و تفصیل اولاد آن حضرت به واسطه مادرانشان در جدول‌هایی جداگانه پرداخته است؛^۵

- در قسمتی به اولاد امام حسن علیه السلام پرداخته و فرزندان آن حضرت را به تفکیک مادرانشان در جدول‌هایی با شمردن انساب مادرانشان آورده و در مورد امام حسین علیه السلام نیز همین شیوه را ادامه داده است؛^۶

- در قسمتی به تقسیمات علویه، جعفریه و عقیلیه پرداخته و آنها را طبقه پنجم از طبقات عرب دانسته است؛^۷

- در قسمتی به طبقه هفتم پرداخته و حسنیه، حسینیه، عباسیه، عمریه، علویه و کسانی را که از جعفریه و عقیلیه باقی مانده را جزء این طبقه برشمرده و آنان را در جدول‌هایی ذکر نموده است؛^۸

- در قسمتی به معقبان از اولاد امام زین العابدین علیه السلام و کسانی که در عرض ایشان از اولاد دیگر حضرت علی علیه السلام، جعفر و عقیل بوده‌اند، پرداخته است و به همین روال طبقات را تا طبقه هشتم، نهم و دهم ادامه داده است؛^۹

- فصلی در مقاتل الطالیین آورده^{۱۰} و در جدول‌هایی به ذکر نام‌های ایشان، قاتلان‌شان، مکان قتلشان و... پرداخته است.

۱. ابن فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۱، ص ۳۱۸.

۲. همان، ص ۳۲۵.

۳. همان، ص ۳۲۷.

۴. همان، ص ۳۳۲.

۵. همان، ص ۳۳۳-۳۳۵.

۶. همان، ص ۳۳۸.

۷. همان، ص ۳۵۳.

۸. همان، ص ۳۵۵.

۹. همان، ص ۳۷۸.

۱۰. همان، ص ۳۹۶.

اعداد	اسامی مقتولین	اسامی من قتلهم	موضع قتلهم	مدّة اعمارهم	محل قبورهم	الذی صلی علیهم
۱	اولین مقتول از طالبیان جعفر طیار	در راه شام و در مصاف و جنگ	موتّه	بین ۴۰ تا ۵۰ سال	بطبر مع الملائکة فی الجنان	علی <small>علیه السلام</small>
ب	حضرت علی <small>علیه السلام</small>	عبدالرحمن بن ملجم	محراب مسجد کوفه در ۱۹ رمضان	۶۳ یا ۶۴ سال	کوفه محل الغری	ابنه حسن بن علی <small>علیه السلام</small>

البته در پایان این فصل افراد زیاد دیگری را نیز بدون ترسیم جدول ذکر نموده و اطلاعاتی در مورد ایشان ارائه داده است.

در جلد دوم کتاب نیز فصل‌هایی با عنوان‌ها و مطالب مختلف وجود دارد که عبارت‌اند از:
 - فصلی در ذکر دارچین و غیر معقبین از طالبیان؛^۱ در این فصل به نسب افرادی پرداخته که اولاد و نسلی از ایشان باقی نمانده و نسلشان منقرض شده است. پس از ذکر نسب این افراد، عباراتی همچون فی عقبهم خلاف، لاعقب له بالاتفاق، درج بلاخلاف، درج، درجاً بلاعقب، لاعقب له، درجوا، اختلفوا فی تعاقبه، انقرض عقبهما، انقرض، انقرض عقبه، لاعقب لهم و امثال آنها را ذکر نموده است؛

- فصلی در امرای مکه و مدینه؛^۲

- فصلی به ذکر نقبای شهرها و بلاد مختلف و ذکر نسب آنان پرداخته^۳ و در ذیل آن به نقبای شهرهای بغداد، مقبره‌های قریش، سواد، کوفه، موصل، بصره، ارجان، واسط، قیروان، بطانج، دربند، آبه، میافارقین، تقلیس، اهواز، راوندِ قم، همدان، اصفهان، انساب درازگیسو، انساب بنی‌شش‌دیو، هارون حسنیه، طبرستان، صنعا، یمن، شیراز، کرمان، کوره بلخ، ترمذ (ترمذ)، کوره مرو، یزد، فارس، جیلان، عدن، رامهرمز، طبریه، ولوالج، استرآباد، قم، کاشان، زنجان، مراغه، قزوین، طبرستان، طوس، مشهد، هرات، نیشابور، ری، بُست، رنج، غزنه، سمرقند، سادات ماوراءالنهر، صغانیان، بلاساغون، اسپجانب، مرغینان، خجند، اخسیکت، ادرجند، سرخس می‌پردازد. این فصل به خوبی نمایانگر سطح پراکندگی و گستردگی نهاد نقابت و جمعیت زیاد سادات در این دوره است.

۱. ابن‌فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۲، ص ۴۳۹.

۲. همان، ص ۵۲۷. ۳. همان، ص ۵۳۴.

- فصلی را نیز به انساب نَسابین از خاندان رسول ﷺ اختصاص داده^۱ و در آن به نَسابه‌های این خاندان که در شهرهای مختلف پراکنده بودند، پرداخته و در پایان آن به معرفی سادات بعضی از مناطق همچون: بیهق، غزنه و... که آشنایی بیشتری با آنان داشته و خود به آنان دست یافته، پرداخته است؛

- فصلی در آداب نقابت و شرایط و علوم آن؛^۲

- فصلی در رموزی که واجب است نقیب بداند؛^۳

- فصلی در آداب نقبا که در آن به وظایف نقیب اشاره دارد؛^۴

- بابتی در ذکر تراشیدن سر ادعیا از سوی نقبا در نواحی غزنه، خوارزم و نیشابور.^۵

مؤلف در پایان به اتمام کتاب در ماه رمضان سال ۵۵۸ق تصریح می‌کند.^۶

۴-۳-۸. الفخری فی انساب الطالبین

این کتاب نوشته علامه نَسابه، قاضی ابوطالب عزیزالدین اسماعیل مروزی علوی حسینی ازورقانی، ابن جمال الدین ابی محمد الحسین بن محمد الطیان ابن ابی احمد الحسین بن ابی علی احمد (اولین شخص از اجداد وی که از قم به مرو انتقال یافت) ابن ابی الحسین محمد ابن ابی جعفر عبدالعزیز ابن ابی الفضل الحسین بن ابی جعفر محمد الاطروش (که وارد قم و ساکن مشکان شد و اعقابش در قم و قزوین و مرو پراکنده‌اند) است. یاقوت حموی (۶۲۶ق) ولادت وی را شب ۲۲ جمادی الآخره سال ۵۷۲ق دانسته، وفاتش را متذکر نشده، اما گفته است که در سال ۶۱۴ق در مرو با مروزی ملاقات داشته است،^۷ پس در این زمان زنده بوده است. همچنین یاقوت حموی در جایی دیگر از کتابش با این عبارت که: حدیثی عزیزالدین «رحمة الله علیه» از وی یاد می‌کند که نشان‌گر آن است که مروزی زودتر از یاقوت حموی بدرود حیات گفته است.^۸ مؤلف، این کتاب را به اسم فخرالدین رازی (۶۰۶ق) مفسر مشهور تألیف نموده و خود

۱. ابن فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۲، ص ۶۳۰.

۲. همان، ص ۷۱۷.

۳. همان، ص ۷۲۲.

۴. همان، ص ۷۲۹.

۵. همان، ص ۲۶۵.

۶. یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۲، ص ۲۶۲.

در مقدمه کتاب بدان تصریح کرده است.^۱ مروزی برای کسب انساب و همچنین شنیدن احادیث و کسب علوم دیگر به شهرهای بسیاری مسافرت کرده است؛ از آن جمله‌اند: شیراز (که در آنجا با سید قوام‌الدین، نقیب شیراز در سال ۵۹۸ق دیدار داشته است) هرات، شوشتر و یزد (که در آنجا با شریف قطب‌الدین مجتبی نقیب یزد دیدار داشته است)، رامهرمز (و دیدار با نقیب آنجا)، قانن، خوارزم و همدان. وی همچنین در حالی که بیست ساله بود، در سال ۵۹۲ق به بغداد نیز سفر کرد.^۲ او همچنین از نقبای شهرهای بسیاری در بلاد اسلامی سخن رانده که با بسیاری از آنان ملاقات داشته است. این مسئله نشانگر گسترش بسیار زیاد نهاد نقابت، در دوران حیات مؤلف الفخری فی انساب الطالبین است؛ از جمله این نقبا می‌توان به نقبای شهرهای سیرجان، ری، دمشق، اصفهان، مصر، کوفه، بصره، اهواز، غزنه، طخارستان، بغداد، موصل، طبرستان، واسط، سبزوار، نیل، هرات و... اشاره کرد.^۳

مشایخ مروزی در کتاب الفخری:

۱. ابوالقاسم، نقیب و نسابه مصر، معروف به ابن خداع (زنده در ۳۶۱ق)؛
۲. ابوالغنائم دمشقی (۴۳۸ق)؛
۳. ابن‌المنتاب (زنده در آغاز قرن ۴)؛
۴. ابوعبدالله ابن طباطبا (۴۴۹ق) که وی تهذیب را با اضافه کردن تعلیقه تصحیح نمود؛
۵. ابواسماعیل ابن طباطبا (زنده در ۴۷۹ق) مؤلف منتقلة الطالبية؛
۶. ابوالحسن عمری (زنده در ۴۶۶ق) مؤلف المجدی فی انساب الطالبین؛
۷. شیخ الشرف عبیدلی (۴۳۷ق) مصنف تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب؛
۸. ابوالقاسم تمیمی اصفهانی (۴۰۰ق)؛^۴
۹. سید قطب‌الدین مجتبی ابوالقاسم عبدالمطلب، نقیب یزد، ابن قوام‌الدین مرتضی که از وی به شیخ خود تعبیر کرده است؛^۵
۱۰. یکی از اعقاب بنی‌شش‌دیو در شیراز که مروزی در مورد وی گفته است: «وکان قد سمع شیئاً من الحدیث فقرأته علیه و سألته عن نسبه الی شش‌دیو»؛^۶

۱. یاقوت حموی، معجم‌الادباء، ج ۲، ص ۲۶۲؛ مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبین، ص ۷.
 ۲. همان، ص ۳۱، ۳۰، ۱۰۵، ۱۴۰، ۱۴۶ و ۱۷۸-۱۷۹.
 ۳. همان، ص ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۳۰، ۳۵، ۴۹، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۱۵۰، ۱۷۴ و ۱۷۸-۱۷۹.
 ۴. همان، ص ۸، ۱۴ و ۳۵.
 ۵. همان، ص ۳۱ و ۳۲.
 ۶. همان، ص ۱۴۰.

۱۱. علامه شیخ فخرالدین محمدبن عمر بن حسین، مشهور به امام فخرالدین رازی (۶۰۶ق)

که مروزی به شاگردی خویش در نزد او تصریح کرده است؛^۱

۱۲. سید جمال الدین المنتهی بن ابی البرکات الافطسی.

این افراد از کسانی هستند که مروزی خود در کتابش به آنان تصریح نموده و انساب مورد نظر را بدون واسطه، از خود ایشان، یا از کتاب‌هایشان دریافت کرده است. البته وی مشایخ دیگری نیز داشته که یاقوت از آنان در ذیل شرح زندگی مروزی نام برده است، اما بیشتر آنان مشایخ مروزی در بقیه علوم بوده‌اند، مانند: فقه، حدیث، ادب و...^۲ همچنین مروزی، معاصران و دوستانی نیز داشته است که بعضی از آنان از مشایخ وی نیز بوده‌اند، که نام برده شدند.

معاصران و دوستان مروزی:^۳

۱. امام فخرالدین رازی (م ۶۰۶ق) که الفخری را به نام او تألیف کرده است؛

۲. یاقوت حموی (۶۲۶ق) صاحب معجم الادباء؛

۳. شریف قطب‌الدین مجتبی ابوالقاسم عبدالمطلب نقیب یزد، ابن قوام‌الدین از سادات عریضی؛

۴. شریف منجم سید نظام الدین عبیدالله بن الرضا العریضی، وارد شده به یزد؛

۵. علامه مفسر سید علاء الملک محمدبن نظام الدین حسینی اعرجی عبیدلی (ق ۷) نقیب بلخ که از شاگردان فخرالدین رازی (۶۰۶ق) بود و هنگامی که تفسیر رازی را نزد رازی خواند، صاحب الفخری از مستمعان بود؛

۶. سید ضیاء‌الدین ابوعبدالله زید اعرجی عبیدلی، نقیب موصل؛

۷. علامه نجم‌الدین ابوالفیاض الهادی بن امیری شیرازی، از ذریه احمد سکین برماورد؛

۸. سید قوام‌الدین ابومنصور اسماعیل حسنی رسی، نقیب شیراز که صاحب الفخری در سال ۵۹۸ق، در شیراز با وی دیدار داشته است؛

۹. نقیب رامهرمز از ذریه یحیی الهادی امام یمن.

۱. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبین، ص ۷.

۲. یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۲، ص ۲۶۳.

۳. ر.ک: مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبین، ص ۷، ۳۱، ۳۲، ۱۰۵، ۱۴۰ و ۱۴۶.

شیوه تدوین، روش و محتوای کتاب الفخری:

در این کتاب، مؤلف پس از ذکر نسب و اولاد رسول خدا ﷺ، از انساب تقویه و موسویه شروع نموده و پس از برشمردن اعقاب امام موسی کاظم (علیه السلام) به ترتیب به اعقاب امام جعفر صادق (علیه السلام)، امام زین العابدین (علیه السلام)، اعقاب امام علی (علیه السلام) از امام حسن (علیه السلام)، محمدبن حنفیه، حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) و عمر الاطرف می‌پردازد و نسب علویان را به اتمام رسانده و پس از آن به اعقاب بقیه طالبیان از نسل جعفر بن ابی طالب (علیه السلام) و عقیل بن ابی طالب پرداخته است. وی از نام هر فردی که شروع می‌کند، نخست نام فرزندان و اطلاعات مختصری را درباره آنها ذکر کرده و چنانچه اعقابی از آنان باقی مانده باشد با سلسله نسبشان به طریق و روش «مشجر» ذکر می‌کند. در هنگام بیان انساب می‌کوشد طبقات آنان را با ذکر عناوینی چون بطن، فخذ، عشیره، فسیله و رهط^۱ بیان کند، البته این مسئله عمومیت نداشته و در مواردی اندک به ذکر طبقات نسب افراد پرداخته است که به‌گونه‌ای بیان کننده نظر نویسنده در نحوه تقسیم‌بندی طبقات در طبقات نسب عرب‌هاست. شیوه کتاب را می‌توان ترکیبی از شیوه دودمانی و طبقاتی دانست.

مروزی درباره سادات حسنی تلاش ویژه‌ای را مبذول داشته و در مورد آنها به موارد جزئی‌تری مانند القاب و مهاجرت‌های ایشان اشاره دارد. توجه او به نسب آل طیار در این کتاب برجسته است؛ به‌ویژه اشاره به مهاجرت تنی چند از این خانواده از قزوین به دهستان^۲، سمرقند^۳، کرمان و طبرستان^۴ نشان از تعلق خاطر او به این تیره از علویان دارد. کتاب الفخری افزون‌بر بخش ذکر انساب طالبیان، در خاتمه بخش دیگری را شامل دو فصل آورده است؛ در فصل اول مؤلف به ذکر افراد مشهور و معروف طالبیان که دارای القاب و عناوین خاصی هستند، می‌پردازد، این القاب به القاب خاندانی مشخص تبدیل شده و خاندان مذکور به آن لقب شناخته و خوانده می‌شوند. این القاب، غیر از القاب مختص به افرادی خاص هستند، البته صاحب الفخری از قصد خود مبنی بر نگارش کتابی با نام المعارف و الالقاب نیز سخن می‌راند که شامل این موارد نیز بشود و دعا می‌کند که موفق به این کار گردد.^۵ در ادامه این فصل به ذکر خاندان‌های معروف، همچون زیدیه، بنوالشیبه، بنو الحانی و... می‌پردازد.^۶

۱. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، ص ۵۹-۶۱ و ۱۸۲-۱۸۳.

۲. همان، ص ۱۸۶.

۳. همان، ص ۱۸۹.

۴. همان، ص ۱۹۰.

۵. همان، ص ۱۹۵.

۶. همان، ص ۲۰۲ به بعد.

در فصل دوم بخش خاتمه، به گفتارهایی شنیدنی در مورد تشابه اسمی چند نسل با هم، یا چند برادر با هم، پشت سر هم، یا متناوباً پرداخته و به ذکر مصداق‌های جالبی می‌پردازد. هم‌نامی چند نسلی، مانند محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن حسین بن علی بن محمد بن... بن زید شهید؛ هم‌نامی چند برادر، مانند فرزندان احمد بن محمد، از اعقاب زید شهید که پنج نفر آنان نام محمد، با کنیه‌های متفاوت داشته‌اند، شامل: محمد ابو عبدالله، محمد ابوعلی، محمد ابو جعفر، محمد ابو الحسن، محمد ابو احمد؛ یا فرزندان علی باغر که از ۲۶ فرزندش، یازده نفرشان نام محمد داشته‌اند با کنیه‌های متفاوت، شامل: محمد ابو احمد، محمد ابو هاشم، محمد ابو الحسن، محمد ابو طالب، محمد ابو الفضل، محمد ابو اسماعیل، محمد ابو العباس، محمد ابو الحسن، محمد ابو جعفر، محمد ابو عبدالله و... .

مروزی به جز کتاب الفخری، کتاب‌های دیگری هم داشته است. که عبارتند از:

۱. کتاب حظیره القدس در شصت جلد که مروزی در الفخری بیشترین نقل را از این کتاب کرده است؛
۲. کتاب بستان الشرف که خلاصه حظیره است، در بیست جلد؛
۳. کتاب غنیة الطالب فی نسب آل ابی طالب؛
۴. کتاب الموجز فی النسب؛
۵. زبدة الطالبیة؛
۶. کتاب المثلث فی النسب؛
۷. کتاب خلاصة العترة النبویة فی انساب الموسوی؛
۸. تشجیر کتاب النسب ابی الغنایم دمشقی؛
۹. کتاب من اتصل عقبه بابی الحسن محمد بن القاسم التمیمی اصفهانی (کتابی مشجّر)؛
۱۰. تشجیر کتاب الطبقات الفیة زکریا بن احمد بزاز نیشابوری؛
۱۱. تشجیر کتاب نسب شافعی خاصه؛
۱۲. تشجیر کتاب وفق الاعداد فی النسب؛
۱۳. تعلیقه بر سر الانساب؛
۱۴. کتاب نسب السادة المرازه؛
۱۵. کتاب المعارف و الالقاب.^۱

۱. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، ص ۱۴، ۷۴، ۸۲ و ۱۹۵؛ یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۲، ص ۲۶۳.

۴-۳-۹. التذكرة في الانساب المطهرة

این کتاب نوشته احمد ابوالفضل جمال‌الدین بن ابی‌المعالی محمد بن المهناب بن ابی‌الحسن علی بن المهناب بن ابی‌علی الحسن بن ابی‌منصور محمد بن مسلم بن المهناب بن ابی‌العلاء مسلم الامیر بن ابی‌علی محمد الامیر بن ابی‌الحسین محمد الاشر بن ابی‌علی عبیدالله الثالث بن علی بن عبیدالله الثالث بن علی بن عبیدالله الثاني بن علی الصالح بن عبیدالله بن الحسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب العلوی الحسینی العبیدلی النسابة است که دارای چهار برادر با نام‌های حسن، حسین، مهنا و عبدالحمید بود.^۱

ابن طقطقی (۷۰۹ق) او را سید فاضل و مشجر نویسی دانسته، که تحقیق کمی داشته و در مشجرات او غلط‌های بسیاری را یافته و به نقل از بهاء‌الدین علی بن عیسی اربلی، اشعار او را نیز «غیر جید» دانسته است.^۲ با این همه، ابن طقطقی از مشجرات وی در مورد انساب بعضی افراد استفاده کرده و نظر او را از روی خط و کتابش یا با واسطه روایی عبدالرزاق بن احمد شیبانی معروف به ابن الفوطی (۷۲۳ق) نقل کرده است.^۳ در مجموع آنچه که از کلام ابن طقطقی در مورد احمد بن محمد بن مهنا می‌توان به دست آورد این است که کتاب مشجری که ابن طقطقی و متأخران از ابن مهنا، به آن اعتماد کرده‌اند، دارای غلط‌های بسیاری است و اختلاف‌های بسیاری در نسب بعضی از شُرَفا با بعضی دیگر از نَسابه‌ها دارد.

کتاب مشجری را که ابن طقطقی (۷۰۹ق) به آن رجوع کرده، غیر از کتاب التذكرة فی الانساب المطهرة است؛ زیرا ابن طقطقی از این کتاب مشجر مطالبی درباره زندگی بعضی از علویان نقل می‌کند^۴ که در کتاب التذكرة خبری از آنان نیست.

شاگرد احمد بن محمد بن مهنا، کمال‌الدین ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد شیبانی، معروف به ابن الفوطی که واسطه روایی در میان ابن مهنا، استادش و ابن طقطقی است، خود در کتابش «مجمع الآداب» مطالب بسیاری را از خود احمد بن مهنا، یا کتاب مشجر او نقل کرده است که مطالب بسیاری را در مورد ابن مهنا بیان می‌دارد؛ از جمله آنکه کتاب مشجر احمد بن مهنا، جامع

۱. ابن مهنا حسینی عبیدلی، التذكرة في الانساب المطهرة، ص ۷.

۲. ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۳۰۰.

۳. ر.ک: همان، ص ۷۹، ۹۴، ۱۰۳، ۱۸۹، ۱۲۷، ۲۰۸، ۲۲۶، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۷۱ و ۲۸۷.

۴. همان‌جا.

انساب بنی‌هاشم و قریش بوده و محدود به طالبیان نبوده است^۱ و در آن، زندگی‌نامه بسیاری از اشراف وجود داشته که در این کتاب، التذکره، وجود ندارد؛^۲ ابن الفوطی (۷۲۳ق) کتاب مشجر را در سال ۶۸۱ق^۳ و سال ۶۶۱ق، در «حله سیفیه» بر مؤلفش ابن مهنا قرانت و در نزد او شاگردی کرده و از وی بهره گرفته است،^۴ البته ممکن است که یکی از این دو تاریخ تصحیف دیگری باشد و هر دو نشانگر زمان واحدی باشند.

سید محسن امین و شیخ آقا بزرگ تهرانی مؤلف مورد نظر را معاصر محقق و علامه حلی و از شاگردان جلال‌الدین ابی‌القاسم علی‌بن‌عبد‌الحمید بن‌فخار دانسته‌اند که وی استاد سید تاج‌الدین محمد بن قاسم بن معیه نیز بوده و هم‌عصر ابن مهناست. تاج‌الدین محمد بن قاسم استاد شهید اول (۷۸۶ق) و استاد صاحب کتاب عمدة الطالب، سید جمال‌الدین احمد بن علی بن حسین بن علی مهنا بن عنبه حسنی است.^۵ البته اینکه ابن مهنا در طبقه مشایخ ابن عنبه باشد، دور از ذهن به نظر می‌رسد؛ زیرا ابن مهنا از بزرگان قرن هفتم است و ابن عنبه متوفای سال ۸۲۸ق است؛ بنابراین، می‌توان ابن مهنا را در طبقه مشایخ ابن عنبه و نه در طبقه مشایخ وی دانست.

در مورد تاریخ وفات احمد بن محمد بن محمد بن مهنا برخی سال ۶۷۵ق، را ذکر نموده‌اند که ابن الفوطی (۷۲۳ق) شاگرد وی، به وفات برادر وی عزالدین حسین در این تاریخ تصریح دارد^۶ و در جایی دیگر می‌گوید که مشجر ابن مهنا را در تاریخ ۶۸۱ق، بر مؤلفش خوانده است.^۷ آن‌چنان‌که وی از مشجر ابن مهنا ذکر می‌کند، ابن مهنا از وفات اشخاصی در سال ۶۷۸ق،^۸ و ۶۸۰ق،^۹ سخن می‌راند؛ در این صورت باید وی در این تاریخ زنده باشد. با این توصیف‌ها، تاریخ وفات ذکر شده در کتاب‌های تاریخ، وفات احمد بن محمد بن مهنا نیست؛ بلکه تاریخ وفات برادر وی حسین بن محمد بن مهناست. در نتیجه آنچه گفته شد، ابن مهنا در سال ۶۸۱ق، به احتمال قوی زنده بوده و تاریخ وفات وی را باید پس از این تاریخ دانست.

۱. ابن الفوطی، مجمع الآداب، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۲۷، ۲۶۴، ۲۸۲، ۲۹۱، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۴۲، ۳۶۷ و ...

۳. همان، ص ۱۷۶.

۴. همان، ج ۳، ص ۵۱۷.

۵. امین، اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۱۵۵-۱۵۶؛ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲، ص ۳۸۲-۳۸۴.

۶. ابن الفوطی، مجمع الآداب، ج ۱، ص ۱۷۶.

۷. همان‌جا.

۸. همان، ج ۴، ص ۵۰۷.

۹. همان، ج ۵، ص ۱۴۵.

شیوه تدوین، روش و محتوای کتاب التذکره:

در نسخه‌های موجود، کتاب مورد نظر با نام‌هایی همچون تذکره الانساب و التذکره فی الانساب المطهرة معرفی می‌شود، اما ابن الفوطی (۷۲۳ق) و ابن طقطقی (۷۰۹ق) از آن با عنوان کتاب المشجر^۱ و شیخ آقا بزرگ تهرانی از آن با نام‌هایی چون الانساب المشجرة، مشجر النسب و مشجرة الانساب یاد کرده است.^۲ همان‌گونه که پیشتر گفته شد ابن الفوطی، ابن طقطقی (۷۰۹ق) و ابن عنبه (۸۲۸ق) از کتاب مشجر ابن‌المهنا (زنده در ۶۸۱ق)، بعضی از تراجم را نقل می‌کنند که در این کتابی که در دست است، خبری از آنها نیست؛ بنابراین، شاید مؤلف، کتاب مشجر دیگری که حاوی تراجم نیز بوده، داشته است؛ از سویی دیگر ممکن است که این کتاب همان کتاب مشجر باشد، ولی بعضی از نسخا به عمد تراجم موجود در آن کتاب را حذف و به آوردن انساب بسنده کرده باشند.

برخی تصرفات و الحاقات به دست سید نسابه عزالدین اسحاق بن ابراهیم بن اسحاق طباطبایی شیرازی در کتاب موجود صورت گرفته‌اند که با رنگ قرمز از اصل کتاب متمایزند. در این کتاب از پایین به بالا به نسب افراد پرداخته شده و پسر بر پدر مقدم گشته است. بنابراین، مؤلف روش «مشجر» را برگزیده است و منحصرأ به نسب افراد، بدون هیچ‌گونه حواشی، زواید و توضیح، به شکل نموداری پرداخته است و سخنی از مشایخ یا کتاب‌هایی را که وی از آنها نقل می‌کند، را به میان نیاورده است. وی نخست از اولاد امام حسن مجتبی (علیه السلام) شروع کرده و سپس به ترتیب اولاد امام حسین (علیه السلام)، امام سجاد (علیه السلام)، امام محمد باقر (علیه السلام)، امام موسی کاظم (علیه السلام) و محمد بن حنفیه، عمر و ابا الفضل العباس (علیه السلام) (فرزندان امام علی (علیه السلام) و اولاد جعفر طیار (علیه السلام) و عقیل بن ابی طالب را ذکر و اولاد ابوطالب را به پایان رسانده است که قسمت اعظم و اصلی کتاب (شش هفتم کتاب) را در بر می‌گیرد.^۳ در ادامه به طور بسیار مختصر به ترتیب به ذکر اعقاب بنی العباس بن عبدالمطلب، عبدالمطلب، بنی امیه، قصى بن کلاب، لؤی بن غالب، کنانه، امیران حله سیفیه، عوف، ثعلبه بن دودان، حنظله بن مالک، اذبن طابخه و قبایل عرب پرداخته است.^۴

۱. ابن الفوطی، مجمع الآداب، ج ۱، ص ۱۶۸، ۱۷۶، ۲۹۱، ۳۱۷، ۳۲۲ و...؛ و ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبیین، ص ۳۰۰.

۲. تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲، ص ۳۸۲-۳۸۴؛ ج ۱۰، ص ۴۷-۴۸.

۳. ابن مهنا حسینی عبیدلی، التذکره فی الانساب المطهرة، ص ۳۸-۳۰۴.

۴. همان، ص ۳۰۴-۳۲۵.

از کسان دیگری که به ذکر اعقاب ایشان اشاره شده می‌توان به اعقاب قیس بن غیلان، ذهل بن شیبان، بنی قتاده، بنی حمدان، بنی ربیع، آل بویه و ملوک ایران (از اضافات عزالدین اسحاق) اشاره نمود.^۱ وی در پایان به ذکر اعقاب اسحاق نبی علیه السلام، ابراهیم نبی علیه السلام، هود نبی علیه السلام و اولاد آدم ابوالبشر علیه السلام پرداخته است.^۲

با این توصیفات، احمد بن محمد بن مهنا از اولاد امامان شیعه علیهم السلام که در زمان خودش می‌زیسته‌اند شروع کرده و نسل به نسل بالا رفته تا به آدم ابوالبشر ختم نموده است. هرچند وی به اجمال به غیر طالبیان نیز پرداخته است، اما اصل در این نوشته بررسی اولاد طالبیان به طور تفصیل بوده و نام بردن از دیگران، به گونه‌ای است که بتواند به ذکر اعقاب طالبیان تا آدم ابوالبشر ادامه دهد. از این رو به طور بسیار مختصر به ذکر اعقاب بعضی دیگر همچون بنی العباس و بنی امیه در حد یکی دو صفحه پرداخته است، به همین دلیل ما این کتاب را در میان کتاب‌های انساب طالبیان ذکر کردیم.

در مورد اعتبار این کتاب در نزد علمای انساب باید گفت که ارجاعات به آن در میان کتاب‌های انساب به نسبت کم بوده و این را می‌توان در سخن ابن طقطقی (۷۰۹ق) دریافت که می‌گوید: در کتاب ابن مهنا (زنده در ۶۸۱ق) غلط‌های بسیاری یافته است.^۳ با این حال ابن طقطقی خود (۷۰۹ق) از وی در کتابش نقل کرده است.^۴ بنابراین، می‌توان کتاب التذکره را از نظر درجه اعتباری پس از کتاب‌هایی همچون المجدی فی انساب الطالبیین و امثال آن قرار داد.

۴-۳-۱۰. بحر الانساب الکبیر فی انساب العلویین

این کتاب منسوب به سید منصور الباز الاشهب البطاحی بن امام موسی الکاظم علیه السلام است که دو فرزند به نام‌های احمد الازرق و سید ارسلان از او باقی ماندند. وی در اواخر قرن دوم هجری درگذشت و در عراق مدفون شد.^۵ در متن کتاب تحت عنوان مؤلف هذا البحر، از سید منصور

۱. ابن مهنا حسینی عبیدلی، التذکره فی الانساب المطهرة، ص ۳۲۶-۳۳۸.

۲. همان، ص ۳۳۸-۳۴۷.

۳. ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبیین، ص ۳۰۰.

۴. ر.ک: همان، ص ۷۹، ۹۴، ۱۰۳، ۱۸۹، ۱۲۷، ۲۰۸، ۲۲۶، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۷۱ و ۲۸۷.

۵. الاشهب البطاحی، بحر الانساب الکبیرة، ص ۹.

الباز الاشهب، به‌عنوان «شیخ مشایخ البازیه» و مؤلف این بحر نام می‌برد و از آنجا که می‌دانسته این کتاب به‌واسطه مطالبش معترضانی دارد، در ادامه کسانی را که به این کتاب اعتراض دارند، مطرود سادات بازیه می‌داند.^۱

به جز خود این کتاب، حاجی خلیفه (۱۰۶۷ق) در کشف‌الظنون از کتابی به نام بحر‌الانساب فی آل علی بن ابی طالب نام می‌برد، اما اسمی از مؤلف آن ذکر نمی‌کند. اگر منظور حاجی خلیفه این کتاب باشد، به غیر از آن، از کتاب مذکور در هیچ‌یک از کتاب‌های شیعه و سنی، چه در کتاب‌های فهرست، یا انساب و...، نامی به میان نیامده، یا از آن نقل نشده است و نخستین کسی که به آن اشاره‌ای داشته، مستشرق کارل بروکلیمان است که در کتابش تاریخ الادب العربی درباره آن می‌گوید:

منصور الباز الاشهب ابن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین‌العابدین بن حسین، توفی فی العراق فی ثانی جمادی‌الاولی سنة ۵۷۸ق، له کتاب بحر‌الانساب فی انساب العلویین: القاهرة ثان ۱۵۲/۲»^۲

این سخن بروکلیمان که منصور الباز را بدون واسطه به امام موسی کاظم (شهادت ۱۸۳ق) نسبت داده، ولی سال وفات او را ۵۷۸ق ذکر نموده سؤال برانگیز است. مصحح و محقق این کتاب آقای قیس آل قیس، این تاریخ وفات را بدون تردید تصحیفی واضح و آشکار از سوی بروکلیمان می‌داند، اما باید با کمی شک و تردید به این کتاب و انتساب آن الباز الاشهب، آن هم فرزند بلا واسطه امام موسی کاظم علیه السلام در پایان قرن دوم نگریم؛ زیرا در متن کتاب از اعقاب منصور الباز الاشهب که کتاب منسوب به اوست دست کم تا دوازده نسل پس از وی نام برده می‌شود،^۳ چنانچه هر نسل را ۳۵ سال محاسبه کنیم، نسل دوازدهم وی باید در اوائل قرن هفتم زندگی کرده باشد، حال چگونه است مؤلفی که در اواخر قرن دوم زنده بوده است، از قرن هفتم و نسل دوازدهم خویش خبر دهد؟ جالب‌تر آنکه در متن کتاب از شخصی نام برده و سلسله نسبش را ذکر می‌کند که به ۲۶ واسطه به امام موسی الکاظم علیه السلام می‌رسد،^۴ این شخص در نسل بیست و ششم باید در اواخر قرن یازدهم و یا ابتدای قرن دوازدهم هجری زندگی کرده باشد.

۱. الاشهب البطاحی، بحر الانساب الکبیره، ص ۱۵۸.

۲. بروکلیمان، تاریخ الادب العربی، ج ۵-۶، ص ۴۰۹.

۳. الاشهب البطاحی، بحر الانساب الکبیر، ص ۵۴-۵۵.

۴. همان، ص ۴۴-۴۵.

از معدود تاریخ‌هایی که در این کتاب ذکر شده مربوط به منصور باز اشهب صغیر (غیر از منصور باز اشهب کبیر که کتاب به او منسوب است) می‌باشد که به سال ۶۷۲ق، را تصریح می‌کند و آن را سال وفات وی می‌داند. با این توضیح‌ها، کتاب مذکور، نه در اواخر قرن دوم که باز اشهب در آن دوره زندگی کرده و نه در اواخر قرن ششم که بروکلیمان به آن اشاره دارد، نوشته شده است.

چنان‌که از تصویر نسخه خطی که این کتاب از روی آن چاپ شده، پیداست نسخه مذکور در سال ۱۳۰۴ق، بدون تغییر و تبدیل و زیادی و نقصان از روی نسخه‌ای مربوط به محرم سال ۱۲۸۲ق، استنساخ شده و نسخه ۱۲۸۲ق، از نسخه‌ای به تاریخ ۱۰ ذی‌الحجه سال ۱۰۹۵ق و آن هم منقول از نسخه‌ای مربوط به ۱۴ جمادی ۶۶۰ق است.

اگر بخواهیم بین آنچه که از متن کتاب آورده و به آن استدلال شد و آنچه از تصویر نسخه خطی ذکر شد، جمع کنیم، باید بگویم اصل کتاب بحر الانساب مربوط به قبل از قرن هفتم و احتمالاً اواخر قرن ششم بوده است و در استنساخ‌های بعدی اضافاتی بر آن انجام گرفته است و با اصل کتاب در هم آمیخته و به روز شده و به صورت امروزی درآمده است. در هر صورت، این کتاب تألیف منصور باز اشهب، متوفای در اواخر قرن دوم نیست و در قرن‌های پس از آن تألیف شده و بدو منتسب شده است.

شیوه تدوین، روش و محتوای کتاب:

کتاب یاد شده که در دو جزء و در یک مجلد ارائه شده، ترتیب و نظم خاصی را رعایت نکرده است و به هیچ وجه روشمند نیست. مؤلف، نخست با ذکر اولاد شخصی به نام سید ابوالعباس احمد قبایی شروع کرده و پس از چند نفر دیگر به امام باقر علیه السلام و بعد امام حسین علیه السلام و سپس امام حسن علیه السلام، حضرت علی علیه السلام برادران حضرت علی علیه السلام و رسول الاعظم صلی الله علیه و آله پرداخته و در مورد هر کدام به اطلاعاتی مختصر در مورد پدر، مادر و زندگی ایشان بسنده نموده است. پس از این بزرگان، بدون ترتیب خاصی به ذکر افرادی که می‌شناخته پرداخته و نسب آنان را تا امام معصوم علیه السلام و برخی را تا حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام ادامه داده^۱ و یکایک آنها را به‌طور کامل برشمرده است. چنانچه از شخص یاد شده فرزندان بر جای مانده، نام آنان را نیز ذکر کرده است.

۱. برای نمونه، ر.ک: همان، ص ۴۳، ۴۵، ۱۸۵ و

به نظر می‌رسد مؤلف بیشتر سعی داشته از افراد موجود، به بالا نسبشان را ذکر کند؛ بنابراین، به‌گونه‌ای روش این کتاب «مشجر» است. شیوه کتاب را می‌توان شیوه دودمانی در چارچوب شیوه تبارشناسی دانست.

در کتاب یاد شده ذکری از منابع، مشایخ و... وجود ندارد، جز یک جا که در آن، این کتاب را به تمیم الداری الخزرجی (م ۴۰ق در فلسطین) از اصحاب رسول خدا ﷺ متصل دانسته، آن هم به واسطه کتاب بحر الانسابی که از سوی شیخ فاضل حسان بن ثابت خزرجی جمع‌آوری شده و همچنین اخباری که از العیینی و واقدی و حتی ابن خلکان (۶۸۱ق) - اضافات کتاب در قرون بعدی -^۱ آنچه که از اهل فصاحت و بلاغت به دست آمده است.^۲ وی در ادامه، این کتاب را به‌جا مانده از آبا و اجداد صحابی و تابعین و ملوک و سلاطین تبع حمیری (تبع بن حسان بن تبن از ملوک حمیر در یمن) دانسته که از طریق تمیم الداری و پدرش و جدش الخزرجی (که از بزرگ‌ترین وزرای سلاطین تبع حمیری و مورد توجه آنان بوده است)، نقل شده است.^۳ باید توجه داشت که میان تاریخ نگارش احتمالی این کتاب، یعنی اواخر قرن ششم و منابعی که وی ذکر می‌کند، فاصله زمانی بسیاری است. مؤلف نیز برای پرکردن این فاصله هیچ واسطه‌ای را اعم از کتاب‌های معتبر و همچنین اشخاص ذکر نمی‌کند و این مطلب وثاقت این کتاب را به‌شدت زیر سؤال می‌برد.

از مطالب جالب در آن کتاب، مطالبی است که در مورد برخی پیامبران ذکر می‌کند؛ مانند حضرت آدم عليه السلام که اندازه قد وی را شصت ذراع، سنش را ۷۶۰ سال و محل فوت او را سرن‌دیب دانسته و در مورد مکان دفنش، چند نقل بدون منبع آورده است.^۴ وی همچنین خلق حضرت حوّا عليه السلام را از استخوان کوچک سینه چپ حضرت آدم عليه السلام دانسته است^۵ و در ادامه می‌گوید: آدم از خاک و خاک از آب و آب از ذره و ذره از قدره و قدره از مشیت خداوند است.^۶ همچنین می‌گوید: هنگام هبوط آدم و حوّا، مار، طاووس و شیطان نیز به زمین هبوط کردند و پس از آنکه آدم با توسل به خاتم النبیین عليه السلام توبه‌اش مورد قبول درگاه خداوند واقع شد، جبرئیل نازل شده و خرقه‌ای را بر آدم عليه السلام پوشانید و این خرقه پس از وی به شیث و سپس ادریس و به همین منوال به

۱. این قسمت کتاب به خوبی نشانگر اضافات به این کتاب در استنساخ‌های بعدی است که ما در صفحه‌های

پیشین به آن اشاره نمودیم. ۲. الاشهب الطانحی، بحر الانساب الکبیر، ص ۳۸۱.

۳. همان، ص ۳۸۲. ۴. همان، ص ۴۳.

۵. همان، ص ۴۳ و ۱۲۶. ۶. همان، ص ۴۳.

یکایک پیامبران رسیده که از ایشان نام برده تا از حضرت خاتم النبیین ﷺ و رسیدن خرقه به ایشان سخن رانده است. همچنین پس از ایشان نیز ادامه داده و پس از خلفای راشدین، از جمله امام علی علیه السلام و بعد امام حسن علیه السلام تا حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام پیش رفته است و در این بین افرادی مانند اویس قرنی، حسن بصری و بسیاری دیگر از مشایخ صوفیه را نام برده است که خرقه به آنان نیز رسیده است. پس از حضرت امام رضا علیه السلام این خرقه به کسانی همچون شیخ کرخی، ابوجنید بغدادی و... رسیده است و این خرقه را پوشیده‌اند. این مطلب که بیش از ده صفحه را به خود اختصاص داده از گرایش صوفیانه نویسنده حکایت دارد.^۱ از سوی دیگر، هنگام برشمردن این شخصیت‌ها و از جمله امامان شیعه علیهم السلام، وی لفظ «امام» را برای امام علی علیه السلام تا امام صادق علیه السلام به کار می‌برد و از به کار بردن این لفظ برای امام کاظم علیه السلام و امامان پس از وی خودداری می‌کند که به گونه‌ای گرایش اسماعیلی وی را شدت می‌بخشد.^۲ این کتاب در مواردی به فضائل و کرامات افراد نیز پرداخته و به آن اشاره می‌کند.^۳ از مطالب دیگری که بدان پرداخته شده است می‌توان به خلق آدم و حواء، خلق رسول الاعظم صلی الله علیه و آله، وقف السیده زینب علیها السلام، نسب امام شافعی، مسائل حضرت موسی علیه السلام، امیران مؤیدون، نسب سعد بن عباد، خلق الملانکه، نسب نوح علیه السلام و... را نام برد که قابل توجه‌اند.^۴

در مورد اعتبار این کتاب در میان علمای انساب باید گفت که از اعتباری برخوردار نیست و هیچ کتاب انساب معتبری را نمی‌توان یافت که به آن ارجاع داده و از آن استفاده کرده باشد، بنابراین این کتاب از ضعیف‌ترین کتب در دسترس انساب می‌باشد که حتی به کلیت انساب نیز خدشه وارد می‌کند و کتاب‌هایی این چنین چالشی برای علم انساب به‌شمار می‌روند.

۴-۳-۱۱. الاصلی فی انساب الطالبیین

این کتاب نوشته سید شریف صفی الدین ابو عبدالله محمد (معروف به ابن طقطقی) بن تاج الدین ابی الحسن علی بن شمس الدین علی بن الحسن بن رمضان بن علی بن عبدالله بن موسی بن علی بن القاسم بن محمد بن قاسم الرسی (۳۲۵ق) بن ابراهیم طباطبای بن اسماعیل بن ابراهیم

۱. الأشهب البطنحی، بحر الانساب الکبیر، ص ۱۲۶-۱۳۹.

۲. همان، ص ۱۳۵.

۳. همان، ص ۸۰، ۱۲۰، ۱۷۴، ۳۵۲، ۳۶۸، ۳۷۰ و ۳۷۳.

۴. ر.ک: همان، ص ۱۲۶، ۲۱۵، ۲۸۰، ۲۸۶، ۳۰۱، ۳۲۰، ۳۹۸، ۴۵۵ و ۴۶۸.

الغمر بن الحسن المجتبی بن علی (علیه السلام) است.^۱ پدرش شریف تاج‌الدین ابی‌الحسن علی، نَسابه بزرگی بود که نقابت علویان را در شهرهای نجف، کربلا و حلّه برعهده داشت و کتاب‌هایی به روش «مشجر» در نسب نگاشته بود. وی هم‌چنین فردی ثروتمند بود و املاک و ضیاع بسیار داشت و کارش تا آنجا بالا گرفت که عده‌ای بر او رشک برده^۲ و با سعایت نزد سلطان اباقاخان بن هلاکو، مقدمات قتل و تصاحب اموال و املاک و ضیاع وی را فراهم آوردند.^۳ گویند صفی‌الدین محمد بن علی، معروف به ابن طقطقی، فرزند وی و مؤلف کتاب مورد نظر ما که در سال ۶۶۰ق، در موصل به دنیا آمده بود، جانشین پدر در مقام نقابت نجف، کربلا و حلّه شد.^۴ صفی‌الدین در سال ۷۰۹ق، و به نقلی ضعیف‌تر به سال ۷۰۲ق، درگذشت.^۵

وی سفرهایی نیز داشته است. او که در شهر موصل به دنیا آمده و در آنجا رشد و نمو یافته بود؛ پس از مدتی به حلّه و بغداد کوچ کرد؛ هم‌چنین به علت داشتن مسئولیت نقابت شهرهای نجف، کربلا و حلّه، بین این شهرها، هرچند که نزدیک به یکدیگرند، رفت و آمد داشته است. آنچه در برخی متون، از جمله کتاب‌های خود وی مشهود است، وی به ایران و شهرهایی همچون مراغه، شیراز، فراهان و برزآباد مسافرت کرده است.^۶ هرچند ذکری از مسافرت وی به دیگر شهرهای ایران به میان نیامده، اما به نظر می‌رسد وی در مسیر خویش تا نواحی قم، از شهرهایی که در مسیرش بوده‌اند، دیدن کرده است، ولی در منابع نامی از آنان برده نشده است.

مشایخ و کسانی که مؤلف از آنان روایت کرده است:

۱. جمال‌الدین ابوالحسن بن محمد دستجردانی وزیر (۶۹۶ق)؛ وی به دستور غازان خان به ریاست دیوان در سال ۶۹۵ق، منصوب شد، اما سال بعد به دستور وی به قتل رسید؛^۷
۲. مورخ ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد شیبانی، معروف به ابن‌الفوطی (۷۲۳ق) صاحب

۱. ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۵.
۲. برخی دلایل دیگری برای سعایت از او ذکر کرده‌اند: از جمله: ۱. در قحطی، اموال بسیاری از مردم را خرید به طوری که آن قحطی به قحطی ابن طقطقی مشهور شد؛ ۲. خواستار برکناری عظاملک جوینی وزیر بود (ر. ک: موسوی بجنوردی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۶۵).
۳. همان، ص ۶؛ ابن‌عنه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۱۸۱.
۴. کحاله، معجم المؤلفین، ج ۱۱، ص ۵۱. ۵. قمی، الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۳۴۳.
۶. ر. ک: همان‌جا؛ و ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۱۴؛ کحاله، معجم المؤلفین، ج ۱۱، ص ۵۱؛ ابن‌الفوطی، مجمع الآداب، ج ۱، ص ۲۲۵. ۷. ابن طقطقی، همان، ص ۳۱.

- کتاب مجمع الآداب و همچنین الحوادث الجامعة که مؤلف در اعقاب موسی الجون از او یاد کرده است؛^۱
۳. ظهیرالدین ابوالحسن علی بن محمد کازرونی (۶۱۱-۶۹۷ق) که مؤلف بیشترین روایت را در این کتاب از وی روایت کرده و او را ثقه و عادل برشمرده است؛^۲
۴. علامه فقیه یحیی بن سعید حلی (۶۹۰ق) که مؤلف در اعقاب ابراهیم بن موسی الکاظم از او یاد کرده است؛^۳
۵. فخرالدین علی بن یوسف بوقی (۷۰۷ق) که مؤلف نام او را در اعقاب ابراهیم بن موسی الکاظم و زید شهید یاد کرده است؛^۴
۶. سید اسماعیل الکیا (۷۰۰ق)؛^۵
۷. علامه علی بن عیسی اربلی صاحب «کشف الغمة» که مؤلف در اعقاب حسین الاصغر و همچنین اعقاب الافطس از او یاد کرده است؛^۶
۸. سید شریف عبدالکریم بن طاووس حلی (۶۹۳ق) که مؤلف در اعقاب حسین الاصغر از او یاد کرده است؛^۷
۹. سید شرف‌الدین ابوجعفر محمد بن تمام بن علی بن تمام عبیدلی که مؤلف در اعقاب ابراهیم بن موسی الکاظم از او یاد کرده است؛^۸
۱۰. سید شریف علی بن احمد عبیدلی که مؤلف از او نیز در اعقاب ابراهیم بن موسی الکاظم یاد کرده است؛^۹
۱۱. شریف ابوطالب شمس‌الدین محمد بن عبدالحمید که مؤلف در اعقاب محمد بن موسی الکاظم از او یاد کرده است؛^{۱۰}
۱۲. نجم‌الدین محمد بن محمد الکتبی یا الکبیر که مؤلف در اعقاب زید شهید از او یاد کرده است؛^{۱۱}

۱. ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ۱۰۳. ۲. همان، ص ۸۹ و ۱۱۲.

۳. همان، ص ۸. ۴. همان، ۱۶۵.

۵. همان، ص ۸. ۶. همان جا.

۷. همان، ص ۲۹۸. ۸. همان، ص ۱۶۷.

۹. همان، ص ۱۷۸. ۱۰. همان، ص ۱۸۵.

۱۱. همان، ص ۹.

۱۳. تاج‌الدین النقیب علی‌بن عبدالحمید الحسینی که مؤلف در اعقاب امام جواد علیه السلام از او یاد کرده است؛^۱

۱۴. صفی‌الدین عبدالؤمن بن فاخر الأرموی؛^۲

۱۵. الامیر فخرالدین بغوی بن قشتمر (م ۲۸۵ق، مدفون در کربلا)؛^۳

۱۶. فلک‌الدین بن محمد بن ایومر؛^۴

۱۷. نصر الملیسی حبشی؛^۵

۱۸. شرف‌الدین ابوالقاسم علی علقمی؛^۶

۱۹. کمال‌الدین احمد بن ضحاک (م ۶۷۳ق، مدفون در نجف) که پسر خواهر وزیر مؤید‌الدین بن علقمی بود؛^۷

۲۰. نجم‌الدین حمزه بن ثویه بن حتیرش علوی عیدلی، که مؤلف در اعقاب موسی الجون از او یاد کرده است؛^۸

۲۱. عزالدین بن زید الثانی بن ابن‌نما که از وی نیز مؤلف در اعقاب موسی الجون یاد کرده است؛^۹

۲۲. ابراهیم الزرکشی که مؤلف در اعقاب زید شهید از او یاد کرده است؛^{۱۰}

۲۳. محمد بن الحسن بن ابی‌علی رازی که مؤلف در اعقاب حسین الاصرغ از او یاد کرده است.^{۱۱}
شاگردان و کسانی که از وی روایت کرده‌اند:

۱. علامه کمال‌الدین ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد، معروف به ابن‌الفوطی الشیبانی

(۷۲۳ق) که در کتاب‌هایش از ابن‌طقطقی (۷۰۹ق) روایت کرده است؛^{۱۲}

۲. عزالدین ابو عبدالله الحسین بن محمد بن حابس حلی مقری؛^{۱۳}

۱. ابن‌طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۱۵۹.

۲. همو، الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة، ص ۵۳.

۳. همان، ص ۵۶.

۴. همان، ص ۸۰؛ ابن‌الفوطی، مجمع الآداب ج ۳، ص ۲۸۱.

۵. ابن‌طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۱۴۲. ۶. همان، ص ۳۳۷.

۷. همان، ص ۳۳۸؛ ابن‌الفوطی، مجمع الآداب، ج ۴، ص ۱۱۶.

۸. ابن‌طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۱۰۵.

۹. همان‌جا. ۱۰. همان، ص ۲۸۰.

۱۱. همان، ص ۲۸۶. ۱۲. ابن‌الفوطی، مجمع الآداب، ج ۱، ص ۵۲۹.

۱۳. همان، ص ۱۶۷.

۳. عزالدین ابوجعفر حسن بن احمد بن ابی منصور جسرادی ادیب؛^۱
۴. عزالدین ابوالفضل یونس بن یحیی بن عبدالله خالدی نیلی خطیب؛^۲
۵. عزالدین ابوالفضل عبدالعزیز بن جمعة بن زید موصلی (۶۹۶ق)؛^۳
۶. شریف الدین محمد بن عبیدالله بن حسن عبیدلی که مؤلف در اعقاب حسین الاصغر از او یاد کرده است.^۴

شیوه تدوین، روش و محتوای کتاب الاصلی:

هرچند کتاب «الاصیلی» در اصل شامل انساب عرب‌های غیر طالبیان نیز می‌گردد و به‌گونه‌ای می‌توان آن را در شمار کتاب‌های انساب عموم عرب انگاشت، اما به این دلیل که همه گروه‌های عرب‌ها را دربر نمی‌گیرد و از نظر زمانی نیز بسیار از نگارش اولیه کتاب‌های انساب عمومی فاصله گرفته است و بیشتر استادان و مشایخ مورد استفاده مؤلف نیز از انساب‌دانان و انساب‌نگاران طالبیان هستند و بخش عمده کتاب به انساب علویان و طالبیان پرداخته است، بنابراین، به این کتاب در ذیل کتاب‌های مربوط به انساب طالبیان پرداخته شد.

در کتاب «الاصیلی» از افرادی نام برده شده که در دیگر کتاب‌های انساب طالبیان نامی از آنان نیست و مؤلف وقت زیادی را صرف نگارش آنها کرده است. به نظر می‌رسد به همین دلیل آیت‌الله مرعشی رحمته‌الله توصیه فراوانی برای مطالعه این کتاب داشته است. توصیه آیت‌الله مرعشی به‌گونه‌ای نشانگر اعتبار این کتاب نزد انساب‌نگاران نیز هست. این کتاب در اصل برای اصیل‌الدین حسن بن خواجه نصیرالدین طوسی تألیف شده^۵ و به همین دلیل «الاصیلی» نام گرفته است. دو نسخه خطی و تصویری از آن در کتابخانه آیت‌الله مرعشی موجود است. این کتاب در اصل شامل انساب طالبیان، عباسیان، امویان و... بوده است که محقق کتاب به دلالتی همچون کم فایده بودن و ذکر شدن نام آنان در کتاب دیگر ابن طقطقی به نام «الفخری فی الآداب السلطانیة»، نام آنها را از این کتاب حذف کرده است.^۶

کتاب به روش «مشجر» بوده و استفاده از آن بسیار دشوار است و محقق نیز زمان زیادی را

۱. ابن الفوطی، مجمع الآداب، ج ۱، ۱۱۵.

۲. همان، ص ۳۷۳.

۳. همان، ص ۲۲۹.

۴. ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبیین، ص ۲۲۹.

۵. همان، ص ۴۸.

۶. همان، ص ۱۵-۱۶.

صرف جمع و ترتیب آن کرده است. شروع تألیف کتاب سال ۶۹۸ ق، است که مؤلف در اعقاب موسی الجون به آن اشاره کرده است، اما وی در کتاب خویش به تاریخ‌های ۶۹۹ و ۷۰۰ ق، نیز اشاره دارد.

این کتاب شامل خطبه، مقدمه و پنج فصل است. مؤلف پس از خطبه‌ای طولانی شروع به ذکر مقدمه‌ای در کتاب خویش نموده است و در آن به اهمیت علم انساب، زمان شروع آن، زمان ابداع روش مشجر، معیارهای مشجر و مبسوط، فرق میان مشجر و مبسوط و در پایان به اصطلاحات علم انساب و به عبارت صحیح‌تر، به نحوه طبقه‌بندی انساب عرب و نام هر طبقه می‌پردازد و در آن طبقات عرب را براساس بدن انسان و با الهام از آن، طبقه‌بندی و از بالا به پایین، به ترتیب شامل شعوب، قبائل، عمانر، بطون، افخاد، فصائل و عشیره، تقسیم‌بندی می‌کند.^۱ با توجه به محتوای کتاب، می‌توان شیوه آن را ترکیبی از شیوه‌های طبقاتی و فرهنگ‌نامه‌ای در چارچوب شیوه تبارشناختی دانست.

در فصل اول، به طعن و قدح و غمز و هرآنچه که به آنها مربوط می‌شود، می‌پردازد و در آن علامات یا کلماتی را که اختصاراً دلالت بر این موارد می‌کنند، برمی‌شمرد.^۲ در فصل دوم، به کیفیت ثبوت نسب افراد در نزد نسابه می‌پردازد و در آن سه راه^۳ را متذکر می‌شود.

در فصل سوم، به اوصاف صاحب علم نسب، یا همان نسابه پرداخته و اوصافی همچون تقوا، شجاعت، صداقت و... را برشمرده است.^۴

در فصل چهارم، معرفی گروهی از نسابه‌ها، از ابتدا تا زمان خودش را مورد توجه قرار داده است و تعدادی را نام برده است.^۵

۱. ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۲۹-۴۱.

۲. همان، ص ۴۱-۴۲.

۳. این سه راه عبارت‌اند از: الف) دست خط موثق مربوط به یک نسابه که به درستی نسب شخص گواهی دهد؛ ب) مدعی نسب دلیل شرعی اقامه کند یعنی آنکه دو مرد مسلمان آزاد بالغ که عدالتشان محرز شود در مورد نسب شخص گواهی دهند؛ ج) شخصی در نزد نسابه بگوید که فلانی فرزند من است. البته سیدمهدی رجائی راه چهارمی را نیز برای اثبات نسب بیان می‌کند و آن تواتر، استفاضه و شهرت در سیادت است (همان، ص ۴۲).

۴. همان، ص ۴۳.

۵. همان، ص ۴۳-۴۶.

فصل پنجم، که بخش اصلی و بزرگ‌ترین فصل کتاب است فی ترتیب طبقات الطالبین نام گرفته و در آن از اولاد امام علی علیه السلام شروع نموده و اولاد آن حضرت را اعم از معقبین و غیر آن را برشمرده و در ادامه به دختران آن حضرت علیها السلام پرداخته است. سپس به ترتیب به ذکر اولاد امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام، امام زین العابدین علیه السلام، امام محمد باقر علیه السلام، امام جعفر صادق علیه السلام، امام موسی کاظم علیه السلام، امام جواد علیه السلام، امام علی الهادی علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام پرداخته و سپس بازگشته و از اولاد امام موسی کاظم علیه السلام و از اعقاب ابراهیم بن موسی علیه السلام آغاز کرده و اعقاب فرزندان آن امام همام را یک‌یک ذکر نموده است. آنگاه به اعقاب فرزندان امام زین العابدین علیه السلام مانند زید شهید، حسین الاصر و... پرداخته است، سپس به ترتیب اعقاب محمد بن حنفیه، حضرت ابوالفضل العباس شهید علیه السلام، به عنوان دیگر فرزندان حضرت علی علیه السلام که غیر فاطمی هستند و در پایان اعقاب جعفر و عقیل بن ابی طالب را برشمرده است.^۱ از دیگر نکات این کتاب آن است که مؤلف پس از ذکر مختصر از نسب فرزندان امام معصوم علیه السلام و نوادگان ایشان، با جمله «من عقبه»، به اعقاب ایشان که هم‌عصر مؤلف است، می‌پردازد و از تکرار گفته‌های علمای انساب گذشته پرهیز می‌کند و در واقع، کتاب خود را با عصر خویش و قابل استفاده برای سادات معاصر و نقبای ایشان منطبق سازد.

از دیگر مطالب قابل توجه این کتاب، مطالبی است که درباره فرقه‌های اسلامی، همچون کیسانیه و زیدیه آمده است. وی مقتل زید را به تفصیل ذکر نموده و نظر امامیه را در مورد امامت و قیام وی بیان داشته و بررسی کرده است. همچنین وی در جای‌جای کتابش از برخی کتاب‌های دیگران نام برده و از برخی از آنان، مطالبی را بی‌کم و کاست نقل نموده و با عبارت «من خطه نقلت» آنها را مشخص نموده است.^۲ از جمله این کتاب‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: اخوان الصفا، التاجی فی اخبار الدولة الدیلمیه نوشته اسحاق صابی، تاریخ ابن الدیبی، تاریخ خطیب بغدادی، التذکره نوشته سید فاضل موسوی، المبسوط فی النسب نوشته علی عمری، دیوان جعفری حسنی، دیوان ابن اقساسی، دیوان ابن رومی، دیوان ابن مختار عبیدلی، الرسالة القادریه، الشافی فی النسب، نوشته ابوالحسن عمری، شرح نهج البلاغه، از ابن ابی الحدید، الفخری فی علم الانساب (الفخری فی انساب الطالبین) نوشته مروزی فهرست

۱. ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۴۶ به بعد.

۲. ر.ک: همان، ص ۸۹، ۹۴، ۱۱۲، ۲۸۷ و...

تاریخچه انساب‌نگاری اختصاصی شیعیان ۱۶۳

علمای شیعه، از ابن بابویه، المجدی، نوشته ابوالحسن عمری، کتاب الوزراء نوشته ابن عبدوس، نهج البلاغه شریف رضی، نزهة الادیب، دیوان النسب، نوشته علی بن مرتضی، المبسوط فی علم النسب، نوشته ابن المذری، مبسوط نسب الطالبین، نوشته یحیی بن الحسن عیبدلی، مبسوط آل ابی طالب، نوشته صفی الدین محمد موسوی.^۱

ابن طقطقی کتاب‌های دیگری نیز داشته که عبارت‌اند از: الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة که برای والی موصل تألیف کرده است، کتاب التاریخ که برای عزالدین عبدالعزیز الطیبی الکوفی حاکم شیراز تألیف نموده است، منیة الفضلاء فی التاریخ الخلفاء و الوزراء و کتاب الغایات.^۲

۱. ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۲۳، ۲۹، ۳۴، ۴۶، ۵۵، ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۷۶، ۷۸، ۸۱، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۷، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۴۹، ۲۵۹، ۲۷۴، ۲۸۷، ۲۹۷، ۳۰۷، ۳۳۳، ۳۳۶ و ۳۳۷.
۲. همان، ص ۱۲-۱۳.

فصل پنجم

تحلیل و بررسی انساب‌نگاری اختصاصی شیعیان

درآمد

در فصل گذشته به تاریخچه انساب‌نگاری اختصاصی شیعیان، شامل مباحثی همچون دلایل شکل‌گیری و شکوفایی انساب آل ابی‌طالب و جریان شکل‌گیری آن و تألیفات مؤلفان شیعه پرداخته شد که بیشتر مباحثی عینی و توصیفی بودند. در این فصل و در ادامه بررسی انساب‌نگاری اختصاصی شیعیان، به مباحث انتزاعی و تحلیلی پرداخته می‌شود که شامل موارد ذیل است: رابطه انساب‌نگاری با منصب نقابت، محدوده جغرافیایی شبکه علمی نسابه‌ها، نحوه ارتباط انساب‌نگاران اصلی و ویژگی‌های آنها، نقش مؤلفان امامی مذهب در انساب‌نگاری طالبیان و منابع انساب‌نگاران در انساب طالبیان.

۵-۱. انساب‌نگاری و منصب نقابت

در اینجا سعی بر آن است تا با بررسی زمان و چگونگی تشکیل نظام نقابت، آن را با زمان استقلال انساب‌نگاری انساب آل ابی‌طالب تطبیق دهیم و بر نقش متقابل آن دو توجه کنیم. نقابت و نقیب از دید لغت‌شناسی از ریشه «نقب» به معنی شکافتن و سوراخ کردن، راه‌گشودن و کاویدن ژرفای چیزها و گردش و جستجو گرفته شده است.^۱ در اصطلاح نیز نقابت منصبی بوده که براساس آن در مناطقی ریاست سادات برعهده دارنده آن منصب بوده است و به

۱. خالقی، دیوان نقابت، ص ۲۵.

گفته ماوردی (۴۵۰ق) هدف اصلی از نهاد نقابت این بود که سادات تحت نظارت مستقیم غیر سادات قرار نگیرند؛ زیرا سادات از نظر شأن از دیگران بالاتر انگاشته می‌شدند.^۱ بر این اساس، این نهاد گونه‌ای از استقلال و آزادی عمل را برای سادات در چارچوب نظام سیاسی اجتماعی، حکومت اسلامی ارائه می‌کرد. از مشهورترین نقبای سادات که قدرت زیادی نیز داشتند، دو برادر سید رضی (۴۰۶ق) و سید مرتضی (۴۳۶ق) بودند که در بغداد، مرکز حکومت آل بویه و خلافت عباسی، نقابت طالبیان را بر عهده داشتند و از اختیارات فراوانی بهره‌مند بودند.^۲

نحوه و زمان شکل‌گیری و گسترش نهاد نقابت در بین پژوهشگران مسلمان و غربی دیدگاه‌های متفاوتی را به دنبال داشته است. در میان محققان غربی این نظریه که در ابتدا یک نهاد نقابت بر همه هاشمیان، مرکب از طالبیان و عباسیان، نظارت داشته و سپس از یکدیگر جدا شده و هر کدام نهادی مستقل را شکل دادند، رایج‌تر است. آدام متر معتقد بود ابن طومار اول (احمد بن عبدالصمد عباسی) که در سال ۳۰۱ق، درگذشت، مقام نقیبی هاشمیان، اعم از طالبیان و عباسیان را برعهده داشت که پس از وی پسرش جانشین وی گردید. به گفته وی انشعاب در مقام نقابت در اواخر قرن چهارم رخ داده است و زمان دقیقی را ارائه نمی‌دهد، اما ماسینیون سعی کرده تا تاریخ دقیق‌تری ارائه کند و تشکیل این نهاد را به دست ابن فرات وزیر، در سال ۳۰۵ق، می‌داند،^۳ در مقابل این نظریه غربی‌ها، محققان مسلمان درباره نحوه و زمان شکل‌گیری این نهاد بر دو نظر استناد می‌کنند: نظر اول آن است که این نظام در سال ۲۵۱ق، به درخواست حسین بن احمد بن عمر، از نوادگان زید بن علی بن حسین (علیه السلام) از سوی المستعین (ح ۲۴۸-۲۵۲ق) خلیفه عباسی تشکیل شد. حسین بن احمد پس از آنکه عمویش یحیی بن عمر (۲۵۰ق) با توهین یکی از مأموران عباسی مواجه شد و در کوفه شورش نمود و در پی آن به قتل رسید، به فکر ایجاد این نظام نقابت افتاد^۴ تا از چنین وقایعی جلوگیری شده، حرمت سادات نگه داشته شود. براساس این نظر، تشکیل این نهاد در میانه قرن سوم هجری اتفاق افتاده است و نسبت به نظریه غربی‌ها، زمان آن را نیم قرن زودتر می‌دانند. نظر دیگر محققان مسلمان، تشکیل نهاد نقابت را در زمان خلافت المعتضد عباسی (ح ۲۷۹-۲۸۹ق)

۱. ماوردی، الاحکام السلطانیة، ص ۹۶. ۲. متر، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ص ۱۷۷.

۳. موریموتو، «مطالعه‌ای مقدماتی درباره پراکندگی جغرافیایی نقابة الطالبیین»، آینه میراث، سال پنجم، شماره اول و دوم (پیاپی ۳۷-۳۸)، بهار و تابستان ۱۳۸۶ش، ص ۱۰۲.

۴. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۱۰-۴۲۱؛ ابن عنبه، عمدة الطالب، ص ۲۷۳.

می‌داند.^۱ این نهاد از اواخر قرن سوم هجری در شهرها و بلاد اسلامی گسترش یافت به صورتی که می‌توان نام چندین نقیب را در متون و منابع اولیه یافت که در شهرهای ایران در همین سال‌ها مشغول فعالیت بوده‌اند.^۲

حال اگر در کنار این نظریه‌ها، زمان استقلال و مستقل شدن انساب‌نگاری آل ابی‌طالب که هم‌زمان با نگارش نخستین کتاب‌های مستقل انساب آل ابی‌طالب در اواخر قرن سوم هجری شروع شد و در طی قرن‌های چهارم و پنجم با استفاده و تطبیق و مقابله آنها با اخبار محلی، به رشد و بالندگی زیادی دست یافت، مورد توجه قرار گیرد، این نکته آشکار شود که نهاد نقابت که وظیفه اصلی آن نظارت بر امور سادات است، به احتمال فراوان در نیمه دوم قرن سوم هجری به وجود آمده و تا میانه قرن چهارم به گسترش زیادی در سرزمین‌های اسلامی دست یافته است. بنابراین، می‌توان یک همکاری و همراهی بسیار نزدیک میان انساب‌نگاری آل ابی‌طالب و نهاد نقابت را پیگیری و رصد نمود. بر این اساس، هم‌زمانی شکل‌گیری و رشد علم انساب آل ابی‌طالب و نهاد نقابت سادات اتفاق و تصادف نبوده است. از این رو باید گفت گسترش شبکه وسیع نظارت بر سادات در مناطق مختلف، ناچار صاحبان این مناصب را به سوی شناسایی و ثبت و ضبط نسب طالبیان و بررسی صحت و سقم انساب آنان وادار نموده و انگیزه لازم را به آنان داده است که این مسئله به انساب‌نگاری خاص طالبیان کمک شایانی نموده است.

شکل‌گیری و رشد هم‌زمان انساب‌نگاری آل ابی‌طالب و نهاد نقابت از بُعد سیاسی نیز بسیار بااهمیت است. علویان به این علت که خلافت و حکومت را حق خویش می‌دانستند، همیشه تحت مراقبت حکومت‌ها بودند؛ کاملاً روشن است که تا اندازه زیادی کنترل انساب آنان، نشان از کنترل یا وسیله‌ای برای کنترل آنان بوده است. حتی به این منظور قبل از تشکیل نهاد نقابت، در دوره خلیفه الهادی عباسی، در شهر مدینه سرشماری وسیعی از طالبیان انجام شد،^۳ اما میان قبل و بعد از شکل‌گیری علم انساب آل ابی‌طالب و نهاد نقابت، تفاوتی که وجود دارد آن است که نقبانی که دارای شبکه وسیعی در سرزمین‌های اسلامی بودند، بعد از

۱. بیهقی، لباب الانساب، ص ۷۱۷ به بعد.

۲. موریموتو که تلاش خوبی برای یافتن پایگاه‌های نقبای اولیه با استفاده از کتاب‌های انساب، در بلاد اسلامی و زمان‌بانی نقابت آنان کرده، نمونه‌هایی را بیان نموده است؛ (ر.ک: موریموتو، «مطالعه‌ای مقدماتی درباره پراکندگی جغرافیایی نقابة الطالبیین»، آینه میراث، سال پنجم، شماره اول و دوم، ص ۱۱۶ به بعد).

۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۹۵.

شکل‌گیری علم مستقل انسابت‌آل ابی‌طالب که آن نیز دارای ارتباطات وسیعی بود، می‌توانستند با استفاده از آن علم، کنترل انسابت را به‌طور یکسان و در مناطق مختلف، به‌طور هم‌زمان اجرا کنند؛ در نتیجه آن، حکومت‌ها نیز می‌توانستند، کنترل و نظارت خویش را بر مدعیان خلافت، بیش از پیش اعمال کنند و از سویی دیگر، بتوانند سادات را که در نظام اجتماعی آن زمان جایگاه رفیعی داشتند و رقیبان سیاسی عباسیان به‌شمار می‌رفتند، تا حدی راضی نگه داشته و به آنان احترام خاصی بگذارند تا هم بر مشروعیت خلافت خویش بیفزایند و هم ایشان کمتر به فکر قیام و شورش باشند.^۱

حال این مسئله مطرح می‌شود که این نقباً چگونه با استفاده از این منصب و علم انسابت‌آل ابی‌طالب، به کنترل و نظارت امور سادات می‌پرداختند. بدین منظور بررسی وظایف و حدود اختیارات نقباً و برنامه کار آنها ضروری به نظر می‌رسد.

جامع‌ترین مطلب در این باره نوشته ماوردی (۴۵۰ق) است که خلاصه نوشته او در این باب آن است که وی نقابت را بر دو گونه: «نقابت خاصه» و «نقابت عامه» می‌داند.

در نقابت خاصه، نقیب تنها عهده‌دار انجام وظایف سرپرستی سادات است و امر قضاوت و اجرای حدود شرعی از محدوده اختیارات وی خارج بوده است. از این رو، لازم نبود نقیب عالم به احکام شرعی و مجتهد باشد. وظایف این نقیب خاص عبارت بودند از:

۱. ضبط انسابت سادات که فردی بیگانه داخل آنان نگردد و فردی از آنان جزء دیگران شمرده نشود؛
۲. حفظ و تشخیص سلسله‌های مختلف و ثبت اسامی افراد هر سلسله در دیوان انسابت موسوم به جریده نسب در ذیل سلسله مربوط به آنها، تا خاندان‌ها با هم مخلوط نگردند و تشخیص هریک از دیگری دشوار نشود؛
۳. شناسایی موالید و متوفیات، تا نسب مولود با ثبت نشدن نام او از بین نرود و نسب متوفی را دیگری ادعا نکند؛
۴. وادار کردن سادات به رعایت آداب و شئون اجتماعی در حدی که وقار و احترام آنان که منسوب به پیامبر اکرم ﷺ بودند، در اجتماع و قلوب مسلمانان حفظ گردد؛
۵. آنان را از اشتغال به کارها و حرفه‌های پست که دون شأن و جایگاه آنان بود باز دارد، تا مردم به دیده حقارت به آنان ننگرند؛

۱. برای مطالعه برخی از این احترام گذاشتن‌ها به اهل بیت (علیهم‌السلام) و سادات، ر.ک: خالقی، دیوان نقابت، ص ۱۲۵-۱۲۸.

۶. آنان را از ارتکاب محرمات و گناهان بازدارد و همیشه این مسئله را به ایشان یاد آوری کند که باید بیش از دیگران به آیین و مقرراتی که منسوب به جدّ و خاندان آنهاست، پای‌بند باشند، تا با بدگویی مردم مواجه نگردند؛
 ۷. خطاکاران سادات را در گناهی که مستلزم حد شرعی نیست به راه راست وادارد و به نصیحت و موعظه آنان پردازد؛
 ۸. نقیب باید تلاش کند تا سادات، به دلیل بزرگی و شرافت نسبی که به سبب انتساب به پیامبر ﷺ دارند، بر مردمان دیگر برتری جویی نکنند و در نتیجه موجب نفرت و دشمنی مردم نسبت به سادات نگردند؛
 ۹. در استیفای حقوق سادات از دیگران به آنها مدد رساند تا آنها احساس ضعف نکنند، از سوی دیگر، چنانچه کسی از سادات حقوقی را از دیگران ضایع کند، نقیب نسبت به ستاندن آنها اقدام کند، تا بدین وسیله از سوی سادات ظلمی به دیگران روا داشته نشود؛
 ۱۰. در ستاندن سهم ذوی‌القربی که یکی از موارد مصرف خمس است، به نیابت از سادات اقدام کند و براساس حکم شرعی، میان ایشان تقسیم کند؛
 ۱۱. برای حفظ حریم اجتماعی از ازدواج دختران سادات با افرادی که هم شأن آنان نیستند، جلوگیری کند و نظارت کند، تا بانوان طالبی، فقط با مرد طالبی ازدواج کند و به این طریق شرف نسب طالبی را حفظ می‌کردند؛
 ۱۲. موقوفات مربوط به سادات را نگهداری و مراقبت کند تا اصل آنها باقی مانده و بر درآمد آنها افزوده گردد، در مورد وقف‌هایی که مربوط به مستحقان از سادات است، این‌گونه افراد را شناسایی کند. همچنین در مورد اوقافی که در موارد خاصی وقف شده‌اند نیز واجدان شرایط را تشخیص دهد و بر نحوه تقسیم درآمد موقوفات در جای خویش نظارت کرده و متصدیان موقوفات را در این امر یاری رساند.^۱
- در نقابت عامه، نقیب افزون‌بر این وظایف، وظایف دیگری را نیز برعهده دارد که عبارت‌اند

از:

۱. ماوردی، الاحکام السلطانیة، ص ۹۶-۹۷؛ فراء، الاحکام السلطانیة، ص ۹۰-۹۱؛ ابن‌فندق موارد دیگری همچون شناخت مدعیان دروغین نسب (ادعیاء) و مجازات آنها و گرفتن نایب و کارگزار در امور مختلف را نیز از وظایف نقیب برمی‌شمرد (ابن‌فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۲، ص ۷۲-۷۳).

۱. بر اموال سادات یتیم مانند حاکم شرع ولایت داشته باشد و نظارت کند؛
 ۲. دختران سادات را که ولی معینی نداشته باشند، یا اینکه ولی آنان از ازدواج آنها جلوگیری کند، وی برای ازدواج دادن آنان اقدام نماید؛
 ۳. در مواردی که سادات به یکی از موجبات حجر^۱ دچار شود، نقیب مانند حاکم شرع، حکم حجر را بر آنان اجرا کرده و او را از تصرف در اموال خویش برحذر می‌دارد و پس از بهبود، اختیار تصرف را به آنان باز می‌گرداند؛
 ۴. اگر میان سادات کشمکش رخ دهد، نقیب مانند حاکم شرع و قاضی به داوری در میان آنان پرداخته و رفع خصومت می‌کند؛
 ۵. اگر یکی از سادات به گناهی که موجب حد شرعی است دست یازد، نقیب حد شرعی را بر او جاری می‌کند؛
 ۶. حق قضاوت دربارهٔ منازعات میان یک فرد طالبی و یک غیرطالبی نیز با نقبا بود.^۲
- بنابراین، نقیب عام باید در احکام شرعی مجتهد و در احکام قضا صاحب‌نظر بوده و صلاحیت اجرای حکم شرعی را داشته باشد تا حکم وی نافذ باشد.^۳ این وظایف همه براساس این اصل بود که طالبیان که دارای شرف خاصی بودند، فقط تحت حاکمیت هم‌شرف خود قرار گیرند و بدین وسیله طالبیان از امتیازهای خاصی برخوردار بودند.
- همان‌گونه که از وظایف ذکر شده و حدود اختیارات نقبا برمی‌آید، همه وظایف آنها به‌طور مستقیم، یا غیر مستقیم، با کنترل انساب در ارتباط‌اند، از سوی دیگر، بدیهی است که ارتباط نهاد نقابت با علم انساب آل ابی‌طالب از وظایف مربوط به کنترل و ضبط انساب طالبیان بوده است. برای انجام دقیق این وظایف و کنترل انساب جریده‌ها و یا دیوان‌های انساب را در نزد خود نگه می‌داشتند و در آنها اطلاعات مربوط به تولد، مرگ، نکاح، مبلغ عطایا و... که از وظایف نقیب بودند، ثبت و ضبط شدند، اما فعالیت نقبا در مورد کنترل انساب فقط در این حد

۱. محجور، به کسی گفته می‌شود که از تصرف به اموال خویش منع شده باشد و به دلیل نداشتن ولی و قیم، اختیار اموال او به حاکم شرع واگذار می‌شود. موجبات حجر عبارت‌اند از: نرسیدن به بلوغ، دیوانگی، مفلس بودن (به دلیل بدهی زیاد از سوی حاکم شرع از تصرف در اموالش نهی شده است)، سفیه بودن (کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند)؛ ر.ک: الحلی، الجامع للشرایع، ص ۳۵۹.

۲. ماوردی، الاحکام السلطانیة، ص ۹۷؛ فراء، الاحکام السلطانیة، ص ۹۲؛ قلقشندی، صحیح الأعشی، ج ۱، ص ۲۵۳-۲۵۴؛ ج ۱۱، ص ۵۰-۵۱.

۳. ماوردی، همان، ص ۹۶-۹۷؛ فراء، همان، ص ۹۰-۹۱.

نمود، زیرا سادات بیگانه‌ای که به‌عنوان مسافر یا مهاجر وارد منطقه‌ای می‌شدند، نیز حق برخورداری از حقوق و مزایای دیگر طالبیان تحت نظر نقیب را داشتند، از این رو، نقبا باید صحت انتساب و ادعای ایشان به طالبیان را بررسی می‌کردند. اما از آنجا که این افراد بیشتر در دفترها و جریده منطقه تحت اشراف این نقیب ثبت نبودند، لاجرم جریده مربوط به یک منطقه مفید نبود، بلکه نیاز به اطلاعات گسترده‌تر و عام‌تری بود که از دیگر سادات غیر محلی نیز اطلاعاتی داشته باشد. بدین منظور نقیب باید از اطلاعات نقبای مناطق دیگر نیز استفاده می‌کرد تا به هدف خویش می‌رسید، از این رو، نقبا با یکدیگر به مبادله اطلاعات می‌پرداختند و یک شبکه وسیع اطلاعاتی را سامان می‌دادند؛ همین جاست که بین علم انساب‌نگاری طالبیان و نظام و نهاد نقابت طالبیان، ارتباط تنگاتنگ و ناگسستنی به وجود آمد.^۱

هنگامی که یک طالبی به یک منطقه جدید وارد می‌شد، برای برخورداری از حقوق و مزایای خویش، باید انتساب خویش را ثابت می‌نمود. برخی نیز آورده‌اند که طالبی تازه وارد به یک منطقه موظف بود تا گواهی صادر شده از طرف نقیب قبلی را ارائه کند،^۲ لذا شهادت‌نامه‌ها و دست‌خط نقبا و نسابه‌های دیگر را به نقیب منطقه جدید ارائه می‌کرد و درخواست تصدیق انتساب خویش را می‌نمود. اگرچه خود این مدارک، دلیلی بر صحت ادعای مدعی انتساب بود، اما باید از طرف نقیب منطقه به‌طور رسمی تأیید می‌شد تا در دیوان و جریده نقیب ثبت شده، از مزایا و حقوق بهره‌مند شود؛ بنابراین، بررسی صحت انتساب طالبی جدید ورود براساس اسناد ارائه شده، از نو آغاز می‌گردید.^۳ این احتمال وجود داشت که خود نقیب هم با علم انساب آشنایی داشته باشد، در غیر این صورت حتماً نقبا نسابه‌هایی را در خدمت داشته‌اند که مسئول رسیدگی به این امور بودند. نسابه‌ها گاه به منطقه خاصی منسوب بودند، مانند نسابه اصفهان یا نیشابور؛ هرچند منظور دقیق از این انتسابات مشخص نیست، اما از توصیفاتی مانند «نسابه هرات»، «نسابه بهرات فلان»، این‌گونه استنباط می‌شود که این عبارات‌ها و عنوان‌ها نوعی سِمَت بوده‌اند و تنها برای تعظیم و تکریم نسابه‌ها کاربرد نداشته‌اند.^۴ مثلاً شجره‌ای که نسابه قزوین تهیه کرده، چون نام این نسابه

۱. برای مطالعه بیشتر در مورد محدوده جغرافیایی و مکانی نقبا، ر.ک: خالقی، دیوان نقابت، ص ۵۰-۵۳.

۲. ابن فندق، تاریخ بیهق، ص ۶۲.

۳. ر.ک: عمری، المجدی فی انساب الطالبیین، ص ۴۱ و ۲۱۴؛ ابن فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ص ۵۸۳ و ۶۵۶-۶۵۷.

۴. فخرالدین رازی، الشجرة المباركة فی انساب الطالبيه، ص ۱۹۷.

ذکر نشده است، پس اعتبار آن شجره مربوط به شخص آن نسابه نبوده است، بلکه مربوط به جایگاه نسابه قزوین بوده است،^۱ با این توصیفات، احتمالاً یک منصب رسمی با این نام وجود داشته است یا اینکه بزرگ‌ترین نسابه موجود در آن منطقه که با نقیب منطقه همکاری می‌کرده، با این لقب شناخته می‌شده است. بنابراین، نقیب نسابه، یا نسابه‌ای که زیر نظر نقیب به امور نسبی می‌پرداخت، پس از دریافت اسناد، نخست به کتاب‌های انساب معتبر مراجعه می‌کرد و نسب ادعا شده از سوی تازه وارد را با انساب آل ابی‌طالب مقابله می‌نمود که در کتاب‌های انساب نقل‌های متعددی از این رویدادها ذکر شده‌اند.^۲ بنابراین، یکی از کارکردهای مهم اجتماعی علم انساب آل ابی‌طالب این بود که جریده کل انساب آل ابی‌طالب را برای استفاده نقبا آماده سازد. این همکاری به‌طور متقابل فوایدی را برای علم انساب نیز به دنبال داشت؛ برای مثال، در ادامه همین همکاری‌ها و راحت‌تر شدن رسیدن به صحت انساب، کتابی مانند *منتقلة الطالبية* نگاشته شد که پس از نام‌بردن از هر مکان و شهر، انساب سادات مربوط به آن مکان‌ها را معرفی می‌کند. به نوشته خود ابواسماعیل طباطبایی (زنده در ۴۷۹ق)، نویسنده *منتقلة الطالبية*، انگیزه اصلی وی برای تدوین این کتاب به شکل و روش مزبور، بدان علت بوده است که نسابه‌ها هنگام بررسی صحت انساب مدعیان، با توجه به مکان زندگی قبلی مدعی، راحت‌تر و سریع‌تر بتوانند صحت نسب وی را بررسی کنند. این شیوه، زحمت نسابه‌ها را تا حد زیادی کاهش می‌داد، زیرا پیش از این نسابه‌ها باید نسب طالبی را در کتاب‌های انساب، که به روش مبسوط و مشجر بودند، جستجو کنند که این کار وقت بسیاری می‌گرفت.

در ارتباط با همین همکاری نسابه‌ها و علم انساب با نقبا، نوع دیگری از نگارش به وجود آمد که همان تهیه فهرست‌هایی بود که آنها نیز به جهت سهولت بررسی صحت انساب تدوین می‌شدند. این فهرست‌ها سه‌گونه بودند: فهرست ادعیای (کسی که به دروغ ادعای سیادت می‌کرد)، فهرست منقرضین (کسی که اعقابی از ایشان باقی نمانده بود) و در آخر فهرست دارچین (کسانی که فرزندان ذکور از آنها برجای نمانده بود). البته صحت نسب تمام کسانی که خود را به کسانی که در این فهرست‌ها درج و ثبت شده بود، منتسب می‌کردند، رد می‌شد.^۳

۱. ابن‌فندق، *لباب الانساب*، ص ۶۸۳.

۲. عمری، *المجدی فی انساب الطالبین*، ص ۴۱ و ۵۶-۵۷.

۳. ابن‌فندق، *لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب*، ص ۴۳۹-۴۷۲ و ۷۲۷-۷۲۳.

ابن‌فندق بیهقی که نمونه‌های از این موارد را ذکر کرده است، هدف خود را از ذکر نام طالبیان بدون اعقاب (منقرضین) آن دانسته که هیچ‌کس خود را به آنها منتسب نکند.^۱ وی همچنین هدف از تهیه فهرست ادعیا را آن می‌داند که هیچ‌کس به آنها انتساب نکند و هیچ مدعی خود را به آنها نسبت ندهد.^۲

چنانچه ادعای کذب کسی از سوی نسابه‌ها و نقبا کشف می‌شد، نقبا آن فرد را مجازات می‌کردند. ابن‌فندق فصلی را به نام «باب فی ذکر من حلق النقباء رؤوسهم من نواحی غزنه و خوارزم و نیشابور» آورده است که در واقع فهرستی از ادعیاست که از سوی نقبا و قضات مجازات شده‌اند. این مجازات شامل تراشیدن سر و داغ کردن پیشانی بود، تراشیدن سر افزون‌بر آنکه توهینی به ادعیا بود، نشانگر مسئله دیگری نیز بود؛ طالبیان با دو گیسوی بافته و آویخته از دو سوی پیشانی که ضفیرتان، شعرتان و ذوابتان نام داشتند، مشخص می‌شدند، در واقع با تراشیدن سر عملاً نشان داده می‌شد که وی از طالبیان نیست و ادعای کذبی را مطرح کرده است، از این رو، این کار را با برداشتن گیسوهای ادعیا انجام می‌دادند.^۳ مجازات داغ گذاشتن بر پیشانی که در منشورات تفویض نقبای بغداد هم دیده می‌شود، نیز معمولاً همراه با تراشیدن سر ادعیا بوده است.^۴

همکاری نسابه‌ها با نقبا در این اندازه محدود نمی‌شد، بلکه نسابه‌ها افزون‌بر بررسی انساب «واردین»، دیوان‌ها و جراید انساب طالبیان بومی را نیز در اختیار داشتند و آنان وظیفه تدوین و نگهداری جراید محلی را نیز بر عهده می‌گرفتند.^۵

۵-۲. جغرافیای شبکه علمی نسابه‌ها

درباره محدوده جغرافیایی شبکه علمی نسابه‌های معروف، نمی‌توان به جد اظهار نظر کرد؛ زیرا این نسابه‌ها برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد انساب آل ابی‌طالب و مصاحبه با طالبیان، یا

۱. ابن‌فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ص ۳۳۸.

۲. همان، ص ۷۲۳.

۳. ابن‌شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۲۲۳؛ جوینی، عتبه‌الکتابه، ص ۶۴؛ ابن‌فندق، لباب الانساب، ص ۵۰۴، ۶۴۰ و ۷۲۳-۷۲۷.

۴. قلقشندی، صبح‌الاعشی، ج ۱۰، ص ۲۵۱؛ ابن‌الساعی، الجامع‌المختصر فی عنوان‌التواریخ و عیون‌السیر،

۵. ابن‌فندق، لباب الانساب، ص ۷۲۰-۷۲۱.

ص ۱۹۸.

مراجعه به نقبای مناطق مختلف، یا نامه‌نگاری با آنان و حتی شنیدن نسب‌نامه‌ها در مناطق دوردست، علاقه و تلاش بسیاری از خود نشان می‌دادند، از آن جمله‌اند ابوالحسن عمری (زنده در ۴۴۶ق) صاحب‌المجدی فی انساب الطالبیین، که به بلاد مصر، رمله، جزیره، موصل، کوفه، عکبرا، بصره، عمان، نصیبین، میافارقین، شام، حلب و... برای تبادل اطلاعات مسافرت نمود.^۱ مروزی (زنده در ۶۱۴ق) صاحب‌الفخری فی انساب الطالبیین نیز به همین منظور به خوارزم، هرات، تُستر، یزد، شیراز، قانن، همدان، رامهرمز، بغداد و... مسافرت نمود و با نقبای نسابه‌ها و علمای آن مناطق دیدار کرد.^۲ اما به هر صورت با مراجعه به محتوای کتاب‌های انساب می‌توان حدود تقریبی شبکه علمی نسابه‌ها را مشخص نمود.

چنان‌چه پیشتر نیز بیان شد، مرکز تبادل اطلاعات در عراق و شهر بغداد بود. از عبارت نسب‌القطع که غالباً در مورد اوصاف انساب‌خاندان‌های ساکن مغرب استفاده می‌شد، بر می‌آید که حد غربی این شبکه علمی در غرب مصر و شهرهای طرابلس و قیروان^۳ قرار داشته است. مرز جنوب شرقی در ناحیه سند و مولتان (در شرق پاکستان امروزی)،^۴ رُحَج و بُست (در جنوب افغانستان)؛^۵ در مرز شمال شرقی بلاساغون (در ایالت سین‌کیانگ چین)،^۶ در شرقِ ماوراءالنهر فرغانه، اوزجند و حُجَند،^۷ در شمالِ ماوراءالنهر اسپججاب و طراز،^۸ در ناحیه خوارزم و ترکستان غربی گرگانج،^۹ در حدود شمالی و قفقاز دربندِ خَزَران، ایروان، شِروان و تقلیس،^{۱۰} در شرق اروپا بلغار،^{۱۱} در آسیای صغیر میافارقین، حران و آمد،^{۱۲} در کرانه‌های شبه

۱. عمری، المجدی فی انساب الطالبیین، ص ۳۵.
۲. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، ص ۱۰۵، ۱۴۰ و ۱۴۶.
۳. عبیدلی، تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب، ص ۶۲؛ ابن‌فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۲، ص ۵۴۷ و ۶۷۱.
۴. عمری، المجدی فی انساب الطالبیین، ص ۱۹۷؛ عبیدلی، همان، ص ۳۰۱.
۵. ابن‌فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۲، ص ۶۱۵.
۶. همان، ص ۵۷۹ و ۶۱۵.
۷. همان، ص ۶۲۷ و ۶۲۹؛ رازی، الشجرة المباركة، ص ۳۹.
۸. ابن‌فندق، همان، ج ۲، ص ۶۲۵؛ رازی، همان، ص ۱۹۹.
۹. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، ص ۹۰.
۱۰. ابن‌فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۲، ص ۵۵۱ و ۵۵۴.
۱۱. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، ص ۹۰.
۱۲. ابن‌فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۲، ص ۵۵۱؛ مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، ص ۱۶۷.

جزیره عربستان عمان، صنعا و عدن^۱ بود. این محدوده ارتباطات میان علمای نسب، یا نقبا بوده است. نقبا در مکان‌هایی بودند که حضور سادات در آن مناطق چشمگیر بوده است؛ بنابراین، حضور سادات را می‌توان در مناطقی فراتر از این گسترده دانست، به سخن دیگر، باید گفت سادات در همه مناطقی که اسلام گسترش یافته بود، حضور داشتند، هرچند در مناطقی بیشتر بودند و در مناطقی دیگر کمتر. چنان‌که منابع از سکونت خاندان‌های بزرگی از سادات عظیم‌الشأن در نوبه (سودان امروزی و جنوب مصر)،^۲ تاهرت و سجلماسه (در صحرای مغرب)،^۳ سوس اقصی و سوس اعلی (در سواحل اطلس)،^۴ طنجه (در تنگه جبل الطارق)،^۵ اندلس،^۶ باجه (در پرتغال)،^۷ صِقیله (سیسیل)^۸ و... تا قرن هفتم هجری خبر می‌دهند. بنابراین، بی‌پایه بودن برخی ادعاها از سوی گروهی که با اغراض خاص، سعی دارند با انکار ورود سادات به بعضی مناطق، اصالت سادات آن مناطق را زیر سؤال ببرند معلوم می‌شود. به‌ویژه با توجه به گستردگی وجود نقبا و ارتباطات علمی نسابه‌ها و گزارش‌های آنان در مناطق مختلف از نسب سادات آن مناطق، دیگر جایی برای این‌گونه ادعاها وجود ندارد.

۵-۳. توالی و نحوه ارتباط انساب‌نگاران اصلی انساب‌طالبیان^۹

با توجه به آنچه هنگام بررسی مؤلفان انساب‌طالبیان، در ضمن مشایخ و شاگردان هر یک از ایشان پرداخته شد، که با کمی جستجو، مقابله و تلاش برای یافتن ارتباط میان آنان می‌توان به این نکته رسید که انساب‌نگاری طالبیان که در قرن سوم شروع شد و در قرن‌های چهارم و پنجم

۱. ابن طباطبا، ابواسماعیل، منتقلة الطالبية، ص ۲۲۷؛ رازی، الشجرة المباركة، ص ۶۵.

۲. رازی، همان، ص ۵۶. ۳. همان، ص ۱۹، ۲۰، ۱۹۴.

۴. همان، ص ۵۶. ۵. همان، ص ۱۹، ۲۰ و ۱۹۴.

۶. شیخ الشرف عیبدلی، تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب، ص ۶۲.

۷. قلقشندی، نهاية الارب فی معرفة الانساب العرب، ص ۱۰۸.

۸. همان، ص ۷۷؛ ابن اثیر جزری، اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۲، ص ۲۴۴.

۹. گفتنی است که مقاله آقای موریموتو با عنوان «شکل‌گیری علم انساب آل ابی‌طالب در قرون چهارم و پنجم هجری» برای این بحث بسیار سودمند افتاد و در این فصل از آن ایده گرفته و بهره‌شایانی بردم، تلاش ایشان به‌عنوان اولین کسی که در این باره به صورت محققانه قلم زده‌اند، ستودنی است. برای مطالعه مقاله ایشان ر.ک: موریموتو، «شکل‌گیری انساب آل ابی‌طالب در قرون چهارم و پنجم هجری»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد: سال ۲۹، شماره ۳-۴، ص ۲۶۵.

به اوج رسید، برخاسته از کارهای پراکنده چند نَسابه و انساب‌نگار نبود، بلکه جریان‌ی منسجم بود که در ارتباط و همکاری نزدیک با یکدیگر به این رشته استحکام و غنا بخشید. این انساب‌نگاران قریب به اتفاق در سُبک عراق و در شهرهای مربوط به آن، مانند بغداد، بصره و کوفه رشد و پرورش یافتند و همه در پی زمانی متوالی و پشت سر هم، به ایفای نقش در این حیطه پرداختند.

اگر بخواهیم توالی و نحوه ارتباط آنان را پی بگیریم باید از نخستین مؤلف انساب‌نگار طالبیان که سرمنشأ تألیفات در این باره واقع شده است، یعنی یحیی نَسابه عقیقی (۲۷۷ق) آغاز کنیم.

کتاب عقیقی به نام انساب آل امی طالب از دو طریق به نَسابه‌های بعدی انتقال یافت؛ نوه عقیقی، یعنی ابومحمد حسن بن محمد دندان، معروف به ابن‌اخى الطاهر (۳۵۸ق) یگانه ناقل کتاب عقیقی، با شیخ الشرف عبیدلی (۴۳۵ق) مؤلف تهذیب الانساب و نه‌ایة الاعقاب ملاقات و مراده بسیار داشت و از این طریق شیخ الشرف عبیدلی از کتاب عقیقی (۲۷۷ق) استفاده برد و از آن نقل کرد.^۱ از سویی دیگر، یحیی نَسابه عقیقی (۲۷۷ق) از مشایخ ابونصر بخاری (۳۴۱ق)، مؤلف سَرّ السلسلة العلویة بود.^۲ ابونصر نیز استاد ابن‌خداع (۳۶۱ق) و ابن‌خداع از استادان و مشایخ شیخ الشرف عبیدلی (۴۳۵ق) محسوب می‌شد. با این بیان، کتاب یحیی نَسابه عقیقی از دو طریق به مهم‌ترین نَسابه قرن‌های بعد، یعنی شیخ الشرف عبیدلی می‌رسد که روابط بسیاری را با نَسابه‌های بعد از خود برقرار کرده است.

شیخ الشرف عبیدلی که برخی عمر او را هنگام وفات ۹۸ سال دانسته‌اند،^۳ خود استادِ عمری (زنده در ۴۶۶ق) مؤلف المجدی فی انساب الطالبین است که مهم‌ترین نَسابه پس از عبیدلی محسوب می‌شود. عمری هم به‌طور مستقیم خود شاگرد شیخ الشرف عبیدلی بوده است^۴ و هم غیر مستقیم از طریق ابوعبدالله حسین بن محمد ابن طباطبا (۳۸۰-۴۴۹ق) از نَسابه مشهور ابوالغنائم حسینی دمشقی (۳۷۸-۴۳۸ق) از شیخ الشرف عبیدلی (۴۳۵ق) اطلاعات دریافت داشته است.

ابوعبدالله ابن طباطبا که بر کتاب عبیدلی تعلیق زده است، با عمری صاحب المجدی،

۱. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۲۰۳. ۲. بخاری، سَرّ السلسلة العلویة، ص ۸۹.

۳. مقریزی، المقفی، ص ۱۲۵. ۴. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۲۰۳.

مکاتبه داشته و عمری سؤالاتی را به صورت کتبی از وی پرسیده و در کتاب خویش نقل کرده است.^۱ ابو عبدالله، برادر ابومعمر یحیی ابن طباطبا (۴۷۹ق) است که وی کتاب ابناء الامام فی مصر و الشام را نگاشته و پس از وفات ابو عبدالله در سال ۴۴۹ق، به مقام نقابت بغداد رسیده است؛^۲ ابومعمر مطمئناً از برادرش ابو عبدالله استفاده برده است.

ابوالحسن عمری (زنده در ۴۶۶ق) که مهم‌ترین انساب‌نگار و نسابه قرن پنجم است، از مشایخ مروزی ازورقانی (زنده در ۶۱۴ق) صاحب الفخری فی انساب الطالبین و همچنین با واسطه شخصی به نام موسوی هروی (۵ق)، استاد ابواسماعیل ابن طباطبا (زنده در ۵۴۷ق) صاحب منتقلة الطالبیة، دو انساب‌نگار مطرح دیگر پس از خود است.

در قرن هفتم نیز احمد بن محمد بن مهنا (۶۸۱ق) صاحب التذکره فی انساب المطهره که اطلاعات خویش را با واسطه مشایخ خویش و یا از کتاب‌های انساب‌نگاران قرن‌های قبلی استفاده کرده است، با واسطه شخصی به نام عبدالرزاق بن احمد شیبانی، معروف به ابن فوطی (۷۲۳ق)، استاد صفی‌الدین ابن طقطقی (۷۰۹ق) مؤلف الاصلی فی انساب الطالبین، دیگر انساب‌نگار مطرح قرن هفتم هجری است.^۳

با این توصیف‌ها می‌توان از ارتباطی مستمر و منسجم میان نخستین انساب‌نگار تخصصی طالبیان در قرن سوم تا انساب‌نگاران قرن هفتم هجری را رصد کرد و رابطه استاد و شاگردی را به طور سلسله‌وار بین آنها نشان داد. البته نباید از نظر دور داشت که ارتباط این انساب‌نگاران در قرن‌های مختلف، منحصر به طریقی که ذکر شد، نبوده است و قطعاً کتاب‌ها، استادان و مشایخ دیگری نیز در این بین بوده‌اند که آنها را به یکدیگر متصل کرده و اطلاعات را در این قرن‌ها بین آنها از نسلی به نسل دیگر منتقل ساخته‌اند، برای مثال، مروزی از اشخاصی همچون ابوالقاسم نقیب و نسابه مصر، معروف به ابن خداع (زنده در ۳۶۱ق)، ابوالغنائم حسینی دمشقی (۴۳۸ق)، ابن المنتاب (زنده در اول قرن ۴)، ابو عبدالله ابن طباطبا (۴۴۹ق) که وی تهذیب الانساب را با اضافه کردن تعلیقه‌ای تصحیح نمود، ابواسماعیل ابن طباطبا (زنده در ۴۷۹ق) مؤلف منتقلة الطالبیة، ابوالحسن عمری (زنده در ۴۶۶ق) مؤلف المجدی فی انساب الطالبین،

۱. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۴.

۲. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبین، ص ۱۱۲.

۳. ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۷۹، ۹۴، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۸۹، ۲۰۸، ۲۲۶، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۷۱ و ۲۸۷.

شیخ الشرف عیبدلی (۴۳۵ق) مصنف تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب و...^۱ به‌عنوان مشایخ خود نام می‌برد در حالی که خود متولد ۵۷۲ق^۲ است، از این رو، استفاده مستقیم غیرممکن است، بنابراین، مروزی از کتاب‌های ایشان، یا به طریق اسنادش، از ایشان نقل می‌کند.

۴-۵. ویژگی‌های انساب‌نگاران انساب‌طالبیان

بنا بر آنچه که در معرفی انساب‌نگاران عمده طالبیان گذشت، می‌توان ویژگی‌های برجسته‌ای را که تا حد زیادی بین ایشان مشترک است، برشمرد که در نوع خود قابل توجه‌اند. هرچند بنا بر آن بوده است تا در معرفی کتاب‌های انساب مربوط به طالبیان، به معرفی آثاری پرداخته شود که مؤلف آنها شیعه بوده‌اند، ولی به جز معدودی همچون امام فخر رازی (۶۰۶ق) مؤلف الشجرة المباركة فی انساب الطالبية^۳ که شیعی مذهب نیست، انساب‌نگار غیرشیعی دیگری دست به تألیف کتابی در مورد انساب طالبیان نزده است و این امر تقریباً اختصاص به مؤلفان شیعه دارد. با این مقدمه، می‌توان نقش مذهب را در شکل‌دهی انساب‌نگاری طالبیان محوری دانست.

۱. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، ص ۸، ۱۴ و ۳۵.

۲. یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۲، ص ۲۶۲.

۳. این کتاب که منسوب به فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین شافعی مذهب است، در کتاب‌های فهرست و تراجمی که به شمردن نزدیک به صد کتاب فخر رازی پرداخته‌اند، ذکری از آن به میان نیامده است و اولین بار در کتابخانه «سلطان احمد ثالث» در استامبول ذیل شماره ۲۶۷۷ از سوی آیت‌الله مرعشی نجفی یافت شده است؛ (فخرالدین رازی، الشجرة المباركة فی انساب الطالبية، مقدمه، ص ۱۳) این نسخه موجود که از سوی شخصی به نام وحید بن شمس‌الدین در سال ۸۲۵ق استنساخ شده، آن را نوشته فخر رازی در سال ۵۹۷ق، دانسته است و نقل کرده که در نسخه اصلی به خط خود فخر رازی مطلبی است که این کتاب را نزد شخصی به نام «سید شمس‌الدین علی بن شرف شاه» خوانده و به او اجازه روایت آن را داده است. این کتاب که به روش مبسوط نگاشته شده، به معقبات از ابوطالب پرداخته است. مؤلف در بین فرزندان ابوطالب علیه السلام از فرزندان امام علی علیه السلام شروع کرده و از فرزندان ایشان به ترتیب به امام حسن علیه السلام، سپس به امام حسین علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام پرداخته و پس از آن به ذکر بعضی از امامزادگان که از اعقاب فراوانی برخوردار هستند، مانند: زید بن علی بن حسین علیه السلام و... پرداخته است و پس از آن به فرزندان محمد حنفیه (همان، ص ۱۸۰)، ابوالفضل العباس علیه السلام (همان، ص ۱۸۴) و عمر الاطرف (همان، ص ۱۸۹) که غیر فاطمی هستند، پرداخته و پس از تمام اولاد امام علی علیه السلام بازگشته و به اولاد جعفر طیار بن ابی طالب علیه السلام (همان، ص ۲۰۲) و عقیل بن ابی طالب (همان، ص ۲۱۳) پرداخته و کتاب را به پایان برده است. شایان گفتن است که فخر رازی در بین سال‌های ۵۴۳-۵۴۵ق به دنیا آمده و در سال ۶۰۶ق، در شهر هرات درگذشته و مدفون است (همان، مقدمه، ص ۵).

نکته دیگر در ویژگی‌های مشترک مؤلفان ذکر شده آن است که از لحاظ نسبت از دوازده مؤلف یاد شده به جز ابونصر بخاری (۳۴۱ق) و ابن‌فندق (۵۶۵ق) مؤلف لباب الانساب، همگی خود از طالبیان و سادات هستند و این مسئله بسیار بااهمیت است که نه تنها اولین مؤلف و بنیان‌گذار این رشته، یعنی یحیی نسابه (۲۷۷ق) خود از طالبیان بوده است، بلکه بسیاری از پیروان او تا پایان قرن هفتم و حتی پس از آن، از طالبیان هستند، بنابراین، قبل از همه، علم انساب آل ابی طالب مورد نیاز و علاقه خود طالبیان بود و خودشان به وجود آورنده و نضج دهنده آن بوده‌اند.

یکی از ویژگی‌های مشترک این انساب‌نگاران ارتباط آنان با مقام نقابت طالبیان بود، برای مثال، شیخ الشرف عبیدلی (۴۳۵ق) خلیفه نقیب بغداد بود و ابوالحسن عمری (زنده در ۴۶۶ق) نیز هرچند نقیب نبود، اما در موصل دستیار نقیب آن شهر بود.^۱ دو برادر ابوعبدالله حسین بن احمد ابن طباطبا (۴۴۹ق) و ابومعمر یحیی بن محمد ابن طباطبا (۴۷۹ق) دو انساب‌نگار دیگر بودند که یکی پس از دیگری به مقام نقابت بغداد رسیدند.^۲ ابن طقطقی (۷۰۹ق) مؤلف کتاب الاصلی جانشین پدر در مقام نقابت نجف، کربلا و حله شد.^۳

ویژگی دیگر این مؤلفان، در رابطه با انتقال این علم میان آنها و روابط علمی مستقیم و نزدیک میان آنان است که در قسمت نحوه ارتباط انساب‌نگاران اصلی بدان پرداخته شد.

با توجه به محل سکونت و نیز تحصیل و رشد انساب‌نگاران یاد شده، مشخص می‌گردد که مرکز و کانون شبکه علمی ایشان در عراق، به‌ویژه بغداد بوده است. از سویی گاه در کتاب‌های انساب به سه مکتب علمی، یعنی «بغدادیان»، «کوفیان» و «بصریان» اشاره می‌شود^۴ که بیانگر اهمیت عراق برای علم انساب آل ابی طالب است.

ویژگی مشترک دیگر این انساب‌نگاران در نحوه دسترسی به اطلاعات و کسب این دانش است که می‌توان از سفرهای علمی، مصاحبه با اشراف علوی، مکاتبه با دیگر نسابه‌ها، کتاب‌های انساب‌نگاران پیشین و جریده‌های نقبا را نام برد.

۱. عمری، المجدی فی انساب الطالبیین، ص ۱۱۲-۱۱۳.

۲. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، ص ۱۱۲.

۳. کحاله، معجم المؤلفین، ج ۱۱، ص ۵۱.

۴. عمری، المجدی فی انساب الطالبیین، ص ۱۵، ۲۲، ۲۵ و ۳۱؛ ابن طباطبا، ابواسماعیل، منتقلة الطالبیة،

ص ۷۷-۷۸، ۱۰۷، ۲۶۹، ۲۹۶ و ۲۹۵.

۵-۵. نقش مؤلفان امامی مذهب در انساب‌نگاری طالبیان

اگر مروری به مذهب انساب‌نگاران اختصاصی طالبیان بیندازیم در می‌یابیم که از دوازده مؤلف ذکر شده، به طور قطع، بیشتر آنان مذهب امامی داشته‌اند. یحیی نسابه عقیقی (۲۷۷ق) امامی مذهب، نخستین مؤلف انساب طالبیان و بینان‌گذار آن است. ابونصر بخاری (۳۴۱ق) امامی مذهب، مؤلف سرّ السلسله العلویة، نخستین کتاب انساب ابی طالب است که به طور کامل در دسترس قرار دارد و تأثیر فراوانی بر مؤلفان پس از خود داشته است. در میان امامی‌مذهبان، دو دانشمند دیگر، یعنی شیخ الشرف عبیدلی (۴۳۵ق) و عمری (زنده در ۴۶۶ق) نیز هستند که دانشمندان طراز اول این علم به‌شمار می‌آیند و ارتباط و تأثیر شگرفی بر انساب‌نگاران پس از خود دارند. ابن‌عنبه که از تألیفات این دو دانشمند انساب استفاده کرده است، آنها را قله‌های علم انساب در زمان خود می‌داند، وی همچنین در مورد ابوالحسن عمری می‌گوید: گفته‌های وی برای آیندگان حجت است و خدا این علم را مسخر او گردانید.^۱ ابن‌فندق امامی‌مذهب دیگر، که پس از این دو دست به تألیف کتاب لباب الانساب زد، توانست با استفاده از شیوه و طرحی جدید در نگارش و باب‌بندی انساب و طرح مسائلی جدید، گامی به جلو در تدوین و تنظیم علم انساب بردارد. بنابراین، انساب‌نگاران اصلی در این مدت از میان امامی‌مذهبان هستند که از بنیان‌گذاشتن تا بسط و گسترش و شکوفایی دادن به آن نقش اساسی ایفا کرده‌اند.

۵-۶. گونه‌شناسی منابع انساب‌نگاران در انساب طالبیان

در فصل سوم که از منابع انساب‌نگاران شیعه در انساب‌نگاری عمومی سخن رفت، مواردی همچون نسب‌دانان اولیه، مصاحبه و گفتگو با علما و راویان و شیوخ قبائل، کتاب‌های پیشینیان، کتیبه‌ها و سنگ‌مقبره‌ها برشمرده شدند. با توجه به آنکه بین شروع انساب‌نگاری عمومی و انساب‌نگاری اختصاصی طالبیان، زمانی نسبتاً طولانی فاصله افتاد و انساب‌نگاری نیز رو به کمال و تخصصی‌تر شدن پیش می‌رفت، لاجرم در استفاده از منابع نیز تغییراتی حاصل می‌شد. هنگامی که انساب‌نگاری عمومی آغاز شده بود، کتاب‌های چندانی در هیچ‌یک از حیطه‌های تاریخی وجود نداشت و کتاب‌های انساب در کنار کتاب‌های ایام العرب، به‌عنوان دو مادر

۱. ابن‌عنبه، عمدة الطالب، ص ۳۶۸.

کتاب‌های تاریخی بودند و از آنان در کتاب‌های تاریخی‌ای که پس از آن نگاشته شدند، استفاده شد، اما هنگام شروع و آغاز انساب‌نگاری اختصاصی طالبیان کتاب‌های بسیاری در انساب عمومی و دیگر کتاب‌های تاریخی نگاشته شده بود که می‌توانستند مورد استفاده قرار گیرند. با توجه به این پیشرفت‌ها و گسترش‌ها در علم انساب، گونه‌های منابع انساب‌نگاری طالبیان برشمرده می‌شوند.

۵-۶-۱. مورخان و سیره‌نویسان

مورخان و سیره‌نویسان از منابع اولیه انساب‌نگاران طالبیان به‌شمار می‌آیند و چنانچه انساب‌نگارانی همچون ابونصر بخاری (زنده در ۳۴۱ق) در کتاب خود از مشایخی همچون ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن احمد بن خرداذبه (۲۱۱-۳۰۰ق) صاحب المسالک و الممالک؛ محمد بن عمر واقدی (۱۳۰-۲۰۷ق) و محمد بن جریر طبری (۲۴۴ق)^۱ نام می‌برد که دو نفر اخیر از سیره‌نگاران و تاریخ‌نگاران مشهور به‌شمار می‌روند، انساب‌نگاران اختصاصی طالبیان ممکن است از کتاب‌های ایشان یا به نقل روایی، از ایشان نقل کرده و اطلاعات را دریافت کرده باشند.

۵-۶-۲. انساب‌نگاران اولیه عمومی

انساب‌نگارانی که برای عموم عرب‌ها کتاب نوشتند، اعم از شیعه و سنی که از نخستین انساب‌نگاران هستند، از دیگر منابع انساب‌نگاران اولیه اختصاصی طالبیان به‌شمار می‌روند. ابونصر بخاری هنگام ذکر منابع خویش از افرادی مانند: ابوالیقطان سحیم بن حفص النسابة الجعفی (۱۹۰ق)، علی بن محمد بن سیف المدائنی (۱۳۵-۲۲۵ق)، ابومنذر هشام بن محمد بن السائب الکلبی (۲۰۴ق) [عمری طولانی داشته]، الهیثم بن عدی (۱۱۴-۲۰۷ق)، محمد بن حبیب (۲۴۵ق)، زبیر بن بکار (۱۷۲-۲۵۶ق)^۲ نام می‌برد که از مشهورترین و اولین مؤلفان انساب و به وجود آوردگان انساب‌نگاری هستند و هر کدام چندین کتاب در این باب تألیف کرده‌اند.^۳ همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد، انساب آل ابی طالب قبل

۱. بخاری، سُر السلسلة العلویة، ص ۸۹.

۲. همان‌جا.

۳. ر.ک: پایان فصل دوم: جدول ذیل عنوان آشنایی با تألیفات مسلمانان در علم انساب.

از آنکه به‌طور اختصاصی بدان پرداخته شود، در کتاب‌های عمومی انساب عرب، به‌عنوان جزئی از ایشان پرداخته می‌شد که از این طریق، به کتاب‌های انساب آل ابی طالب راه یافت.

۵-۶-۳. انساب‌نگاران اولیه انسابِ طالبیان

چنان‌که پیشتر گفته شد، هنگام آغاز انساب‌نگاری اختصاصی طالبیان کتاب‌های انساب آل ابی طالب به آن مقدار نبود و چندان پیشرفت و ترقی نیافته بود، لاجرم به کتاب‌های تاریخی و کتب انساب عمومی روی آورده بودند، اما هنگامی که به تألیفاتی در قرن‌های بعد مراجعه می‌کنیم، وضع به‌طور کامل فرق می‌کند. برای مثال، وقتی به منابع کتاب الفخری فی انساب الطالبیین که در اوائل قرن هفتم و به سال ۶۰۶ ق، نگاشته شده‌اند، مراجعه کنیم، در میان آنان به نام‌هایی همچون: ابن خداع (زنده در ۳۶۱ ق)، ابوالغنائم حسینی دمشقی (۴۳۸ ق)، ابوعبدالله ابن طباطبا (۴۴۹ ق) که وی تهذیب را با اضافه کردن تعلیقه تصحیح نمود، ابواسماعیل ابن طباطبا (زنده در ۴۷۹ ق) مؤلف منتقلة الطالبیة، ابوالحسن عمری (زنده در ۴۶۶ ق) مؤلف المجدی، شیخ الشرف عبیدلی (۴۳۷ ق) مصنف تهذیب، ابوالقاسم تمیمی اصفهانی (۴۰۰ ق) و...^۱ به چشم می‌خورد که در زمان تألیف کتاب الفخری مروزی (زنده در ۶۱۴ ق)، تألیفات آنان از مآخذ معتبر بوده و او اقدام به نقل قول از آنها کرده است؛ بنابراین، در این زمان کتاب‌های انساب آل ابی طالب به حدی از کمال و وفور رسیده بودند که صاحب الفخری تنها به آنها اکتفا نموده و خود را از منابعی، همچون منابعی که مؤلف سَر السلسلة العلویة در قرن سوم، از آنها برای تألیف کتابش استفاده کرده، بی‌نیاز دانسته است. بنابراین، تألیفات انساب‌نگاران نخستین انساب طالبیان، به‌عنوان منبع برای انساب‌نگاران بعدی قابل استفاده بوده است.

۵-۷. گونه‌شناسی ابزارها و روش‌های انساب‌نگاری طالبیان

برای کارآمدی و روزآمد بودن تألیفات انساب‌نگاران لازم بود که افزون‌بر منابع انساب‌نگاری، مؤلفان کتاب‌های انساب برای گردآوری اطلاعات جدید و به‌روز، از روش‌ها و ابزارهای دیگری نیز استفاده کنند، از مهمترین این ابزارها و روش‌ها که در کتاب‌های انساب می‌توان نمونه‌هایی برای آنها ذکر کرد موارد ذیل را می‌توان برشمرد:

۱. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، ص ۸، ۱۴ و ۳۵.

۵-۷-۱. مصاحبه

مصاحبه مستقیم با طالبیان یا «املاء نسب»^۱ یکی از بهترین راه‌های کسب اطلاعات برای انساب‌نگاران بود؛ زیرا جدیدترین معلومات را درباره انساب ایشان به دست می‌داد. همین منبع بود که تألیفات انساب‌نگارانِ انسابِ طالبیان را در قرن‌های متمادی به‌روز نگه می‌داشت و انگیزه لازم را برای تألیفات جدید و به‌روز به مؤلفان می‌داد. به همین دلیل انساب‌نگاران همیشه به دنبال ساداتی بودند که بتواند اطلاعاتی در مورد انساب خود و خویشاوندانشان ارائه دهند، این سادات، انساب خویش را با عبارت «من فلان بن فلان بن فلان...» به‌طور کامل بیان می‌کردند. البته سادات مصاحبه شونده نیز انگیزه مهمی در بیان و ارائه نسب خویش به انساب‌نگار و نسابه‌ها داشتند؛ زیرا چنانچه بعد از مصاحبه، صحت نسبشان مورد قبول واقع می‌شد، دست‌خطی را از نسابه به‌عنوان تصدیق و تأیید نسبشان دریافت می‌داشتند که به اعتبار نسب آنان می‌افزود.^۲ از مصاحبه‌های مشهور موردی است که ابن‌فندق (۵۶۵ق) مؤلف لباب الانساب در کتاب خویش ذکر می‌کند که در هفتاد سالگی در حمام با یکی از طالبیان مصاحبه داشته و آن شخص پس از بیان نسب خویش و خوشاوندانش، در بیرون حمام سگته کرد و درگذشت.^۳ همچنین مروزی (زنده در ۶۱۴ق) ساکن مرو، با یکی از طالبیان ساکن بلغار مصاحبه داشته است.^۴

۵-۷-۲. جرائد نقبا

بررسی در جرائد نقبا، یکی از راه‌های مهم و سودآور برای کسب معلومات درباره انساب بود. این جرائد در واقع، دفترهای ثبت احوال سادات و طالبیان بود و نام و نشان سادات معاصر همیشه در این دفترها به‌روز ثبت می‌شدند تا مورد استفاده نقبای مناطق قرار گیرند. بنابراین، جرائد از منابع مهم انساب‌نگاران به حساب می‌آمد و آنان براساس ثبت شدن یا نشدن نام شخص در جراید مناطق، نسبت به درستی و نادرستی نسبش قضاوت می‌کردند. از شیخ الشرف

۱. ابن‌فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۲، ص ۷۲۱.

۲. عمری، المجدی فی انساب الطالبیین، ص ۲۹-۳۰.

۳. ابن‌فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۲، ص ۷۰۴.

۴. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، ص ۱۳۴-۱۳۵؛ برای نمونه‌های دیگر ر.ک: بخاری،

سز السلسلة العلویة، ص ۲۸؛ ابن‌فندق، همان، ج ۲، ص ۶۵۶، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۵ و

عبیدلی (۴۳۷ق) نقل است که در مورد فرزندان شخصی سؤال کردند، با اینکه می‌دانست استادش ابوالمنذر وجود فرزندی را برای آن شخص نفی نموده، اما خود او از جریده کهن کوفه و بصره چهار فرزند برای او استخراج کرد و گفت من در صحت اولاد او شکی ندارم.^۱ بنابراین، افزون بر اینکه این جراید در کار نهاد نقابت کارکرد داشته و مهم بوده‌اند، در انساب‌نگاری نیز از آنها استفاده شده و انساب‌نگاران به آنها توجه نشان داده‌اند. حتی بسیاری از این انساب‌نگاران که خود نقیب، یا همکار نقیب بوده‌اند، جراید مهمی منسوب به خود نیز دارند؛ مانند ابوعبدالله ابن طباطبا (۴۴۹ق) که جریده نیشابور از او است و سید احمد بن مهنا عبیدلی (بعد از ۶۸۱ق) در کتابش تذکره النسب از آن نقل کرده است.^۲ مروزی (زنده در ۶۱۴ق) مؤلف الفخری از نقبای شهرهای بسیاری در بلاد اسلامی همچون سیرجان، ری، دمشق، اصفهان، مصر، کوفه، بصره، اهواز، غزنه، طخارستان، بغداد، موصل، طبرستان، واسط، سبزواری، نیل، هرات و... نام برده که با بسیاری از آنها ملاقات داشته و از آنان کسب اطلاعات کرده است،^۳ به طور حتم این نقبا از اطلاعات موجود در جرایدشان برای ارائه اطلاعات استفاده کرده، یا حتی آنها را در اختیار وی قرار داده‌اند.

۵-۷-۳. مسافرت‌های طلب علم

مسافرت، یکی دیگر از راه‌های کسب اطلاعات در مورد انساب آل ابی‌طالب بود؛ هرچند مسافرت به خودی خود منبع نیست، اما این مسافرت‌ها با هدف کسب اطلاعات صورت می‌گرفتند و انساب‌نگاران برجسته از آن سود بسیار برده‌اند. شیخ الشرف عبیدلی (۴۳۷ق) از بغداد همراه شاگردش ابوالغنائم عبدالله بن الحسن بن محمد بن الحسن الحسینی، به دمشق، طبریه و مصر مسافرت نمود.^۴ شریف ابوالحسن عمری (زنده در ۴۶۶هـ) در مدت عمر خود به شهرها و بلاد بسیاری مسافرت نمود؛ از جمله آنها می‌توان به مصر، رمله، جزیره، موصل، کوفه، عکبرا (بلدی از بلاد دجیل، در ۱۰ فرسخی بغداد که شیخ مفید (م ۴۱۳ق) نیز به آنجا منتسب است)،

۱. عمری، المجدی فی انساب الطالبیین، ص ۱۶۸-۱۶۹.

۲. عبیدلی، شیخ الشرف، تهذیب الانساب و نهایة الاعقاب، ص ۱۳.

۳. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، ص ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۳۰، ۳۵، ۴۹، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۱۵۰، ۱۷۴ و ۱۷۸-۱۷۹.

۴. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۵، ص ۲۱۰؛ مقریزی، المقفی، ص ۱۲۵.

بصره، عمان، نصیبین، میافارقین (یکی از بلاد دیار بکر)، شام، حلب و... اشاره نمود^۱ که در این مناطق با شمار بسیاری دوستی و مراد داشته و با آنان در مورد انساب آل ابی طالب تبادل اطلاعات می‌کرد.^۲

مروزی (زنده در ۶۱۴ق) برای کسب انساب به بلاد بسیاری مانند شیراز (که در آنجا با سید قوام‌الدین نقیب شیراز در سال ۵۹۸ق، دیدار داشته است)، هرات، تُستر، یزد (که در آنجا با شریف قطب‌الدین مجتبی، نقیب یزد دیدار داشته است)، رامهرمز (و دیدار با نقیب آنجا)، قانن، خوارزم، همدان مسافرت کرده است. وی همچنین زمانی که بیست ساله بود در سال ۵۹۲ق به بغداد نیز سفر نمود.^۳

ابن طقطقی (۷۰۹ق) که در شهر موصل به دنیا آمده و در آنجا رشد و نمو یافت؛ پس از آنجا به حلّه و بغداد کوچ نمود؛ همچنین به علت دارا بودن مسئولیت نقابت شهرهای نجف، کربلا و حلّه، میان این شهرها، هرچند که نزدیک به یکدیگرند، رفت و آمد داشته است. وی همچنین به ایران و شهرهایی همچون مراغه، شیراز، فراهان و برزآباد مسافرت کرده است.^۴

انساب‌نگاران در این مسافرت‌های علمی، با استفاده از مصاحبه با سادات و شرفای آنان، دریافت انساب از نسابه‌ها و نقبای محلی و مراجعه به جرائد آنان و...، کوشیدند اطلاعات موجود در مناطق محلی مختلف را گردآوری کرده و در سطح وسیع‌تری منتشر کنند. بنابراین، با این مسافرت‌های علمی یک شبکه علمی با گستردگی بسیار به وجود آمد و اطلاعات انساب محلی جمع‌آوری شده با منابع علم انساب مقایسه شده و به تدریج در معرض حذف، اضافه و تغییر قرار می‌گرفتند. به این ترتیب، با کنار هم قرار دادن اطلاعات نسبی سادات در مناطق مختلف، امکان مقایسه و رفع موارد متناقض فراهم شده و کتاب‌های مهمی همانند کتاب‌هایی که در این تحقیق معرفی شدند، به وجود آمدند که یک دوره کامل انساب آل ابی طالب مستقن و مطمئن هستند.

۱. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، مقدمه ص ۳۵.

۲. ر.ک: همان، ص ۳۲، ۳۳، ۶۲، ۷۱، ۷۴، ۷۷، ۸۵-۸۷، ۹۰، ۹۸، ۹۹، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۷-۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰ و ۲۷۳.

۳. مروزی ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبین، ص ۳۱، ۳۰، ۱۰۵، ۱۴۰، ۱۴۶ و ۱۷۸-۱۷۹.

۴. ر.ک: همان‌جا، ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص ۱۴: کحاله، معجم المؤلفین، ج ۱۱، ص ۵۱ و ابن الفوطی، مجمع الآداب، ج ۱، ص ۲۲۵.

۵-۷-۴. مکاتبه

تبادل اطلاعات بین خود انساب‌نگاران، یا بین آنان و منابع اطلاعاتی دیگرشان، مانند سادات، شرفای علوی و نقبا نه تنها با ملاقات مستقیم انجام می‌گرفت، بلکه از طریق مکاتبه نیز با یکدیگر ارتباط داشتند. شریف ابوالحسن عمری (زنده در ۴۶۶ق) صاحب‌المجدی در کتابش به نامه‌نگاری خود با ابوعبدالله ابن طباطبا (۴۴۹ق) تصریح کرده و گفته است که از موصل به ابن طباطبا، نسابه بغداد نامه نوشته و سؤالاتی پرسیده و جواب او را پس از مدتی دریافت داشته است.^۱ همچنین شیخ الشرف عبیدلی (۴۳۷ق) با یک نقیب از نقبای نسابه هرات، مکاتبه داشت و تبادل نظر می‌کرد.^۲ این مکاتبات به خوبی می‌توانستند شبکه ارتباطی انساب‌نگاران را به یکدیگر متصل کنند تا آنان بتوانند از اطلاعات همکارانشان سود جویند و اطلاعاتشان را به روز کنند اما نکته‌ای که در اینجا باید گفت آن است که اطلاعات دقیقی از حجم این مکاتبات در دست نیست و نمی‌توان مقدار اطلاعات رد و بدل شده با این روش را به خوبی تخمین زد.

۲. همان، ص ۲۷۶.

۱. عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۴.

خلاصه و نتیجه گیری

انساب و علم انساب از تعیین نسب مردم و روش پژوهش در آن سخن می گوید و غرض آن پیشگیری از خطا در تعیین نسب اشخاص است. انساب‌نگاری به معنای تألیفات و مکتوباتی که دربارهٔ انساب نگاشته شده‌اند، پس از به وجود آمدن انواع تاریخ‌نگاری به‌عنوان یکی از ابزارهای بسیار مهم و کارآمد در تاریخ‌نگاری مطرح شد و ارتباطی تنگاتنگ با دیگر علوم مانند حدیث، رجال، فقه و حقوق برقرار کرد و از نظر حقوقی، سیاسی، اجتماعی و مذهبی جنبه کاربردی یافت.

در مورد نسب و نحوه انتساب دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد که مواردی همچون انتساب به پدران، مادران، شهرها، شغل و حرفه دانسته شده‌اند. با توجه به آنچه که در نسب عرب اصل قرار گرفته و اکثر قریب به اتفاق آثار، به‌ویژه آثار انساب‌نگاران شیعه نیز مؤید آن است، انتساب از طریق پدران است که در این تحقیق نیز همین طریق مورد توجه قرار گرفته و بدان پرداخته شده است.

هرچند برخی علم نسب را مختص به عرب‌ها دانسته‌اند، اما آنچه از شرح حال اقوام قدیم و اخبار پیشینیان برمی‌آید و برخلاف شهرت جاری، اهمیت‌دادن به علم نسب، تنها از ویژگی‌های عرب‌ها نبوده، بلکه اقوام و ملت‌های دیگر نیز بدان اهمیت می‌دادند، اما این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که هیچ قوم و ملتی به اندازه عرب‌ها در حفظ انساب خویش نکوشیده و همت به تدوین این علم و تألیف کتاب در مورد آن وجود نداشته است.

متون دینی با جنبه‌های منفی نسب به مقابله برخاسته و تفاخر نسبی را کنار نهاده‌اند، ولی از سوی دیگر، به آثار حقوقی نسبت‌های خانوادگی پرداخته و روش‌هایی را برای تصحیح نسب‌ها یا شیوه‌هایی برای جلوگیری از آثار سوء اختلاط نسبت‌ها پیش نهاده‌اند.

در دوره قبل از اسلام و ابتدای ظهور اسلام، آنچه از علوم بشری در شبه جزیره عربستان مطرح بود، انساب، ایام‌العرب و اشعار بود و نیازی به تقسیم‌بندی علوم احساس نمی‌شد. هر چند دانشمندان و حکمای نخستین اسلامی همچون حکیم ابونصر محمد بن محمد فارابی (۳۳۹ق) که متأثر از فرهنگ و فلسفه یونان نیز بودند و به‌گونه‌ای در تقسیم‌بندی علوم از دید آنان می‌نگریستند، جایگاهی برای علم انساب قائل نبودند، اما دانشمندان دوره‌های بعد، مانند ابن‌حزم اندلسی (۴۵۶ق) علم اخبار و رویدادها (تاریخ) را به‌عنوان یکی از علوم برمی‌شمردند و در ضمن آن، علم نسب را جزئی از علم تاریخ دانسته و بدان تصریح کردند. علم انساب که در آغاز، به‌گونه‌ای در کنار ایام‌العرب به‌عنوان مادر و به وجود آورنده تاریخ‌نگاری بود، در ادامه تطورات تاریخ‌نگاری و گسترش روزافزون آن به انواع مختلف خود، در مقام یک ابزار مهم و بسیار کارآمد رابطه تنگاتنگی با همه انواع تاریخ‌نگاری برقرار کرد و برای مورخ، نسب‌شناسی از علوم پایه است.

عواملی همچون کسب مشروعیت حاکمان، توجه و پرداختن طبقه حاکم به آن، قبیله‌گرایی، شعوبیگری و فتوحات باعث نضج و رشد انساب‌نگاری شده‌اند. فواید و کارکردهای نسب‌شناسی نیز در حیطه تاریخ‌نگاری، حدیث، فقه و حقوق، کلام، اخلاق، اجتماعی، به روشنی قابل مشاهده است.

هر علمی برای مطرح شدن به‌عنوان یک علم مستقل، باید اصطلاحات و روش خاصی داشته باشد. علم انساب نیز از این امر مستثنا نبوده و دارای این ویژگی است؛ از این رو، انساب‌نگاران اصطلاحات ویژه‌ای همچون صحیح النسب، مقبول النسب، مشهور النسب، مردود النسب، فی صح، فی نسب القطع، ینظر حاله، فیه نظر، مطعون، یحقق، معقب، مُذیل، منقرض، درج، ناقلة، مکثر، مقل و... را به‌کار می‌برند که دانستن معانی آنها برای کسانی که به کتاب‌های انساب مراجعه می‌کنند، ضروری است.

نسب‌ها برای این دانش در دو روش مُشجّر (بحر الانساب) و مبسوط کتاب نوشته‌اند، در روش مشجّر بررسی از پایین (جدید) به بالاست؛ یعنی از نوادگان به سمت نیا می‌روند، و پسر بر پدر مقدم شده و قبل از پدر ذکر می‌شود، ولی در مبسوط، از نیا به نوادگان می‌رسند و ذکر پدر بر پسر مقدم است.

تقسیم‌بندی انساب‌نگاران به چهار سبک مختلف شامل: سبک مدینه و شام، سبک عراق،

سبک یمن، سبک غرب اسلامی، در نتیجه عملکرد آگاهانه آنان، به صورتی که از ابتدا نسب‌نگار مورد نظر با توجه به سبکی که به آن گرایش داشت به انساب‌نگاری پیردازد، نیست. نسب‌نگاران مربوط به یک مکان جغرافیایی خاص، به واسطه شرایط اجتماعی و سیاسی و مذهبی (به‌ویژه شیعیان) و استادان یکسان، ناخود آگاه به سبک تقریباً مشابهی دست به تألیف می‌زدند.

هرچند برخی بر این عقیده‌اند که از پیش از اسلام کتاب‌هایی در خصوص انساب وجود داشته‌اند، اما از این دوره متون مکتوبی در این باره به دست ما نرسیده‌اند و فقط قدرت فوق‌العاده حافظه نسابه‌ها نقش اصلی را در حفظ انساب داشته است. این قدرت حافظه یکی از عواملی بود که مردم به آنان به دیده احترام نگریسته و شأن و جایگاهی مهم در اجتماع خویش برای آنان قائل بودند. دیگر اطلاعات نسب‌شناسی مربوط به این دوره، از اشعار، نوشته‌های روی قبرها و کتیبه‌ها و خاطرات شفاهی، که در دوره اسلامی مکتوب گردیده‌اند، به دست می‌آید، البته شعرهای جاهلی مهم‌ترین منبع هستند.

پس از اسلام، خلیفه دوم برای داشتن معیاری برای تقسیم بیت المال در میان مسلمانان، دستور داد انساب را در دفترهایی ثبت و ضبط کنند، قواعد حاکم بر این دفترها مانند نزدیکی به پیامبر ﷺ و نحوه تقسیم قبائل، از سوی انساب‌نگاران پس از آن مورد توجه قرار گرفت. البته بین ثبت انساب از سوی خلیفه دوم و تدوین کتاب‌های انساب یک گسست زمانی نسبتاً طولانی ایجاد گردید. نشانه این فترت را در خروج قبائل از نسب قدیم به نسبی جدید و تقسیم‌بندی جدید در دوره اموی به بعد می‌توان دید که نسابه‌ها فقط شروع به ثبت انساب قبائل مشهور و معروف و نه همه قبائل نمودند. به نظر می‌رسد که ازدیاد جمعیت و همچنین تغییر شرایط اجتماعی و سیاسی، دلیل اصلی این امر بوده که انگیزه‌های متفاوتی را به دنبال داشته است. در نتیجه نسابه‌ها هم در سایه همین شرایط و انگیزه‌ها به تدوین انساب با روش و محدوده خاص اقدام نموده‌اند.

در دوره اموی که مسئله امامت، خلافت و تشکیل گروه‌های سیاسی مخالف حکومت اموی، مطرح بود، امویان به‌گونه‌ای از سیاست توازن قوا متمایل شدند و از سویی دیگر، رایحه تعصب قبیلگی که در نتیجه تفاضل و برتری‌جویی به واسطه نسب و قومیت در دوره عثمان به وجود آمده بود، در دوره اموی نیز فزونی یافت و دولت عربی اموی که حافظ بقایای فرهنگی و

جاهلی عرب‌ها بود، کوشید به علم انساب توجه کرده، بیشتر آن را به سیاقی که پیش از اسلام و در دوره جاهلیت بود، برگردانند و همان مسائل فخر به قبیله و نسب را دوباره پر و بال بخشند، این مسائل در چند امر قابل لمس است؛ یکی از این امور نزدیکی خلفای اموی با نسابه‌ها و گوش دادن به سخنان آنان است.

در دوره عباسی وضعیت جدیدی به وجود آمد که به انتقال انساب از روایت، به تدوین منجر شد. در این دوره سرزمین‌های اسلامی گسترش یافتند و شامل سرزمین‌هایی شدند که اهالی آنها عرب نبودند. بنابراین، به اختلاط عرب‌ها که خود را دارای نسب مشخص می‌دانستند، با غیرعرب‌ها که دارای نسب نبودند، انجامید؛ در این زمان تأثیر عناصر غیرعربی بسیار مشهود است که هم عنصر قومی داشت، مانند فارس‌ها و هم عنصر دینی، مانند نصرانی و یهودی. این غیرعرب‌ها که خود را تحت حاکمیت عرب‌ها می‌دیدند، کوشیدند تا به گونه‌ای غیرنظامی تأثیرات خویش را بروز داده و به نوعی برای خویش مجد و عظمتی دست و پا کنند و در مقابل به سرزنش و طعن عرب‌ها پردازند. در پاسخ همین رویدادها بود که به سرعت کتاب‌هایی در انساب و مفاخر آنان نوشته و مدون شد. این تألیفات در انساب و بقیه موضوعات در راستای چند هدف صورت پذیرفت؛ نخست آنکه در این کتاب‌ها مطالبی در ردّ شعوبیه و هرآنچه از قصص و مفاخر فارس‌ها که طرفداران آن نگاشته بودند وجود داشت؛ دوم، این کتاب‌های انساب از اختلاط هرچه بیشتر عرب با غیرعرب جلوگیری می‌کرد و سوم، در نتیجه تدوین کتاب‌های نسب، نسب به نشانه شرفی که عرب‌ها به آن افتخار می‌کردند، باقی می‌ماند.

همچنین در این دوره به دلیل نشاط و جنب و جوش و نهضتی که در تدوین و شکوفایی حرکت علمی به وجود آمد، علم انساب هرچه بیشتر از حالت روایی و شفاهی خارج شد و به ساحت تدوین قدم گذاشت و برای آن اصول و قواعدی پدید آمد. اولین نتیجه در این میان از تدوین انساب، اهتمام انساب از عنایت به نسب قبیله به سوی انساب امت عرب و شمول کلی آن جلب شد. تحول دیگری که در این بین و هم‌زمان با تألیفات اولیه اسلامی در انساب رخ داد، آن بود که قبل از آن مردم منتسب به قبائل عربی می‌شدند و معیار همان قبائل عربی بودند و همگی فخر خویش را در همین انتساب‌ها می‌دیدند و همه چیز، رنگ نسب جنس و قبیله داشت، اما کم‌کم رنگ دینی نیز به آن اضافه شد. دوری و نزدیکی به پیامبر ﷺ نیز در انساب افراد مورد توجه واقع شد و به مرور زمان افزون بر شرافت، به نوعی، رنگ تقدس و برکت نیز به

خود گرفت. پس از مدتی شرف، همان پاکی نسبِ عربی و شریف کسی بود که از اهل بیت پیامبر ﷺ بود.

با توجه به نظریات مختلفی که در مورد اولین تدوین در مورد انساب ارائه شده است، این نتیجه گرفته شد که اولین نسب‌نگار محمدبن مسلم شهاب زُهری (زنده در ۱۲۴ق) نویسنده کتاب نسب قومه (بنی زهره) بود. البته وی موفق نشد کتابش را به پایان برساند و کتابش به دست ما نیز نرسیده است. پس از وی، سحیم‌بن حفص، معروف به ابوالیقظان نسابه (۱۹۰ق) و با نگارش کتاب‌های النسب الکبیر و نسب خندف و اخبارها قرار دارد که از این آثار چیزی جز قطعه‌های پراکنده در کتاب‌ها در دسترس نیست. پس از ایشان شخصی از علمای بصره به نام مؤرج‌بن عمرو السدوسی (۱۹۵ق) کتاب‌های نسب قریش و جماهیر قبائل را نوشت که دومی به دست ما نرسیده و اولی را که با نام حذف من نسب قریش، امروزه به چاپ رسیده و آن را اولین و قدیمی‌ترین کتاب نسب در دسترس می‌دانند. البته باید در نظر داشت که هم‌زمان و هم عصر ابوالیقظان و مؤرج‌بن عمرو، هشام‌بن محمد کلبی (۲۰۴ق) شیعی مذهب که در کوفه حضور داشت، کتاب بزرگی در انساب به نام النسب الکبیر، یا جمهرة النسب نگاشت که ما این کتاب را می‌شناسیم و در اختیار داریم. با توجه به اینکه ابن کلبی خود بسیاری از دانسته‌هایش را از پدرش محمدبن سائب کلبی (زنده در ۱۴۶ق) فراگرفته بود، امکان دارد که زودتر از مؤرج دست به تألیف زده باشد که با توجه به کثرت تألیفات ابن کلبی (۲۰۴ق) و طول عمرش، محتمل به نظر می‌رسد. بنا بر آنچه گفته شد تدوین انساب در حجاز و دمشق آغاز شد و پس از آن در عراق و در شهرهای بصره و کوفه ظهور یافت و به دست ابوالیقظان، مؤرج و ابن کلبی، شکوفا شد که تألیف بیش از صدها کتاب را در پی داشت. البته هنوز نمی‌توان در این دوره بین آنچه انساب‌نگاران شیعه و غیر آنان به وجود آوردند، تمایزی قائل شد.

هرچند برخی نخستین مسلمانان را که به ثبت و ضبط انساب عنایت داشت، ابونصر محمدبن سائب کلبی (زنده در ۱۴۶ق) از اصحاب امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام می‌دانند، اما وی شخصاً به تدوین انساب اقدام نکرده و کتابی به نام او در منابع ثبت نشده است، بلکه فرزندش هشام، کسی است که معلومات پدر را ثبت کرد. بنابراین، هرچند در تعلق اولین تألیف انساب در میان مسلمانان به هشام تردید وجود دارد، اما در اینکه وی نخستین انساب‌نگار شیعه است، هیچ تردیدی نیست.

در قرن‌های اولیه اسلامی و در اوائل شروع تدوین انساب، مؤلفه‌های خاصی که بتوان تألیفات پیروان این دو مذهب را از هم جدا کرد و هر گروه را دارای ویژگی‌های خاص به خود دانست، وجود ندارد. چنانچه در پی تأثیر و تأثر این دو گروه انساب‌نگار بر هم باشیم، باید آن را در تأثیرات افراد متعلق بر این مذاهب بر یکدیگر جستجو کنیم. در این راستا و برای بیان تأثیر و تأثر شیعیان از اهل سنت، ابومنذر هشام بن محمد کلبی، بهترین گزینه و معیار است؛ زیرا وی نخستین و تأثیرگذارترین انساب‌نگار شیعه در قرن‌های آغازین و انساب‌نگاری عمومی است.

ابن کلبی (۲۰۴ق) بیشترین تأثیر را در انساب از طریق پدرش، از چهار نسابه که از نسابه‌های اولیه و منبع شفاهی محسوب می‌شدند، دریافت کرده است که عموماً از اهل سنت هستند و مربوط به دوره اموی و قبل از آن می‌شوند. اما قطعاً وی از مؤلفانی از اهل سنت که کمی قبل از او، یا هم‌زمان با او به تألیف در این رابطه پرداخته‌اند، مانند محمد بن مسلم شهاب زهری (زنده در ۱۲۴ق) نویسنده کتاب نسب قومه، سحیم بن حفص معروف به ابوالیقظان نسابه (۱۹۰ق) مؤلف کتاب‌های النسب الکبیر و نسب خندف و اخبارها، مؤرج بن عمرو السدوسی بصری (۱۹۵ق) مؤلف کتاب‌های نسب قریش و جماهیر قبائل، تأثیر پذیرفته است، زیرا این کتاب‌ها به دست او نرسیده و نشانی از اینکه او از این کتاب‌ها تأثیر پذیرفته باشد، وجود ندارد.

در طرف مقابل، پس از نگارش کتاب‌های هشام کلبی (۲۰۴ق)، تألیفات بسیاری پس از آن، به آثار وی اشاره کرده و از آنها نقل کرده‌اند که این نشانگر تأثیر بسزای او در تألیفات انساب پس از خویش است. یکی از بزرگ‌ترین مصداق‌های این امر کتاب النسب، نوشته ابن سلام است که خلاصه‌ای را از جمهره النسب ابن کلبی ارائه داده است. از این رو، کتاب‌های ابن کلبی حتی به کتاب‌های کسانی که در عدالت او تشکیک کرده بودند، به واسطه کتاب ابن سلام راه یافت، بنابراین، بسیاری از کتاب‌های تاریخی و انساب، با واسطه یا بی‌واسطه از ابن کلبی و کتابش استفاده و نقل کرده‌اند. از جمله می‌توان کتاب النسب، القبائل الکبیر، المحبر، العمانر و الربائع فی النسب، کتاب المشجر، انساب الشعراء و من نسب من الشعراء الی امهاتهم کتاب‌های محمد بن حبيب (۲۴۵ق)، کتاب‌های محمد بن عبده بن سلیمان (۳۰۰ق) که کتاب‌های بسیاری در نسب دارد، تاریخ طبری، انساب الاشراف بلاذری، الانباه الی قبائل الروات، از ابن عبدالبر (۴۶۳ق)، التبین فی انساب القرشیین ابن قدامه (۶۲۰ق)، نهایة الارب فی معرفة الانساب العرب و قلاند الجمعان فی التعریف بقبائل الزمان هر دو از قلقشندی

(۸۲۱ق)، الاصابة فی تمییز الصحابة، از ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ق) و... را برشمرد. بنابراین، کتاب ابن کلبی (۲۰۴ق) با واسطه یا بی‌واسطه به بیشتر کتاب‌های انساب و تاریخی راه یافته و تأثیرات جاودانه در پی داشته است. برخی نقش ابن کلبی را در انساب به نقش ابن اسحاق (۱۵۱ق) در السير و المغازی تشبیه کرده و همه کسانی را که پس از ابن کلبی (۲۰۴ق) وارد علم انساب شده‌اند، به‌گونه‌ای ریزه‌خوار او دانسته‌اند.

منابع انساب‌نگاران شیعه را که شیعیان در استفاده از آن پیش قدم بودند، عبارت‌اند از: نسب‌دانان اولیه، مصاحبه و گفتگو با روات و علما و شیوخ قبائل، کتاب‌های پیشینیان، کتیبه‌ها و سنگ‌قبرها.

مهم‌ترین تألیفات شیعیان در انساب‌نگاری عمومی که تأثیر بسزایی در جریان کلی انساب‌نگاری داشته‌اند و در دسترس هستند، عبارت‌اند از: جمهرة النسب، نسب معد و الیمن الکبیر، الاکلیل، الایناس بعلم الانساب که در این تحقیق به آنها پرداخته شد.

از اواخر قرن دوم و با تدوین انساب و شروع انساب‌نگاری و وضع قواعد و ضوابطی برای آن، کم‌کم تحولی چشمگیر در نسب‌شناسی و در پی آن، انساب‌نگاری پدید آمد؛ زیرا پیش از آن عرب‌ها خود را منتسب به قبائل خویش کرده و به آن افتخار می‌کردند و شرافت و بزرگی به پاکی نسب بود و هر کس منسوب به نسب پاک عربی بود شریف شمرده می‌شد. اما از این زمان به بعد با حاکم شدن جو اسلامی که باعث شده بود نسب‌شناسی و انساب‌نگاری رنگ و بوی دینی به خود بگیرد، انتساب و نزدیکی به رسول خدا ﷺ به‌عنوان یک افتخار تلقی می‌شد؛ خواه از اولاد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام باشد، یا از ذریه محمد بن حنفیه و یا جعفر و عقیل بن ابی طالب یا حتی عباس بن عبدالمطلب. اما هرچه زمان گذشت این محدوده نیز به دلانلی تنگ‌تر شد. با شروع انساب‌نگاری آل ابی طالب در قرن سوم که به‌طور اختصاصی به نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرداخت. بنی عباس از کتاب‌هایی که با این نام نگاشته می‌شدند، کنار گذاشته شدند. بنابراین، در آنها به اولاد ابوطالب علیه السلام که با پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله دارای پیوندهای بیشتری بود و احفاد مشترک داشتند، پرداخته شد که مؤلفان این گروه بیشتر از انساب‌نگاران شیعه بودند و از این دوره به بعد می‌توان نقش مذهب را در شکل‌گیری انساب‌نگاری مؤثر دانست.

در قرن‌های آغازین به دلانلی همچون گسترده نبودن انساب طالبیان و یا دلانلی سیاسی و

اجتماعی نیازی برای جداکردن و به‌طور مستقل پرداختن به انساب آل ابی‌طالب احساس نمی‌شد و این رشته مانند بقیه انساب عرب‌ها در کتاب‌های عمومی انساب عرب و قریش ثبت می‌شد.

نخستین کسی که انساب آل بی‌طالب را در کتابی مستقل تصنیف نمود، شخصی به نام ابوالحسین یحیی بن حسن عقیقی (۲۱۴-۲۷۷ق) بود که به یحیی نسابه شهرت داشت. کتاب مفقود شده عقیقی (۲۷۷ق) از طریق نوه وی، به نام «ابن اخی طاهر» (۳۵۸ق) بنا بر ادعای نویسنده المجدی، ابوالحسن عمری (ابن‌صوفی) (زنده در ۴۶۶ق)، به ابن‌خداع (زنده در ۳۶۱ق) و شیخ الشرف عبیدلی (۴۳۷ یا ۴۳۵ق) که مصنف کتاب تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب است، تعلیم داده شد. همچنین ابونصر بخاری (زنده در ۳۴۱ق) در «سَرّ السلسله العلویة» از یحیی بن حسن عقیقی (۲۷۷ق) استفاده کرده و از آن تأثیر پذیرفته است. در زمان تألیف کتاب ابونصر در نیمه اول قرن چهارم هجری، کتاب‌های انساب آل ابی‌طالب به آن تعداد نبود که او بتواند فقط، یا در حدود بیشتری از کتاب‌های نوشته شده در مورد انساب آل ابی‌طالب استفاده کند؛ زیرا این علم در این زمان چندان پیشرفت نکرده و ترقی نیافته بود و لاجرم ابونصر (زنده در ۳۴۱ق) به کتاب‌های تاریخ و کتب انساب عمومی روی آورده بود، اما هنگامی که به تألیفاتی در قرن‌های بعد مراجعه می‌کنیم، سلسله نقل قول‌ها در خود کتاب‌های انساب آل ابی‌طالب به حدی از کمال و وفور رسیده که افرادی مانند مروزی (زنده در ۶۱۴ق) صاحب الفخری، تنها به آنها اکتفا نموده و خود را از منابعی، همچون منابعی که مؤلف سَرّ السلسله العلویة در اوائل قرن چهارم، از آنها برای تألیف کتابش استفاده کرده است، بی‌نیاز دانسته‌اند. با توجه به منابع کتاب الفخری که دوره حیات همه این مؤلفان در قرن‌های چهارم و پنجم قرار دارد، نشان می‌دهد که انساب‌نگاری مستقل در مورد انساب آل ابی‌طالب که در اواخر قرن سوم و با کتاب انساب آل ابی‌طالب، نوشته یحیی نسابه شروع شده بود، در دو قرن چهارم و پنجم به اوج خود رسیده و توانسته است نسل‌های پس از خود را از ارجاع به کتاب‌های تاریخ عمومی و همچنین کتاب‌های انساب عمومی بی‌نیاز سازد و به بالندگی دست یابد.

یک همکاری و همراهی بسیار نزدیک را بین انساب‌نگاری آل ابی‌طالب و نهاد نقابت می‌توان پیگیری و رصد نمود. نهاد نقابت که وظیفه اصلی آن نظارت بر امور سادات است، به احتمال فراوان در نیمه دوم قرن سوم به وجود آمده است و تا میانه قرن چهارم به گسترش بسیاری

در سرزمین‌های اسلامی دست یافته است. بر این اساس، هم‌زمانی شکل‌گیری و رشد علم انساب آل ابی‌طالب و نهاد نقابت سادات اتفاق و تصادف نبوده است؛ از این رو باید گفت که گسترش شبکه وسیع نظارت بر سادات در مناطق مختلف، به ناچار صاحبان این مناصب را به سوی شناسایی و ثبت و ضبط نسب طالبیان و بررسی صحت و سقم انساب آنان وادار نموده و انگیزه لازم را به آنان داده است و این مسئله به انساب‌نگاری خاص طالبیان کمک شایانی نموده است.

شکل‌گیری و رشد هم‌زمان این دو از بُعد سیاسی نیز بسیار حائز اهمیت است، علویان که بیشتر شیعه بودند، به این علت که خلافت و حکومت را حق خویش می‌دانستند، همیشه تحت مراقبت حکومت‌های وقت بودند. کاملاً روشن است که تا اندازه زیادی کنترل انساب علویان، نشان از کنترل یا وسیله‌ای برای کنترل آنان بوده است، اما در قبل و بعد از شکل‌گیری علم انساب آل ابی‌طالب و نهاد نقابت، تفاوتی که وجود دارد آن است که نقبا، که دارای شبکه وسیعی در سرزمین‌های اسلامی بودند، پس از شکل‌گیری علم مستقل انساب آل ابی‌طالب که آن نیز دارای ارتباطات وسیعی بود، می‌توانستند کنترل انساب را به‌طور یکسان و هم‌زمان در مناطق مختلف اجرا کنند، که در نتیجه آن، حکومت‌ها نیز می‌توانستند کنترل و نظارت خویش را بر مدعیان خلافت بیش از پیش اعمال دارند. از سویی دیگر، آنان درصدد بودند تا بتوانند سادات را که در نظام اجتماعی آن زمان جایگاه رفیعی داشتند، تا حدی راضی نگه داشته و نسبت به آنان احترام‌های ویژه اعمال کنند تا ایشان کمتر به فکر قیام و شورش باشند. همان‌گونه که از وظایف ذکر شده و حدود اختیارات نقبا بر می‌آید، همه آنان مستقیم، یا غیرمستقیم با کنترل انساب در ارتباط هستند.

در بارهٔ محدودهٔ جغرافیایی شبکه علمی نسابه‌های شیعه معروف نمی‌توان به جد اظهار نظر کرد، اما با مراجعه به محتوای کتب انساب‌نگاران شیعه می‌توان حدودی تقریبی را مشخص نمود. مرکز تبادل اطلاعات، عراق و شهر بغداد بود؛ حد غربی این شبکه علمی در کرانه اطلس، مرز جنوب شرقی در ناحیه سند و در شمال شرقی ناحیه سین کیانگ چین، شمال ماوراء النهر و قفقاز و شرق اروپا بود. این محدوده ارتباطات میان علمای نسب، یا نقبا بوده است و نقبا در مکان‌هایی بودند که حضور سادات در آن مناطق چشمگیر بوده است. بنابراین، حضور سادات را می‌توان در مناطقی فراتر از این گستره دانست، یا به سخن دیگر باید گفت که سادات در تمام

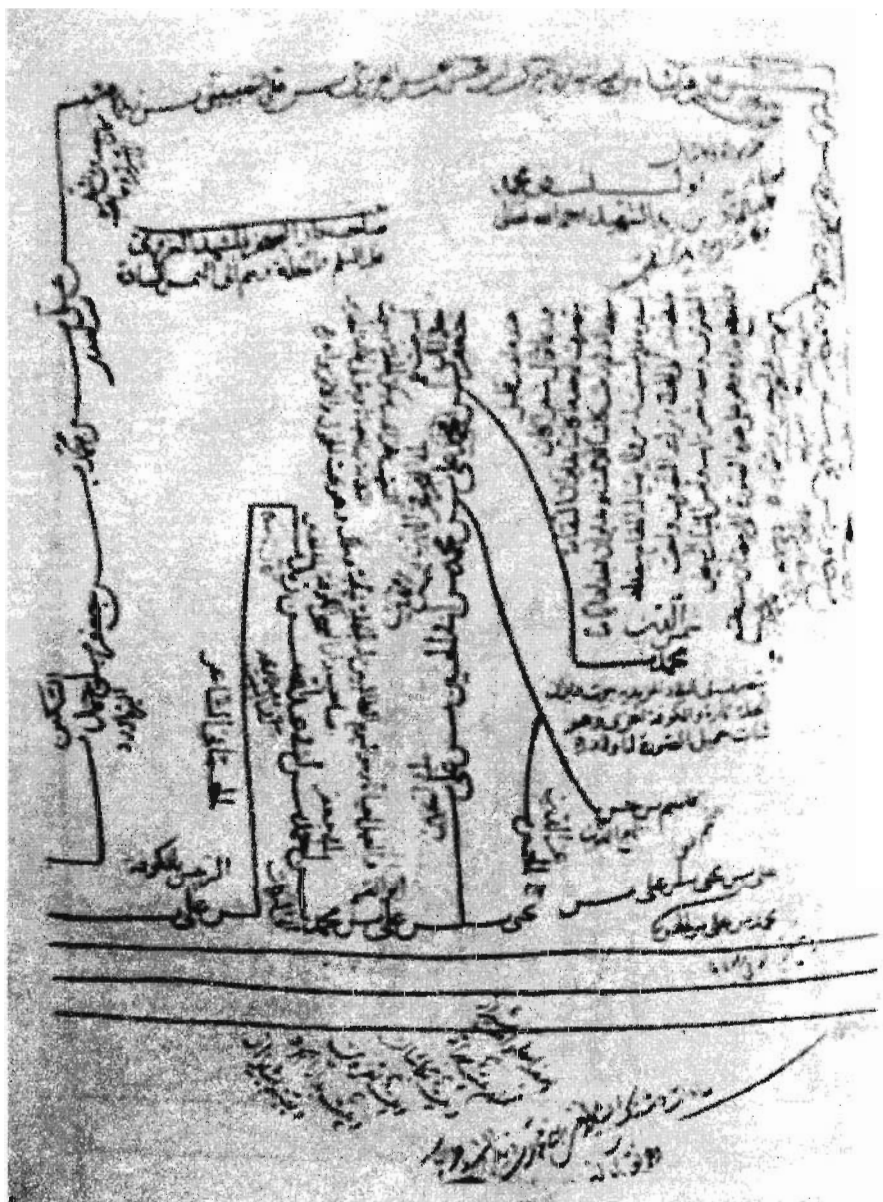
مناطقى كه اسلام گسترش یافته بود، حضور داشتند و هرچند در مناطقى بیشتر بودند و در مناطقى كمتر. بنابراین، آنچه هم‌اكنون گروهى با اغراض خاص سعى دارند تا با انكار ورود سادات به بعضى مناطق، اصالت سادات موجود در آن مناطق را زیر سنوال ببرند، با توجه به گستردگى وجود نقبا و ارتباطات علمى نسابه‌ها و گزارش‌هاى آنان در مناطق مختلف از نسب سادات آن مناطق، بی‌پایه بودن این ادعاها واضح و روشن است.

دایماً الی یوم الدین و الحمد لله رب العالمین
 وقد وافق اتمامه یوم الاربع
 المبارک الموافق ۲۴ رمضان
 سنة ۱۳۰۴ من هجرة سید
 المرسلین علیه
 الصلاة والسلام
 اید
 ق

قد نقل من بحر کاف مورخا غزوة المومنین ۸۶ هـ من هجرة سید
 المرسلین وهر منقول من بحر کاف مورخا، المحم ۱۰۹۵
 وهر منقول من نسخة تاریخها ۴ اجماد سنة ۱۶۶۰ وهدا
 اهر ما یتیر لنا بركة الله تعالی نقلا حرفیا بلا تغییر ولا
 تبدیل ولا زیادة ولا نقصان حسب البحر المنقول منه
 الفریخ غزوة المومنین ۸۶ هـ او الهدة علی حسب المطبوع
 المنقول من بحر الحدیث الشریف لعن الله الداخل فینا بلا نسب وخراج
 منا یتیر سبب و حسبنا اسم و نمر الکرکیل و لاهول و لا فرقة الا بالله
 العلی العظیم و صلی الله علی سیدنا محمد انبئ الامی و کلامه و نعم علی

ورقم
۳۶۱

بلا سبب



تصویر یکی از صفحه‌های کتاب الاصلی که به روش مشجر نگاشته شده است

قسمة مرفك امام ابن السوايا رحمة عليه
 الحسن بن الحسن بن علي بن الحسين بن علي بن طالب
 قك بن مطهره الزين الحسن بن الحسن بن علي بن الحسين بن علي بن طالب
 علي بن طالب قك بن زهد السوسني وزهد عباسي
 الحسن بن علي بن الحسين بن علي بن طالب قك بن الحسين بن علي بن طالب
 محمد بن الحسن بن علي بن الحسين بن علي بن طالب
 قك باليمن علي بن الحسن بن الحسين بن علي بن طالب
 علي بن طالب قك باليمن علي بن عباس بن محمد بن عباس
 محمد بن علي بن عباس بن الحسين بن علي بن طالب قك باليمن
 وكان العباس بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن طالب
 ضرب بعود جديد من بني هرون حتى قك

 احر كتاب العقبين مروا لوردان
 امرا لرمي لي الحسن بن علي بن طالب
 علي بن طالب
 واخر سب العقب ووه لردان علي بن الحسين بن علي بن طالب
 نا هاسد لردان هاسد لردان ويلي لردان
 علي بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن طالب
 مرجه عبد

تصویری از آخرین صفحه کتاب المعقین که به روش مبسوط نگاشته شده است

فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. آئینه‌وند، صادق، علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، ج ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷ش.
۲. آبی، ابوسعید منصور بن حسین، نثر الدر، تحقیق محمد علی قرنه، قاهره: هیئة المصرية العامة للكتب، ۱۹۸۱م.
۳. آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود، نفائس الفنون فی عرایس العیون، ج ۲، تصحیح سید ابراهیم میانجی، تهران: انتشارات اسلامیة [بی‌جا]: ۱۳۸۱ش.
۴. الله اکبری، محمد، عباسیان از بعثت تا خلافت، ج ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۱ش.
۵. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، [بی‌جا]: دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ق.
۶. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر للطباعة والنشر، ۱۳۸۵ق.
۷. _____، اللباب فی تهذیب الانساب، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارصادر، [بی‌تا].
۸. ابن اثیر، مجدالدین المبارک بن محمد الجزری، النهاية فی غریب الحدیث، ج ۴، تحقیق محمود محمد الطنحی، طاهر احمد الزاوی، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴ش.
۹. ابن الساعی، الجامع المختصر فی عنوان التواریخ و عیون السیر، بغداد: [بی‌نا]، ۱۳۵۳ق.
۱۰. ابن الفوطی، عبد الرزاق بن احمد شیبانی، مجمع الآداب فی معجم الالقاب، تحقیق محمد کاظم محمودی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ش.
۱۱. ابن المغربی، ابوالقاسم حسین بن علی بن حسین، الایناس بعلم الانساب، تحقیق ابراهیم الایساری، قاهره: دار الکتب المصری و بیروت: دار الکتب اللبنانی، ج ۲، ۱۴۰۰ق.
۱۲. ابن بابویه رازی، منتجب‌الدین ابوالحسن علی، فهرست علماء الشیعة و مصنفیهم (فهرست منتجب‌الدین)، تصحیح میر جلال‌الدین محدث ارموی، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۶۶ش.

١٣. ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت: دار الکتب العربی، ١٤٢٢ق.
١٤. ابن حبیب، ابوجعفر محمد، المحبر، تحقیق الیزه لیختن شیتیر، مقدمه: محمد حمیدالله، [بی تا].
١٥. _____، المنق فی أخبار قریش، تحقیق خورشید احمد فاروق، بیروت: عالم الکتب، ١٩٨٥م.
١٦. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی، الاصابة فی تمييز الصحابة، ج ١، تحقیق: عادل احمد عبدالموجود و الشیخ علی محمد معوض، بیروت: دارالکتب العلمیة، ١٤١٥ق.
١٧. _____، تهذیب التهذیب، ج ١، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ١٤٠٤ق.
١٨. _____، فتح الباری، ج ٢، بیروت: دارالمعرفة للطباعة و النشر و التوزیع، [بی تا].
١٩. _____، لسان المیزان، ج ٢، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ١٣٩٠ق.
٢٠. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، الفصل فی الملل و الالهواء و النحل، بیروت: دارالجیل، [بی تا].
٢١. _____، ج ٣، جمهرة انساب العرب، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مصر: دارالمعارف، [بی تا].
٢٢. _____، رسائل ابن حزم اندلسی، تحقیق احسان عباس، بیروت: المؤسسة العربیة لدراسات و النشر، ١٩٨١م.
٢٣. _____، مراتب العلوم، ج ١، تحقیق دکتر احسان عباس، ترجمه محمد علی خاکساری، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ١٣٦٩ش.
٢٤. ابن حنبل، احمد، مسند احمد، بیروت: دارصادر، [بی تا].
٢٥. ابن خلکان، شمس الدین، وفيات الأعیان و انباء ابناء الزمان، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارالثقافة، [بی تا].
٢٦. ابن داوود، حسن بن علی بن داوود حلّی، رجال ابن داوود، تحقیق سید محمد صادق آل بحر العلوم، نجف: الحیدریة، ١٣٩٢ق.
٢٧. ابن رسول، السلطان الملك الاشرف عمر بن یوسف، طرفة الاصحاح فی معرفة الانساب، تحقیق ک.و. سترستین، بیروت: دارصادر، ١٤١٢ق.
٢٨. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، بیروت: دارصادر للطباعة و النشر، [بی تا].
٢٩. ابن سلام، ابوعبید قاسم، کتاب النسب، ج ١، مقدمه: سهیل زکار، تحقیق مریم محمد خیر الدرع، [بی جا]: [بی نا]، ١٤١٠ق.
٣٠. ابن شهر آشوب، ابوعبدالله محمد بن علی، معالم العلماء، مقدمه: محمد صادق بحر العلوم، ج ٢، نجف: المطبعة الحیدریة، ١٣٨٠ق.
٣١. _____، مناقب آل ابی طالب، ج ٣، تحقیق یوسف البقاعی، بیروت: [بی نا]، ١٤١٢ق.
٣٢. ابن طاووس، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس، فرج المهموم، قم: منشورات الرضی، ١٣٦٣ش.
٣٣. ابن طباطبا، ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر، منتقلة الطالبيّة، ج ١، تحقیق سید محمد مهدی خرسان، نجف الاشرف: منشورات المطبعة الحیدریة، ١٣٨٨ق.

۳۴. _____ ، مهاجران آل ابوطالب، ج ۱، ترجمه: محمدرضا عطایی، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ش.
۳۵. ابن طباطبا، ابوالمعرم یحیی بن محمد، ابناء الامام فی مصر و الشام، ج ۱، تحقیق و تعلیقه ابن صدقه الحلبي، ابوالعون محمد السفارینی و محمد بن نصار ابراهیم المقدسی، ریاض: مكتبة حل المعرفة و مكتبة التوبة، ۱۴۲۵ق.
۳۶. ابن طَقَطَقِي، صفی الدین محمد بن تاج الدین علی، الاصلی فی انساب الطالبین، ج ۱، تحقیق سید مهدی رجائی، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۸ق.
۳۷. _____ ، الفخری فی الآداب السلطانية و الدول الاسلامية، تحقیق ممدوح محمد حسن، قاهره: مكتبة الثقافة، [بی تا].
۳۸. ابن عبدالبر اندلسی، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۱، تحقیق علی محمد الجاوی، بیروت: دارالجيل، ۱۴۱۲ق.
۳۹. _____ ، الانباه الی قبائل الروات (ذیل القصد و الامم الی انساب العرب و العجم)، قاهره: مكتبة القدسی، ۱۳۵۰ق.
۴۰. ابن عبدربه، عقد الفرید، ج ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ق.
۴۱. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۵ق.
۴۲. ابن عنبه، سید جمال الدین احمد بن علی الحسینی، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ج ۲، تصحیح محمدرضا حسن آل الطالقانی، نجف: مطبعة الحیدریة، ۱۳۸۰ق.
۴۳. ابن فارس، ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا، ترتیب مقایس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ترتیب و تنقیح علی العسکری، حیدر المسجدی، قم: مرکز دراسات الحوزة و الجامعة (پژوهشگاه حوزة و دانشگاه)، ۱۳۸۷ش.
۴۴. ابن فندق، ابوالحسن علی بن ابی القاسم بن زید بیهقی، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۱، تحقیق سید مهدی رجائی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۰ق.
۴۵. _____ ، تاریخ بیهق، تحقیق احمد بهمنیار، تهران: [بی تا]، ۱۹۳۸م.
۴۶. ابن فقیه، ابو محمد عبدالله بن مسلم، الامامة و السیاسة، تصحیح علی شیری، قم، انتشارات الشریف الرضی، ۱۳۱۷ق.
۴۷. _____ ، المعارف، تحقیق ثروت عکاشة، قاهره: المعارف، [بی تا].
۴۸. ابن قدامه، موقوف الدین ابو محمد عبدالله بن احمد، التبيين فی انساب القرشيين، ج ۳، تحقیق محمد نايف الدلیمی، [بی جا]: عالم الکتب و مكتبة النهضة العربية، ۱۴۰۸ق.
۴۹. ابن قیسرانی، محمد بن طاهر بن علی، الانساب المتفقہ، ج ۱، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية، ۱۴۲۱ق.

٥٠. ابن کلبی، ابومنذر هشام بن سائب، الأضنام، تحقیق محمد عبدالقادر احمد و احمد محمد عبید، القاهرة، مكتبة النهضة المصرية، ١٩٩٣م.
٥١. _____، الايام، ج ١، تحقیق احمد محمد عبید، ابوظبی، هیئة ابوظبی للثقافة و التراث، ١٤٢٩ق.
٥٢. _____، جمهرة النسب، مقدمة سهیل زکار، تحقیق محمد فردوس العظم، دمشق: دارالیقظة العربية، [بی تا].
٥٣. _____، نسب مَعَد و الیَمَن الکبیر، تحقیق ناجی حسن، بیروت: عالم الکتب، ١٤١٥ق.
٥٤. ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دارالفکر، [بی تا].
٥٥. ابن منظور، لسان العرب، ج ١، تصحیح امین محمد عبدالوهاب و محمد الصادق العبیدی، بیروت: مؤسسة التاريخ العربي، ١٤١٦ق.
٥٦. ابن مهنا حسینی عُیَیْدلی، جمال الدین ابی الفضل احمد بن محمد، التذکره فی الانساب المطهره، مقدمه سید مهدی رجانی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ١٤٢١ق.
٥٧. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، تحقیق رضا تجدد، [بی تا]: [بی تا].
٥٨. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ١٤٠٨ق.
٥٩. ابونعیم الاصبهانی، احمد بن عبدالله، حلیة الاولیاء، بیروت: دارالکتب العربی، ١٣٧٨ق.
٦٠. ازدی مصری، ابوسعید عبدالغنی بن سعید بن بشر، مشبه النسبه، ج ١، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية، ١٤٢٢ق.
٦١. الازهری، ابی منصور محمد بن احمد، معجم التهذیب اللغة، ج ١، تحقیق ریاض زکی قاسم، بیروت، دارالمعرفه، ١٤٢٢ق.
٦٢. اشعری، احمد بن محمد، التعریف فی الانساب و التنبؤ لذوی الأحساب، تحقیق سعد عبدالمقصود ظلام، قاهره: دارالمنار، [بی تا].
٦٣. اصفهانی، ابوالفرج، الأغانی، القاهرة، هیئة المصرية العامة للكتاب، [بی تا].
٦٤. _____، مقاتل الطالبیین، ج ٢، اشراف کاظم مظفر، قم: مؤسسة دارالکتب للطباعة و النشر، ١٣٨٥ق.
٦٥. افندی الاصبهانی، میرزا عبدالله، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، تحقیق سید احمد حسینی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ١٤٠١ق.
٦٦. اکبری، محمد تقی و دیگران، فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ١٣٧٢ش.
٦٧. الهی زاده، محمد حسن، «جستاری در بحث وراثت اعمام و وراثت بنات»، مجله تاریخ اسلام، ش ١٠، تابستان ١٣٨١.
٦٨. امین، سید محسن، اعیان الشیعة، تحقیق حسن الامین، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، [بی تا].
٦٩. امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتب و السنة و الادب، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ١٤١٢ق.
٧٠. الانباری، القاسم بن بشار، شرح دیوان المفضلیات، تحقیق لیل، بیروت: [بی تا]، ١٩٢٠م.

۷۱. بتی بلنسی اندلسی، ابوجعفر احمد بن عبدالولی، تذکرة الالباب باصول الانساب، ج ۱، تحقیق سید محمد مهدی موسوی خراسان، بیروت: مؤسسه المواهب لطباعة و النشر، ۱۴۲۲ق.
۷۲. بخاری، ابونصر، سرّ السلسلة العلویة، مقدمه سید محمد صادق بحر العلوم، نجف: مکتبه الحیدریة، ۱۳۸۱ق.
۷۳. برقی، ابوجعفر احمد بن ابی عبدالله، کتاب الرجال، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ش.
۷۴. بروکلیمان، کارل، تاریخ الادب العربی، ترجمه السید یعقوب بکر و رمضان عبدالنواب با اشراف محمود فهمی حجازی، مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب، [بی تا].
۷۵. بطایحی، سید منصور الباز الاشهب، بحر الانساب الكبير، ج ۱، تصحیح و تحقیق قیس آل قیس، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵ش.
۷۶. بغدادی، علاء الدین، لباب التأویل فی معانی التنزیل، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۷۷. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۷۸. _____، فتوح البلدان، تحقیق صلاح الدین المنجد، قاهره: مکتبه النهضة المصرية، [بی تا].
۷۹. بیضاوی، ناصر الدین عبدالله، انوار التنزیل، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۸۰. پابنده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة، ج ۱۵، تهران: جاویدان، ۱۳۶۰ش.
۸۱. تهرانی، شیخ آقا بزگ، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۳، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۳ق.
۸۲. ثعلبی، ابواسحاق احمد، الكشف والبیان (تفسیر ثعلبی)، ج ۱، تحقیق ابومحمد بن عاشور، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۸۳. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا پایان قرن هفتم هجری، قم: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۸۴. _____، شعوبیگری و ضد شعوبیگری در ادبیات اسلامی، مقالات تاریخی، قم: انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۷ش.
۸۵. جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بغداد و بیروت: مکتبه النهضة و دارالعلم للملایین، ۱۹۸۰م.
۸۶. جوده، جمال، اوضاع اجتماعی اقتصادی موالی در صدر اسلام، ج ۲، ترجمه مصطفی جباری و مسلم زمانی، تهران: نشرنی، ۱۳۸۳ش.
۸۷. الجوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۴، تحقیق احمد عبدالغفور العطار، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ق.
۸۸. جوینی، منتجب الدین، عتبة الکتبة، تحقیق عباس اقبال، تهران: [بی تا]، ۱۳۲۹ش.
۸۹. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۲م.
۹۰. حازمی همدانی، ابوبکر محمد بن ابی عثمان، عجالة المبتدی و فضالة المنتهی فی النسب، ج ۲، تحقیق عبدالله کنون، قاهره، ۱۳۹۳ق.

٩١. حاکم نیشابوری، ابو عبدالله محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق یوسف عبدالرحمن المرعشلی، بیروت: دارالمعرفة، [بی تا].
٩٢. _____، کتاب معرفة علوم الحدیث، ج ٤، تحقیق دکتر سید معظم حسین، بیروت: منشورات دارالآفاق الحدیث، ١٤٠٠ق.
٩٣. حسینی سمرقندی، ابو عبدالله حسین بن عبدالله، انساب الطالبین، ج ١، تحقیق روحان الجنانی، قاهره: مکتبة الثقافة الدینیة، ١٤٢٦ق.
٩٤. حسینی، سید الشریف تاج الدین بن محمد بن حمزة، غایة الاختصار فی اخبار البیوتات العلویة المحفوظة من الغبار، ج ١، قاهره: دارالآفاق العربیة، ١٤٢٢ق.
٩٥. الحلوجی، عبدالستار، مدخل لدراسة المراجع، قاهره: دارالثقافة، ١٩٩١م.
٩٦. حلی، یحیی بن سعید، الجامع للشرائع، قم: موسسه سید الشهداء، ١٤٠٥ق.
٩٧. حموی، یاقوت بن عبدالله، المقتضب من کتاب جمهرة النسب، ج ١، تحقیق ناجی حسن، بیروت: الدار العربیة للموسوعات، ١٩٨٧م.
٩٨. _____، معجم الادباء، ج ٢، مصر: [بی تا]، ١٩٢٤م.
٩٩. _____، معجم البلدان، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ١٣٩٩ق.
١٠٠. خالقی، محمد هادی، دیوان نقابت، ج ١، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ١٣٧٨ش.
١٠١. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج ١، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٧ق.
١٠٢. خونئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ٥، [بی جا]: [بی تا]، ١٤١٣ق.
١٠٣. الخوارزمی، ابی عبدالله محمد بن احمد بن یوسف، مفاتیح العلوم، [بی جا]: [بی تا]، [بی تا].
١٠٤. الخوارزمی، الموفق بن احمد بن محمد، المناقب، ج ٢، تحقیق شیخ مالک المحمودی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤١٤ق.
١٠٥. دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، ج ٢، قم: مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام، ١٣٨٤ش.
١٠٦. الدوری، عبدالعزیز، مکتب تاریخ نگاری عراق در قرن سوم هجری، مجموعه مقالات: تاریخ نگاری در اسلام، ج ١، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره، ١٣٦١ش.
١٠٧. ذنون طه، عبدالواحد، نشأة تدوین التاریخ العربی فی الاندلس، ج ١، بیروت: دارالمدار الاسلامی، ٢٠٠٤م.
١٠٨. الذهبی، شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد، تذکرة الحفاظ، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
١٠٩. _____، سیر أعلام النبلاء، تحقیق محمد نعیم العرقسوسی، ج ٩، بیروت: مؤسسه الرسالة، ١٤١٣ق.
١١٠. _____، میزان الاعتدال، تحقیق محمد علی البجاوی، ج ١، بیروت: دارالمعرفة للطباعة و النشر، ١٣٨٢ق.

۱۱۱. رازی، فخرالدین، الشجرة المباركة فی انساب الطالبية، تحقیق سید مهدی رجانی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۹ق.
۱۱۲. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، تحقیق محمد خلیل عیتانی، تهران، ۱۳۷۸ش.
۱۱۳. رشاطی اندلسی، ابومحمد عبدالله بن علی بن عبدالله، اقتباس الانوار و التماس الازهار فی انساب الصحابة و رواة الآثار، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ق.
۱۱۴. زبیری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، تحقیق لوی پروونسال، قاهره: دارالمعارف، ۱۹۲۱م.
۱۱۵. الزرکلی، خیرالدین، الأعلام، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۰م.
۱۱۶. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۱۱۷. _____، فائق فی غریب الحدیث، ج ۱، حواشی: ابراهیم شمس الدین، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
۱۱۸. ستوده، غلامرضا، مرجع شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۵ش.
۱۱۹. سجادی، صادق و هادی، عالمزاده، تاریخ نگاری در اسلام، ج ۴، تهران: سمت، ۱۳۸۰ش.
۱۲۰. السدوسی، مؤرج بن عمرو، کتاب حذف من نسب قریش، تحقیق صلاح الدین المنجد، بیروت: دارالکتب الجدید، ۱۳۹۶ق.
۱۲۱. سزگین، فؤاد، تاریخ التراث العربی، ترجمه: محمود فهمی حجازی، المملكة العربية السعودية: جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامیة، ۱۴۰۳ق.
۱۲۲. _____، تاریخ نگارش های عربی، ج ۱، ترجمه مهران ارزنده و شیرین شادفر، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ش.
۱۲۳. سلماسی، ابوعلی حسن، الرسالة الشرفیة فی تقاسیم العلوم الیقینیة، ج ۱، تصحیح و مقدمه حمیده نورانی نژاد و محمد کریمی زنجانی اصل، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ش.
۱۲۴. سلیمان، عباس محمد حسن، تصنیف العلوم بین نصیرالدین الطوسی و ناصرالدین البیضاوی، ج ۱، بیروت: دارالنهضة العربیة، ۱۹۹۶م.
۱۲۵. سمعانی، الانساب، ج ۱، مقدمه محمد احمد حلاق، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۹ق.
۱۲۶. سید قطب، فی ظلال القرآن، بیروت: دارالشروق، ۱۴۱۲ق.
۱۲۷. سیوطی، جلال الدین، الجامع الصغیر، ج ۱، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۱ق.
۱۲۸. _____، تفسیر الذر المنثور، بیروت: دارالفکر لطباعة و النشر، [بی تا].
۱۲۹. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر، الملل و النحل، ج ۱، تحقیق محمد سید گیلانی، بیروت: دارالمعرفة، [بی تا].
۱۳۰. الشیبی، کامل مصطفی، تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگزلو، [بی جا]: [بی نا]: [بی تا].
۱۳۱. شیخ انصاری، شیخ مرتضی، کتاب الخمس، ج ۱، قم: المؤتمر العالمی بمناسبة الذکری المنویة الثانية لمیلاد الشیخ الانصاری، ۱۴۱۵ق.

١٣٢. صدر، سید حسن، تأسس الشيعة لعلوم الاسلام، بيروت، دارالرائد، ١٩٨١م.
١٣٣. صدوق، ابوجعفر محمد بن علي، المقنع، قم، مؤسسة الامام الهادي (عليه السلام)، ١٤١٥ق.
١٣٤. ———، عيون اخبار الرضا (عليه السلام)، تحقيق شيخ حسن الأعلمى، بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ١٤٠٤ق.
١٣٥. صفري فروشاني، نعمت الله، غاليان، ج١، مشهد: آستان قدس رضوى، بنياد پژوهش‌های اسلامى، ١٣٧٨ش.
١٣٦. الصّبيّ، ابوالعباس المفضل بن محمد، المفضليات، ج السندوبى، قاهره: ١٩٢٦م.
١٣٧. طباطبايى، سيد محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، قم: منشورات جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية، [بى تا].
١٣٨. طبرانى، ابوالقاسم سليمان بن احمد، المعجم الكبير، ج٢، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٠٤ق.
١٣٩. طبرسى، ابوعلی فضل بن حسن، تفسير جوامع الجامع، تهران: دانشگاه تهران، ١٣٧٧ش.
١٤٠. طبرى، ابوجعفر محمد بن جرير، تاريخ الأمم والملوك، ج٤، بيروت: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، ١٤٠٣ق.
١٤١. ———، جامع البيان فى تفسير القرآن، بيروت: دارالمعرفة، ١٤١٢ق.
١٤٢. طوسى، ابوجعفر محمد بن حسن، الاستبصار فيما اختلف من الاخبار، تحقيق السيد حسن الموسوى الخراسان، تهران: دارالکتب الاسلامية، ١٣٩٠ق.
١٤٣. ———، الامالى، ج١، قم: دارالثقافة للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٤ق.
١٤٤. ———، التبيان فى تفسير القرآن، ج١، تحقيق احمد حبيب قصير العاملى، مكتبة الاعلام الاسلامى، ١٤٠٩ق.
١٤٥. ———، الفهرست، ج١، تحقيق جواد قيومى، قم: مؤسسة نشرالفقاهة، ١٤١٧ق.
١٤٦. ———، تهذيب الاحكام، تحقيق السيد حسن الموسوى الخراسان، تهران: دارالکتب الاسلامية، ١٣٩٠ق.
١٤٧. ———، رجال الطوسى، ج١، تحقيق جواد قيومى، قم: مؤسسة النشر الاسلامى، ١٤١٥ق.
١٤٨. ———، عدّة الاصول، ج١، تحقيق محمدرضا انصارى قمى، قم: ستاره، ١٤١٧ق.
١٤٩. عُبيدلى، شيخ الشرف ابى الحسن محمد بن ابى جعفر، تهذيب الانساب و نهاية الاعقاب، استدراك و تعليق: الشريف ابو عبدالله الحسين بن القاسم ابن طباطبا، ج١، تحقيق شيخ محمد كاظم محمودى، قم: كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ١٤١٣ق.
١٥٠. عسكرى، سيد مرتضى، عبدالله بن سبأ و اساطير اخرى، [بى جا]: المطبعة الاسلامية، ١٣٩٢ق.
١٥١. عصفري، خليفة بن خياط، الطبقات، تحقيق سهيل زكار، بيروت: دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤١٤ق.
١٥٢. العقيقى، ابوالحسن يحيى بن الحسن النسابة، كتاب المعقنين من ولد الامام اميرالمؤمنين (عليه السلام)، تحقيق محمد الكاظم، قم: مكتبة آية الله مرعشى نجفى، ١٤٢٢ق.

۱۵۳. علامه حلی، ابومنصور حسن بن یوسف، خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، ج ۲، تحقیق جواد قیومی، قم: مؤسسة نشرالفقاهة، ۱۴۲۲ق.
۱۵۴. عمّری، سید شریف نجم الدین ابوالحسن علی بن محمد، المجدی فی انساب الطالبین، ج ۱، تحقیق حمد مهدوی دامغانی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
۱۵۵. فارابی، ابونصر محمد بن محمد، احصاء العلوم، ج ۳، ترجمه حسین خدیو جم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱ش.
۱۵۶. فراء، ابویعلی محمد بن حسین، الاحکام السلطانیة، تصحیح محمد حامد الفتی، قاهره: ۱۳۸۶ق، و قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۱۵۷. فیض کاشانی، ملاً محسن، الصافی، تهران: انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق.
۱۵۸. قاضی نعمان، ابوحنیفة نعمان بن محمد تمیمی مغربی، شرح الاخبار فی فضائل ائمة الاطهار، ج ۱، تحقیق سید محمد حسینی جلالی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، [بی تا].
۱۵۹. قرشی، سید علی اکبر، قاموس القرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیة،
۱۶۰. قرطبی، ابوعبدالله محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.
۱۶۱. قلقشنندی، ابوالعباس احمد بن علی، صبح الاعشی، قاهره: المؤسسة المصرية العامة للکتب، ۱۹۱۳-۱۹۱۹م.
۱۶۲. _____، نهاية الارب فی معرفة انساب العرب، تحقیق علی خاقانی، بغداد: مطبعة النجاح، ۱۳۷۸ق.
۱۶۳. قمی، شیخ عباس، الکنی و الالقب، ج ۵، تهران: انتشارت کتابخانه صدر، ۱۳۶۸ش.
۱۶۴. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۷ش.
۱۶۵. کحاله، عمر رضا، معجم المؤلفین، بیروت: مکتبة المثنی و دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۱۶۶. کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۱۶۷. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، ج ۳، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۷ش.
۱۶۸. کمونه، عبدالرزاق، منیة الراغبین فی طبقات النسّابین، نجف: [بی نا]، ۱۳۹۲ق.
۱۶۹. گلبرگ، اتان، کتابخانه ابن طاووس، ترجمه سید علی قرانی و رسول جعفریان، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۱ش.
۱۷۰. گیلانی، سید احمد کیا، سراج الانساب، تحقیق سید مهدی رجانی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
۱۷۱. ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد، الاحکام السلطانیة، قاهره: مصطفی البابی، چاپ مجدد: قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۱۷۲. المبرد، محمد بن یزید نسب عدنان و قحطان، ج ۱، بغداد: شركة دارالوراق، ۲۰۰۷م.

۱۷۳. متز، آدام، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکوتی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸ ش.
۱۷۴. متقی هندی، علاء‌الدین علی‌بن حسام‌الدین، کنز العمال، تحقیق الشیخ بکری حیانی، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ ق.
۱۷۵. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲، تحقیق محمدباقر بهبودی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۱۷۶. _____، مرآة العقول فی شرح اخبار الرسول، ج ۲، تصحیح سید هاشم رسولی، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۴ ق.
۱۷۷. محسنی، محمد آصف، صراط الحق فی معارف الاسلامیة، قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۸۵ ش.
۱۷۸. مرعشی نجفی، شهاب‌الدین، کشف الارتیاب، ذیل: لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ابن‌فندق، ج ۱، تحقیق سید مهدی رجانی، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۱۰ ق.
۱۷۹. مروزی ازورقانی، اسماعیل، الفخری فی انساب الطالبین، ج ۱، تحقیق سید مهدی رجانی، قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ ق.
۱۸۰. مسعودی، علی‌بن حسین، التنبیه و الاشراف، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره، دارالصاوی للطبع و النشر، [بی تا].
۱۸۱. مصاحب، غلامحسین، دائرة المعارف فارسی، تهران: انتشارات امیرکبیر و فرانکلین، [بی تا].
۱۸۲. مصطفی، شاکر، التاریخ العربی و المؤرخون، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۷۹ م.
۱۸۳. مفید، محمدبن محمدبن نعمان، اوانل المقالات، ج ۱، قم: مؤتمراً العالمی لالقیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
۱۸۴. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۳، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴ ش.
۱۸۵. مکی‌العاملی، محمدبن جمال‌الدین، معروف به شهید اول، اللمعة دمشقیة، ج ۱، قم: منشورات دارالفکر، ۱۴۱۱ ق.
۱۸۶. موریموتو، کازونو، «شکل‌گیری علم انساب آل ابی‌طالب در قرون چهارم و پنجم هجری»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، مشهد: سال بیست و نهم، شماره سوم و چهارم.
۱۸۷. _____، «مطالعه‌ای مقدماتی درباره پراکندگی جغرافیایی نقابة الطالبین» ترجمه محمدحسین حیدریان، آینه‌ی میراث، دوره جدید، سال پنجم، شماره اول و دوم (پیاپی ۳۷-۳۸)، بهار و تابستان ۱۳۸۶ ش.
۱۸۸. موسوی خوانساری، میرزا محمدباقر، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۱، بیروت: دارالاسلامیة، ۱۴۱۱ ق.
۱۸۹. موسوی، سید فخاربن معد، الحجة علی الذاهب الی تکفیر ابی‌طالب، ج ۱، تحقیق سید محمد بحر العلوم، قم: انتشارات سید الشهداء، ۱۴۱۰ ق.
۱۹۰. موسوی بجنوردی، کاظم، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ۱۳۷۴ ش.

۱۹۱. موصلى، ابويعلى احمدبن على، مسند ابى يعلى، دمشق: دارالمأمون، ۱۴۰۸ق.
۱۹۲. نجاشى، ابوالعباس احمدبن على، رجال النجاشى، ج ۵، تحقيق سيد موسى شبيرى زنجانى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، ۱۴۱۶ق.
۱۹۳. نراقى، محمدمهدى، جامع السعادات، ج ۴، تحقيق سيد محمد كلانتر، نجف: دارالنعمان للطباعة و النشر، [بى تا].
۱۹۴. نعمانى، محمدين ابراهيم، الغيبة، تحقيق على اكبر غفارى، تهران: مكتبة الصدوق، [بى تا].
۱۹۵. نورى، ميرزا حسين، كلمه طيبه، به كوشش احمد فرومند، تهران: ۱۳۸۰ش، افست ۱۳۵۹ش.
۱۹۶. نيشابورى، ابوالحسين مسلم بن حجاج بن مسلم، صحيح مسلم، بيروت: دارالفكر، [بى تا].
۱۹۷. هالم، هاينس، تشيع، ج ۱، ترجمه محمد تقى اكبرى، قم: نشر اديان، ۱۳۸۵ش.
۱۹۸. همدانى، ابو محمد حسن بن احمد بن يعقوب، الاكليل من اخبار اليمن و انساب الجمير، تحقيق محب الدين الخطيب، قاهره: المطبعة السلفية، ۱۳۶۸ق.
۱۹۹. يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، تاريخ يعقوبى، بيروت: دارصادر، [بى تا].

نمایه‌ها

نمایه آیات

آیه ۲۳: ص ۶۷، ۱۰۳	سوره بقره:
سوره صافات:	آیه ۲۰۰: ص ۲۲
آیه ۸۳: ص ۱۹	سوره احزاب:
سوره طارق:	آیه ۳-۴: ص ۱۶
آیه ۶ و ۷: ص ۱۳	آیه ۶: ص ۲۹
سوره فرقان:	سوره اعراف:
آیه ۵۴: ص ۱۲	آیه ۱۷۲: ص ۱۳
سوره قصص:	سوره آل عمران:
آیه ۱۵: ص ۱۹	آیه ۳۸: ص ۱۳
سوره کوثر:	سوره انفال:
آیه ۱: ص ۱۰۲	آیه ۴۱: ص ۶۶
سوره محمد:	سوره تکوین:
آیه ۲۲: ص ۲۹	آیه ۱-۳: ص ۲۷
سوره مؤمنون:	سوره حج:
آیه ۱۰۱-۱۰۳: ص ۲۷	آیه ۷۸: ص ۲۹
سوره نساء:	سوره حجرات:
آیه ۲۳: ص ۱۳	آیه ۱۳: ص ۲۸
سوره هود:	سوره سجده:
آیه ۸۰: ص ۳۰	آیه ۸: ص ۱۳
آیه ۹۱: ص ۳۰	سوره شوری:

نمايه روايات

ادبوا اولادكم على ثلاث خصال: حبّ نبيكم و حبّ اهل بيته و قراءة القرآن، ١٠٣
أرقاءكم، أرقاءكم، اطعموهم ممّا تطعمون ولبسوهم مما تلبسون، ١٦

اكرموا اولادى. الصالحون لله و الصالحون لى، ١٠٤
اما بعد، فانّ محمداً ﷺ، كان أمين الله فى خلقه فلَمَّا قَبِضَ ﷺ كُنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَتَهُ فَتَحَنُّ أَمْنَاءُ اللَّهِ فِى أَرْضِهِ عِنْدَنَا عِلْمُ الْبِلَايَا وَالْمَنَابِي، وَ أَسَابُ الْعَرَبِ وَ مَوْلِدُ الْإِسْلَامِ وَ أَنَا نَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَ حَقِيقَةِ التَّفَاقِقِ وَ إِنِّ شِيعَتَنَا لَمَكْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آيَاءِهِمْ، ٣٠

أما خمس الله فهو للرسول ﷺ يضعه فى سبيل الله، واما خمس الرسول لأقاربه، و خمس ذى القربى فيهم أقرباؤه، و اما اليتامى يتامى اهل بيته، فجعل هذه الاربعة أسهم فيهم، و أما المساكين و ابناء السبيل، فقد عرفت أنا لا نأكل الصدقة و لا تحل لنا، فهى للمساكين و ابناء السبيل، ٦٦

انى شافع يوم القيامة لاربعة اصناف ولو جاؤوا بذنوب اهل الدنيا: رجل نصر ذريتى و رجل بذل ماله لذريتى عند المضيق و رجل احبّ ذريتى باللسان و بالقلب و رجل يسعى فى حوائج ذريتى اذا طردوا أو شردوا، ١٠٣

ايتونى باعمالكم لا بأحسابكم و انسابكم، ٢٨

تخبروا لنطفكم و انكحوا الاكفاء و انكحوا إليهم، ٦٨

تعلّموا من أنسابكم ما تصلون به ارحامكم فإن صلة الرحم محبة فى الأهل، مثراة فى المال، منسأة فى الأجل، مرضاة للرب، ٢٩

عن ابن سنان عن أبى عبدالله عليه السلام قال: لا تحل الصدقة لولد العباس ولا لنظرانهم من بنى هاشم، ٦٥
عن ابى اسامة زيد الشحام عن أبى عبدالله عليه السلام قال: سألت عن الصدقة التى حرمت عليهم فقال: هى الزكاة المفروضة، و لا تحرم علينا صدقة بعضنا على بعض، ٦٥

عن اسماعيل بن الفضل الهاشمى قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الصدقة التى حرمت على بنى هاشم ما هى؟ فقال: هى الزكاة، قلت: فتحل صدقة بعضهم على بعض؟ قال: نعم، ٦٥

عن ثعلبة بن ميمون قال: كان ابو عبدالله عليه السلام يسئل شهاباً (شهاب بن عبدربه) من زكاته لمواليه و انما حرمت الزكاة عليهم دون مواليهم، ٦٥

عن زراره عن ابى عبدالله عليه السلام قال: لو كان عدل ما احتاج هاشمى و لا مطلبى الى صدقة ان الله تعالى جعل لهم فى كتابه ما كان فيه سعتهم؛ ثم قال: ان الرجل اذا لم يجد شيئاً حلت له الميتة و الصدقة لا تحل لأحد منهم الا ان لا يجد شيئاً و يكون ممن تحل له الميتة، ٦٥

عن محمد بن مسلم و زرارة عن ابى جعفر و ابى عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: إن الصدقة أوساخ أيدى الناس، و إن الله حرم على

مثل على كشجرة أنا اصلها و على فرعها والحسن و

الحسين ثمرها و شيعته ورقها، ١٩

من ابطأ عملهُ، لم يسرع به نَسْبُهُ، ٢٨

مَنْ ادعَا أَبًا فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ أَبِيهِ يَعْلَمُ أَنَّهُ غَيْرَ أَبِيهِ فَالْجَنَّةُ

عَلَيْهِ حَرَامٌ، ٦٨

مَنْ ادعى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ أَوْ انتمى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ

لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ، ٦٨

مولى القوم من أنفسهم، ١٦

مولى القوم منهم، ١٦

الولاء لحمه كلحمه النسب لا يباع ولا يوهب، ١٦

و الذى نفسى بيده ان هذا (على الصلاة) و شيعته لهم

الفائزون يوم القيامة، ١٩

منها و من غيرها ما قد حرمه، و إن الصدقة لا تحل

لبنى عبدالمطلب، ٦٥

كل بنى ام يتمون الى عصبه ابيهم، ١٤

كل بنى انثى فان عصبتهم لا يبيهم ما خلا ولد فاطمة و

أنا عصبتهم» يا اينكه فرمود: «كل بنى آدم يتمون

الى عصبتهم آلا ولد فاطمة و أنا وليهم و عصبتهم،

١٠٤

كل نسب و سب منقطع يوم القيامة آلا سبى و نسبى،

٢٨

كل نسب و صهر منقطع يوم القيامة آلا نسبى و سبى،

١٠٤

لكل بنى انثى عصبتهم لا يبيهم آلا ابنتى فاطمة، انا

ابوهما و عصبتهما، ١٠٢

لكل بنى انثى عصبتهم لا يبيهم آلا ابنتى فاطمه، انا

ابوهما و عصبتهما، ١٢٢

نمایه اشخاص

- آدام متز، ۱۶۶
 آدم (ع)، ۵۵، ۱۱۸، ۱۵۲، ۱۵۴-۱۵۶
 آل قارون، ۵۹
 ابوالفضل العباس بن علی (ع)، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۷۸
 اباقاخان بن هلاکو، ۱۵۷
 ابراهیم الایاری، ۹۳
 ابراهیم الزرکشی، ۱۵۹
 ابراهیم بن موسی الکاظم (ع)، ۱۵۸، ۱۶۲
 ابراهیم طباطبای، ۱۳۴
 ابراهیم نبی (ع)، ۱۵۲، ۲۹
 ابرش کلبی نسابه، ۳۵، ۷۶
 ابن ابی الحدید، ۱۶۲
 ابن ابی جزی بصری، ۱۲۷
 ابن اثیر، ۱۱، ۳۳
 ابن اخی طاهر، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۴-۱۲۷، ۱۹۴
 ابن اسحاق، ۹۶، ۱۹۳
 ابن اقساسی، ۱۶۲
 ابن بابویه، ۶، ۱۶۳
 ابن البختری، ۴۱
 ابن البلخی، ۲۳
 ابن جریج، ۱۷
 ابن حبیب بغدادی، ۱۴، ۴۲، ۵۰، ۵۱، ۹۲، ۹۶، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۸۱، ۱۹۲
 ابن حجر عسقلانی، ۸۷، ۹۶، ۱۹۳
 ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، ۲۰، ۳۷، ۴۶، ۵۴، ۷۹، ۸۲، ۱۸۸
 ابن خداع، ۴۵، ۵۲، ۱۰۶، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۹۴
 ابن خرداذبه، ۱۰۶
 ابن خطیب، ۱۱
 ابن خلکان، ۸۵، ۹۲، ۱۵۵
 ابن خیاط، ۴۱
 ابن داوود، ۴۴
 ابن درید، ۴۴، ۸۶
 ابن دینار، ۴۵، ۱۲۷
 ابن رسول، ۳، ۳۷، ۴۹، ۷۹، ۱۰۲
 ابن رومی، ۱۶۲
 ابن زباله، ۹۷
 ابن سبکیت، ۹
 ابن السید بطلیموسی، ابو محمد عبدالله بن محمد، ۴۷
 ابن شهر آشوب، ۶، ۳۹، ۴۸، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۳۳
 ابن الصوفی، العلوی، ۱۲۳
 ابن طباطبای، ۴۶، ۵۱، ۷۳، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶
 ابن طقطقی، صفی الدین محمد بن تاج الدین علی، ۵، ۲۲، ۲۴، ۴۹، ۷۰، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۹، ۱۸۵
 ابن طومار اول (احمد بن عبدالصمد عباسی)، ۱۶۶
 ابن عباس، ۱۴
 ابن عبدالبر، ابو عمر یوسف بن عبدالله قرطبی، ۴۶، ۹۶، ۱۹۲
 ابن عبدالسمیع، ۷۰
 ابن عبده، ۶۰
 ابن عیدوس، ۱۶۳
 ابن عساکر، ۱۱۶
 ابن عنیه، ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۸۰
 ابن غنام الکلابی، ۴۳
 ابن فارس، ۷
 ابن فرات وزیر، ۱۶۶
 ابن الفرضی اندلسی، عبدالله بن محمد، ۴۵

- ابن فندق بیهقی، ۳، ۵، ۲۲، ۴۷، ۵۲، ۷۳، ۱۱۵-۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷-۱۳۹، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳
- ابن الفوطی الشیبانی، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۷
- ابن قتیبه، ۸۵
- ابن قدامه، ۴۹، ۵۱، ۹۶، ۱۹۲
- ابن قیسرانی، ۱۲، ۴۷، ۵۱، ۴۳، ۵۲
- ابن کلیبی، ۳۴، ۲۶-۳۸، ۴۱، ۴۳، ۴۶، ۵۰، ۷۷، ۸۲-۸۵، ۹۲-۹۷، ۱۰۶، ۱۹۱-۱۹۳
- ابن کواء یشکری، ۹۷
- ابن لسان الحُمزة، ۹۷
- ابن مختار عبیدلی، ۱۶۲
- ابن المذری، ۱۶۳
- ابن معیه، محمد بن علی حسنی، ۴۵
- ابن المغربی، ۹۲
- ابن المنتاب، ۱۰۷، ۱۴۵، ۱۷۷
- ابن منظور، ۹، ۲۰۴
- ابن مهلبیه، ۱۲۳
- ابن مهلوس، ابوالحسن محمد بن علی بن اسحاق، ۴۵
- ابن مهنا، ۴۹، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۹-۱۵۲، ۱۷۷، ۱۸۴
- ابن ندیم، ۳، ۵، ۷، ۳۸، ۴۵، ۷۸، ۸۲، ۸۵، ۹۷
- ابن نطاح، محمد بن صالح، ۴۴
- ابو ابراهیم محمد بن جعفر، ۱۲۹، ۱۳۰
- ابو اسماعیل ابن طباطبا، ۵، ۴۶، ۵۲، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۳-۱۳۶، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۲
- ابو باسل الطائی، ۹۸
- ابو البختری، ۷۷
- ابو البرکات احمد بن محمد، ۱۲۹
- ابوبکر، ۳۲، ۳۴، ۹۷
- ابوبکر محمد بن عبده، ۱۲۷
- ابوبکر بن حکم، ۹۷
- ابوبکر بن عبدالله بن عثمان، ۱۴۱
- ابوجعفر احمد بنسی اندلسی، ۱۸، ۴۶
- ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی، ۷۷
- ابوجعفر محمد بن جعفر مصری، ۱۲۹
- ابوجعفر محمد بن حبیب، ۷۷
- ابوجعفر محمد بن سعد الله، ۱۲۸
- ابوجعفر محمد موسوی هارونی، ۴۸، ۵۲
- ابوجنید بغدادی، ۱۵۶
- ابو جهم بن حذیفه عدوی، ۹۷
- ابوالحارث محمد بن علی، ۱۲۹
- ابو حرب احمد بن محمد، ۱۳۵
- ابو حرث محمد بن محسن، ۱۳۰
- ابوالحسن اشعری، ۱۲۶
- ابوالحسن زید بن علی بن محمد، ۱۳۹
- ابوالحسن علی شعرانی، ۱۲۹
- ابوالحسن زید الشیبی بن علی بن حسین ذوالدمعة بن زید شهید بن علی (ع)، ۴۳
- ابوالحسن علی بن سهل تمار، ۱۲۵
- ابوالحسن علی بن محمد العدوی الشمشاطی، ۴۵، ۹۲
- ابوالحسن عمری، ۵، ۴۶، ۷۳، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۳-۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۴
- ابوالحسن قفقی، ۸۸
- ابوالحسن محمد بن قاسم بصری، ۴۵
- ابوالحسن بن قاضی همدانی، ۱۳۰
- ابوالحسن حمزه، ۱۲۹
- ابوالحسن زید النقیب، مشهور به ابن کتیله، ۱۲۶
- ابوالحسن عمری، ۵، ۴۶، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۳-۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۸۰
- ابوالحسن محمد بن ابوالفرج، ۱۲۵
- ابوالحسن محمد بن محمد، ۱۲۵
- ابو حنیفه، ۱۷
- ابوزید، ۹
- ابو السائب مخزومی، ۹۸
- ابو السرایا محمد بن احمد بن حصاص، ۱۲۵
- ابوسعید منصور بن حسین ابی، ۵۸
- ابوسعید ازدی، ۱۲، ۹۵
- ابوسعید عبدالملک بن قریب اصمعی، ۴۲، ۷۷
- ابوسعید عبدالغنی بن سعید بن بشر الازدی المصری، ۴۵
- ابوسفیان، ۵۹
- ابوصالح، ۹۴، ۹۷
- ابوطالب، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۵۱، ۱۷۸، ۱۹۳
- ابوطالب احمد بن محمد بن علی، ۱۲۸
- ابوطالب بن محمد بن زید، ۱۲۹
- ابوطالب حمزه بن علی، ۱۳۰
- ابوطالب شمس الدین محمد بن عبدالحمید، ۱۵۸
- ابوطالب عزیز الدین اسماعیل مروزی، ۱۴۴
- ابوطاهر احمد بن عیسی، ۱۱۵

- ابوطاهر محمد بن عبد السمیع بن محمد بن کلبون، ۴۹
 ابوطاهر محمد بن محمد، ۱۲۹
 ابو عبدالله الحسین بن احمد البصری، ۱۲۵
 ابو عبدالله حسین بن علی، ۱۳۵
 ابو عبدالله حسین نقی، ۵۹
 ابو عبدالله حمویه بن علی حمویه، ۱۲۵
 ابو عبدالله صفوانی الاصم، ۱۲۶
 ابو عبدالله محمد، ۱۲۶
 ابو عبدالله محمد بن احمد بن محمد، ۱۲۹
 ابو عبدالله محمد بن حسن، ۱۲۸
 ابو عبدالله محمد بن عبدالمطلب بن حسین، ۱۳۵
 ابوالعناهیة، ۸۵
 ابو عثمان سعید بن کثیر بن عفیر مصری، ۷۹
 ابوالعطاء السندی، ۱۷
 ابوالعلاء حسین بن علی، ۱۳۵
 ابوعلی احمد بن عبدالله، ۱۲۹
 ابوعلی بن شهاب العکبری، ۱۲۵
 ابوعلی جلال الدین کبیر حسینی، ۴۸
 ابوعلی حسن بن دانیال نبلی، ۱۲۶
 ابوعلی حسن بن علی بن محمد بن ابراهیم القطان مروزی بخاری، ۴۷
 ابوعلی حسن سلماسی، ۵۴
 ابوعلی حسنی، ۱۲۹
 ابوعلی حسین بن حسن، ۱۳۰
 ابوعلی سینا بخاری، ۷۱
 ابوعلی القطان المقری، ۱۲۵
 ابوعلی محمد بن اسعد شریف الحسینی الجوانی، ۴۸
 ابو عمرو عثمان بن منتاب نسابه، ۱۲۶
 ابوالغنائم بصری، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷
 ابوالغنائم عبدالله بن حسن بن محمد الحسینی دمشقی، ۴۷، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۴۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۴
 ابوالغنائم محمد، ۱۲۸
 ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان کراچکی، ۴۶
 ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، ۴۴، ۵۰، ۵۸، ۸۴، ۱۲۶
 ابوالفضل احمد الموصلی الاعرجی الحسینی، ۱۲۸
 ابوالفضل ناصر الموضع الحسینی، ۱۲۸
 ابوالفوارس بن ناصر دیلمی، ۱۳۰
 ابوالقاسم تیمی اصفهانی، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۴۵، ۱۸۲
 ابوالقاسم حسین بن علی معروف به وزیر المغربی، ۵، ۴۵، ۹۱
- ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن احمد بن خرداذبه، ۱۱۴، ۱۸۱
 ابوالقاسم علی (ناصر) بن محمد بن محمد، ۱۲۸
 ابوالقاسم علی بن محمد حرانی، ۴۵
 ابوالقاسم محسن بن محمد، ۱۳۰
 ابوالقاسم محمد جمال، ۱۳۰
 ابوالقاسم نقیب، ۱۷۷
 ابوکناس کندی، ۹۴، ۹۷
 ابو محمد حسن بن احمد بن یعقوب همدانی، ۵، ۴۴، ۷۹، ۸۷-۹۰، ۹۹، ۱۲۶
 ابو محمد حسن بن جعفر، ۱۰۸، ۱۱۰
 ابو محمد حسن بن زید بن حسن هروی، ۱۳۵
 ابو محمد حسن بن علی بن یحیی، ۱۳۰
 ابو محمد حسن بن محمد دندانی، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۷۶
 ابو محمد عبدالله بن عبیدالله الازدی ملقب بالحکیم، ۴۴
 ابو محمد عبدالله بن محمد بن عمار بن قداح انصاری، ۴۱
 ابو محمد عبد الملک بن هشام بن ایوب حمیری، ۷۹
 ابو محمد علی حسنی، ۱۲۸
 ابو مخلد بن جنید کاتب، ۱۲۶
 ابو یخنف، لوط بن یحیی، ۳۴، ۴۰، ۷۷
 ابوالمظفر محمد شاعر بن اشرف افسسی، ۷۳
 ابوالمعالی، سید اسماعیل بن حسن حسینی، ۴۷
 ابو معمر یحیی بن محمد ابن طباطبا، ۴۶، ۱۲۱، ۱۷۷، ۱۷۹
 ابو منذر هشام بن محمد بن السائب الکلبی، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۹۴، ۱۱۴، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۲
 ابو منذر علی بن حسین بن طریف نسابه بجلی کوفی، ۱۲۷
 ابو نصر سهل بن عبدالله بخاری، ۵، ۴۴، ۵۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۷۶، ۱۷۹-۱۸۱، ۱۹۴
 ابو نصر محمد بن محمد فارابی، ۵۴، ۱۸۸
 ابونواس، ۸۵
 ابو هاشم، ۵۷
 ابو هاشم محمد الحسینی القزوی الشجری، ۱۲۸
 ابوالهجاج عبدالله بن جعفر، ۱۲۹
 ابویعلی حمزه بن احمد سماکی، ۱۲۷
 ابویعلی محمد بن حسن بن جعفر، ۱۲۸
 ابوالیقطان سحیم بن حفص النسابه الجعفی، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۷۷، ۹۲، ۹۵، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۹۱، ۱۹۲
 ابوالیقطان عمار بن فتح سیوفی، ۱۲۶

امام حسن (ع)، ۵۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۲،
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۷۸.

۱۹۳

امام حسن عسکری (ع)، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۶۲، ۱۷۸،
امام حسین (ع)، ۲۰، ۳۰، ۴۷، ۶۳، ۶۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۱.

۱۲۲، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۷۸، ۱۹۳

امام رضا (ع)، ۳۰، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۵۶

امام زمان (عج)، ۶، ۵۵، ۱۱۳

امام زین العابدین (ع)، ۶۴، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۲،
۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۲

امام صادق (ع)، ۲۱، ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۱۰۳، ۱۳۰،
۱۴۷، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۹۱

امام علی (ع)، ۱۹-۲۱، ۴۷، ۵۷، ۸۳، ۹۲، ۹۷، ۱۰۲،
۱۰۴، ۱۱۰-۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۱،

۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶،
۱۶۲، ۱۷۸

امام کاظم (ع)، ۱۰۹، ۱۴۷، ۱۵۱-۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۲

امام هادی (ع)، ۱۱۲، ۱۶۲

امیرکا، ۱۳۵

الانباری، ۵۱

انستاس ماری الکرملی البغدادی، ۹۱

اولاد توزون، ۱۲۸

اویس قرنی، ۱۵۶

ایمن، ۹۰

الباز الاشهب، ۳۹، ۱۵۳، ۱۵۴

برمکی، ۹۳

برنارد لوییس، ۲۱

بروخین ناربا، ۳۲، ۹۸

بروفنسال، ۳۷، ۳۹، ۸۲

بروکلمان، ۱۵۳، ۱۵۴

بُشر بن عمرو، ۸۳

بکیل بن چشم بن حبران، ۹۱

بنو نوف بن همدان، ۹۱

بنوزیدی، ۱۲۹

بهاءالدین علی بن عیسی اربلی، ۱۴۹

بهرام گور، ۹۱

تاج الدین ابی الحسن علی، ۱۵۷

تاج الدین بن محمد بن حمزه بن زهرا الحسینی، ۴۹، ۷۰،
۷۱

تاج الدین النقیب علی بن عبد الحمید الحسینی، ۱۵۹

تاج الدین محمد بن قاسم، ۱۵۰

ابی الحسن علی بن محمد بن زبیر قریشی کوفی المعمر،
۸۲

ابی السرایا، ۱۱۲

ابی عدی ذراع، ۱۲۷

الابیوردی، ۵۱

اتان گلبرگ، ۱۱۳

احمد الارزق، ۱۵۲

احمد بن ابراهیم بن حمدون کاتب، ۴۲

احمد بن ابی طاهر، ۴۳

احمد بن حارث خزاز، ۱۴، ۴۲، ۷۷

احمد بن حنبل، ۸۴

احمد بن محمد الرازی الاندلسی، ۴۴

احمد بن محمد جهمی، ۴۳، ۶۰

احمد بن محمد بن ابراهیم الاشعری، ۴۷

احمد بن محمد بن خالد البرقی، ۴۳

احمد بن محمد بن رازی اندلسی قرطبی، ۸۰

احمد بن محمد بن عبدربه، ۴۴

احمد بن محمد میدان، ۱۳۹

احمد بن مروان، ۹۲

احمد بن یحیی المنجم، ۴۴

احمد بن یحیی بلاذری، ۴۱، ۴۳، ۹۲، ۱۹۲

احمد بن یحیی ثعلب، ۱۱۵

احمد سکین، ۱۴۶

احمد محمود، ۲۱

احمد مهدوی دامغانی، ۴

اخوان الصفا، ۱۶۲

آخوه اودی، ۶۹

ادریس، ۱۵۵

ارمیای نبی، ۳۲، ۹۹

ازهری، ۹

اسحاق صابی، ۱۶۲

اسحاق موصلی، ۸۵

اسحاق نبی (ع)، ۱۵۲

اسماعیل (ع)، ۲۵

اعمش، ۱۷

أقرع، ۹۰

الیاس بن مضر، ۸۶

امام باقر (ع)، ۸۱، ۸۳، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۹۱،
امام جواد (ع)، ۱۱۲، ۱۵۹، ۱۶۲

- تاج القضاء ابوسعید بن عبدالملک، ١٣٩
 تبع بن حسان بن تیان، ١٥٥
 تمیم الداری الخزرجی، ١٥٥
 التمیمی، ١٠٧
 ثعلبی، ١٣
 ثقة الاسلام کلینی، ٣٠
 جاحظ، ٩٨، ٣٢
 جبرئیل (ع)، ١٥٥
 جبرین مطعم، ١٤١، ٩٧، ٣٣، ٣٢
 جریر بن عبدالله الجلی، ٩٨، ٣٥
 جعفر طیار بن ابی طالب، ٥٧، ١٠١، ١١١، ١١٣، ١١٨،
 ١٣١، ١٤٢، ١٤٧، ١٥١، ١٦٢، ١٧٨، ١٩٣
 جعفر کذاب، ١٣١
 جعفر بن امام الیهادی (ع)، ١٣٤
 جعفری حسنی، ١٦٢
 جمال الدین ابوالحسن بن محمد دستجردانی، ١٥٧
 جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف قفطی، ٨٧
 جلال الدین ابی القاسم علی بن عبدالحمید بن فخار، ١٥٠
 جمال الدین علی بن محمد دستجردانی، ٧٠
 حاجی خلیفه، ٣، ٦، ١٠، ٣٨، ٣٩، ٨٢، ١٥٣
 حارث بن ماریه غسانی، ٨٣
 حارث بن هشام، ٣٣
 حافظ محمد بن محمد بن نقطه الحنبلی، ٤٩
 الحاکم العبیدی، ٩١
 حجاج بن یوسف، ٥٨
 حسان بن ثابت، ٦٩
 حسن بصری، ١٧، ١٥٦
 حسن بن حمزة طبری، ٤٤
 حسن بن سعید السکری، ٤٣
 حسن بن علی الاطروش، ٤٤
 حسن بن محمد بن یحیی ابن اخی طاهر، ١٠٩، ٤٤
 حسن بن موسی نوبختی، ٤٤
 حسن علی بن محمد بن قطان، ١٢٨
 حسن مثنی، ١١٢، ١٢٨
 حسین الاصغر، ١١٤، ١٦٢
 حسین بن احمد بن عمر، ١٦٦
 الحسین بن احمد الحسینی، ١٠٦
 حسین بن محمد بن مهنا، ١٥٠
 حسین بن موسی الابرش العلوی، ٤٥، ٥١
 حماد بن بشر کلبی، ٩٧، ٩٩
 حمزة بن حسن اصفهانی، ١٠٦، ١١٤
 حمید الطویل، ١٧
 خنتف بن یزید بن جعونه، ٩٧
 حوا، ١٥٥، ١٥٦
 خالد بن یزید بن معاویه، ٥٨
 خدیجه (س)، ٥٨، ٥٩، ١٠٨
 خراش بن اسماعیل عجلی، ٩٤، ٩٧، ٩٧
 خطیب بغدادی، ١١٧
 خلیفه دوم، ٣٣، ٦٠، ١٨٩
 خندف، ٨٦
 خواجه نصیر الدین طوسی، ٥٤، ١٦٠
 خوارزمی، ٥٤
 خوانساری، ٩٢
 دغفل بن حنظلة سدوسی شیبانی، ٤٠، ٣٤، ٥٨، ٧٨
 ٩٨، ١٤١
 ذکوان سمان، ٩٧
 ذهبی، ٨٤، ٩٢
 راغب اصفهانی، ٧، ٩، ١٩، ٢٠٧
 ربیع بن ربیع بن مسعود بن عدی بن الذئب، ٩٨
 رسول خدا (ص)، ١٤، ١٦، ١٩، ٢١، ٢٧، ٢٩، ٤٤، ٤٧،
 ١٠١-١٠٣، ١٢٢، ١٣٧، ١٤٧، ١٥٤-١٥٦، ١٩٣
 رشاطی اندلسی، ٥٢
 رمله، ٥٨، ١٣٩
 زبیر (بن عوام)، ٥٨
 زبیر بن بکار، ٤٢، ١٠٦، ١١٤، ١٨١
 زکریا بن مالک الجعفی، ٦٦
 زیاد بن عبدالله البکائی، ٩٨
 زید الاسود، ٥٩
 زید بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع)، ١٢٠
 زید بن الکیس نمری، ٩٧
 زید الحاجی، ٥٩
 زید شهید، ٧٠، ١١٢، ١١٤، ١١٨، ١٢٤، ١٢٩، ١٣٠،
 ١٣١، ١٣٤، ١٤٨، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٢، ١٦٦، ١٧٨
 زینب (س)، ١٥٦
 زین الدین ابوبکر محمد بن موسی الحارمی الهمدانی،
 ٤٨
 سائب بن بشر، ٨٣
 سترستین، ٣، ٣٧، ٤٩، ٧٠
 سطح ذئبی، ٣٢، ٩٨
 سعد بن عباد، ١٥٦
 سعید بن مسیب، ٤٤، ٩٧
 سلطان احمد ثالث، ١٧٨

- سليمان بن صرد خزاعی، ۲۰
 سمعانی، ۱۱، ۴۷
 سهیل زکار، ۸۵
 سید ابوالحسن علی بن محمد، ۱۲۸
 سید ابوالعباس احمد قبایی، ۱۵۴
 سید ابوطالب یحیی صاحب الامالی، ابوطالب هارونی، ۴۵
 سید ابومحمد حسن موسوی هروی، ۱۳۰
 سید ارسلان، ۱۵۲
 سید اسماعیل الکیا، ۱۵۸
 سیدین طاووس، ۱۳۳
 سید تاج الشرف محمد بن محمد، ۱۳۰
 سید تاج الدین محمد بن قاسم بن معیه، ۱۵۰
 سید جعفر ابن ابی طالب هاشم، ۱۳۰
 سید جمال الدین المنتهی بن ابی البرکات الافطسی، ۱۴۶
 سید حسن صدر، ۳۸
 سید حسین بن ابی المعالی محمد، ۱۳۹
 سید حسین بن احمد محدث، ۴۳، ۷۰
 سید رضی، ۴۴، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۶۳، ۱۶۶
 سید شریف عبدالکریم بن طاووس حلی، ۱۵۸
 سید شریف علی بن احمد غیبلی، ۱۵۸
 سید شمس الدین محمد ابن طقطقی، ۱۲۳
 سید شمس الدین علی بن بن شرف شاه، ۱۷۸
 سید علاء الملک محمد بن نظام الدین حسینی، ۱۴۶
 سید علی بن احمد حسینی عقیقی، ۴۵
 سید علی بن حسن بن مطهر، ۱۳۹
 سید فخر الدین ابومنصور محمد بن محمد، ۱۲۹
 سید قطب الدین مجتبی ابوالقاسم، ۱۴۵
 سید قوام الدین ابومنصور اسماعیل حسینی رسی، ۱۴۶
 سید قوام الدین، ۱۴۵
 سید قوام الدین نقیب، ۱۸۵
 سید مجد الدین ابوهاشم مجتبی بن حمزة، ۱۳۹
 سید محسن امین، ۴۷، ۱۵۰
 سید مرتضی، ۴۴، ۶۶، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۶۶
 سید منصور الباز الاشتهب، ۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳
 سید مهدی رجائی، ۱۶۱
 سید یحیی بن ابی عبدالله حسین، کیا، ۴۶
 سیوطی، ۱۱، ۱۹، ۱۰۳
 شافعی، ۱۵۶
 شبل بن تکین نسابه، ۱۲۷
 شرف الدین ابوجعفر محمد بن تمام، ۱۵۸
 شرف الدین ابوالقاسم علی علقمی، ۱۵۹
 الشرقی بن القطامی، ۱۱۴
 شعبه بن حجاج، ۱۷
 شکیب ارسلان، ۲۴
 شمس الدین آملی، ۵۴
 شهاب الدین ابی العباس، ۴۹
 شهرستانی، ۲۰، ۲۱
 شهید اول، ۶۶، ۱۵۰
 شیب، ۱۵۵
 شیخ آقا بزرگ تهرانی، ۶، ۳۸، ۳۹، ۱۱۷، ۱۵۰، ۱۵۱
 شیخ انصاری، ۶۶
 شیخ شلتوت، ۲۱
 شیخ صدوق، ۴۵، ۱۰۹
 شیخ مفید، ۱۱۶، ۱۸۴
 صاحب بن عباد، ۵۹
 صاحب الوزراء، ۱۲۸
 صادق آیینه‌وند، ۴
 صالح بن کیسان، ۱۷
 صالح قیسی شاعر، ۱۲۶
 صُحار بن عَیاش عبیدی، ۹۷
 صفوان بن امیه، ۳۳
 صفی الدین عبدالؤمن بن فاخر الأرموی، ۱۵۹
 صفی الدین محمد موسوی، ۱۶۳
 صفیه دختر عبدالمطلب، ۵۹
 صلاح الدین منجد، ۴۱
 طاهر بن الحسن خزاعی، ۱۷
 طباطبائی (علامه)، ۲۸، ۱۰۲
 طبرسی، ۱۰۲
 طه حسین، ۲۱
 طوسی، شیخ الطائفه ابوجعفر محمد بن حسن، ۶، ۳۸
 ۳۹، ۴۶، ۸۱، ۱۰۹، ۱۲۴
 ظهیر الدین ابوالحسن علی بن محمد کازرونی، ۱۵۸
 عامر بن شبل الجرومی، ۹۸
 عباس بن عبدالمطلب، ۵۷، ۱۰۱، ۱۹۳
 عبدالحق بن عبدالرحمن اشبیلی، ابن الخراط، ۴۸
 عبدالرحمن بن بَشر، ۸۳
 عبدالرزاق کمونه، ۷، ۳۸، ۳۹، ۱۰۶
 عبدالعزیز بن امرئ القیس، ۸۳
 عبدالعزیز بن احمد جلودی، ۴۴
 عبدالغنی بن سعید بن بشر ازدی مصری، ۵۱، ۷۹

- عطاء ملک جوینی، ۱۵۷
عطاء بن ابی‌ریاح، ۱۷
عقیل بن ابی‌طالب، ۳۱، ۳۲، ۹۴، ۹۷، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۸،
۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۷۸، ۱۹۳
عکرمه، ۱۷
علاء‌الدین بغدادی، ۱۳
علاقه‌بن کرم کلای نسابه، ۳۵
علامه حلّی، ۱۵۰
علان شعوبی، ۳۵، ۴۲، ۶۰، ۷۷
علویه، ۸۵
علی عُمَری، ۱۶۲
علی بن ابراهیم قمی، ۱۰۲
علی بن ابراهیم بن محمد الکاتب، ۴۵
علی بن احمد علوی عقیقی، ۴۴
علی بن حسن بن مطهر، ۱۳۸
علی بن عبدالله بن محمد، ۱۳۹
علی بن عیسیٰ ازبلی، ۱۵۸
علی بن کیسان کوفی، ۴۱، ۴۶
علی بن مجاهد کابلی، ۱۰۶
علی بن محمد بن احمد بن الحارث المرهبی، ۹۳
علی بن محمد بن سیف المدائنی، ۱۴، ۱۷، ۴۲، ۵۰،
۶۰، ۹۲، ۱۱۴، ۱۸۱
علی بن محمد بن عبدالعظیم بن احمد، ۱۳۰
علی بن محمد بن عمر بن محمد، ۱۱۲
علی بن محمود نصر آبادی، ۱۳۹
علی بن مرتضیٰ، ۱۶۳
عمر بن خطاب، ۳۳، ۳۴، ۹۷
عمر الأشرف، ۱۳۱
عمر الأظرف، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۷۸
عمر رضا کحاله، ۷
عمر بن شیه، ۴۳
عَمرو بن حَوَله، ۹۷
عمر بن مالک شحری، ۴۰، ۷۸
عمر بن همدان، ۹۱
عنس بن مالک بن ادد، ۸۷
عوام بن خویلد، ۵۸
عوانقه بن حکم کلیبی کوفی، ۷۷، ۹۴
عوف بن احوص، ۶۹
العُیینی، ۱۵۵
غازان خان، ۱۵۷
فاضل حسان بن ثابت خزرجی، ۱۵۵
- عبدالله بن جندب، ۳۰
عبدالله بن زبیر، ۵۸
عبدالله بن سبأ، ۲۱، ۲۰۸
عبدالله بن سلیم القینی، ۱۱۴
عبدالله بن عباس، ۳۲
عبدالله بن عبدالمطلب، ۸۶
عبدالله بن عبدالله ازدی، ملقب به ابن الحکیم، ۸۰
عبدالله بن عروض، ۹۷
عبدالله بن علی لخمی رشاطی اندلسی، ۴۷، ۵۲، ۸۰
عبدالله بن محمد ابن فرضی اندلسی، ۷۹
عبدالله بن محمد بن عماره، ۳۲، ۹۸
عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری، ۶۰
عبدالمطلب بن هاشم، ۲۷، ۲۸، ۵۷، ۹۸، ۱۱۴
عبدالملک بن مروان، ۷۱
عبدالملک بن هشام، ۴۲، ۵۱
عبد بن مُشر، ۸۳
عبد بن شریة جرهمی، ۳۴، ۴۰، ۵۱، ۵۸، ۷۶، ۷۸
عُبَیدلی، ۵، ۴۵، ۷۱، ۷۳، ۱۰۵-۱۰۷، ۱۰۹،
۱۱۵-۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۷۶،
۱۷۸-۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۴
عُتَیبه بن عمر بن عبدالرحمن بن حارث مخزومی، ۹۷
عثمان بن عفان، ۲۰
عدی بن رثان ایادی، ۹۷
عدی بن زیاد ازدی، ۹۴
عروة بن اذینه، ۱۴۱
العریضی سید نظام الدین عبیدالله بن الرضا، ۱۴۶
عزالدین ابوجعفر حسن بن احمد بن ابی منصور جسرادی
ادیب، ۱۶۰
عزالدین ابوعبدالله الحسین بن محمد بن حابس حلّی
مقری، ۱۵۹
عزالدین ابوالفضل عبدالعزیز بن جمعه بن زید موصلی،
۱۶۰
عزالدین ابوالفضل یونس بن یحیی بن عبدالله خالدی نبلی
خطیب، ۱۶۰
عزالدین اسحاق بن ابراهیم، ۱۵۱
عزالدین بن زید الثانی بن ابن نما، ۱۵۹
عزالدین حسین، ۱۵۰
عزالدین عبدالعزیز الطیبی الکوفی، ۱۶۳
عزرا، ۲۵
عسکری (علامه)، ۲۱
عضدالدوله دیلمی، ۵۹

- فاطمه زهرا(س). ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۲۲
 فخرالدوله حمزه بن حسن، ۱۲۳
 فخرالدین بغوی بن قشتمر، ۱۵۹
 فخرالدین رازی، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۷۸
 فخرالدین علی بن یوسف بوقی، ۱۵۸
 فرتنی، ۳۲، ۹۸
 فرزندق، ۳۵، ۶۹، ۹۲، ۹۸
 فلک الدین بن محمد بن ایومر، ۱۵۹
 فندق بن ایوب بن الحسن، ۱۳۷
 فهرین مالک، ۸۶
 فؤاد سرگین، ۳۲، ۹۸
 قاسم بن اصبع بیانی اندلسی، ۴۴، ۸۰
 قاسم بن حسن، ۱۱۹
 قاسم بن سلام، ۲۶، ۴۲، ۷۱، ۸۴، ۹۳-۹۵، ۱۹۲
 قاسم بن مرتضی، ۱۲۵
 قاضی ابوالعباس احمد بن علی الجوانی، ۱۲۷
 قاضی ابوالقاسم علی حسینی ونکی، ۱۳۹
 قاضی المهذب، ابومحمد حسن بن علی، ۴۷
 قتادة بن دعامة، ۶۴
 قطب الدین مجتبی ابوالقاسم عبدالمطلب، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۸۵
 قلقشندی، ۹۶، ۱۰۲، ۱۹۲
 قیس آل قیس، ۱۵۳
 قیس بن ربیع، ۸۸
 کمال الدین عبدالرحمن بن محمد الانباری، ۴۸
 کارل بروکلمان، ۱۵۳
 کامل مصطفی شیبی، ۲۰
 کرخی، ۱۵۶
 کمال الدین احمد بن ضحاک، ۱۵۹
 کنانه بن مدرکه، ۸۶
 لخم بن عدی، ۸۷
 لیث بن سعد، ۶۴
 ماسینیون، ۱۶۶
 مالک بن حسن، ۸۸
 ماوردی، ۱۶۶، ۱۶۸
 متبعا، ۹۰
 متحور بن غیلان ضبی بصری، ۴۰
 مثقب عدی، ۶۹
 مجدالدوله ابوالحسن احمد بن حمزه، ۱۲۳
 مجلسی (علامه)، ۳۰
 محب الدین الخطیب، ۹۱
 محب الدین محمد بن محمود بغدادی، ۴۹
 محدث نوری، ۱۳۴
 محمد بن ابراهیم الاعرجی، ۴۵
 محمد بن ابی حزر العدوی، ۱۱۴
 محمد بن احمد الاموی المعاوی الایبوردی، ۴۷
 محمد بن ادريس، ۷۱
 محمد بن اسحاق، ۱۷
 محمد بن الحسن بن ابی علی رازی، ۱۵۹
 محمد بن حمزة القرشی، ۱۱۰
 محمد بن حمزه دمشقی، ۱۱۱
 محمد بن حنفيه، ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۷۸، ۱۹۳
 محمد بن جریر طبری، ۱۳، ۳۴، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۸۱
 محمد بن رضوان، ۴۹
 محمد بن سائب کلبی، ۳۸، ۸۱، ۸۳-۸۵، ۹۴، ۹۷، ۱۹۱
 محمد بن سعید بن مُسیب، ۹۷
 محمد بن سلم یشکری، ۴۲، ۵۱
 محمد بن عبدالله سعید حنصی، ۴۳
 محمد بن عبده بن سلیمان، ۱۴، ۴۳، ۵۰، ۷۷، ۹۶، ۱۹۲
 محمد بن عبیدالله بن حسن عبیدلی، ۱۶۰
 محمد بن علی الاکواع الخوالی، ۹۰
 محمد بن عمر واقدی، ۱۷، ۳۳، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۵۵، ۱۸۱
 محمد بن قاسم نسابه، ۱۲۶
 محمد بن محسن الثقلیسی، ۴۶، ۵۱
 محمد بن مسلم بن شهاب زهري، ۳۴، ۳۷، ۴۰، ۵۹، ۶۴، ۷۶، ۹۵، ۱۹۱، ۱۹۲
 محمد بن موسی الکاظم(ع)، ۱۵۸
 محمد بن یزید المبرد، ۴۳
 محمد الکاظم، ۱۰۹
 محمد جواد نجفی، ۳
 محمد فردوس العظم، ۸۵
 محمود غزنوی، ۱۳۷
 مخارق، ۸۵
 مخرمه بن نوفل، ۳۳
 مخرمه و عامر بن طرب، ۱۴۱
 المختسع، ۹۰
 مدرکه بن الیاس، ۸۶
 مرتضی بن محمد بن عبدالله، ۱۳۴
 مرتضی جمال الدین ابوعبدالله محمد بن حسین بن حسن رازی، ۴۸
 المرشد بالله یحیی بن الحسین، ۱۳۴

- مرعشی نجفی، ٢، ٣٧-٤٠، ٤٤، ٤٧، ٧٠، ٧١، ٨٨،
 ١٠٥، ١٠٦، ١٣٨، ١٦٠، ١٧٨، ٢٠١، ٢٠٣، ٢٠٤،
 ٢٠٦، ٢٠٨-٢١٠
- مروج‌بن عمرو بصری، ٤٥
- مروزی، ٥، ٤٨، ٥٠، ١٠٧، ١٠٩، ١١٧، ١٢١، ١٢٢،
 ١٣٨، ١٤٤-١٤٨، ١٦٢، ١٧٧، ١٧٨، ١٨٢-١٨٥،
 ١٩٤، ٢١٠
- المستعین عباسی، ١٦٦
- المستعین بالله ابوالحسن علی‌بن ابی طالب، ١٣٤
- المستنصر بالله اموی، ٤٥، ٥٢
- مسعودی، ٣٢، ٩٨
- مسلمة بن یوسف، ١٠٠
- مصعب بن عبدالله الزبیری، ٤٢، ٧٧، ٨٣
- مضر بن نزار، ٨٦
- معاویة بن ابی سفیان، ١٩، ٢٠، ٣٤، ٥٨، ٧٨
- معتمد بن متوکل، ٨٨
- المعتضد عباسی، ١٦٦
- معد بن عدنان، ٨٥، ٩٧
- معروف بن خربوذ، ٩٨
- معمر بن مثنیٰ، ٣٥، ٤٢، ٦٠
- مقدسی، ١١
- مقریزی، ١١٦
- مهسعا، ٩٠
- مؤرج بن عمرو السدوسی، ٣٤، ٣٧-٣٩، ٤١، ٧٧، ٩٥،
 ١٩٢، ١٩١
- موریموتو، ٣، ١٠٥، ١٠٩، ١١٠، ١٢٣، ١٦٧، ١٧٥
- موسی (ع)، ١٥٦
- موسی الجون، ١٥٨، ١٥٩، ١٦١
- موسوی هروی، ١٧٧
- مؤیدالدین بن علقمی، ١٥٩
- میرزا عبدالله افندی اصفهانی، ١٣٢
- ناجی حسن، ٨٦
- الناصر بالله، ١١٣
- الناصر حسن بن علی، ١٠٦
- ناصرالدین بیضاوی، ٥٤
- الناصر الکبیر ابومحمد الحسن الاطروش، ١١٥
- نافع، ١٧
- نجاشی، ٥، ٣٨، ٤٥، ٤٦، ٥١، ٨٢، ٨٤، ٩٢، ١٠٩
- نجم‌الدین ابوالفیاض الهادی، ١٤٦
- نجم‌الدین حمزة بن ثوبین حنیرش علوی عبیدلی، ١٥٩
- نجم‌الدین محمد بن محمد الکتبی، ١٥٨
- نحمیا، ٢٥
- نخار بن اوس، ٩٤، ٩٧
- نزار بن معد، ٨٧
- نسابة بکری، ٩٧
- نصر الملیسی حبشی، ١٥٩
- نضربن کثانه، ٢٨
- نوح (ع)، ١٥٦
- الهادی عباسی، ١٦٧
- هارون الرشید، ٧١، ١١٢
- هارون بن محمد، ١٠٨
- الهاسع، ٩٠
- هایس هالم، ٢٠
- هبة الله بن قاسم بن محمد، ١٢٨
- هشام بن عبدالملک، ٣٥، ٧٦
- هشام بن عبدمناف، ٨٦
- الهمیسع بن حمیر، ٩٠
- هود (ع)، ١٥٢
- الهیثم بن عدی، ٣٤، ٣٥، ٤١، ٦٠، ٧٧، ٨٥، ٩٢، ١٠٦،
 ١٨١
- وحید بن شمس‌الدین، ١٧٨
- ولهاوزن، ٢١
- ولید بن روح بن ولید بن عبدالملک، ٣٥
- ولید بن هشام بن مغیره، ٣٣
- یاقوت حموی، ٣، ٦، ٣٥، ٤٩، ٧١، ٨٥، ٨٧، ١٠٦،
 ١٠٩، ١٣٧، ١٤٤، ١٤٦، ١٧٦، ١٩٤
- یامن، ٩٠
- یحیی ابوالعمر، ١١٧
- یحیی بن الحسن عبیدلی، ١٦٣
- یحیی بن سعید حلّی، ١٥٨
- یحیی بن غرّوة بن زبیر، ٩٧
- یحیی بن عمر، ١٦٦
- یحیی بن معین، ٨٤
- یحیی نسابه، ٤٣، ١٠٥، ١٠٧-١١٢، ١١٥، ١١٦،
 ١١٧، ١٢٤، ١٢٧، ١٧٦، ١٧٩، ١٨٠، ١٩٤
- یزید بن خرق، ٦٩
- یزید بن معاویه، ٣٥، ٥٨، ٦٣
- یوسف بن ابی المعالی شهیر باین مهمندار، ٤٩
- یوشع، ٢٥

نمايه كتابها

- ابناء الامام فى مصر و الشام. ٤٦، ١٠٢، ١١٧، ١٢١، ١٧٧
- اخبار آل المنجم و نسبهم، ٤٤
- اخبار الفرس و انسابها، ٤٥
- اخبار النسب (نوادير اخبار النسب)، ٤٢
- اخبار خثعم و انسابها و اشعارها، ٥١، ٤٢
- اخبار ربيعة و انسابها، ٤٣
- اخبار عبيد بن شربة الجرهمى فى اخبار اليمن و اشعارها و انسابها، ٤٢
- اخبار همدان و اشعارها، ٩٣
- أخبار و الأنساب، ٤٣
- اختصار اقتباس الانوار و التماس الازهار، ٤٨
- اخلاق ناصرى، ٥٤
- ادب الخواص، ٩٣
- ازهار الرياض المريضة، ٤٨
- اسامى الامهات، ٤٥
- الاستبصار فى نسب الصحابة من الانصار، ٤٩، ٥١
- الاستيعاب فى انساب مشاهير اندلس، ٤٤، ٨٠
- أسماء مصنقى الشيعة، ٥
- الاشتقاق، ٤٤، ٨٦
- الاشراف الصغير، ٤٢
- الاشراف الكبير، ٤١
- الاصابة فى تمييز الصحابة، ٨٧، ٩٦، ١٩٣
- اقتباس الانوار و التماس الازهار فى انساب الصحابة و رواة الآثار، ٤٧، ٥٢، ٨٠
- الاصيلى فى انساب الطالبين، ٥، ٤٩، ٧٠، ١٠٩
- ١١١، ١٣٣، ١٣٣، ١٥٦، ١٦٠، ١٧٧، ١٧٩، ٢٠٣
- الاعقاب، ١١٦
- الأغاني، ٥٨، ٨٤، ١٢٦
- افخاذ العرب، ٤٤
- اقسام الحكمة، ٥٤
- الاكليل من اخبار اليمن و انساب حمير، ٥، ٤٤، ٧٩، ٨٧-٩١، ٩٩، ١٩٣
- الامالى، ١٠٨
- الامهات، ١٤، ٤٢، ٤٣
- الانباه الى قبائل الروات، ٤٦، ٩٦، ١٩٣
- الانتصار لبنى فاطمة الابرار، ٤٦
- الانساب، ١١، ٤٤، ٤٧، ٤٩
- انساب آل ابى طالب، ٤٦، ٤٨، ١٠٥، ١٠٨، ١١٣، ١٧٦، ١٩٤
- انساب أزد عمان، ٤٤
- انساب الاشراف، ١٨، ٤٣، ٩٦، ١٩٢
- انساب الأمم، ٤١، ٤٣، ٧٧
- انساب الائمة عليهم السلام و مواليدهم الى صاحب الأمر، ٤٤
- انساب الخيل، ٤١، ٨٢
- انساب الداخلين الى الاندلس من العرب و غيرهم، ٤٤، ٨٠
- انساب الشعراء، ٤٢، ٩٦، ١٩٢
- انساب الطالبية، ٤٧
- انساب الطالبين و العلويين القادمين الى المغرب، ٤٥، ٥٢
- انساب العرب قاطبة، ٤١، ٤٦
- انساب المحدثين، ٤٧، ٤٩، ٥٢
- انساب بنى عبدالمطلب، ٤٣
- انساب بنى نصر بن معين و ايامهم و اشعارهم، ٤٦، ٥١
- انساب حمير و ملوكها (التيجان فى ملوك حمير)، ٤٢، ٥١
- انساب قريش و اخبارها، ٣٨، ٤٢، ٤٣
- الانساب المتفقه، ١٢، ٤٧، ٥١
- الانساب المشجرة، ٤٦، ٥٣
- انساب معد و اليمن الكبير، ٤١
- الانساب و الاخبار، ٤٥
- الانساب بعلم الانساب، ٥، ٤٥، ٩١-٩٣، ١٩٣، ٢٠١

تفسیر القمی، ٧، ٢٠٩
 تفسیر رازی، ١٤٦
 تهذیب اعیان الاسرار فی النسب، ٤٦، ١٢٠
 تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب، ٥، ٤٥، ٤٦، ١٠٦
 ١٠٧، ١١٧، ١١٨، ١٢٠، ١٢١، ١٤٥، ١٧٦-١٧٨
 ١٨٢، ١٩٤، ٢٠٨
 تهذیب اللغة، ٩
 التوحید، ١٠٨
 التيجان لمعرفة ملوک الزمان فی اخبار قحطان، ٧٩
 جرائد البلدان، ٤٦، ٥١
 جريدة بغداد، ٤٥، ٥١
 جريدة نیشابور، ٤٦، ٥١، ١١٨، ١٨٤
 جماهير قبائل، ٣٧، ٤١، ٩٥، ١٩١، ١٩٢
 جمهرة بنی هاشم، ٤٣
 جمهرة النسب، ٦، ٥، ٣٦، ٣٨، ٤٤، ٤٩، ٨٣، ٨٥-٨٧
 ٩٤، ٩٥، ١٩٢، ١٩٣، ٢٠٤، ٢٠٦
 جمهرة انساب العرب، ٤٦، ٧٩، ٨٢
 جمهرة نسب الحارثین کعب، ٢٢
 الجوهره فی نسب النبی و اصحابه العشرة، ٤٨، ٥١
 الحاوی فی النسب، ٤٦، ٤٩، ٧٠، ١٢٠
 الحجة علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب، ١٣٠
 حذف من نسب قريش، ٣٤، ٣٨، ٣٩، ٤١، ١٩١، ٢٠٧
 حظيرة القدس، ٤٨، ١٤٨
 الحيوان، ٨٩
 خصال، ٤٥
 خلاصة العترة النبوية فی انساب الموسوی، ٤٩، ١٤٨
 الخمس، ٦٦
 الدوحة، ٤٧، ١٣٨
 الدوحة و المؤلف و المختلف، ٤٠
 ديوان الانساب و مجمع الاسماء و الالقب، ٤٦، ١٣٤
 ديوان النسب، ١٦٣
 الذريعة الی تصانيف الشيعة، ٦، ٣٨، ٣٩، ١١٧، ١١٨
 ٢٠٥
 ذيل علی انساب المحدثين، ٤٩
 رجال طوسي، ٦، ١٠٩
 رجال ابن داوود حلی، ٣٩
 رجال نجاشی، ٥، ٣٨، ٣٩، ١٠٩
 رسالة ادعياء فی النسب الشريف، ٤٤، ٥٢
 رسالة البرهان فی النص الجلی علی امير المؤمنين عليه السلام،
 ٤٥
 الرسالة الشرفية فی تقاسيم العلوم اليقينية، ٥٤

بحر الانساب فی آل علی بن ابی طالب، ١٥٣
 بحر الانساب فی انساب العلويين، ٣٩، ٤٨، ١٥٢
 بحر الانساب فيما لسطين من الاعقاب، ٤٨
 بستان الشرف، ٤٨، ١٤٨
 بنی النميرين قاسط، ٤٢
 بنی عبد الله بن عطفان، ٤٢
 بنی عقيل، ٤٢
 بنی مرّة بن عوف، ٤٢
 التاجی فی اخبار الدولة الديلمية، ١٦٢
 التاريخ، ١٦٣
 تاريخ ابن الديبشي، ١٦٢
 تاريخ الادب العربي، ١٥٣
 تاريخ بيهق، ١٣٧، ١٣٨
 تاريخ خطيب بغدادی، ١٦٢
 تاريخ در گستره تاريخ تمدن اسلامي، ٤
 تاريخ طبري، ٧، ٩٦، ١٩٢
 تاريخ يعقوبي، ٧
 تاريخ نگاری در اسلام، ١٨، ٢٠٦، ٢٠٧
 التبيين فی انساب القرشيين، ٤٩، ٩٦، ١٩٢
 تحفة الاداب فی التواريخ و الانساب، ٤٩
 التحفة الشريفة و الهدايا المنيفة، ٤٨
 التحفة فی مشكل الاسماء و النسب، ١١
 تحفة الانساب، ٤٨
 تذكرة الالباب باصول الانساب، ١٨، ٤٦، ٢٠٤
 تذكرة الحفاظ، ٨٤
 التذكرة فی الانساب المطهرة، ٤٩، ١٤٩-١٥٢، ١٦٢،
 ١٧٧
 تذكرة النسب، ١١٧، ١١٨، ١٨٤
 التشجير، ٤٠
 تشجير كتاب الطبقات الفية زكريا بن احمد بزاز
 نيشابوري، ٤٩
 تشجير كتاب النسب ابی الغنائم دمشقی، ٤٩
 تشجير كتاب نسب شافعي خاصه، ٤٨
 تشجير كتاب وفق الاعداد فی النسب، ٤٨
 تشجير كتاب الطبقات الفية زكريا بن احمد بزاز
 نيشابوري، ١٤٨
 تشجير كتاب النسب ابی الغنائم دمشقی، ١٤٨
 التظافر و التناصر، ٤٠
 التعريف فی الانساب و التنويه لذوی الاحساب، ٤٧
 تعليقة فی النسب، ٤٥
 تعليقه بر سر الانساب، ٤٨، ١٤٨

- الرسالة القادرية، ١٦٢
 الرضوية في نصرة جعفر بن علي، ١٢٠
 روضات الجنات، ٩٢
 رياض العلماء وحياض الفضلاء، ١٣٢
 زبدة الطالبية، ١٤٨، ٤٩
 سُر السلسلة العلوية، ٧، ٥، ٤٤، ١٠٦، ١٠٧، ١١٢،
 ١١٣، ١١٥، ١٢٥، ١٧٦، ١٨٠، ١٨٢، ١٩٤، ٢٠٥
 سر الانساب، ١٠٧
 سرائر الحكمة، ٨٩
 السير والمغازي، ٩٦، ٩٣
 الشافي، ٤٦
 الشافي في النسب، ١٣٣، ١٦٢
 شجرة الانساب، ٤٩
 الشجرة المباركة في أسانِبِ الطالبية، ١١٧، ١٢١، ١٣٨،
 ١٧٨
 شرح نهج البلاغه، ١٦٢
 صفة جزيرة العرب، ٨٩
 طبقات الطالبين، ٤٨
 طبقات النشائين، ٣٨، ٣٩
 طرفة الاصحاب في معرفة الانساب، ٣، ٣٧، ٣٩، ٤٩،
 ٧٠، ٧٩، ١٠٢، ٢٠٢
 طي، ٤٢
 عجالة المبتدى وفضالة المنتهى في النسب، ٤٨
 علل الشرايع، ١٠٨
 العمائر والربائع في النسب، ٤٢، ٩٦، ١٩٢
 العمدة، ١٣٣
 عمدة الطالب، ١١٦، ١٥٠
 العيون، ٤٦، ١٣٣
 غاية الاختصار في اخبار البيوتات العلوية المحفوظة من
 الغبار، ٧٠، ٧١
 غاية المعقبين، ٤٦، ٥٢
 الغصون في آل ياسين، ٤٣، ٧٠، ١٠٦
 غنية الطالب في نسب آل ابي طالب، ٤٨، ١٤٨
 فارس نامه، ٢٣
 الفخرى في الآداب السلطانية، ١٦٠، ١٦٣
 الفخرى في انساب الطالبين، ٥، ٤٨، ١٠٧، ١٠٩،
 ١١٧، ١٢١، ١٢٢، ١٣٨، ١٤٤-١٤٨، ١٦٢، ١٧٤،
 ١٧٧، ١٨٢، ١٨٤، ١٩٤، ٢١٠
 الفريد في الانساب، ٤١
 فضل العرب والتنبيه على علومه، ٦٠
 فقه اهل بيت عليهم السلام، ٤٥
- الفهرست، ٣، ٥، ٧، ٣٨، ٣٩، ٨٢، ١٠٩، ١٢٤
 فهرست علماء الشيعة و مصنفيهم (فهرست
 منتجب الدين)، ٦، ٣٩، ٢٠١
 في اخبار اليمن و اشعارها و انسابها، ٧٩
 في مشتبه النسبة، ٧٩
 القبائل، ٤٢
 القبائل الكبير، ٤٢، ٩٦، ١٩٢
 قيسه العجلان في نسب آل ابي سفيان، ٤٧
 قرآن، ١٣، ١٤، ١٦، ١٩، ٢٢، ٢٦، ٢٨-٣٠، ٤٧، ٨٣،
 ٩١، ١٠٢، ١٠٣، ١١٩، ١٣٧، ٢٠١
 قسط الاالياب من ثمار الانساب، ٤٦
 القصد و الأمم في تعريف باصول انساب العرب و
 العجم، ٤٦
 قلاند الجمعان في التعريف بقبائل الزمان، ٩٦، ١٩٢
 القوى، ٨٩
 الكافي في النسب، ٤٣
 الكامل في النسب و الانساب، ٤٦
 كتاب اشراف عبد قيس، ٤٢
 كتاب الاشراف، ٤٢
 كتاب الغايات، ١٦٣
 كتاب في اخبار اليمن و اشعارها و انسابها، ٤٠، ٥١
 كتاب في الانساب، ٤٤، ٨٠
 كتاب في مشتبه النسبة، ٤٥
 كتاب في النسب، ٤٠، ٤٥
 كتاب في نسب بنى عقيل، ٤٥
 كتاب في نسب حمير، ٤٣
 كتاب قريش، ٩٣
 كتاب المتالب، ٦٠
 كتاب معدن عدنان و قحطان، ٤٣
 كشف الارتباب، ٣٨، ٣٩
 كشف الظنون، ٣، ٣٧-٣٩، ٨٢، ١٥٣، ٢٠٥
 كشف الغمة، ١٥٨
 الكلمة الطيبة، ١٣٤
 اللباب، ١١، ١٣٩
 لب اللباب، ١١
 لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ٣، ٥، ٤٤، ٤٧، ٥٢،
 ١١٥، ١١٧، ١٢٠، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٧-١٤٠، ١٧٩،
 ١٨٠، ١٨٣، ٢٠٣، ٢١٠
 لسان الميزان، ١٩، ٢٧، ٢٠٢
 اللمع، ٦٦
 المآثر و الأنساب، ٤٣

- ما اختلف و اختلف فی انساب العرب، ٤٧، ٥١
 مبتداً اسلام عبدالقیس، ٩٣
 المبسوط، ٤٥، ٥٢، ١٢٠، ١٢٦
 مبسوط آل ابی طالب، ١٦٣
 المبسوط فی الانساب، ٤٦، ٥٣، ١٣٢
 مبسوط فی النسب، ٤٣، ٤٥، ٥٢، ١٦٢، ١٦٣
 مبسوط نسب الطالبیین، ١٦٣
 المثلث فی النسب، ٤٩، ١٤٨
 المجدی فی انساب الطالبیین، ٤، ٥، ٤٦، ١٠٧، ١١٥،
 ١١٨، ١٢٠، ١٢٣، ١٢٥، ١٢٧، ١٣٠-١٣٢، ١٣٥،
 ١٣٩، ١٤٥، ١٥٢، ١٦٣، ١٧٤، ١٧٦، ١٧٧، ١٨٢،
 ١٨٦، ١٩٤، ٢٠٩
 مجمع الآداب، ١٤٩
 المُخبر، ٤٢، ٩٦، ١٩٢
 مختصر اسماء قبائل، ٤٣
 مختصر انساب قریش، ٤٥
 المختلف والمؤتلف فی الانساب، ٤٧، ٥١
 مراتب العلوم، ٥٤
 مداعی قریش و الانصار فی القطاع و وضع عمر
 الدواوین و تصنیف القبائل و مراتبها و انسابها، ٣٣
 المسالك والممالك، ١١٤، ١٨١
 مشتیبه النسبة، ١١، ٤٥، ٧٩
 المشجر، ٤٢، ٤٦، ٩٦، ١٣٢، ١٩٢
 مشجرات شام و قدس، ٤٥
 مشجر نسب آل ابی طالب، ٤٧
 المشجر و التشجیر، ٥٣
 المعارف و الالقاب، ٤٩، ١٤٧، ١٤٨
 معالم العلماء، ٦، ٣٩، ١٠٩، ١٢٤، ١٣٣، ٢٠٢
 معانی الاخبار و عیون اخبار الرضا، ١٠٩
 معجم الادیاء، ٣، ٦، ١٤٦، ٢٠٦
 معجم المؤلفین، ٧
 معجم مقاییس اللغة، ٧، ٢٠٣
 المعقیین من ولد الامام امیرالمؤمنین، ٤٥، ٥٢، ١٠٥،
 ١٠٩، ١١٠، ١١١
 مفاتیح العلوم، ٥٤
 المفتخر فی النسب، ٤٤
 مفردات، ٧
 مقاتل الطالبیین، ١١٩، ١٢٦
 المقفی، ١١٦
 الملل و النحل، ٢٠، ٢٠٧
 الملوكی فی الانساب و الفرید فی الانساب، ٣٤، ٤١
- من اتصل عقبه بابی الحسن محمد بن القاسم التمیمی
 اصفهانی، ٤٩، ١٤٨
 مناقب قریش، ٦٠
 منتقلة الطالبیة، ٥، ٤٦، ٥٢، ١٠٧، ١١٦، ١١٩، ١٣٠،
 ١٣٣، ١٣٤-١٣٦، ١٤٥، ١٧٢، ١٧٧، ١٨٢، ٢٠٢
 المنزل، ٤١
 من نسب الی أمه، ١٤، ٥٠
 من نسب الی امه من قبائل العرب، ٤١
 من نسب من الشعراء الی امهاتهم، ١٤، ٤٢، ٥٠، ٩٦،
 ١٩٢
 منیة الراغبین فی طبقات النسابین، ٧
 منیة الفضلاء فی التاريخ الخلفاء و الوزراء و كتاب
 الغایات، ١٦٣
 المؤتلف و المختلف فی النسب، ١٢، ٤٢، ٤٥، ٥١
 الموجز فی النسب، ٤٨، ١٤٨
 موضوعات العلوم و تعاریفها، ٥٤
 الميدان فی المثالب، ٦٠
 المیزان، ٧
 نزهة الادیب، ١٦٣
 نزهة القلب المعنا فی نسب آل مهنا، ٤٨
 نزهة المشتاقین الی وصف السادة الميامین، ١١٦
 نزهة عیون المشتاقین الی وصف سادة الميامین، ٤٧
 النساء، ٩٣
 النسب، ٣٢، ٣٦، ٤٢-٤٥، ٩٤-٩٦، ١٠٩، ١١٠، ١٩٢
 نسب آل ابی طالب، ٤٣، ١٠٩-١١١، ١٢٤
 نسب ابن عباس، ٤٤
 نسب احسن بن شریق الثقفی، ٤٣
 نسب الأنصار، ٤١
 نسب بنی تغلب، ٤٤
 نسب بنی تمیم، ٣٤، ٤٠
 نسب بنی الحارث بن فهر، ٤١
 نسب بنی شیبان، ٤٤
 نسب بنی عامر بن لوی، ٤١
 نسب بنی عبد شمس، ٤٤
 نسب بنی عبد شمس و بنی عبد مناف، ٤١
 نسب بنی قُفَیس بن طُریف بن اسد بن خُزَیمَة، ٤٣
 نسب بنی کلاب، ٤٤
 نسب بنی محارب بن فهر، ٤١
 نسب تغلب بن وائل، ٤٢
 نسب خندف و اخبارها، ٣٧، ٤١، ٩٥، ١٩١، ١٩٢
 نسب السادة المراورة، ٤٨، ١٤٨

نسب النبي ﷺ، ٤٤	نسب سادة ملوك بلخ، ٥٢، ٤٨
نسب النمر بن قاسط، ٤٢	نسب سهم بن عمرو بن هصيص، ٤١
نسب والد ابي صفره و ولده، ٤٣	نسب شافعي خاصه، ١٤٨
نسب ولد اسماعيل بن ابراهيم، ٧٧، ٤١	نسب طي، ٣٤، ٣٤، ٧٧
نسب ولد معد بن عدنان و لمع من اخبارهم و ايامهم، ٤٥	نسب عدنان، ٤٠
نهاية الارب في معرفة انساب العرب، ٩٦، ١٩٢	نسب عدنان و قحطان، ٤٣
نهاية الاعقاب و الانساب، ٤٨، ١١٦، ١١٧	نسب العلويون نيشابور، ٤٨، ٥٢
نهج البلاغه، ٢٠، ١٦٣	نسب قريش، ٣٧، ٤٠-٤٢، ٤٠، ٩٥، ١٩١، ١٩٢
نوافل ابني نزار، ٩٣	نسب القطب النبوي و الشريف العلوي، ٤٩
الوجيز (الموجز)، ٤١	نسب قومه، ٣٤، ٣٤، ٤٠، ٩٥، ١٩١، ١٩٢
الوزراء، ١٦٣	النسب الكبير، ٣٧، ٣٨، ٤٠-٤٣، ٩٥، ١٩١، ١٩٢
وفق الاعداد في النسب، ١٤٨	نسب كنانة، ٤٣
اليتيمة في الانساب، ٤٤	نسب معد و اليمن الكبير، ٨٦، ٨٧، ١٩٣
اليعسوب، ٨٩	نسب المهالبة، ٤٤

نمایه مکان‌ها

- بصره، ۲۰، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۷۹، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۴،
 ۱۹۱، ۱۸۵
 بصریان، ۱۷۹
 بطائح، ۱۴۳
 بغداد، ۲۵، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷،
 ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۷،
 ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵،
 ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹
 بغدادیان، ۱۷۹
 بلاساغون، ۱۴۳، ۱۷۴
 بلخ، ۱۴۳، ۱۴۶
 بلغار، ۱۷۴، ۱۸۳
 بیت الحکمه، ۳۵
 بیستون، ۲۳
 بیهقی، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۴
 پرتقال، ۱۷۵
 تاهرت، ۱۷۵
 ترکستان غربی، ۱۷۴
 ترمذ، ۱۴۳
 تُستر، ۱۷۴، ۱۸۵
 تغلیس، ۱۴۳، ۱۷۴
 توکیو، ۴، ۱۰۵، ۱۱۰
 جبل الطارق، ۱۷۵
 جزیره العرب، ۸۹
 جزیره، ۱۲۷، ۱۷۴، ۱۸۴
 جوف همدان، ۸۸
 جیلان، ۱۴۳
 چین، ۲۳، ۲۴، ۱۳۶، ۱۷۴، ۱۹۵
 حاشد، ۸۸
 حجاز، ۳۷، ۳۸، ۹۲، ۱۹۱
 خران، ۱۷۴
 حلب، ۷۰، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۷۴، ۱۸۵
- آبه، ۱۳۴، ۱۴۳
 اخیسکت، ۱۴۳
 ادرجند، ۱۴۳
 ارجان، ۱۴۳
 اردن، ۱۱۹
 اروپا، ۱۹۵
 اسپینجاب، ۱۴۳، ۱۷۴
 استانبول، ۱۷۸
 استرآباد، ۱۴۳
 اصفهان، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۷۱،
 ۱۸۴
 اطلس، ۱۷۵، ۱۹۵
 آفریقا، ۱۷
 افغانستان، ۱۳۱، ۱۷۴
 البون، ۸۸
 القاهره، ۱۵۲
 المراسی، ۸۷
 اُمید، ۱۷۴
 اَمَل، ۱۱۵، ۱۳۴، ۱۳۵
 اندلس، ۷۹، ۸۰، ۱۳۶، ۱۷۵
 اهواز، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۸۴
 اوزجند، ۱۷۴
 ایران، ۳، ۱۷، ۲۳، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۷،
 ۱۸۵، ۲۰۵، ۲۰۹
 ایروان، ۱۷۴
 باجه، ۱۷۵
 بازار عکاظ، ۲۲
 بخارا، ۱۳۷
 برزآباد، ۱۵۷، ۱۸۵
 برغوئا، ۱۴۹
 بُست، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۷۴

شبه جزیره عرب، ۸۸	حله، ۱۵۷، ۱۷۹، ۱۸۵
شِروان، ۱۷۴	حله سیفیه، ۱۵۰
ششتمند سبزوار، ۱۳۷	خجند، ۱۴۳، ۱۷۴
شوشتر، ۱۴۵	خراسان، ۱۱۶، ۱۴۰
شیراز، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۸۵	خوارزم، ۵۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۵
صعده، ۸۸	خیوان، ۱۰۰
صغایان، ۱۴۳	دجیل، ۱۸۴
صیقلیه، ۱۷۵	دریند، ۱۴۳
صنعا، ۸۸، ۹۰، ۱۴۳، ۱۷۵	دریند خَزْران، ۱۷۴
طائف، ۳۴	دمشق، ۳۷، ۳۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۴۵، ۱۸۴، ۱۹۱
طبرستان، ۱۱۵، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۸۴	دهستان، ۱۴۷
طبریه، ۱۱۶، ۱۴۳، ۱۸۴	دیاربکر، ۹۲، ۱۸۵
طخارستان، ۱۴۵، ۱۸۴	دیلیم، ۱۳۴
طرابلس، ۱۷۴	رامهرمز، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۷۴، ۱۸۵
طراز، ۱۷۴	راوند قم، ۱۴۳
طنجه، ۱۷۵	رخج، ۱۴۳، ۱۷۴
طوس، ۱۴۳	رمله، ۹۲، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۷۴، ۱۸۴
عدن، ۱۴۳، ۱۷۵	روم، ۲۳
عراق، ۳۸، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۸، ۹۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۵۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۵	ری، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۸۴
عربستان، ۱۷۵	ریده، ۸۸، ۹۹
عکبر، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۷۴، ۱۸۴	زنجان، ۱۴۳
عمان، ۱۲۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۵	سامرا، ۱۲۹
عیلام، ۲۳	ساوه، ۷۰
غزنه، ۵۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۳، ۱۸۴	سبزوار، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۸۴
فارس، ۱۱۶، ۱۴۳	سیجلماسه، ۱۷۵
فراهان، ۱۵۷، ۱۸۵	سرخس، ۱۳۸، ۱۴۳
فَرغانه، ۱۷۴	سرنذیب، ۱۵۵
فسطاط، ۷۹	سُماره، ۳۵
قاهره، ۹۱، ۱۲۹	سمرقند، ۱۴۳، ۱۴۷
قائن، ۱۴۵، ۱۷۴، ۱۸۵	سند، ۱۷۴، ۱۹۵
قزوین، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۷۱، ۱۷۲	سواد، ۱۴۳
قفقاز، ۱۷۴، ۱۹۵	سودان، ۱۷۵
قم، ۱۱۰، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۷	سوس اعلیٰ، ۱۷۵
قبروان، ۱۴۳، ۱۷۴	سوس اقصیٰ، ۱۷۵
کاشان، ۱۴۳	سیرجان، ۱۴۵، ۱۸۴
کربلا، ۱۱۲، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۹، ۱۸۵	سیسپیل، ۱۷۵
کرمان، ۵۹، ۱۴۳، ۱۴۷	سین کیانگ، ۱۷۴، ۱۹۵
کوفه، ۳۸، ۸۳، ۹۲، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۹۱	سیوار، ۱۳۷
	شام، ۳۳، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۷۴، ۱۸۸

۲۳۲ انساب‌نگاری شیعه تا پایان قرن هفتم هجری

- کوفیان، ۱۷۹
کویت، ۳
گرگانج، ۱۷۴
ماوراءالنهر، ۱۴۳، ۱۷۴، ۱۹۵
مدینه، ۳۴، ۶۱، ۷۶، ۸۰، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۴۳، ۱۶۷،
۱۸۸
مراغه، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۸۵
مراکش، ۳
مرغینان، ۱۴۳
مرو، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۸۳
مشهد، ۱۴۳
مصر، ۲۳، ۷۹، ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲،
۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۵، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۴
مغرب، ۴۱، ۷۹، ۱۱۶، ۱۷۴، ۱۷۵
مکه، ۳۴، ۵۸، ۶۱، ۸۹، ۹۲، ۱۰۸، ۱۴۳
موصل، ۹۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۵،
۱۴۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶
مُولتان، ۱۷۴
میافارقین، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۷۴، ۱۸۵
نجف، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۹، ۱۸۵
نصیبین، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۷۴، ۱۸۵
نُوبه، ۱۷۵
نیشابور، ۵۲، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴،
۱۷۱، ۱۷۳
نیل، ۱۴۵، ۱۸۴
هرات، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۴،
۱۸۵، ۱۸۶
همدان، ۹۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۷۴، ۱۸۵
هند، ۱۷، ۲۳
واسط، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۸۴
ولوالج، ۱۴۳
یزد، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۷۴، ۱۸۵
یمن، ۳۵، ۷۸، ۷۹، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۹، ۱۴۳، ۱۴۶،
۱۵۵، ۱۸۹
یونان، ۵۴، ۵۵، ۱۸۸

